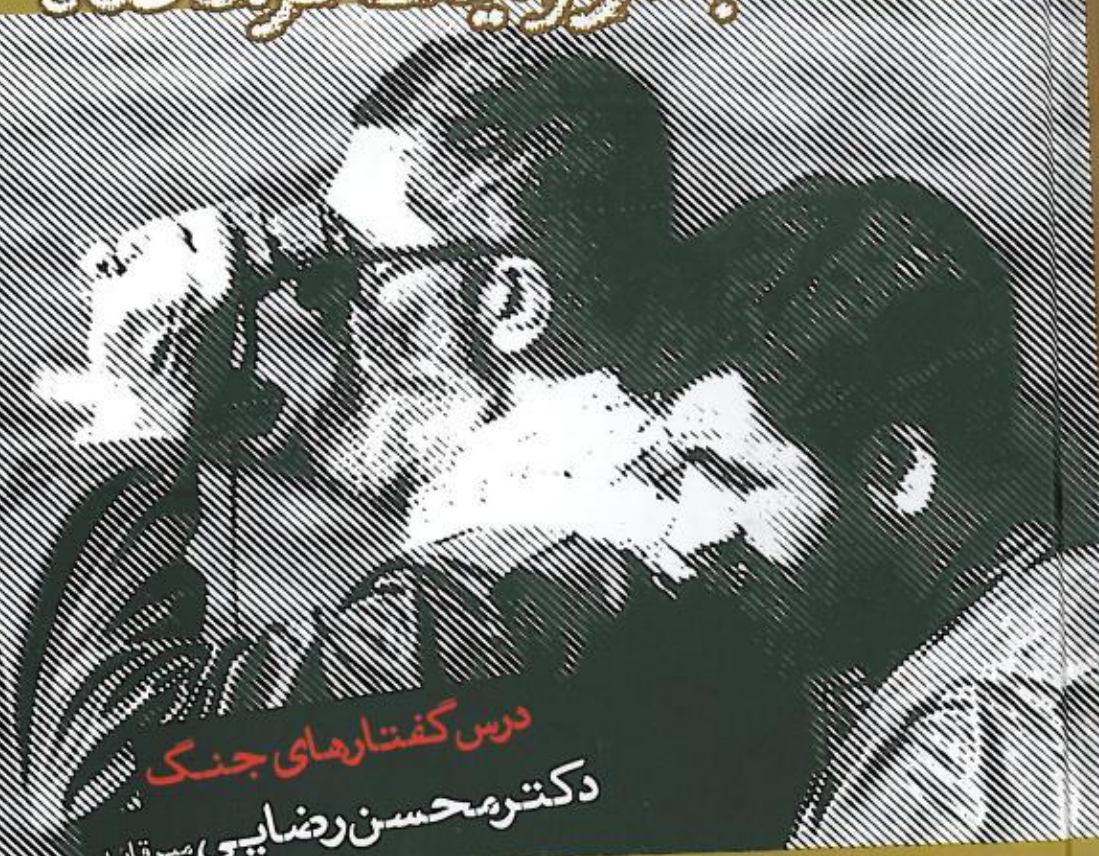


جنگ بهر وایت فرمانده



درس گفتارهای جنگ
دکتر محسن رضایی میرقاسم
بهداشتم پڑمان پورجباری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جنگ به روایت فرمانده

درس گفتارهای جنگ

دکتر محسن رضایی میقاتی

با مقدمه سردار سرلشکر پاسدار

غلامعلی رشید

به اهتمام: یژمان پورجباری



پناه حقیق آوار و نشر
روزشمار دفاع مقدس

سرشناسه: رضایی میرقاند، محسن، ۱۳۳۳-

عنوان و نام پدیدآور: جنگ به روایت فرمانده: درس گفتارهای جنگ دکتر محسن رضایی میرقاند، به اهتمام پیمان پورجباری
مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۲۸۰ ص. نقشه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۶۲-۷۴-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷

موضوع: رضایی میرقاند، محسن، ۱۳۳۳ -- خاطرات

موضوع: ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸-

شناسه افزوده: پورجباری، پیمان، ۱۳۵۹-

شناسه افزوده: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

ردمبندی کنگره: ۱۳۹۰ ج ۹ / ۱۶ / ۱۶۰۰ / DSR

ردمبندی دیوئی: ۹۵۵/۰۸۳۴

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۷۲۲۲۲۹



بنیاد حفظ آثار و نشر
ارزش‌های دفاع مقدس

جنگ به روایت فرمانده

زیر نظر: دکتر محسن رضایی میرقاند

بازبینی و مقدمه: سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید

تهیه، تنظیم و پی‌نوشت: پیمان پورجباری

ترسیم نقشه: سید مهدی موسوی

طراح جلد: عبدالحمید قره‌داغی

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

چاپ اول: ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۹۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۴۹-۲۷-۲

نشانی: تهران - خیابان شهید دکتر بهشتی - خیابان شهید سرافراز - کوچه شهید حق پرست - شماره ۱۸

تلفن و نمابر: ۸۸۵۲۸۹۰۳-۸۸۵۴۱۴۳۴

چاپ و صحافی: نور حکمت ۶۶۹۶۶۵۴

فهرست مطالب

۱۰.....	پیش‌گفتار.....
۱۴.....	مقدمه.....
۱۹.....	زندگینامه.....

فصل اول

جنگ ماقبل جنگ/۲۲

۲۴.....	آغاز جنگ ماقبل جنگ.....
۲۶.....	جنگ ماقبل جنگ پس از پیروزی انقلاب اسلامی.....
۲۸.....	کودتای سفید.....
۲۹.....	جنگ سفارتخانه‌ها.....
۳۰.....	اخراج و سرکوب شیعیان.....
۳۲.....	کودتای شبکه نقاب.....
۳۵.....	درگیری‌های مرزی و آغاز جنگ.....
۳۷.....	چراغ سبز جنگ.....
۳۹.....	پاسخ به ابهامات.....

فصل دوم

هجوم سراسری، توقف دشمن و توازن قوا / ۵۶

- ۵۸..... هجوم سراسری.....
- ۵۸..... وضعیت و آرایش نظامی ارتش ایران در ابتدای جنگ.....
- ۵۹..... وضعیت و آرایش نظامی ارتش عراق در ابتدای جنگ.....
- ۶۲..... مقاومت مردمی در جنگ شهری.....
- ۶۳..... جنگ در هوا و دریا.....
- ۶۵..... ناکامی در آزادسازی سرزمین‌های اشغالی.....
- ۶۸..... توازن قوا و راهبرد جنگ ۲۰ ساله.....
- ۷۰..... حمایت از مذاکرات صلح.....
- ۷۱..... پاسخ به ابهامات.....

فصل سوم

عبور از بحران و تحول در جنگ / ۸۴

- ۸۶..... جنگ سیاسی - نظامی در پشت جبهه.....
- ۸۹..... آغاز درگیری‌های مسلحانه.....
- ۹۰..... اوج درگیری‌های انقلاب.....
- ۹۱..... تجربه انقلاب و کنترل بحران.....
- ۹۲..... اولین پیروزی‌ها.....
- ۹۴..... عملیات ثامن الائمه^(ع).....
- ۹۷..... عملیات طریق‌القدس.....
- ۱۰۰..... عملیات فتح‌المبین.....
- ۱۰۵..... عملیات بیت‌المقدس.....
- ۱۰۹..... تحولات سال دوم جنگ.....
- ۱۱۰..... پاسخ به ابهامات.....

فصل چهارم دوران عدم الفتح / ۱۲۴

۱۲۶.....	دوران عدم الفتح
۱۳۰.....	تغییر در شیوه نبرد
۱۳۵.....	جنگ شهرها
۱۳۶.....	موج عملیات محدود
۱۳۶.....	دیپلماسی جنگی عراق
۱۳۸.....	پاسخ به ابهامات

فصل پنجم دوره پیروزی‌های نهایی / ۱۵۲

۱۵۴.....	عملیات فریب
۱۵۶.....	مدیریت اقناعی
۱۵۷.....	موانع جنگ در فاو
۱۶۱.....	۷۵ روز پاتک بی سابقه
۱۶۳.....	ماجرای مک فارلین
۱۶۵.....	دومین تحول در جنگ
۱۶۶.....	راهبرد دفاع متحرک عراق
۱۶۸.....	پاسخ به ابهامات

فصل ششم توقف در جنوب، تحرک در غرب / ۱۷۲

۱۷۴.....	عملیات کربلای ۴
۱۷۸.....	عملیات کربلای ۵
۱۸۱.....	عملیات والفجر ۱۰

پاسخ به ابهامات ۱۸۶

فصل هفتم

سال سرنوشت / ۱۹۲

رویارویی با امریکا در خلیج فارس ۱۹۴

هجوم سراسری ارتش عراق ۱۹۸

عملیات مرصاد ۱۹۸

پایان جنگ ۲۰۱

پاسخ به ابهامات ۲۰۲

فصل هشتم

تجزیه و تحلیل حوادث پایان جنگ / ۲۱۰

جنگ برای صلح ۲۱۲

صدور قطعنامه ۵۹۸ در اوج اقتدار ایران ۲۱۵

پذیرش مشروط قطعنامه ۵۹۸ ۲۱۷

هجوم سراسری مجدد عراق ۲۱۸

عملیات سرنوشت ۲۱۸

عملیات مرصاد ۲۲۰

دلایل اصلی پیروزی ایران در جنگ ۲۲۲

دستاوردهای سیاسی و نظامی جنگ تحمیلی ۲۲۴

پاسخ به ابهامات ۲۲۵

فصل نهم

هویت انقلابی رزمندگان / ۲۳۶

عناصر هویت رزمندگان در جنگ ۲۳۹

فصل دهم

توسعه تجربی در جنگ / ۲۴۲

۲۴۴.....	کلیات.....
۲۴۵.....	بیان مسئله.....
۲۴۷.....	روش توسعه تجربی.....
۲۴۸.....	دانش کلاسیک و دانش تجربی.....
۲۴۹.....	اندیشه دفاعی، انقلابی.....
۲۵۱.....	روش توسعه تجربی شهید باقری.....
۲۵۵.....	تجارب پایه.....
۲۵۷.....	طراحی عملیات.....
۲۵۹.....	دوران ناکامی.....
۲۶۱.....	دوران مجدد رونق جبهه ایران.....
۲۶۲.....	نتیجه گیری.....
۲۶۴.....	منابع:.....
۲۶۶.....	نقشه عملیات ها.....

پیش‌گفتار

تاریخ دفاع مقدس را می‌توان با روش‌های گوناگونی مانند روش فرمانده محور، مکتب محور، رویکرد محور و موضوع محور مورد مطالعه و پژوهش قرار داد. در روش فرمانده محور؛ گزارش‌ها، خاطرات و دیدگاه‌های فرماندهان شاخص و محوری دفاع مقدس مبنای تجزیه و تحلیل حوادث جنگ قرار می‌گیرد مانند مجموعه گزارش‌های روزانه جنگ شهید حسن باقری که نمونه بسیار با ارزشی از این دست می‌باشد.

در روش مکتب محور؛ تاریخ نظامی دفاع مقدس بر مبنای مکاتب دفاعی کلاسیک و نوین مورد ارزیابی قرار می‌گیرد به عنوان مثال مکتب دفاعی نوین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که برگرفته از اندیشه و مکتب دفاعی امام خمینی(ره) بود می‌تواند مبنای این نوع از پژوهش تاریخ جنگ باشد.

در روش رویکرد محور که به آن روش دوره محور و یا مقطع محور نیز می‌توان گفت؛ تحولات و رویکردهای سیاسی و نظامی جنگ در دوره‌ها و مقاطع مختلف از بلوغ تا افول و در قالب یک سیر منظم تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرد. در این روش علل وقوع، پیش‌زمینه‌ها و همچنین تحلیل سیر دگرگونی و تکامل یا زوال تحولات تاریخی دفاع مقدس مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در روش تاریخ‌نویسی موضوع محور و تطبیقی، حوادث برجسته جنگ مانند پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با تمامی ابعاد آن مورد بحث و بررسی و تطبیق تاریخی با سایر قطعنامه‌های صادره قرار می‌گیرد. در حقیقت حوادث مهم هر مقطع با توجه به زمینه‌های تاریخی آن مورد تطبیق تاریخی قرار می‌گیرد که در مقایسه با سایر روش‌های اشاره شده نوعی روش استقرایی تلقی می‌شود.

اثر حاضر که حاوی خاطرات و سخنان تحلیلی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوران دفاع مقدس است، در حقیقت در برگزیده و ترکیبی از روش‌های اشاره شده می‌باشد.

کتاب «جنگ به روایت فرمانده» مجموعه درس‌گفتارهای دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوران جنگ در دوره‌های آموزشی روایت دفاع مقدس در سازمان بسیج دانشجویی در سال‌های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۶ و نیز دوره آموزشی مدرسان درس آشنایی با دفاع مقدس در دانشگاه‌ها که در سال ۱۳۸۷ با تلاش شهید سردار احمد سوداگر توسط پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس دایر شد، می‌باشد که در قالب ده فصل تنظیم شده است و آخرین فصل آن شامل مقاله «توسعه تجربی در جنگ» دکتر محسن رضایی است.

این مجموعه برای بهره‌برداری اساتید، دانشجویان، محققان و علاقه‌مندان تاریخ دفاع مقدس با اندکی تغییر و تخلص و افزودن پاورقی‌ها و توضیحات مکمل و نقوش به طبع رسیده است.

بدیهی است پاورقی‌های این کتاب لزوماً انعکاس دیدگاه‌های فرمانده سپاه در دوران جنگ نیست؛ هر چند با ملاحظه ایشان برای آشنایی و بهره‌مندی بیشتر خوانندگان محترم تهیه و تقدیم شده است.

در پایان لازم می‌دانیم از جناب آقای دکتر محسن رضایی که حمایت و تشویق ایشان موجبات نگارش اثر حاضر را فراهم کرد و همچنین سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید - جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح - که ضمن بازبینی کتاب حاضر، مقدمه‌ای شیوا بر آن نگاشتند و نیز جناب آقای پژمان پورجباری که تهیه، تنظیم

و پی نویسی اثر حاضر را به بهترین وجه به انجام رساندند و همچنین آقایان حسن رسولی منفرد، اصغر رسولزاده، محسن حیدری، ایوب نصیری، محمد جان پور، علی فرمehینی و نیز عزیزان راویان نور سازمان بسیج دانشجویی که در تهیه و تولید این کتاب ارزشمند و ماندگار مساعدت کردند، سپاسگزاری کنیم.
امید است که مورد استفاده همگان قرار گیرد.

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ

بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

مقدمه

تهاجم ارتش متجاوز بعثی عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ به ایران اسلامی و اشغال بخش‌هایی از پنج استان غربی کشور و متقابلاً مقاومت ملت ایران در برابر متجاوز، نقطه آغاز ظهور قدرت دفاعی جدید ایران در هشت سال دفاع مقدس بود.

مقاومت اسلامی و فراگیر ملت ایران و رزمندگان اسلام در دو ماه اول جنگ در برابر تجاوز رژیم بعث عراق به خاک جمهوری اسلامی از پیشروی دشمن و دستیابی آنان به تمامی اهداف از پیش تعیین شده جلوگیری کرد ولی در همین مدت نزدیک به ۱۵ هزار کیلومتر مربع از سرزمین ایران از جمله شهر مهم خرمشهر و هفت شهر مرزی دیگر به اشغال متجاوزان درآمد و تعدادی از شهرهای مهم دیگر مثل آبادان یا در محاصره دشمن و یا در معرض تهدید قرار گرفتند.

در شش ماه اول جنگ مجموعه عملیات‌های آفندی انجام شده برای آزادسازی مناطق اشغالی هیچ‌کدام به نتیجه نرسید و ناکامی در آزادسازی مناطق اشغالی را به دنبال داشت. به دنبال این ناکامی‌ها و بن‌بست‌ها، پرسش‌های متعددی پیش روی فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در جنگ قرار گرفت. از جمله این‌که:

چرا تهدید درست و دقیق ارزیابی نشد و برآورد صحیحی از تهدید دشمن صورت نگرفت و نیروهای مسلح ایران قادر به ایجاد بازدارندگی نشدند؟

چرا یک الی دو ماه قبل از جنگ آرایش درستی در مرزها صورت نگرفت؟
 چرا نتوانستیم دشمن را در نقطه صفر مرزی متوقف کنیم و یا حداقل پس از
 پیشروی دشمن، آن‌ها را تا مرز به عقب برانیم؟
 چرا تمامی عملیات‌های تهاجمی شش ماه اول جنگ برای آزادسازی مناطق اشغالی
 به شکست انجامید؟

در شش ماهه دوم کم کم روند جدیدی مبتنی بر تفکر، استراتژی و دکترین بومی
 شکل گرفت که در سال دوم جنگ به منصف ظهور رسید و منجر به تحول عمیقی در
 میدان نبرد شد. پرسش محوری و راهگشا این دوره این بود که باید دکترین و استراتژی
 نظامی جنگ را تغییر داد، اما چگونه؟

استراتژی سال دوم جنگ تفاوت و تغییرات اساسی با سال اول جنگ داشت و به
 خوبی از همه منابع بهره‌برداری می‌کرد، به ویژه از منابع انسانی که متصل به دریای
 عظیم و پایان ناپذیر بسیج نیروهای مردمی بود- فرماندهان عملیات (فرمانده کل سپاه و
 فرمانده نیروی زمینی ارتش) که به تازگی از سوی امام خمینی^(ره) در شهریور و مهرماه
 سال ۱۳۶۰ منصوب شده بودند، هردو جوان بودند اما هردو اهل حلم و صبر و دارای
 فضایل اخلاقی بسیار بالا بودند. یکی با افکاری بلند و راهبردی و هنر و قدرت
 فرماندهی و سعصدر به نام برادر محسن رضایی که جوانی ۲۷ ساله بود و دیگری یک
 نظامی بسیار پر تحرک و منضبط و خستگی ناپذیر، که ۳۶ ساله بود به نام علی صیاد
 شیرازی که در مقایسه با سایر فرماندهان لشکرها و نیروهای ارتش بسیار جوان بود.

طرح‌های عملیاتی که فرماندهان جوان سپاه پاسداران و افسران ارتش، طرح ریزی
 می‌کردند و فرمانده کل سپاه و فرمانده نیروی زمینی ارتش پس از بحث و بررسی به
 تصویب می‌رساندند، نسبت به طرح‌های سال اول جنگ بی‌عیب و نقص بودند.

زمین را دقیق مورد شناسایی قرار می‌دادند و تیم‌های شناسایی به خوبی وظیفه خود
 را انجام می‌دادند. به برکت وجود انسان‌هایی چون شهید حسن باقری که عهده‌دار
 اطلاعات رزمی منطقه جنوب بود و تیم همراهش، هم زمین و هم دشمن با دقت هرچه
 تمام‌تر شناسایی و ارزیابی می‌شد و راهکارهای تهاجمی مبتنی بر این اطلاعات، بسیار

حساب شده انتخاب می‌شدند و نیروهای رزمنده به بهترین شکل ضربات سهمگین خود را بر دشمن وارد می‌کردند و پیروزی‌ها یکی پس از دیگری نصیب ملت ایران می‌شد. در دکترین‌های عملیاتی نیز تغییراتی اساسی به وجود آمده بود و دشمن در برابر تاکتیک‌های جدید رزم کاملاً غافل‌گیر شده بود.

در سال دوم جنگ، دیگر خبری از دوگانگی در استراتژی نبود و فرمانده جوان اما صاحب نفوذ و مقتدر سپاه با ایجاد سازمان رزمی یکپارچه، استراتژی نظامی مشخص و دقیقی را تعقیب می‌کرد.

با تحول در نیروهای مسلح، غافلگیری دشمن به بهترین شکل انجام می‌شد و از راه‌کارهای غیر قابل پیش‌بینی برای دشمن، به خوبی استفاده می‌شد؛ نیروهای مردمی داوطلبانه و پرشور در جبهه‌ها حاضر می‌شدند و حضور دائم و موثر فرماندهی کل سپاه و فرماندهان قرارگاه‌ها و سایر رده‌های ستادی در قبل و حین نبرد، گره‌ها را می‌گشود. ستاد طرح‌ریزی قوی همپای قرارگاه‌های مرکزی، تاکتیکی و یگان‌ها حرکت می‌کرد و بر خلاف همه ارتش‌های کلاسیک دنیا به جای تصلب در دستورهای خشک و بی‌روح، دکتترین نانوشته فرماندهان سپاه در یک کلمه، بجای کلمه «برو» کلمه «بیا» بود و به گفته شهید صیاد شیرازی: «به جای بسیاری از کمیت‌های رزمی کلاسیک که کارایی نداشت، کیفیت‌های رزمی جدیدی در صحنه رزم ظهور کرده بود».

روحیه و انگیزه نیروها بسیار بالا بود و صداقت آنان در رزم، رنگ و بوی کربلایی و عاشورایی داشت. خداوند اعتماد به نفسی فوق‌العاده به فرماندهان عنایت فرموده بود و رزمندگان با عزم و اراده مثال زدنی در پی تحقق اهداف عملیات و بیرون راندن دشمن از خاک میهن اسلامی بودند و به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی^(ع) خداوند نصر خود را به چنین رزمندگانی نازل می‌فرمود.^۱

فرماندهان و رزمندگان دامنه عملیات‌ها را با چنین عزم و اراده‌ای تا منهدم کردن

۱. امیرمؤمنان علی^(ع) می‌فرمایند: «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ وَأَنْزَلَ عَلَيَّ غَدَاةَ الْكُفَّةِ» - وقتی خداوند صداقت ما را دید، پیروزی را بر ما و شکست و نابودی را بر دشمنان ما نازل فرمود.

کامل دشمن در صحنه عملیات و تأمین تمامی اهداف دنبال می‌کردند و در این میان خلاقیت در عملیات‌ها در ابعاد راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی از نکات بارزی بود که موجب برتری نیروهای خودی بر دشمن می‌شد. به‌کارگیری استراتژی نوین در این نبردها نوید روزهای خوش پیروزی را داد و در عمل نیز چنین اتفاق خوشایندی به وقوع پیوست و تا فتح خرمشهر و پس از آن ادامه یافت.

به طور معمول طرح‌هایی که آقا محسن پس از مشورت با برادران می‌داد، برخاسته از یک تدبیر و طرح تازه و ابتکاری بود که در ذات خود سرعت عمل، ضربات غیر منتظره و راهکارهای غیر قابل تصور برای دشمن داشت و غالباً دشمن را مبهوت و مغلوب می‌کرد. قدرت استدلال و تخیل عجیبی داشت و تشخیص‌های او گاهاً بر اطلاعاتی‌ترین فرماندهان مثل شهید حسن باقری غلبه می‌کرد.

بعد از عملیات ثامن‌الائمه^(ع) و در شرایطی که تنها یک ماه از انتصاب آقا محسن به فرماندهی سپاه گذشته بود و در حالی که برای عملیات طریق‌القدس مهیا می‌شدیم؛ اینجانب و شهید حسن باقری و برادر رحیم صفوی در مورد گره‌های مواصلاتی دشمن در منطقه عمومی بستان و غرب سوسنگرد به نظر واحدی رسیدیم و مبتنی بر اطلاعات گذشته، با اطمینان از نظریات خود دفاع می‌کردیم و تصویری از تمرکز فرماندهی دشمن داشتیم؛ در این شرایط آقا محسن که تصمیم گرفته بود بر خلاف فرماندهان سابق سپاه که گاهاً حضور پیدا می‌کردند، برای همیشه در میدان جنگ حضور پیدا کند و بماند؛ در اولین جلسه، آن‌چنان با استدلال و منطق نظامی قوی با ما بحث کرد که در نهایت منطق نظامی او بر ما برتری یافت. آن گونه که شهید حسن باقری پس از اتمام جلسه به من گفت: «آقا رشید! آقا محسن فرماندهی خودش را در این جلسه به همه اثبات کرد، او فرماندهی بزرگ است و خواهد بود».

سرعت فهم و نفوذ کلام فرمانده جوان سپاه سبب می‌شد که در میان سایر فرماندهان، برتری و فاصله مشهودی داشته باشد. حلم و صبر، زیرکی، فهم عمیق و درک راهبردی و تاکتیکی از تحرکات دشمن و فرماندهی مقتدرانه بر مجموعه یگان‌های سپاه از خصوصیات ویژه و برجسته ایشان بود.

عملیات‌های برادر محسن همه از روی اسلوب و قاعده بود و اقداماتش سنجیده و با اصول و قواعد نظامی تطبیق داشت و سراسر ابتکار و خلاقیت بود و از برخی از اصول جنگ، استفاده فوق‌العاده‌ای می‌کرد و در هر عملیات غافلگیری را پیچیده‌تر و با عمق بیشتری صورت می‌داد. صحیح‌ترین تاکتیک‌ها را در صحنه رزم به فرماندهان گوشزد می‌کرد و در عین حال استراتژیست خبره‌ای بود و تشخیص‌های صحیح و درک فوق‌العاده راهبردی داشت.

کوبیدن دشمن برای تحمیل اراده و متقاعد کردن دشمن به اینکه در برابر این فرمانده توانمند و مقتدر در میدان جنگ نمی‌توان تاب آورد، تنها از محسن رضایی بر می‌آمد.

بسیاری از فرماندهان و سرداران و امیران در تفکر راهبردی و فرماندهی، مدیریت بحران، بن بست شکنی و بسیج نیروها و امکانات همچون سیل بنیان کن و پای کار آوردن آن‌ها بر علیه دشمن؛ به گرد پای آقا محسن نخواهند رسید و درخشان‌ترین عملیات‌های جنگی خود را باید از او تقلید کنند. در آینده در نیروهای مسلح، کارها و اقدامات آقا محسن رضایی به عنوان یک سبک و مکتب دفاعی خواهد ماند و فرماندهان آینده با غرور باید کارها را «محسن وار» انجام دهند.

اینجانب به این جهت که عده‌ای نگویند فلانی مبالغه می‌کند، تنها اندکی از ویژگی‌ها و خصوصیات برجسته ایشان را یادآوری نمودم و خیلی‌ها را فرو می‌گذارم. بسیاری از مطالبی که برای فرماندهان بزرگ شهید سپاه نوشته‌ام و گفته‌ام، در حقیقت در آینه و سیمای آقا محسن دیده‌ام و تفسیر نموده‌ام.

کتاب جنگ به روایت فرمانده صرف‌نظر از این ملاحظه که همه خاطرات برادر محسن رضایی نیست، ولی می‌تواند اثری ماندگار برای استفاده عموم مردم و رزمندگان، به ویژه اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های نظامی و غیرنظامی باشد. این اثر در حکم کتابی مرجع است که علاقمندان دفاع مقدس می‌توانند به آن مراجعه و از اطلاعات بسیار ارزشمند آن استفاده کنند.

غلامعلی رشید

زندگینامه

محسن رضایی در شهریور ۱۳۳۳ و در هنگامه کوچ پائیزه عشایر بختیاری در خانواده‌ای مذهبی و دوستدار اهل بیت(ع) به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی را در شهر نفت خیز مسجدسلیمان گذراند. به کمک چند تن از همسالانش، انجمن مذهبی «دین و دانش» را در مسجد جامع چشمه‌علی بنیان نهاد. پس از به پایان رساندن تحصیلات ابتدایی و بخشی از تحصیلات متوسطه در دبیرستان سینای مسجدسلیمان، با رتبه نهم در آزمون ورودی هنرستان صنعتی شرکت ملی نفت ایران در اهواز پذیرفته شد و در سال ۱۳۴۸ به این شهر هجرت کرد و در محله خزعبله یا سچه ساکن شد.

مبارزه سیاسی فرهنگی با رژیم شاه را از ترم دوم هنرستان صنعتی آغاز کرد و به زودی در حالی که خود را برای شرکت در کنکور دانشگاه‌ها آماده می‌کرد، به علت این فعالیت‌های سیاسی توسط ساواک اهواز بازداشت، شکنجه و بازجویی شد. در سال ۱۳۵۲ و در نوزده سالگی، پس از تحمل پنج ماه زندان انفرادی و یک ماه حبس در بند عمومی زندان اهواز، دور جدیدی از فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد؛ و توانست همزمان با تکمیل تحصیلات خود در هنرستان صنعتی شرکت ملی نفت ایران، تشکیلات اولیه را گسترش دهد. این حرکت رو به رشد پس از برقراری ارتباط با مبارزان شهرهای خرمشهر (گروه حزب الله)، دزفول (گروه شهید عبدالحسین سبحانی) و تهران، منجر به تشکیل یک گروه منسجم با مشی پارتیزانی و چریکی شد که به زودی

و با الهام از آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره مبارکه صافات (أَنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ)، جمعیت منصورون نامیده شد.

در سال ۱۳۵۳ پس از قبولی در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه علم و صنعت به تهران آمد و در محله نارمک ساکن شد. در همین سال ازدواج کرد و در کنار مبارزه و تحصیل دانش، در بخش مهندسی «طراحی پایه» کارخانجات ارج و ایران تابر، مشغول به کار شد.

با شدت گرفتن فشار ساواک بر گروه‌های چریکی، ناچار شد دانشگاه و کار صنعتی را رها کند. زندگی مخفی را در پیش گرفت و در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ به کادر سازی و گسترش تشکیلات جمعیت منصورون همت گمارد تا شاخه‌های تشکیلات در هفت استان و هفده شهرستان مهم کشور راه‌اندازی شود.

در آستانه پیروزی انقلاب و ورود امام خمینی (ره) به میهن، جمعیت منصورون به عنوان بزرگ‌ترین گروه چریکی طرفدار حضرت امام (ره) و روحانیت (به همراه گروه توحیدی صف و گروه موحدین) وظیفه حفاظت از جان حضرت امام (ره) را بر عهده گرفت.

در سال ۱۳۵۸ که به پیشنهاد استاد شهید مرتضی مطهری، هفت گروه مسلح مسلمان با یکدیگر ادغام شدند تا بازوی مسلحی برای حفاظت از انقلاب نوپای اسلامی باشند، او از سوی گروه منصورون به عضویت شورای مرکزی «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» در آمد. عضویت او در این سازمان بیش از سه ماه به طول نینجامید و در خرداد ۱۳۵۸ با حمایت حضرت امام (ره) واحد اطلاعات و بررسی‌های سیاسی را در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بنیان نهاد و به عضویت شورای فرماندهی سپاه در آمد. در شهریور ۱۳۶۰ از سوی حضرت امام خمینی به فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (به عنوان پنجمین فرمانده کل سپاه) منصوب شد و در دوران پرافتخار هشت سال دفاع مقدس، فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده داشت.

در دوره تصدی فرماندهی کل سپاه پاسداران، سازمان رزم سپاه را طرح‌ریزی کرد و به فرمان حضرت امام (ره) سپاه را به سه نیروی زمینی، دریایی و هوایی مجهز کرد و

توانست سپاه را در قالب پنج نیرو سازماندهی کند. در این دوره همچنین اقدام به تأسیس دو دانشگاه امام حسین (ع) و بقیه‌الله (عج) کرد و به منظور بهره‌گیری از ظرفیت یگان‌های مهندسی سپاه برای کمک به دولت در اجرای طرح‌های عظیم سازندگی کشور، خود فرماندهی قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء (ص) را بر عهده گرفت.

وی که تحصیلات دانشگاهی خود را در سال ۱۳۵۳ رها کرده بود، پس از برقراری آتش‌بس، ضمن تغییر رشته از مهندسی مکانیک به اقتصاد، مقطع کارشناسی را در دانشگاه تهران گذراند. تحقیق جامع او در مقطع کارشناسی در سال ۱۳۷۱ و در قالب یک کتاب به چاپ رسیده است. در مقطع کارشناسی ارشد اقتصاد، مطالعات خود را بر روی سیاست‌های پولی و بانکی متمرکز کرد و موضوع رساله علمی خود را در این باره برگزید.

در شهریور ۱۳۷۶ پس از قبول استعفای وی توسط رهبر انقلاب، از سوی ایشان به عنوان «دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام» منصوب شد. وی مطالعات اولیه برای تنظیم سند چشم‌انداز بیست ساله ایران را آغاز کرد و با تکمیل تحصیلات خود در مقطع دکتری اقتصاد دانشگاه تهران، عهده‌دار مسئولیت اداره کمیسیون اقتصاد کلان مجمع تشخیص مصلحت نظام شد. رساله دکتری وی که در سال ۱۳۷۹ نگاشته شده، در قالب یک کتاب منتشر شده است.

وی با پذیرفتن مسئولیت کمیسیون‌های تخصصی سند چشم‌انداز بیست ساله، سیاست‌های کلی نظام در جذب سرمایه‌گذاری خارجی و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، کوشیده است از تجارب و دیدگاه‌های مدیریتی و اقتصادی خود برای سیاست‌گذاری بلند مدت کشور در حوزه‌های مختلف استفاده کند تا ایران اسلامی به جایگاهی مناسب برای زندگی شایسته ایرانیان برسد.

فصل اول

جنگ ماقبل جنگ

آغاز جنگ ماقبل جنگ

در کتاب‌های تاریخ جنگ تحمیلی این‌طور عنوان شده است که جنگ از شهریور ۱۳۵۹ شروع شده است و بر اساس آن رژیم بعثی عراق از زمین، آسمان و دریا به ایران حمله می‌کند، بخش‌های زیادی از پنج استان ایران^۱ را اشغال و بیش از ۲/۵ میلیون نفر را آواره می‌کند. این حرف و اخبار درست است اما در حقیقت جنگ ایران و عراق دو جنگ است که یکدیگر را تحت‌الشعاع قرار داده است. در واقع قبل از این جنگ، جنگ دیگری وجود داشته است که آن را می‌بایست «جنگ ماقبل جنگ» نامید. جنگ اول در حدود دو سال^۲ بین ایران و عراق و حامیانش جریان داشت که اگر جنگ دوم به وجود نمی‌آمد، خود همین جنگ اول، یکی از بزرگ‌ترین حوادث بین ایران و عراق در طی صد سال اخیر محسوب می‌شد.^۳

حضرت امام خمینی (ره) بعد از حوادث سال ۱۳۴۳ ابتدا به ترکیه و سپس به عراق

۱. استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، ایلام و خوزستان.

۲. از مهرماه ۱۳۵۷ تا شهریورماه ۱۳۵۹.

۳. اختلافات ایران و عراق از نزدیک به پانصد سال پیش یعنی از زمان ایران و عثمانی وجود داشته و دلیل این ادعا قراردادهای مختلفی است (هجده قرارداد) که اهم آنها به شرح زیر است. قرارداد آملسیه در ۱۵۵۵م، قرارداد ذهاب در ۱۶۳۹م، قرارداد کردان در ۱۷۴۶م، عهدنامه ارزروم اول در ۱۸۲۳م، عهدنامه ارزروم دوم در ۱۸۴۷م، پروتکل اسلامبول در ۱۹۱۳م، کمیسیون تحدید حدود در ۱۹۱۴م، تقسیم امپراتوری عثمانی در کنفرانس رمو در ۱۹۲۰م (عراق، فلسطین و اردن سهم انگلیس شد)، عهدنامه مرزی بین ایران و عراق در ۱۹۳۷م، قطعنامه ۳۴۸ شورای امنیت در ۱۹۷۴م/۱۳۵۲ش و قرارداد ۱۹۷۵م/۱۳۵۲ش در الجزایر.

تبعید شدند^۱ و در آنجا تحت کنترل امنیتی و سیاسی حزب بعث قرار داشتند. پیش از آن، رژیم بعث برای آنکه رژیم شاه را در مسائل مرزی زیر فشار قرار دهد تا حدودی به انقلابی‌ها اجازه می‌داد به نجف و کربلا رفت و آمد کنند و با امام تماس داشته باشند و حتی شبکه رادیویی را نیز در اختیار انقلابیونی که طرفدار امام بودند قرار داده بود. با تبعید حضرت امام خمینی^(ره) از عراق به فرانسه در ۱۳۵۷/۷/۱۳، «جنگ ماقبل جنگ» یعنی همراهی صدام با امریکا برای مقابله با انقلاب اسلامی آغاز شد.^۲

ظاهر کار نشان می‌داد دولت حسن البکر^۳ با انقلابیون همراه است اما پس از اوج‌گیری مبارزات انقلابیون در سال ۱۳۵۶ این محدودیت نسبت به امام^(ره) شدت گرفت و دیگر رفت و آمدها به منزل ایشان به سختی انجام می‌شد. تا اینکه دولت عراق با تصمیم صدام و تصویب شورای عالی انقلاب عراق^۴ امام^(ره) را از عراق اخراج کرد و قرار شد ایشان به کویت بروند. امام^(ره) تا مرز کویت رفتند ولی با مخالفت امیر کویت، امام به بصره بازگشتند و سپس به پاریس رفتند. این اولین بدرفتاری دولت عراق با ایران قبل از پیروزی انقلاب بود که نشان می‌داد دولت عراق کاملاً در جهت منافع شاه و غرب قرار گرفته است.

۱. با افشاگری حضرت امام خمینی^(ره) علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون تبعید ایشان به ترکیه از ۱۳۴۳/۸/۱۳ آغاز شد و پس از یازده ماه در ۱۳۴۴/۷/۱۳ ایشان به نجف تبعید شدند.
۲. رژیم شاه و عراق در سال ۱۳۵۳ طبق قرارداد الجزایر اختلافات خود را کنار گذاشتند و روابط دوستانه آنها رو به رشد نهاد و در نتیجه، فشارها و محدودیت‌ها بر امام آغاز شد. در این راستا دولت عراق آقای سید محمود دعایی را به بغداد احضار کرد و از او خواست پیامی به این مضمون به امام^(ره) برساند: «ما در عین اینکه به شما احترام می‌گذاریم، ولی به خاطر روابط با شاه محدودیتهایی داریم و از این رو از شما می‌خواهیم که رعایت نکنید و فعالیت‌ها به صورت علنی نباشد.» حضرت امام^(ره) با شنیدن این پیام فرمودند: «این آغاز کار است شما به معنی‌ها بگویید من چنین چیزی را نمی‌پذیرم. من نمی‌توانم ساکت باشم و در ایران کسانی که به من اعتقاد دارند، مبارزه کنند و خون بدهند، اگر آنان نمی‌خواهند من اینجا باشم، می‌روم جای دیگر و حورم را می‌زنم.» در نهایت با دیدار وزیران خارجه ایران و عراق، تصمیم به اخراج امام خمینی از عراق گرفته شد.
۳. حسن البکر بعد از کودتای حزب بعث و سرنگونی عبدالرحمن عارف در سال ۱۳۴۷ روی کار آمد.
۴. شورای انقلاب عراق، پس از کودتای ۱۹۵۸م/۱۳۳۷ش. و سرنگونی حکومت پادشاهی عراق و روی کار آمدن عبدالکریم قاسم و تشکیل حکومت جمهوری تشکیل شد و مرجع عالی تصمیم‌گیری در عراق بود.

در همین ایام صدام^۱ قبل از ریاست جمهوری و در دولت آقای حسن البکر در شورای عالی انقلاب عراق صحبتی می‌کند مبنی بر اینکه من نگران رویدادهای ایران هستم، چون احتمال دارد روحانیون ایران موفق شوند و بتوانند یک حکومت مستقل تشکیل بدهند و ممکن است در سال‌های آینده دولت ایران به عراق حمله کند. در واقع صدام قبل از پیروزی انقلاب، به زمینه‌چینی و ایجاد نگرانی در دولت‌مردان عراق در مورد اوضاع ایران پرداخت.

جنگ ماقبل جنگ پس از پیروزی انقلاب اسلامی

هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که درگیری‌های داخلی در گوشه و کنار ایران از جمله کردستان، سیستان و بلوچستان^۲ و خوزستان آغاز شد و اغتشاشات داخلی اوج گرفت. اسنادی که از این جریانات به دست آمد، نشان از آن داشت که در این شورش‌ها سازمان اطلاعات و امنیت عراق و سرویس‌های اطلاعاتی غرب به ویژه سازمان اطلاعاتی امریکا یعنی سازمان سیا نقش دارند^۳. مثلاً دولت عراق

۱. در آن زمان صدام، نایب رئیس شورای عالی انقلاب عراق بود.

۲. در این مقطع سه جریان خوانین، مولوی‌های معارض و گروه‌های چپ کمونیستی از سه‌لایه متفاوت جامعه بلوچ، فعالیت علیه نظام را آغاز کردند. در این میان برخی از خوانینی که از نفوذ بالایی در میان قوم بلوچ برخوردار بودند، با خروج از کشور، فعالیت‌های سیاسی خود را به صورت سازماندهی شده با کمک برخی از کشورها به ویژه عراق پایه‌ریزی کردند و گروه‌هایی با مشی سیاسی و مسلحانه نظیر جبهه وحدت‌ملی و جنبش مجاهدین بلوچستان ایران تشکیل دادند. عراق به واسطه نفوذ تاریخی‌اش در جبهه آزادیبخش بلوچستان و جبهه وحدت بلوچ به رهبری «جمعه‌خان بلوچ» از موسسان جبهه آزادی‌بخش بلوچستان؛ تا پایان جنگ تحمیلی طرح خودمختاری بلوچستان را دنبال می‌کرد.

۳. اسناد، گویای این واقعیت است که کاخ سفید در قالب طرح «ایجاد اغتشاش هم‌زمان» از ابتدای انقلاب در فکر تجزیه ایران بود تا انقلاب اسلامی را سرنگون کند. در سند سری سفارت امریکا در ۱۳۵۸/۵/۱۵ چنین آمده است: «کردها ممکن است از قدرت کافی برای تضمین خودمختاری بیشتر برای خود در غرب ایران برخوردار باشند، اما ما در حال حاضر فکر می‌کنیم که آنها قادر به بسط قدرت و نفوذ خود در جهت براندازی دولت نیستند. اگر کردها، آذربایجانی‌ها، اعراب و سایر گروه‌های قومی تلاش‌های خود را هماهنگ کنند [اغتشاش هم‌زمان] و در جهت مشترک سرنگونی دولت کنونی با یکدیگر همکاری و از یکدیگر حمایت کنند، به عقیده ما آنها امکان موفقیت دارند.» در همین رابطه «برژینسکی» مشاور امنیت ملی کارتر در نامه‌ای خطاب به «سایروس ونس»

ادامه در صفحه بعد

به کردهای ضد انقلاب (دمکرات‌ها)^۱ در کردستان ایران و همچنین به طرفداران به اصطلاح خلق عرب در خوزستان تسلیحات فراوان می‌داد. عراقی‌ها در خرمشهر مدرسه‌ای برای فرزندان کارمندان کنسولگری عراق داشتند که این مدرسه به یک آموزشگاه نظامی تبدیل شده بود و بعدها که کمیته انقلاب اسلامی خرمشهر آنجا را گرفت، مشخص شد که دوازده افسر عراقی به طور رسمی در آنجا آموزش نظامی می‌دهند و نیرو تربیت می‌کنند. با بررسی انفجارهای مکرر خطوط انتقال نفت خوزستان به تحریکات سازمان امنیت عراق رسیدیم و مشخص شد که در پشت این حوادث رژیم بعثی عراق دست دارد. در واقع صدام با محوریت استخبارات، در دو پایگاه فکه عراق و بجلیه، انبار بزرگی از انواع سلاح ایجاد کرده بود و به روسای عشایر عرب به هر میزان که درخواست می‌کردند به صورت پنهانی سلاح تحویل می‌دادند به گونه‌ای

می‌نویسد: «با توجه به قابل پیش‌بینی نبودن حوادث و تحولات آینده ایران، باید ایالات متحده بدون استثنا با همه رهبران سازمان‌ها و گرایش‌های سیاسی، از جمله اقلیت‌های مذهبی یا نژادی و گروه‌های افراطی که قادرند مقاومت مسلحانه را علیه رژیم [امام] خمینی تقویت کنند، تماس‌هایی برقرار کنند. در ادامه این تلاش‌ها، در نشست خصوصی سران عرب در شهر طائف در ۱۳۵۹/۵/۱۴ به توصیه دولتمردان آمریکا، سعودی‌ها برای مقابله با انقلاب اسلامی و جلوگیری از آن طرحی را پیشنهاد کردند که اساس آن ایجاد اغتشاش در نقاطی از ایران بود که ساکنان آن را بیشتر اهل سنت تشکیل می‌دادند. عراقی‌ها ضمن تأکید بر اجرای این طرح قول دادند همه امکانات خود را در اختیار این برنامه قرار دهند. «طه یاسین رمضان» معاون نخست‌وزیر عراق، در مصاحبه با روزنامه بعثی الثورة گفت: «اگر رسیدن عراق به موقعیت کشوری قدرتمند، مستلزم تجزیه ایران است، بگذار ایران به چهار یا پنج ایران کوچک و ضعیف تقسیم شود.»

۱. به طور کلی اقدامات شاخص ضدانقلاب کردستان به رهبری دکتر عبدالرحمن قاسملو در دوره جنگ ماقبل جنگ عبارتند از: ۱- حمله به پادگان مهاباد ۲- حمله به پادگان سنندج ۳- ایجاد جنگ و برادرکشی در نرده ۴- جنگ در پاوه و کشتار بی‌رحمانه پاسداران ۵- حمله‌های ناجوانمردانه به ستون‌های نظامی و اعضای جهادسازندگی به طرق مختلف ۶- ایجاد جو ترور و وحشت و فشار و ترور مخالفان ۷- تشکیل دادگاه‌ها و زندان‌های به اصطلاح خلقی در منطقه ۸- آواره کردن ساکنان بسیاری از شهرهای کردستان ۹- همکاری وسیع با دولت مزدور بعث، رژیم صهیونیستی، آمریکا، مصر و روسیه ۱۰- تبلیغات وسیع بر علیه نظام و ایجاد جو شدید سانسور ۱۱- غارت کامیون‌های آذوقه و دارو ۱۲- همکاری وسیع با ساواکی‌ها، فراریان رژیم طاغوت، فئودال‌ها، مجاهدین خلق و حزب توده ۱۳- سپر بلا قرار دادن مردم بی‌گناه برای برآورده شدن خواسته‌های خود ۱۴- ممانعت از حرکت ستون‌های ارتشی به سوی مرز برای مقابله با رژیم عراق.

که بر اساس گزارش‌های برادر شمشخانی در اهواز و برادر غلامعلی رشید در دزفول، نزدیک به ۱۰ هزار قبضه سلاح توزیع نمودند که البته بسیاری از این سلاح‌ها با همکاری شیوخ عرب طرفدار انقلاب اسلامی، به سپاه پاسداران تحویل داده شد.

کودتای سفید

شش ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران یعنی در ۲۵ تیر ۱۳۵۸، حسن البکر به طرز مشکوکی کنار رفت^۱ و صدام به عنوان رئیس جمهور روی کار آمد و دارای قدرت مطلق شد. در عراق رئیس جمهور به طور همزمان رئیس دولت، نخست‌وزیر، فرمانده کل نیروهای مسلح و رئیس شورای انقلاب عراق هم بود و لذا حق تصمیم‌گیری‌های ویژه و اختیارات مطلق داشت. بعد از اینکه صدام عملاً اختیار کشور عراق را به دست گرفت، درصدد گرفتن زهر چشم از مخالفان خود بر آمد و به منظور در نطفه خفه کردن همه مخالفات دست به اقدامات بی‌سابقه‌ای زد که از جمله می‌توان به دستگیری همه اعضای حزب کمونیست عراق اشاره کرد. صدام پس از مدتی

۱. پیش از کودتای سفید صدام، نماینده دولت انگلیس که احتمالاً از وزیران وقت دولت «مارگارت تاچر» بوده و سمت حزبی مهمی در حزب محافظه‌کار داشته است، در بغداد به طور محرمانه با صدام دیدار می‌کند و چند روز بعد حسن البکر از قدرت برکنار می‌شود. برخی معتقدند این تغییر سریع حکومت در عراق به خاطر در هم شکستن انقلاب نوپای ایران بوده است، چرا که احمد حسن البکر به خاطر تجربه‌های فراوان نظامی‌اش برای افروختن جنگ با ایران متقاعد نشده بود و به همین علت، صدام بهترین گزینه امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود تا با حمایت بی‌دریغ آنان آتش جنگ را در دامن انقلاب ایران بیندازد. «تراپ زمزمی» نویسنده مسلمان و استاد دانشگاه لوزان سوئیس در کتاب جنگ ایران و عراق می‌نویسد: «صدام حسین برای زمینه‌چینی چنین جنگی با خانه‌نشین کردن حسن البکر پست ریاست‌جمهوری را بر عهده گرفت تا بتواند بدون هیچ مانعی قادسیه خود را تدارک ببیند و همه نیرو و وقت خود را در این راه صرف کند.» در همین راستا پس از استعفای حسن البکر تعدادی از دیپلمات‌های غربی در ۳۱ تیر ۱۳۵۸ به بغداد سفر کردند که در واقع پایه و اساس تغییر و تحول سیاسی و نظامی در حکومت بغداد بود. با سفر «لرد کارینگتون» وزیر امور خارجه انگلیس به عراق، چند قرارداد نظامی و تحویل تانک‌های جیفتن امضا شد و سپس «هانس دپتریش گنشر» وزیر خارجه آلمان به عراق آمد. دقیقاً یک ماه پس از روی کار آمدن صدام حسین در ۳۰ مرداد ۱۳۵۸، رادیو و تلویزیون بغداد خیر ارسال پیام تبریک «جیمی کارتر» رئیس‌جمهور آمریکا به صدام حسین را به مناسبت عید فطر با طمطراق فراوان پخش کرد و اظهار داشت: صدام حسین نیز پیام تشکرآمیزی در پاسخ ارسال داشته است.

ادعا کرد قرار بوده کودتایی با تحریک ایران و سوریه در عراق شکل بگیرد که او توانسته آن را کشف و خنثی سازد. به دنبال این ادعا تعداد زیادی از طرفداران ایران و سوریه که در ارتش عراق بودند دستگیر و اعدام شدند و به این ترتیب یک تصفیه نیروی انسانی در ارتش و نیروهای نظامی صورت گرفت و بدین ترتیب صدام عملاً علائم آشکاری در هم سوئی با منافع غرب و به ویژه امریکا نشان داد.^۱

جنگ سفارتخانه‌ها

مدتی بعد از بسته شدن مدرسه عراقی‌ها در خرمشهر، ارتش عراق کنسولگری ایران در بصره را محاصره کرد و پس از ضرب و شتم دیپلمات‌های ایرانی، آنجا را تعطیل کرد. از این زمان جنگ سفارتخانه‌ها بین دو کشور به وجود آمد که در طول چند ماه، ایران چند دفتر کنسولگری عراق از جمله در کرمانشاه را تعطیل کرد و دولت عراق نیز سفارتخانه ایران در بغداد را تسخیر و سفیر ایران را اخراج کرد. این عوامل باعث شد روابط سیاسی بین ایران و عراق بیش از پیش تیره شود.^۲

۱. پس از آنکه حسن البکر در مراسم سالروز کودتا این جمله را قرائت کرد که: «فرزندم صدام حسین در همه دوران انقلاب از ۱۹۶۳ تاکنون در بیشتر کارهای انقلابی پیشگام بوده و لیاقت خود را ثابت کرده است، و من چون به علت بیماری قادر به انجام وظیفه خود نیستم، او را به ریاست جمهوری عراق انتخاب می‌کنم.» حدود پانصد نفر از افسران طرفدار حسن البکر بازداشت و مخفیانه اعدام شدند و حسن البکر نا هنگام مرگ در حصر خانگی قرار گرفت. در حالی که هنوز یک هفته از به قدرت رسیدن صدام نگذشته بود، تصفیه خونینی در کادر رهبری عراق صورت گرفت. صدام گردهمایی مجمع رهبران حزب بعث را در ۳۱ تیر ۱۳۵۸ در مقابل دوربین‌های تلویزیونی برگزار کرد و در آن مراسم نام ۲۱ نفر از اعضای بلندپایه حزب را که به‌زعم وی جاسوس سوریه و خیانتکار به شمار می‌آمدند، از جلسه بیرون برد و تیرباران کرد.

۲. در ۱۴ آبان ۱۳۵۸، کنسولگری ایران در بصره اشغال و دو دیپلمات آن نیز بازداشت شدند که مردم کرمانشاه بلافاصله به تلافی این عمل، کنسولگری عراق در این شهر را تصرف کردند. در ۲۸ آذر ۱۳۵۸ بررسی مسئله قطع رابطه با رژیم عراق برای اولین بار در شورای انقلاب مطرح شد و به دنبال تعطیلی کنسولگری عراق در کرمانشاه و خرمشهر و متعاقب آن درخواست تقلیل اعضای سفارت عراق در تهران، در ۱۸ اسفندماه همان سال وزارت امور خارجه ایران با صدور اطلاعیه‌ای تصمیم گرفت روابط خود را با عراق تا سطح کاردار تقلیل دهد. در ۱۳ فروردین ۱۳۵۹ دولت عراق بدون ارائه سندی ایران را به ترور نافرجام طارق عزیز در بغداد متهم کرد و چهار روز بعد دبیر دوم سفارت ایران در بغداد را عنصر نامطلوب شناخت و در نهایت در ۳۰ فروردین ۱۳۵۹ ادامه در صفحه بعد

اخراج و سرکوب شیعیان

دستگیری و اخراج بیش از شصت هزار عراقی که بعضی‌ها مدعی بودند آن‌ها دارای اصالت ایرانی هستند ولو اینکه در خود عراق متولد شده باشند^۱ و همچنین دستگیری و به شهادت رساندن آیت‌الله صدر و خواهر ایشان بنت‌الهدی^۲ و جمع کثیری از شیعیان

دیپلمات‌های ایران از بغداد اخراج شدند. اما آنچه که در تاریخ روابط دیپلماتیک نظیر ندارد، اشغال سفارت کشور مقابل در یک کشور ثالث است. در ساعت ۱۱:۳۰ دقیقه صبح چهارشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ شش جوان عرب که با گذرنامه‌های عراقی از بغداد به لندن آمده بودند، به ساختمان پنج طبقه سفارت ایران در لندن حمله کردند و در حالی که صورتشان را با چغیه عربی قرمز و سفید پوشانده بودند، ۲۶ نفر را به گروگان گرفتند. در شرایطی که مسئله گروگان‌گیری یا مامشات پلیس لندن شش روز به طول انجامیده بود، به دستور مارگارت تاچر عملیات ضداشغال سفارت ایران از پلیس به نیروهای ویژه SAS منتقل شد. در این عملیات علی صمدزاده و عباس لوسانی از دیپلمات‌های ایرانی به شهادت رسیدند و احمد دادگر از کارکنان محلی سفارت نیز هدف اصابت شش گلوله قرار گرفت اما زنده ماند. وقتی عملیات «پرنسس گیت» نیروهای SAS به پایان رسید، جنازه پنج تن از اشغالگران شناسایی شد و نفر ششم که فوزی بدایونی‌نژاد نام داشت و خود را بین گروگان‌ها پنهان کرده بود دستگیر و پس از محاکمه در دادگاه غیرعلنی به حبس ابد محکوم شد. او در دادگاه اعتراف کرد که هدایت عملیات را بغداد بر عهده داشته و سازماندهی گروه در لندن را یک افسر اطلاعاتی ارتش بعث به نام سامی محمدعلی (با نام مستعار روباه) بر عهده داشته است. بدایونی‌نژاد که به حبس ابد محکوم شده بود، در کمال تعجب در نوامبر سال ۲۰۰۸ آزاد شد و اکنون با حمایت دولت انگلیس در این کشور مخفیانه زندگی می‌کند.

۱. صدام برای فراهم کردن زمینه‌های نظامی و اجتماعی جنگ با ایران به اخراج ایرانیان و شیعیان مقیم عراق اقدام کرد به طوری که از اوایل سال ۱۳۵۸، هزاران ایرانی تبعه عراق از جوار اماکن متبرکه نجف، سامرا، کربلا و کاظمین به طرز رقت‌انگیزی اخراج و اموالشان مصادره شد و عده بی‌شماری از آنها با کامیون تا نزدیکی مرز آورده و در نهایت در بیابان‌ها رها شدند. در این سال‌ها دولت عراق در چند نوبت اقدام به آزار، دستگیری و اخراج عراقیان ایرانی‌الاصل و یا ایرانیان مهاجر در عراق به اتهام جاسوسی کرد. در این حال، مقامات محلی ایران، با ایجاد اردوگاه‌هایی از رانده‌شدگان به عنوان مهمان جمهوری اسلامی استقبال و امکانات رفاهی برای آنان فراهم کردند. رژیم بعث اموال بسیاری از بازرگانان شیعه را که با پرداخت وجوهات شرعی خویش پشتوانه روحانیت بودند، به عنوان فنودال و سرمایه‌دار وابسته مصادره، و تعدادی از آنها را به اتهام جاسوسی برای بیگانگان دستگیر و بعضی را اعدام کرد. اخراج ایرانیان و شیعیان تا آغاز جنگ ادامه یافت و شصت هزار نفر بی‌خانمان و آواره شدند و این در حالی بود که دو درصد از جمعیت عراق را ایرانیان تشکیل می‌دادند.

۲. از آنجا که اکثریت شیعه در عراق کمترین سهم را در ساختار سیاسی عراق داشتند، لذا پیروزی انقلاب اسلامی تأثیری عمیق و سریع در میان آنان بر جای گذاشت و سازمان‌های انقلابی شیعه به تهدیدی جدی برای ثبات رژیم بعث تبدیل شدند. از طرفی حضور چهارده ساله امام خمینی در عراق سبب نزدیکی‌های سیاسی و عاطفی ایشان

ادامه در صفحه بعد

عراق و در نهایت تبعید آیت‌الله حکیم به همراه خانواده‌شان به ایران، از جمله اقدامات و حوادثی است که تا قبل از تهاجم سراسری عراق رخ داد و این مقطع همان مقطع جنگ ماقبل جنگ است.

و رهبران شیعه شده بود و احزابی چون حزب الدعوة الاسلامیه به رهبری آیت‌الله محمدباقر صدر، جماعه العلماء و حزب الفاطمی به شدت تحت تأثیر مرجعیت امام خمینی بودند. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، آیت‌الله صدر که در فتوای تاریخی خود، حزب بعث را تکفیر و پیوستن و هرگونه همکاری با آن را حرام اعلام کرده بود، در روز پیروزی انقلاب با تعطیل کردن جلسه درس روزانه خود، در جمع طلاب علوم دینی نجف گفت: «امروز موسی بر فرعون پیروز شد... امروز روز تحقق آمال انبیاء است، امروز آیت‌الله خمینی حکومت شاه را سرنگون ساخت و ما باید کارگزاران آن رهبر و منتظر دستورات ایشان باشیم.» ایشان در پیامی دیگر به ملت ایران، از قهرمانی‌ها و فداکاری‌های آنان ستایش و به ادامه تبعیت از امام تأکید کرد. در ادامه این حرکت‌ها در قیام ۱۳ رجب ۱۳۹۹/۱۳۵۸ ش. جمعیت زیادی از شهرهای عراق برای اعلان قبول مرجعیت و رهبری ایشان به مناسبت جشن میلاد حضرت علی(ع) رهسپار نجف شدند و در شهرهای کربلا، کوفه و مدینه‌المنوره نیز تظاهراتی رخ داد. به این مناسبت ایشان از اقامتگاه خود در نجف فتوای مشهور و تکان دهنده‌ای صادر کرد و نوشت: «بر همه ملت مبارز و مسلمان عراق، واجب کفایی است که به قیام مسلحانه بر ضد حزب بعث و سردمداران آن اقدام کنند و مسئولان این حزب کافر را ترور کنند تا خود را از چنگال این دژخیمان خونخوار نجات دهند.» از این زمان به بعد قیام به بیشتر شهرهای عراق نظیر بغداد، کربلا، خالص، کوفه، کاظمین و ناصریه رسید و روز به روز دامنه آن گسترش یافت و تظاهرکنندگان خواستار اصلاحات اجتماعی و استقرار یک حکومت اسلامی شدند. آیت‌الله صدر در این مقطع به باران و بیروانش توصیه کرد: «ذوبو فی الخمیثی کما هو ذاب فی الاسلام»، «در خمینی ذوب شوید همان‌طور که او در اسلام ذوب شده است.» و اعلام کرد: «من خودم را برای شهادت آماده کرده‌ام و ممکن است این آخرین چیزی باشد که از من می‌شنوید.» صدام در واکنش به این اقدام، ۹۶ نفر از اعضای حزب الدعوة را دستگیر و اعدام کرد و از این پس عضویت در این حزب را مستوجب اعدام دانست و در نهایت در ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ آیت‌الله محمدباقر صدر و خواهرش بنت‌الهدی را پس از دستگیری به بغداد منتقل و سپس در ۱۹ فروردین آنها را به شهادت رساند. با تشدید موج سرکوب حزب الدعوة، سازمان عمل اسلامی، جماعه العلماء و چندالامام سیاست ادامه معارضا را در خارج از مرزهای عراق اتخاذ کردند. در این دوران اشخاص برجسته‌ای چون سیدمحمدباقر حکیم و سیدمحمود هاشمی تصمیم گرفتند با سفر به ایران، وظیفه هدایت و آموزش نیروهای اسلامی عراق را در ایران بر عهده گیرند. حرکتی که آیت‌الله صدر در الگو قرار دادن انقلاب اسلامی ایران و تبعیت از آن برای رسیدن به پیروزی در عراق به وجود آورد، خاندان آیت‌الله سیدمحسن حکیم، شاگردان و پیروان آیت‌الله صدر و به‌ویژه آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم بر عهده گرفتند.

کودتای شبکه نقاب

از ابتدای سال ۱۳۵۹ روابط بین ایران و عراق بحرانی تر شد. کودتای ناموفقی در ایران صورت گرفت که بعد مشخص شد سران این کودتا در بغداد جلسه داشته‌اند. موضوع جلسه هم این بوده که آیا ابتدا عراق به ایران حمله کند و بعد از حمله کودتا شکل بگیرد، یا ابتدا کودتا انجام شود و سپس حمله عراق به اجرا در آید، که در نهایت تصمیم گرفتند اول کودتا کنند. از خلال بازجویی‌های کودتاچیان این اطلاعات به دست آمد که دولت صدام در این کودتا دست داشته و آن را حمایت می‌کرده است.^۱

۱. به دنبال شکست عملیات نظامی در طیس و تحقیر شدید امریکا، برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر که تا آن زمان در خصوص موفقیت‌آمیز بودن وقوع کودتای نظامی در ایران از سوی سولیوان (سفیر امریکا در تهران) و ژنرال هایزر (تا چند روز قبل از پیروزی انقلاب برای سازماندهی کودتا در تهران به سر می‌برد)، پاسخ منفی دریافت کرده بود، دوباره انجام یک کودتای نظامی با هدف سرنگونی انقلاب را در دستور کار قرار داد. در صورت موفقیت کودتا اجرای رهنامه (دکترین) پرهزینه جنگ نیابتی و تلاش برای تحریک یک کشور ثالث به حمله نظامی به ایران منتهی می‌شد. در این راستا در دی ۱۳۵۸ یکی از عوامل شاپور بختیار، به نام مهندس قادسی، نمودار سازمانی اولیه کودتا را تهیه کرد و نام آن را نقاب گذاشت که نام نقاب جمع حروف اول «نجات قیام انقلاب بزرگ» بود. پس از تصویب کودتا، ستاد شاپور بختیار در پاریس با همکاری سرویس‌های جاسوسی غرب و رژیم بعث به سازماندهی اجزای کودتا می‌پردازد و به شناسایی و جذب گروه‌ها و برخی چهره‌ها مبادرت می‌کند. احسان بنی‌عمری در مقام رئیس شاخه نظامی کودتا از پاریس به تهران بازمی‌گردد و مشغول جذب افراد اطلاعاتی و نظامی از اداره دوم ارتش، مأموران سابق ساواک و وابستگان رژیم طاغوت در نیروهای هوایی، زمینی و دریایی و حتی برخی عشایر و اقوام می‌شود. شاخه سیاسی ستاد نیز تحت نظارت رضا مرزبان و ابوالقاسم خادم با هدف جذب آیت الله کاظم شریعتمداری یکی از مراجع وقت، روحانی‌نماها و برخی از مذهب‌یون طرفدار وی و جلب نظر سایر گروه‌های سیاسی، فعالیت خود را آغاز می‌کند. شاخه مالی و پشتیبانی ستاد نیز با مسئولیت منوچهر قربانی فر و با هدف تأمین مخارج مالی کودتا به تهیه و ارسال کمک‌های تسلیحاتی و تدارکاتی از طریق عراق و قاچاقچیان به عوامل کودتا در داخل اقدام می‌کند. در همین راستا در دیدار برادر صدام با بختیار در محل اقامتش در پاریس، طرح کامل کودتا در اختیار رژیم عراق قرار می‌گیرد. این همکاری تا آنجا پیش رفت که حتی صدام اسامی تک‌تک افسران شرکت‌کننده در کودتا را از بختیار درخواست کرد. این زیاده‌خواهی صدام در نهایت با مخالفت سرگرد خلیان فرهاد نصیرخانی از دست‌اندرکاران کودتا مواجه شد. صدام که می‌دانست هنوز نیروی هوایی ایران تا حد زیادی توانایی رزمی و انقلابی خود را حفظ کرده، در نظر داشت در صورت شکست کودتا، حداقل با تضعیف نیروی هوایی یکی از موانع حمله به ایران از پیش پایش برداشته شود. لذا صدام ضمن کمک مالی ده میلیون دلاری به بختیار، حمایت و پشتیبانی لجستیکی و سیاسی از کودتا را بر عهده می‌گیرد و متعهد

ادامه در صفحه بعد

جریان کشف کودتا به این صورت بود که من در آن موقع به عنوان مسئول اطلاعات سپاه حدود دو هفته قبل از کودتا خدمت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در آن زمان سخنگوی شورای عالی دفاع و عضو شورای انقلاب بودند رسیدم و گفتم که ما کودتایی را شناسایی کرده‌ایم اما تاریخ آن را نمی‌دانیم.

شب قبل از کودتا یکی از خلبانانی که قرار بود بیت امام^(ره) در جماران را بمباران کند، به خاطر اصرار زیاد مادرش که اتفاقی از جریان خبردار شده بود، خدمت آقای خامنه‌ای می‌رسد و جریان را شرح می‌دهد و اعتراف می‌کند. ایشان نیز ساعت ۱۲ شب سریع من را مطلع کردند و به این واسطه از زمان و مکان این کودتا مطلع شدیم. اما مشکل در این بود که ما فقط شش ساعت برای از بین بردن این کودتا وقت داشتیم و لذا همان شب با بسیج کردن نیروهای سپاه و اطلاعات در همدان با گروهی از نیروهای اطلاعات سپاه به سمت پایگاه هوایی شهید نوژه^۱ همدان حرکت کردیم و زودتر از کودتاچیان به این پایگاه هوایی که هواپیماهای جنگنده فانتوم در آن بود، رسیدیم. قرار بود کودتاچیان به اماکن حساس از جمله بیت امام، مجلس و دفتر ریاست جمهوری حمله کنند.^۲ در میان کودتاچیان حدود چهارصد نفر از کلاه سبزها و

می‌شود او و سایر کشورهای عربی، پس از کودتا، دولت بختیار را به رسمیت بشناسند.

۱. شهید محمد نوژه، از زنده‌ترین خلبانان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی بود که بعد از محاصره پناه دو اطلبانه به پاری نیروهای محاصره شده شهید چمران رفت و در مرداد ۱۳۵۸ مظلومانه به شهادت رسید. بعد از این واقعه به پاس رشادت‌های او، پایگاه هوایی همدان به نام شهید نوژه نامگذاری شد. این پایگاه پیش از این و در زمان طاغوت به پایگاه «شاهرخی» معروف بود که مدتی پس از انقلاب به پایگاه «حر» تغییر نام داد. یک سال بعد از شهادت این خلبان قهرمان، در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۱۹ شبکه کودتاچیان سلطنت‌طلب طرفدار شاهپور بختیار موسوم به «شبکه نقاب» و تعدادی از عوامل کودتاچی در این پایگاه دستگیر شدند. متأسفانه بر اثر کم‌توجهی، از کودتای شبکه نقاب به عنوان کودتای نوژه یاد می‌شود!

۲. طرح کودتا شامل سه مرحله بود: مرحله اول، ترکیبی از دوازده ساعت حمله هوایی به اهداف نظامی، راهبردی، دولتی و مراکز اسکان یا وابسته به روحانیون در تهران و پنج شهر دیگر بود که با ۲۴ پرواز در ارتفاع پایین و شکستن دیوار صوتی در تهران، مشهد و قم همراه می‌شد. مرحله دوم، اعزام سریع ۹ رسته پیاده به موقعیت‌های تاکتیکی نظیر رادیو تلویزیون، مجلس، قرارگاه‌های سپاه پاسداران و دسته آخر بازار بزرگ تهران بود. مرحله سوم، که جاه‌طلبانه‌ترین قسمت طرح را شامل می‌شد، عبارت بود از قطع کلیه ارتباطات شهر تهران با سایر مناطق کشور
ادامه در صفحه بعد

تکاورهایی بودند که قبل از انقلاب از ایران فرار کرده و پس از پیروزی انقلاب از

که می‌بایست توسط پنجاه هزار نفر از مردان جنگی اجیر شده بلوچ، کرد و ترک و تحت رهبری ملی با مدلی ناشناخته صورت می‌گرفت. بدین‌منظور پایگاه هوایی شهید نوژه در ۶۰ کیلومتری شهر همدان به عنوان مبدأ و محور کودتا انتخاب شد که هم دارای هواپیماهای کافی بود و هم به تهران نزدیک بود و عناصر مستعد و قابل جذبی نیز برای کودتاگران داشت. برخی از کودتاچیان نظیر تیمسار محقق، تیمسار سعید مهدیون، سروان حمید نعمتی، سروان ایرج ایران‌نژاد نیز در گذشته در آن پایگاه مشغول به خدمت بودند و از این جهت با این پایگاه و شاغلان در آن آشنایی داشتند. بر اساس طرح قرار بود دوازده تیم مرکب از صد نفر از کلاه‌سبزه‌های تیپ ۲۳ نوه‌د، سیصد تا چهارصد نفر از فریب‌خوردگان ایل بختیاری و دوازده نفر راهنما از داخل پایگاه به فرماندهی سرگرد کوروش آذرتاش (فرمانده تیپ ۲۳ نوه‌د پیش از انقلاب) جهت تصرف پایگاه نوژه وارد عمل شوند. طبق هماهنگی‌های قبلی صورت گرفته بین بغداد و ستاد پاریس، در روز ۱۸ تیر ۱۳۵۹ مناطقی از نوار مرزی ایران مورد تهاجم هوایی و زمینی عراق قرار می‌گرفت و متعاقب آن آژیر قرمز در این پایگاه به صدا در می‌آمد و هم‌زمان اولین اسکادران هوایی شامل شانزده فروند هواپیماهای مسلح که ظاهراً برای تلافی حملات عراق، اما در عمل برای هدف قرار دادن اهدافی چون بیت امام خمینی در جماران، نخست‌وزیری، ستاد مرکزی سپاه پاسداران، ستاد مرکزی کمیته‌های انقلاب و کمیته منطقه‌۴ و کاخ سعدآباد و پادگان‌های لویزان، ولی‌عصر (عج)، امام حسین (ع) و خلیج (شهید بهشتی) و همچنین فرودگاه مهرآباد و صدا و سیما به پرواز در آمده و ضمن هدف قرار دادن اهداف تعیین شده، در جهت ایجاد رعب و وحشت عمومی و اعلام حکومت نظامی، اقدام به شکستن دیوار صوتی بر فراز تهران می‌کردند. از آنجا که بمباران بیت امام مرکز نقل کودتا را تشکیل می‌داد، سه فروند هواپیما با ماهرترین خلبانان که در مجموع مجهز به چهار بمب ۷۵۰ پوندی، چهار بمب خوشه‌ای (هر کدام شامل ۶۵۰ بمب تأخیری) و دو عدد موشک ماوریک بودند، برای ترور رهبر انقلاب در نظر گرفته شده بود. پس از تحقق این اهداف، واحدهای زمینی و زرهی کودتا می‌بایست به اشغال صدا و سیما، فرودگاه مهرآباد، ستاد مشترک ارتش و ستاد نیروی دریایی و پادگان‌های حر، قصر، جمشیدیه و زندان اوین اقدام می‌کردند و در سایر استان‌ها نیز اقداماتی مشابه آنچه در تهران اتفاق می‌افتاد برنامه‌ریزی شده بود. در صورت پیروزی کودتا و با اعلام سه روز حکومت نظامی و با ترفند ارباب و فریب مردم از طریق تأیید کودتا به وسیله روحانیون همراه با کودتا و باج‌دهی به مدافعان انقلاب، در نهایت با دستگیری حدود هفتاد تن از شخصیت‌های برجسته مذهبی و سیاسی انقلاب، قدرت به وسیله نظامیان مهار می‌شد و بختیار زمام امور کشور را به مدت دو سال در دست می‌گرفت. دو ماه بعد، سازمان نقاب در اطلاعیه‌ای مسئولیت اقدام به کودتای ۱۸ تیر ۱۳۵۹ را پذیرفت. حامد الجبوری یکی از وزیران صدام در خصوص تضعیف ارتش پس از کودتای شبکه نقاب در شبکه الجزیره می‌گوید: «جورج براون، وزیر امور خارجه انگلیس در زمان حزب کارگر، شاهپور بختیار و تیمسار اویسی در جلسه‌ای این پیام را به صدام دادند که اکنون بهترین وقت برای حمله به ایران است... چرا که ایران در آستانه فروپاشی است و ارتش متلاشی شده و نیروی هوایی این کشور به علت اعدام افسرانش زمین‌گیر شده است. همه آنها به گونه‌ای صحبت می‌کردند که گویا عملیات نظامی در ایران صرفاً تفریح است و همین مسئله صدام را به آغاز جنگ با ایران تشویق کرد.»

طریق مرزهای عراق به داخل ایران آمده بودند. با بازجویی از این افراد مشخص شد که آن‌ها گسترش وسیعی در کشور دارند و تقریباً در همه استان‌ها نیرو دارند. حتی در بین عشایر نیز نیرو داشتند و جلسات خود را در بغداد و در سازمان امنیت عراق تشکیل می‌دادند و در این جلسات کاملاً بحث شده بود که بعد از کودتا چه اقداماتی در داخل کشور انجام شود.

درگیری‌های مرزی و آغاز جنگ

درگیری‌های پراکنده در پاسگاه‌های مرزی بین دو کشور از فروردین سال ۱۳۵۹ تشدید شده بود.^۱ ارتش عراق در دهلران و قصرشیرین به پاسگاه‌های مرزی ایران حمله کرد که تعدادی شهید و اسیر شدند و هنوز در بین آزادگان ما کسانی هستند که در اردیبهشت ۱۳۵۹ اسیر شدند. دو ماه قبل از هجوم سراسری یعنی در مرداد سال ۱۳۵۹ ارتش عراق به ارتفاعات میمک در استان ایلام حمله کرد و آنجا را تصرف کرد و آن را

۱. قبل از تجاوز سراسری ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ رژیم عراق با نقض مکرر حریم هوایی، زمینی و دریایی ایران نشان داد که این رژیم با برنامه حساب شده وارد جنگ شده است. از تاریخ ۱۳ فروردین ۱۳۵۸ تا ۳۰ شهریور ۱۳۵۹ به مدت یکسال و نیم، در مجموع ۶۳۶ مورد تجاوز زمینی، هوایی و دریایی از جانب عراق به مرزهای ایران صورت گرفت. گسترش این حملات در دوره‌های زمانی مختلف ما را به این نتیجه می‌رساند که عراق برنامه‌ریزی دقیقی برای حمله به ایران داشته است.

تعداد تجاوزهای ثبت شده عراق در سه ماهه اول سال ۱۳۵۸: چهارده مورد، در سه ماهه دوم سال ۱۳۵۸: یازده مورد، سه ماهه سوم سال ۱۳۵۸: ۲۶ مورد، سه ماهه چهارم سال ۱۳۵۸: ۳۳ مورد، سه ماهه اول سال ۱۳۵۹: ۱۴۲ مورد و سه ماهه دوم سال ۱۳۵۹: ۴۱۰ مورد است. این آمار مؤید آن است که هرچه به زمان هجوم سراسری عراق نزدیک‌تر می‌شویم، حملات تکرار بیشتری یافته و بر شدت و وسعت حملات نیز افزوده می‌شود. در این میان اولین تجاوز هوایی به گمرک بهرام‌آباد در ۱۳ فروردین ۱۳۵۸ و اولین تجاوز زمینی به قصر شیرین در ۱۴ فروردین ۱۳۵۸ و اولین تجاوز دریایی به خسروآباد در ۱۰ خرداد ۱۳۵۸ صورت گرفت. این تحرکات عراق تا ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ که تأسیسات نفتی مهران با تجاوز توپخانه‌ای ارتش عراق آسیب دید، توسط دولت موقت و حتی فرمانده کل قوا بنی‌صدر نیز چندان جدی گرفته نمی‌شد. در فاصله زمانی پیروزی انقلاب تا آغاز رسمی جنگ، ۱۸۷۹ ایرانی شهید و ۸۵۵ نفر اسیر شدند. آخرین حمله ارتش عراق قبل از شروع رسمی جنگ، با حمله به کشتی تجاری در خورموسی در ۳۰ شهریور ۱۳۵۹ صورت گرفت.

به صورت رسمی اعلام کردند.^۱ در تابستان سال ۱۳۵۹ بارها شهرهای مرزی ایران گلوله باران شد.^۲

۱. در سال ۱۹۷۵م. کمیته‌ای متشکل از نمایندگان ایران، الجزایر و عراق با موافقت دولت عراق، مرزهای زمینی بین دو کشور را ابتدا بر روی نقشه و سپس با نصب میله‌های مرزی بر روی زمین معین و مشخص کرده بود. در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۷ کمیسویی برای تحویل و تحول زمین‌ها تشکیل شده بود اما قبل از تحویل و تحول می‌بایستی برخی علائم که تعداد آنها ۲۱ عدد بود تغییر کند. این کمیسیون در تهران فعالیت می‌کرد که با به قدرت رسیدن صدام، نمایندگان رژیم بعث در اقدامی مشکوک کار را نیمه‌تمام رها و تهران را ترک کردند. دولت عراق بعدها به یادداشت‌های ایران پاسخ نداد و این موضوع مسکوت ماند. تا آنکه دولت عراق تصمیم گرفت اراضی خان‌لیلی (زین‌القوس) و میمک (سیف‌سعد) را که ادعا می‌کرد طبق موافقت‌نامه ۱۹۷۵ الجزایر بایسد به آن دولت مسترد می‌شد، یا توسل به زور به اشغال خود درآورد. لذا در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ ارتش عراق پس از دو سال که رژیم عراق به یادداشت‌های ایران جواب نداد، به بهانه اینکه ایران در امر تحویل و تحول زمین‌هایی که دوباره علامت‌گذاری شده کوتاهی می‌کند، بلافاصله پس از اعلام کتبی به ایران، مبادرت به اشغال ارتفاعات خان‌لیلی (زین‌القوس) کرد و دو روز بعد نیز منطقه میمک (سیف‌سعد) و پاسگاه‌های رشیدی، چیلات، بیات و ارتفاع گیسکه را به اشغال درآورد. پس از اشغال این اراضی ژنرال عدنان خیرالله وزیر دفاع عراق در ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ اعلام کرد که نیروهای مسلح عراق به مرزهای بین‌المللی رسیده‌اند! وی اضافه کرد: «ما همه سرزمین‌هایی که ایران با زور تصرف کرده بود، دوباره پس گرفتیم و اختلافات خود را با ایران در مورد این سرزمین‌ها حل کردیم.» دولت عراق نیز در همان تاریخ اعلام کرد همه اراضی‌ای را که ایران در بازگرداندن آن به موجب موافقت‌نامه الجزایر کوتاهی کرده بود - شامل چهارصد کیلومتر مربع - آزاد کرده است. در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ صدام در سخنانی در مجمع ملی عراق در این خصوص گفت: «با خودداری از استرداد اراضی عراق (سیف‌السعد و زین‌القوس) ما ناگزیریم به زور آن را آزاد کنیم.»

۲. روستاها و شهرهای مرزی ایران چندین ماه قبل از حمله سراسری عراق، درگیر جنگ شدند. بیش از هفتاد روز مانده به آغاز رسمی جنگ، ارتش بعث سیصد دستگاه تانک را در سراسر نوار مرزی قصر شیرین که فاصله چندانی با شهر نداشت مستقر کرد و در نفت‌شهر، سومار، پاسگاه‌های خان لیلی و تنگاب، مناطق باوئسی و تنگ ترشابه، ازگله، پرویزخان، آق‌داغ و دربندجوق درگیری‌هایی را آغاز کرد. در ۲ مرداد ۱۳۵۹ طی دوازده ساعت نبرد در برخی پاسگاه‌های مرزی شهرستان قصرشیرین، دشمن مجبور به عقب‌نشینی و بازگشت به مواضع خود شد. از آن پس قصرشیرین به طور مداوم گلوله‌باران می‌شد به‌طوری که در اواسط شهریور بیش از صد واحد مسکونی و چندین مغازه مردم منهدم و ده‌ها نفر از شهروندان شهید و مجروح شدند و شهر عملاً حالت جنگی به خود گرفت. با وجود وقوع این حوادث که نشان از احتمال حمله سراسری عراق داشت، بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا نتوانست تا قبل از شروع جنگ سراسری برای دفاع از مرزها اقدام موثری انجام دهد.

چراغ سبز جنگ

اسناد و مدارک متعددی وجود دارد مبنی بر اینکه امریکایی‌ها و شوروی‌ها در تحریک عراق برای حمله به ایران دخالت داشتند. شوروی‌ها از حمله عراق به ایران باخبر بودند و بعد از شروع جنگ نیز حتی پشتیبانی‌های نظامی و دفاعی خود را از ارتش عراق کاهش ندادند اما امریکایی‌ها بیشتر از شوروی‌ها نقش داشتند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به جلسه صدام حسین با برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر در خرداد سال ۱۳۵۹ در مرز اردن اشاره کرد که برژینسکی پس از این جلسه به طور رسمی اعلام کرد، عراق هیچ خطری برای امریکا نیست و این خود چراغ سبزی است برای عراق مبنی بر اینکه اگر شما به ایران حمله کنید از شما پشتیبانی خواهیم کرد.^۱

۱. در تیرماه ۱۳۵۹، برژینسکی از سوی کارتر رئیس جمهور وقت امریکا راهی کشور اردن شد تا در شدیدترین تدابیر امنیتی و با رعایت نهایت پنهان‌کاری با صدام حسین ملاقات کند. به گزارش نشریه نیویورک تایمز هدف از این دیدار، مذاکره درباره راه‌های هماهنگ کردن فعالیت‌های آمریکا و عراق در مخالفت با سیاست‌های ایران بود. ملاقات محرمانه صدام و برژینسکی در مرز اردن به منزله چراغ سبز امریکا به عراق برای آغاز جنگ بود و این تلقی را در صدام به وجود آورد که در صورت حمله به ایران مورد حمایت غرب قرار خواهد گرفت. خبر این ملاقات سه ماه پس از تجاوز عراق به ایران افشا شد. زمانی که ماشین جنگی صدام در سرزمین‌های اشغالی زمین‌گیر شده بود، طارق عزیز معاون وقت نخست‌وزیر عراق سفری به فرانسه کرد و خبر ملاقات صدام و برژینسکی را که در حین سفر برژینسکی به اردن، در مرز دو کشور انجام شده بود، در اختیار مجله فیگارو قرار داد تا اهم فشاری باشد بر سیاست‌های حمایتی امریکا در قبال عراق. در بخشی از مقاله ترجمه شده فیگارو که ۱۷ آذر ۱۳۵۹ در روزنامه انقلاب اسلامی به چاپ رسید، آمده است: «جریان جنگ ایران و عراق در واقع از ژوئن گذشته (تیر ۱۳۵۹) زمانی آغاز شد که برژینسکی به اردن سفر کرد و در مرز دو کشور اردن و عراق با شخص صدام ملاقات کرد و قول داد که از صدام حسین کاملاً حمایت کند. و این امر را تفهیم کرد که امریکا با آرزوی عراق درباره شط‌العرب (اروند رود) و احتمالاً برقراری یک جمهوری عربستان در این منطقه مخالفت نخواهد کرد و بالاخره کلیه اقدامات، به کشاندن عراق به جنگ علیه ایران منجر شد و پیش‌بینی‌ها چنین بود که اگر بغداد پیروز بشود، ایران بی‌ثبات می‌شود و رژیم جمهوری اسلامی از میان می‌رود و یک دولت طرفدار غرب جای آن به قدرت می‌رسد و در صورتی که عراق با شکست مواجه شود، امریکا می‌تواند خود را به عنوان حامی و مدافع ایران قلمداد کند.» مجله ایت‌ویز نیز در خصوص این دیدار چنین نوشت: «برژینسکی پس از سفر محرمانه خود به بغداد در اوایل ماه مه سال جاری در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: ما تضاد قابل ملاحظه‌ای بین ایالات متحده و عراق نمی‌بینیم. ما معتقدیم عراق که تصمیم به استقلال (یعنی استقلال از شوروی) دارد، در آرزوی امنیت خلیج عربی [فارسی] است و تصور نمی‌کنیم که روابط امریکا و عراق سست شود.» روزنامه کریستین ساینس مونیتور نیز ادامه در صفحه بعد

از لحاظ منطقی نیز به این علت که ارتش ایران در زمان رژیم پهلوی دارای تجهیزات نظامی اروپایی و امریکایی بود، دولت عراق قبل از حمله باید از این بابت که امریکا و اروپا در جنگ به ایران کمک نمی‌کنند مطمئن می‌شد. بعد از جنگ عراق با کویت، اسناد و مدارکی منتشر شد که امریکایی‌ها به عراق این تعهد را داده بودند که از عراق حمایت تسلیحاتی بکنند و ایران را در جنگ در مضیقه بگذارند. این‌گونه مسائل در حقیقت از پشتوانه‌های صدام برای حمله به ایران بود.^۱

نوشت: «در آن جلسه، بعد از بحث و بررسی پیرامون نقش شاه و رابطه آن با امریکا در دفاع از منافع غرب و ژاندارمی خلیج فارس، مطرح شد که در حال حاضر رژیم نوپای ایران با از بین رفتن ارتش و تأسیسات اصلی آن، قادر به انجام این نقش نخواهد بود و عراق تنها کشوری است که با استفاده از این موقعیت می‌تواند خلاً ایجاد شده را پر کند و این کار باید با برنامه‌ریزی، دقت، سرعت و مداومت انجام گیرد.» در پی این دیدار، کارتر اجازه فروش پنج فروند جت بوئینگ مسافربری را به عراق صادر و چند روز پیش از حمله به ایران، تحریم فروش موتورهای جنرال الکتریک به بغداد را ملغی کرد. کارتر پیش‌تر نیز وعده‌های فریبنده‌تری به رهبر ماجراجوی بعثی داده بود. وعده‌ای چون موافقت ایالات متحده با ایفای نقش عراق به عنوان ژاندارم امریکا در خلیج فارس. هر چند که ملاقات‌های بی‌دری نمایندگان امریکایی با صدام در ابتدا پیش از آنکه هدف برافروختن آتش یک جنگ نظامی را در خلیج فارس داشته باشد، به دنبال اجرای موفقیت یک کودتای نظامی در ایران بود. کارتر و استراتژیست او برژینسکی، پروژه کودتا را در صدر اولویت‌های خود قرار داده بودند و تهاجم نظامی عراق را به عنوان راه‌حل جایگزین در نظر گرفته بودند. صدام حسین با درکی که از سیاست‌های امریکا داشت، یک روز پس از اعلام قطع رابطه امریکا با ایران در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۲۰ اعلام کرد: «عراق آماده و مجهز است تا برای دفاع از حاکمیت و افتخار خود به جنگ متوسل شود.»

۱. صدام حسین همزمان با کسب آمادگی‌های نظامی برای آغاز جنگ به فراهم کردن زمینه‌های سیاسی آغاز جنگ در سطح منطقه و نظام بین‌الملل نیز اقدام کرد، به نحوی که یک سال قبل از شروع جنگ، در ۲۹ شهریور ۱۳۵۸ با عربستان سعودی پیمان امنیت متقابل امضا کرد و در ۱۹ بهمن ۱۳۵۸ منشور پان‌عرب را به سران عرب پیشنهاد کرد که التزام کشورهای عربی به کمک به کشور عرب در حال جنگ با کشور غیرعرب را مورد تأکید قرار می‌داد. عراق با جلب موافقت کشورهای عربی منطقه، برای جنگ با ایران توانست از امکانات مالی، نظامی و تدارکات این کشورها بهره‌برداری فراوانی کند. به نحوی که کشورهای نفتی منطقه خلیج فارس (عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی و قطر) حاضر به پرداخت چهارده میلیارد دلار وام بدون بهره به عراق برای جنگ با ایران شدند. آن‌گونه که در ۳۰ شهریور ۱۳۵۹ یعنی روز قبل از آغاز رسمی جنگ، صدام حسین در جمع وزیران کشورهای عربی، ضمن درخواست کمک و مساعدت از آنان اعلام کرد: «حاکمان را از ایران باز پس خواهیم گرفت.» در راستای این یارگیری سیاسی، رژیم عراق با رفت و آمدهای فراوان دیپلماتیک با سایر کشورها و به‌خصوص قدرت‌های بزرگ نظیر انگلستان، فرانسه، آلمان، شوروی، اسپانیا و ایتالیا نظر مساعد این کشورها را ادامه در صفحه بعد

کمک به ضد انقلاب، تقویت شورش‌های داخلی، حمایت از کودتاجیان، حمله به کنسولگری‌ها، جنگ سفارتخانه‌ها و درگیری‌های مرزی نشان می‌دهد که ما قبل از جنگ رسمی با عراق، درگیر یک جنگ غیررسمی و به عبارتی «جنگ ماقبل جنگ» بوده‌ایم که جنگ دوم از دل این جنگ متولد شد و هر دو یک هدف مشترک داشتند. بنابراین، قبل از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ یک جنگ سیاسی شدیدی با ایران به محوریت صدام و قدرت‌های غربی وجود داشت که به تدریج به جنگ نظامی سراسری تبدیل شد.

پاسخ به ابهامات

با توجه به گسترش درگیری‌های مرزی در دوره جنگ ماقبل جنگ، آیا در شورای انقلاب احتمال وقوع جنگ در نظر گرفته نمی‌شد؟

در شورای انقلاب صحبت‌های صدام زیاد جدی گرفته نمی‌شد. بعد از شروع جنگ که حوادث را کالبدشکافی کردیم، معلوم شد که او چنین قصدی داشته است. البته در مورد درگیری‌های پاسگاه‌های مرزی بحث می‌شد اما آن‌چنان جدی نبود. از طرفی شورای انقلاب در ۲۶ تیر ۱۳۵۹ یعنی دو ماه قبل از جنگ منحل شد. از سوی دیگر فضای سیاسی به گونه‌ای بود که در مورد صحبت‌های صدام و یا برژینسکی زیاد موضع‌گیری نمی‌شد و از طرفی به نیروهای سپاه هم اجازه نمی‌دادند که وارد درگیری‌های مرزی شوند و پاسخ متقابل دهند. حتی بعد از اینکه جنگ شروع شد،

برای حمایت از عراق در برابر انقلاب اسلامی ایران جلب کرد. این تحرکات سیاسی تا آنجا ادامه یافت که امریکا و عراق پس از سال‌ها، در آستانه برقراری مجدد روابط دیپلماتیک قرار گرفتند. در ۱۳ مرداد ۱۳۵۹ یعنی هفت هفته قبل از حمله عراق به ایران، صدام حسین به دیدار پادشاه عربستان سعودی رفت و طی دو روز اقامت در ریاض، مذاکرات لازم را انجام داد. آخرین تلاش‌های صدام برای پارگیری سیاسی قبل از آغاز جنگ، ارسال نامه رسمی در ۲۳ شهریور ۱۳۵۹ به روسا و سران هشت سازمان بین‌المللی شامل سازمان ملل متحد، ششمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد، سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب، سازمان وحدت آفریقا، بازار مشترک اروپا، سازمان جنوب‌شرقی آسیا، سازمان کشورهای قاره امریکا و طرح ادعاهایی در خصوص جمهوری اسلامی ایران است.

ارتش که تحت فرماندهی بنی‌صدر بود، از سپاه حمایت نمی‌کرد و با اینکه می‌دانستند نیروی زیادی وجود ندارد، اجازه حضور در خط مقدم را نمی‌دادند. به طور کل سپاه را تحویل نمی‌گرفتند، چرا که هنوز مجموعه سپاه و بسیج را به عنوان نیروی نظامی نمی‌شناختند و قبول نداشتند و به سختی و به مرور بچه‌های سپاه توانستند وارد عرصه جنگ شوند.

اینکه گفته می‌شود یکی از اهداف عراق از حمله به ایران، ایفای نقش ژاندارمی در

منطقه بوده است به چه معناست؟

اینکه یکی از اهداف صدام ایفای نقش ژاندارمی در منطقه است کاملاً درست است. به این معنا که عراق می‌خواست با تصرف اروندرود به سواحل شمال خلیج فارس مسلط شود. ساحل جنوبی عراق در خلیج فارس خیلی کم است و شاید کمترین ساحل را کشور عراق با خلیج فارس داشته باشد. مثلاً سواحل کویت، بحرین، قطر، امارات متحده و عمان و به خصوص ایران^۱ بسیار بیشتر از عراق است؛ لذا عراق تنها کشور حوزه خلیج فارس است که کمترین ساحل را دارد و کمترین ساحل؛ یعنی کمترین بندر و پایگاه دریایی و این یعنی کمترین توان اقتصادی و حضور نظامی در منطقه. به عبارت دیگر ساحل داشتن در خلیج فارس یعنی داشتن قدرت، اقتدار و توانایی انجام مانور سیاسی نظامی در کل منطقه.

حکام رژیم بعث همواره دنبال این بودند که یا بخشی از کویت مثل جزیره بوبیان یا رأس‌البیشه و یا منطقه خسروآباد ایران را بگیرند که با این کار، ساحل بیشتری نصیبشان شود. هر کشوری ساحل بیشتری داشته باشد، بیشتر هم می‌تواند تجارت کند و به همان مقدار می‌تواند ناو بیشتری در خلیج فارس داشته باشد که موجب افزایش توان و حضور نظامی در خلیج فارس است. آن‌ها قصد داشتند با بیشتر شدن سواحلشان در خلیج فارس، کشورهای کوچک عربی مثل کویت، بحرین، قطر و امارات را تحت امر

۱. ایران با ۱۲۵۹ کیلومتر طول کرانه از بندرعباس تا دهانه اروندرود، بیشترین ساحل را در خلیج فارس دارد در حالی که عراق تنها ۱۹ کیلومتر خط ساحلی دارد.

خود در بیاورند و حزب بعث بتواند با اعمال فرماندهی و مدیریت در خلیج فارس، نقش ژاندارمی منطقه و رهبری اعراب^۱ را عهده‌دار شود.

۱. صدام به عنوان دیکتاتوری ماجراجو و جاه‌طلب با پیروزی انقلاب اسلامی مترصد بود تا خلأ قدرت ناشی از سقوط رژیم شاه را در منطقه پر و خواسته‌های جاه‌طلبانه خود و حزب حاکم را دنبال کند. صدام برای تجاوز به ایران دارای سه انگیزه شخصی بود. انگیزه اول تلاش برای کسب رهبری جهان عرب بود، چرا که به دنبال مرگ جمال عبدالناصر و امضای پیمان کمپ‌دیوید و انزوای مصر، جهان عرب دچار خلأ رهبری شده بود و صدام امیدوار بود با پیروزی در جنگ با ایران چنین موقعیتی را کسب کند. به همین دلیل این جنگ را جنگ قادسیه نامید تا یادآور شکست ایرانی‌ها از اعراب باشد. او در مراسم افتتاح یک پادگان نظامی در ۱۳۵۹/۳/۱۸ با عنوان «پادگان قادسیه» می‌گوید: «شما در این مکان انقلاب خود را پیش روی دارید که شما را همانند قادسیه رهبری می‌کند. شما در اینجا نه فقط نام قادسیه را بر خود دارید، بلکه شرف و مفهوم آن را نیز با خویشتان دارید. شما آمادگی والای گذشت و ایثار را همان‌گونه که صفت مردان قادسیه نخستین در رهایی امت عرب و همهٔ میهن عربی بود، دارا هستید و تنها برای پاسداری از عراق آزاد مبارزه نمی‌کنید.» صدام کلیه دستگاه‌های دولتی و رسانه‌های عراق را موظف ساخته بود تا او را با لقب‌هایی چون «سردار قادسیه»، «چابک‌سوار عرب»، «آفتاب ملت»، «رهبر حکیم توده‌های انقلابی» و «پدر ملت» خطاب کنند. او در سخنرانی‌ها گاهی خود را صلاح‌الدین ایوبی می‌خواند و تمایل داشت او را استالین عرب بنامند. گاهی نیز درصدد مقایسهٔ خود با هارون الرشید - خلیفهٔ عباسی که تمدن اسلامی در دوران او به نقطهٔ اوج رسیده بود - بر می‌آمد. صدام جنگ با ایران را برای بسیاری از زمامداران عربی، جنگی در دفاع از دروازهٔ عربیت قلمداد می‌کرد و آن را قادسیه دوم یا قادسیه صدام می‌دانست. چنان‌که در ۱۳۵۹/۷/۶ در سخنانی اظهار داشت: «ما باید شمشیرهای علی، خالد و سعدابن‌اسی و قاص را برای مبارزه با آن گروه ستمگر و آموختن درس‌های تاریخی جدید به آنها همانند نبرد باشکوه قادسیه از نیام درآوریم. نبرد باشکوه قادسیه تکبر و خودخواهی خسرو پرویز را نابود کرد و موانع اسلام را از میان برداشت و بی‌دینی و نادانی و تجاوز را در این منطقه ریشه‌کن کرد. ارتش دلیر ما نیز در «زین القوس» و «سیف سعده»، همین کار را انجام می‌دهد... این جنگ فقط برای ما نیست بلکه بیشتر برای همهٔ اعراب و همچنین ویژگی عربی بودن خلیج [فارس] است... عراق از طرف ملت عرب و شهروندان خلیج [فارس] می‌رزد.» صدام برای دستیابی به رهبری جهان عرب، منشور ملی عرب را در بهمن ۱۳۵۸ منتشر کرد و در این خصوص گفت: «به عقیده ما تعهد کشورهای خلیج [فارس] به این منشور به عنوان تعیین‌کنندهٔ چارچوب کلی روابط فی‌مابین، امنیت خلیج [فارس] را تأمین می‌کند. نگهدار امنیت خلیج [فارس] فرزندان خلیج [فارس] و کشورهای آن هستند.» صدام با طرح منشور ملی عرب قصد داشت به ملل عرب بفهماند که جنگ با ایران، به نمایندگی از همهٔ اعراب است. رژیم عراق با این حربه توانست کمک‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی دولت‌های عرب منطقه را به سمت خود سرازیر کند. حزب بعث معتقد بود مرزهای کشورهای عربی ساخته استعمار است و باید از میان برداشته شود و اعراب، کشور واحدی را تحت رهبری آن حزب تشکیل دهند. ادعای عراق مبنی بر استرداد جزایر سه‌گانه (ابوموسی، تنب‌بزرگ و تنب‌کوچک) در راستای همین سیاست قرار داشت. انگیزه دوم صدام این بود که با استفاده از سقوط

ادامه در صفحه بعد

آیا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این جنگ تمام‌عیار را پیش‌بینی کرده بود و یا اینکه غافل‌گیر شد؟

اینکه سپاه این جنگ را یک جنگ تمام‌عیار پیش‌بینی کرده بود، درست است اما در آن زمان سپاه پاسداران چندان مورد توجه نبود و مسئولیتی در دفاع از مرزها بر عهده نداشت و لذا پیش‌بینی آن‌ها هم مورد توجه واقع نمی‌شد؛ و اینکه می‌گویند ایران در این جنگ غافل‌گیر شد، در حقیقت نظام سیاسی و نظامی ایران بود که غافل‌گیر شد. سپاه غافل‌گیر نشد زیرا سپاه حضور و نقش جدی در خصوص دفاع نداشت و آن‌چنان امکاناتی مثل تیپ و لشکر هم نداشت. زمانی که بنده به عنوان فرمانده سپاه انتخاب شدم^۱ سپاه در مجموع بین بیست تا سی هزار نفر نیرو اعم از پاسدار و بسیجی داشت. ما چند عدد بیشتر خمپاره ۱۲۰م.م نداشتیم و اصلاً چیزی به عنوان تانک و موشک و هواپیما در سازمان رزم سپاه وجود نداشت.

تا قبل از آغاز جنگ همه مأموریت سپاه مبارزه با ضد انقلاب در کردستان و سیستان و بلوچستان و گرفتن ساواکی‌ها بود و این یک مأموریت کاملاً داخلی بود. ارتش بیست میلیونی که امام^(ره) فرموده بودند تشکیل بشود، چند ماه طول کشید تا دستور آن را به سپاه دادند^۲. آن هم در زمانی که بنی‌صدر کنار رفته بود. وگرنه سپاه،

شاه که در چارچوب رهنامه (دکترین) تیکسون به عنوان ژاندارم منطقه بود، بتواند با پیروزی بر ایران خلأ سقوط شاه را پر کند و نقش ژاندارم منطقه را در حفظ منافع غرب و امریکا بازی کند و خود را به عنوان یک عامل موثر بازدارنده و خنثی‌کننده اقدامات ایران در سطح منطقه نشان دهد.

۱. محسن رضایی در حکمی در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۲۰ از طرف امام خمینی (ره) به فرماندهی سپاه منصوب شد.
۲. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به موجب اصل ۱۵۱ قانون اساسی، دولت موظف شد برای همه افراد کشور برنامه و امکانات آموزش نظامی را طبق موازین اسلامی فراهم کند. به طوری که همه افراد همواره توانایی دفاع مسلحانه از کشور را داشته باشند. اما دولت موقت به اجرای این اصل اهمیت چندانی نداد و این در حالی بود که کشور درگیر جنگ شدید داخلی با عناصر تجزیه‌طلب و ضدانقلاب بود. مصادف با تصرف لانه جاسوسی توسط دانشجویان و برکناری دولت موقت و تهدید تجاوز نظامی به ایران از سوی ایالات متحده و حرکت ناوهای جنگی به سوی آب‌های ایران، امام خمینی را بر آن داشت تا در ۵ آذر ۱۳۵۸ دستور تشکیل ارتش بیست میلیونی را صادر کند. در همین راستا و با تاخیری پنج ماهه، سازمانی به نام سازمان بسیج ملی زیر نظر فرمانده کل قوا (بنی‌صدر) و وابسته به وزارت کشور در ۱۳۵۹/۰۲/۱۰ جهت پیشگیری و مقابله با هرگونه تهدید و تجاوز نظامی ادامه در صفحه بعد

بسیج را هم تشکیل داده بود اما بسیج رسمی در اختیار بنی‌صدر بود. او یک بسیج تشکیل داده بود که فرماندهی آن به دست حجت‌الاسلام مجد بود که با بنی‌صدر هماهنگ بود. بسیجی که سپاه تشکیل داده بود، در حاشیه بود و هر چند بعد از مدتی توانستیم آن را قانونی کنیم و در مجلس تصویب شد اما هنوز مدت زمانی از حاکمیت بنی‌صدر باقی مانده بود و ایشان بسیج خودشان را داشتند و ما بسیج خودمان را داشتیم^۱. همچنین ستاد جنگ‌های نامنظم^۲ هم در خوزستان تشکیل شده بود و به علاوه

سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سوانح طبیعی، به تصویب شورای انقلاب رسید و سازمان‌های آمادگی ملی و بسیج غیرنظامی و دفاع غیرنظامی که در دوران شاهنشاهی تشکیل شده بود، براساس لایحه قانونی شورای انقلاب در ۱۳۵۹/۰۴/۰۴، در سازمان بسیج ملی ادغام و همه‌بوجه و دارای و تعهدات آنها به این سازمان منتقل شد. مطابق لایحه تکمیلی شورای انقلاب در ۱۳۵۹/۰۴/۱۹، سازمان بسیج ملی برای آموزش و سازماندهی همه افراد داوطلب به منظور مقابله با هرگونه تهدید و تجاوز و پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی تا تحقق کامل نظام اسلامی، زیر نظر رهبر یا شورای رهبری و وابسته به ریاست‌جمهوری تأسیس شد و با در نظر گرفتن اصل خودکفایی ارتش بیست میلیونی، پشتیبانی‌های آموزشی و لجستیکی این سازمان بر عهده وزارت دفاع ملی و کلیه سازمان‌های نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران قرار گرفت. لذا به‌رغم تأکید امام مبنی بر عدم غفلت در این خصوص، آن هم در ده ماه پیش از آغاز جنگ تحمیلی، متأسفانه با غفلت برخی مسئولین و به‌خصوص بنی‌صدر، تشکیل و عملیاتی شدن این سازمان مردمی ماه‌ها به طول انجامید و فقط ساختار آن دو ماه قبل از آغاز جنگ به تصویب نهایی رسید و در عمل این سازمان فرصت لازم برای آموزش و سازماندهی گسترده نیروهای مردمی را نیافت؛ امری که بی‌شک در محاسبات رژیم بعث و هم‌پیمانانش برای نجات به ایران از نظر دور نمانده بود.

۱. بنی‌صدر «شیخ امیر مجد» را مأمور تشکیل بسیج زیر نظر دولت کرد و جالب آنکه بسیاری از مارکسیست‌ها و توده‌ای‌ها نیز عضو بسیج آقای بنی‌صدر شدند. آموزش و تفکر حاکم بر این سازمان طوری بود که پاسدار انقلاب و رزمنده متناسب با جبهه جنگ تحویل نمی‌داد. هر چند در سپاه نیز واحدهی تحت عنوان بسیج شکل گرفت اما بسیج رسمی زیر نظر دولت بود و اعتبارات و پشتیبانی سیاسی به این گروه تعلق می‌گرفت. شیخ مجد پس از سه ماه به دلیل اختلافات به وجود آمده بین او و بعضی از اعضای شورای انقلاب، به علت عملکرد غیرمسئولانه و سؤال برانگیزش در مسائل بسیج برکنار شد. چهار ماه پس از آغاز جنگ، این سازمان بنا بر اقتضای جبهه‌های جنگ در ۱۳۵۹/۱۰/۲۸ براساس قانون ادغام سازمان بسیج ملی در سپاه پاسداران مصوب مجلس شورای اسلامی، تحت عنوان واحد بسیج مستضعفین در سپاه پاسداران ادغام و مسئولیت اداره و فرماندهی آن به سپاه واگذار شد که عملاً جبهه‌های جنگ را متحول کرد.

۲. ستاد جنگ‌های نامنظم توسط شهید دکتر مصطفی چمران و آیت‌الله خامنه‌ای تأسیس شد و متشکل از جمعی از افسران نیروی زمینی ارتش، نیروهایی از سپاه پاسداران، نیروهای بسیجی، داوطلب مردمی و نیروهای بومی منطقه که بیشتر در منطقه هویزه و سوسنگرد به طراحی و اجرای عملیات می‌پرداختند. نیروهای این ستاد پس از شهادت ادامه در صفحه بعد

گروه آقای خلخالی و بعضی از دوستان که در آبادان تشکیلاتی را درست کرده بودند به اسم «سیاه‌جامگان» و در حقیقت چهار تشکیلات مردمی در خوزستان فعالیت می‌کرد. از طرفی اوضاع کشور به کلی به هم ریخته بود و لازم بود هر کسی هر قدرتی که داشت با همان قدرت حضور پیدا می‌کرد و می‌جنگید. بنابراین اینکه می‌گوییم ایران غافل‌گیر شد به این معنا است که نظام سیاسی ایران غافل‌گیر شد نه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

گفته می‌شود شعار صدور انقلاب و فرمایش‌های حضرت امام^(ره) در مورد انقلاب در حمله عراق به ایران نقش داشته و در حقیقت این صحبت‌ها تهدید کننده بوده است. آیا این امر صحت دارد؟

اولاً ما اگر فرض هم بکنیم صحبت‌های حضرت امام^(ره) تند بوده، آیا این دلیل محکمی برای حمله به کشور است و آیا اساساً صحبت‌های تند و شعاری به تنهایی می‌توان دلیلی برای اقدام نظامی باشد؟ اگر مشکل صحبت تند بوده، آن‌ها هم خیلی تند و تهاجمی صحبت می‌کردند. ثانیاً تبعید امام و ایجاد محدودیت برای انقلابیون و مباحث جنگ ماقبل جنگ که در گفتارهای قبل بدان اشاره شد، آیا شاهدهی بر نفی این مدعا نیست که بحث الفاظ تهدید کننده، مطرح نبوده است.

به طور کلی وقوع جنگ در بستر شرایط و وضعیت خاصی انجام می‌پذیرد؛ به طور مثال سطح مداخله امنیتی و تا حدودی نظامی رژیم بعث عراق پس از جنگ تا سال ۱۳۸۲ و پاسخ متقابل ایران به آن به هیچ وجه با دوره جنگ ماقبل جنگ قابل مقایسه نیست و به شدت افزایش داشته است، از قبیل حضور نظامی منافقین در عراق و نفوذ آن‌ها به خاک ایران و شلیک خمپاره به مراکز در ایران با پشتیبانی و هدایت اطلاعاتی و عملیاتی رژیم بعثی عراق و پاسخ متقابل هوایی و موشکی ایران به منافقین در خاک عراق؛ نشان‌دهنده آن است که تنها ساده‌اندیشان تصور می‌کنند که شعار و الفاظ تند منجر به وقوع جنگ شده است. از طرفی نباید فراموش کرد که عراق قبل از جنگ

حدود ۲۰ ماه با ایران درگیر بود و در همه موارد نیز عراق شروع کننده بوده است. مثل کمک عراق به ضدانقلاب و مسلح کردن آنها و خرابکاری‌ها متعدد آنها در استان خوزستان.

نقش سیاسی ابوالحسن بنی‌صدر در مقطع جنگ ماقبل جنگ چیست؟

آقای بنی‌صدر به طور غیرمستقیم مشوق صدام برای آغاز جنگ بود، چرا که با صحبت‌ها و رفتارهایی که می‌کرد، طمع را در دشمن بیشتر می‌کرد. یکی از صحبت‌های طارق عزیز - وزیر امور خارجه رژیم بعث - این است که وقتی ما به ایران حمله کردیم، ایران در اوج اختلافات داخلی خودش بود و ما فکر می‌کردیم نمی‌توانند یک فرماندهی واحد در برابر ما تشکیل دهند. در حقیقت فقدان فرماندهی واحد را آقای بنی‌صدر موجب شده بود. جدال سیاسی هر روز ایشان با نیروهای انقلاب و اختلافاتی که ایشان درست کرده بود، باعث شده بود ایران انسجام سیاسی نداشته باشد و این امر دشمن را بیشتر به طمع می‌انداخت و این دعوای که یک بخش اعظم آن توسط آقای بنی‌صدر بود، در برآورد سیاسی نظامی عراق از اوضاع و اتخاذ تصمیم حمله به ایران مؤثر بود.

تسخیر سفارت امریکا چه ضرورت داشت و آیا واقعاً حضرت امام (ره) قبل از حمله

به سفارت امریکا از این ماجرا مطلع بودند؟

تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان پیرو خط امام در مقطعی انجام شد که فکر می‌کنم مردم ایران هیچ راه دیگری جز آن نداشتند. چون به طور مرتب امریکایی‌ها زیاده‌خواهی می‌کردند و در اوضاع داخلی ایران دخالت می‌کردند لذا حتماً این اتفاق می‌افتاد و از این طرف دولت موقت مرتب می‌رفت و با امریکا مذاکره می‌کرد و جلسه می‌گذاشت و مثلاً آقای بازرگان در الجزایر با آقای برژینسکی جلسه می‌گذاشتند، اما زیاده‌خواهی امریکا بیشتر می‌شد و اموال ایران را بلوکه می‌کردند.

وضعیت به گونه‌ای شده بود که نیروهای انقلاب به این نتیجه رسیده بودند که باید

کاری کرد و اوضاع را عوض کرد.^۱ نکته دیگر، اهمیت شعارهای سیاسی بود. شعارهای

۱. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اخراج مستشاران امریکایی که نقش عوامل اطلاعاتی را برای سازمان سیا بازی می‌کردند، ایالات متحده فعالیت‌های جاسوسی خود را که از داخل سفارت رهبری و هدایت می‌شد، به شدت افزایش داد تا بتواند خلأ ناشی از خروج مستشاران را در پوششی دیپلماتیک جبران کند. امریکا با ایجاد شبکه‌های جاسوسی و اطلاعاتی در پی آن بود تا با ایجاد ائتلافی از لیبرال‌های سیاسی، چهره‌های دینی میانه‌رو، سکولارها، ملی‌گرایان و سران ارتشی متمایل به غرب، تحت لوای دولت موقت، موجبات حذف تدریجی نیروهای وفادار به امام را از صحنه سیاسی کشور فراهم کند. جیمی کارتر در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «مهدی بازرگان و اعضای کابینه‌اش که بیشتر آنها تحصیل‌کرده غرب بودند با ما همکاری می‌کردند. آنها از سفارت ما حفاظت می‌کردند و از ژنرال «فیلیپ گاست» مراقبت به عمل می‌آوردند تا بدون خطر رفت و آمد کند و برای ما پیام‌های دوستانه می‌فرستادند. بازرگان به طور علنی اعلام کرد که مایل است با امریکا روابط حسنه‌ای داشته باشد.» در پی تصویب قطعنامه ضد ایرانی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ در سنای امریکا و تشدید اختلافات بین دو کشور، امریکا در پی آن بود تا فرستاده‌ای ویژه به نام «چارلز» را به ایران بفرستد اما امام خمینی (ره) در واکنش به تصویب این قطعنامه، از پذیرش او که از دیپلمات‌های کارکنش وزارت خارجه ایالات متحده بود خودداری کرد و علاوه بر آن پذیرش «والتر کانلر» در سمت سفیر که آماده می‌شد به ایران سفر کند، از سوی دولت به تعویق افتاد. پس از این فعل و انفعالات دولت امریکا به بهانه حفظ امنیت منطقه، تاوگان نظامی خود در تنگه هرمز و خلیج فارس را به حال آماده‌باش درآورد و محمدرضا پهلوی که پس از فرار از ایران در کشورهای مختلفی آواره شده بود و ملت ایران خواستار بازگشت و محاکمه وی بودند، به یکباره سر از آن کشور در آورد. امام که از دولت موقت قطع امید کرده بود، در ۷ آبان ۱۳۵۸ به قراردادهای استعماری بین ایران و امریکا به شدت اعتراض کرد و در ۹ آبان ۱۳۵۸ در سخنانی فرمود: «ای جوان‌هایی که در مقابل سوپ و تانک رفتید، ای خواهرهایی که جوانان خود را از دست داده‌اید... حفظ کنید خودتان را، نهضت خودتان را حفظ کنید، نشینید دیگران برای شما کار کنند، این‌ها برای شما کاری نمی‌کنند.» اما در مقابل، دولت موقت بدون توجه به این اعتراض‌ها و بدون اطلاع امام و شورای انقلاب، در ۱۱ آبان ۱۳۵۸ با «برژینسکی» مشاور امنیت ملی کاخ سفید دیدار کرد. فردای آن روز امام در پیامی اعلام کرد: «دانشگاهیان، دانش‌آموزان و طلاب علوم دینی با قدرت تمام مبارزه خود را علیه امریکا گسترش دهند.» به دنبال اعلام این مواضع از سوی حضرت امام خمینی، نمایندگان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام چهار دانشگاه امریکایی، تهران، شهید بهشتی و صنعتی شریف با تشکیل جلسه‌ای به برنامه‌ریزی برای تصرف سفارت امریکا پرداختند و در ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه صبح حدود چهارصد نفر از دانشجویان که در حال شعار دادن به سوی دانشگاه تهران در حرکت بودند، هنگامی که جلوی در اصلی سفارت امریکا رسیدند، مسیر خود را تغییر دادند و پس از گشودن در اصلی به داخل سفارت رفتند. دیپلمات‌های امریکایی در این فاصله مقداری از اسناد را در دستگاه‌های مخصوص خردکن ریختند و از بین بردند و مقداری را نیز سوزاندند و به‌خصوص نوارهای میکروفیلم و حافظه‌های رایانه‌ای را نابود کردند. در جریان اشغال سفارت، ۷۲ امریکایی به عنوان گروگان به دست دانشجویان افتادند. سه تن از دیپلمات‌های امریکایی نیز که آن روز برای ادامه در صفحه بعد

انقلاب از آن ماهیت اصلی خود که تشکیل نظام بود به شعارهای نان و مسکن و آزادی برای مقاصد خاصی منحرف شده بود. یعنی در آن زمانی که هنوز قانون اساسی نوشته نشده است و بسیاری از جهت‌گیری‌ها مشخص نشده بود، یک مرتبه شعارها از مسائل فکری - فرهنگی - سیاسی که هنوز در نظام تثبیت نشده بود، تغییر کرد و فضای جامعه داشت به مسیر دیگری می‌رفت.

آن کسانی که تسخیر لانه جاسوسی را طراحی کردند، قصد اصلیشان این بود که شعارهای اصلی انقلاب را که مسئله استقلال، آزادی و تشکیل نظام بود احیا کنند و در حقیقت به این منظور این کار را انجام دادند. ضمن اینکه دولت موقت اصلاً در این کار دخالت نکرد. یعنی دولت نه گروگان‌ها را گرفت و نه آزاد کرد، بلکه دانشجویان این کار را انجام دادند. در نهایت دولت و مجلس واسطه بین دانشجویان و امریکا شدند.

بیت حضرت امام^(ره) مطلع بودند اما نقل شده است که ایشان ظاهراً اطلاع نداشتند اما پس از تسخیر لانه جاسوسی، ایشان از این مسئله خیلی تعریف کردند و فرمودند کار خیلی خوبی شده است و هنر ایشان این بود که آمد و از این فضا استفاده کرد و آن را «انقلاب دوم» تلقی کرد و مردم در صحنه آمدند و انحرافی را که در مسیر انقلاب داشت به وجود می‌آمد، به مسیر اصلی خودش بازگرداندند.

نکته دیگر در جریان تسخیر لانه جاسوسی، مسئله حمله توده‌ای‌ها به سفارت بود. یکی از دلایلی که این حادثه در ۱۳ آبان انجام شد، این بود که به دانشجویان پیرو خط

مذاکره با وزیر امور خارجه به این وزارتخانه رفته بودند، پس از اشغال سفارت تا شب به امید حل شدن موضوع همان‌جا ماندند اما بعد از آن در وزارت خارجه به صورت تحت‌نظر در اختیار دانشجویان قرار گرفتند. به این ترتیب ۲۶۸ روز پس از سقوط رژیم پهلوی با اشغال سفارت و استعفای بازرگان، وظایف دولت موقت به شورای انقلاب منتقل شد و با ایجاد تغییراتی در شورای انقلاب، چهره‌های جدید اداره وزارتخانه‌های مختلف را به عهده گرفتند. گرچه خواسته‌های دانشجویان از ابتدا تا زمانی که این موضوع پس از ۴۴ روز حل و فصل شد، تغییرات زیادی را نشان می‌دهد اما اصلی‌ترین خواسته آنها که با صراحت تمام همواره ثابت ماند، عبارتند از: دخالت نکردن ایالات متحده در امور داخلی ایران، تحویل شاه مخلوع و همسرش فرح برای محاکمه در ایران، تحویل اموال خاندان سلطنتی و دیگر فراریان به دولت ایران، رفع تحریم‌های اقتصادی و مالی و آزاد کردن اموال و دارایی‌های ایران در امریکا و شعب بانک‌های امریکایی.

امام اطلاع دادند که توده‌ای‌ها نیز می‌خواهند در روز ۱۶ آذر یعنی روز دانشجوی این کار را انجام دهند و چون دانشجویان احتمال می‌دادند که اسناد آنجا به دست حزب توده بیفتد و وارد سازمان KGB^۱ شود و شوروی‌ها از اسناد و مدارک آنجا استفاده کنند لذا این مطلب باعث شد این حادثه از ۱۶ آذر به ۱۳ آبان منتقل شود و این دلیلی بر این مدعا است که اگر دانشجویان پیرو خط امام این کار را انجام نمی‌دادند، توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها این کار را انجام می‌دادند. چرا که جوّ ایران، جوّ انقلابی بود، ارتش از هم پاشیده بود، کمیته‌ها همین طوری شکل گرفته بودند، سپاه در نطفه اولیه خودش بود، دانشگاه‌ها پر از سلاح بود و توده‌ای‌ها حتی در دانشگاه تهران چند انبار اسلحه با انواع سلاح‌ها داشتند.

بنابراین اگر دانشجویان پیرو خط امام حمله نمی‌کردند، توده‌ای‌ها و منافقین حمله می‌کردند و اگر آن‌ها ابتکار عمل را به دست می‌گرفتند، دو اتفاق روی می‌داد: اولاً اینکه شعار ضد امریکا را آن‌ها به عهده می‌گرفتند و در آن صورت خطری جدی انقلاب را تهدید می‌کرد، ثانیاً نمی‌دانستیم چه اتفاقی بر سر مدارک کاملاً سری آنجا می‌افتاد.

نقش و مواضع لیبرال‌ها و نهضت آزادی در ابتدای جنگ چیست؟

با اشغال مناطق گسترده‌ای از کشور، لیبرال‌ها و اعضای نهضت آزادی حرکت‌های ملی‌گرایانه‌ای از خودشان نشان دادند و علیه صدام موضع‌گیری نمودند و حتی نیرو فرستادند به خوزستان و می‌گفتند می‌خواهیم در آزادسازی کشور نقش داشته باشیم و خرمشهر را آزاد کنیم.

از این شعارها زیاد می‌دادند ولی قبل از شروع جنگ، دمکرات‌ها و نهضت آزادی در تضعیف انسجام سیاسی اجتماعی ایران که در مقطع اول جنگ و حوادثی که در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران اتفاق افتاد نقش داشتند.^۲

۱. سازمان اطلاعات و امنیت اتحاد جماهیر شوروی.

۲. در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ با حکم رسمی حضرت امام خمینی، دولت موقت به نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان آغاز به کار کرد. اعضای دولت موقت که بیشتر از جناح لیبرال اعم از مذهبی (نهضت آزادی) یا غیرمذهبی (جبهه ادامه در صفحه بعد

آیا روی کار آمدن صدام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یک جریان برنامه‌ریزی شده با هدف جنگ با ایران بوده است؟

یکی از انگیزه‌های اصلی ما برای دفاع، ولایت و امامت بود. چون در ایران پرچم امامت به اهتزاز درآمد و حکومت تشیع همان حکومت ائمه اطهار^(ع) بود که در شکل

ملی بودند، عامل اصلی مبارزه و انقلاب را استبداد داخلی و نه استعمار خارجی می‌دانستند و اعتقادی به تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی - اجتماعی ایران نداشتند و از تجدید نظر در روابط با امریکا پرهیز می‌کردند. این دولت که از مشارکت سیاسی مردم برای حفظ انقلاب از طریق حضور در کمیته‌های انقلاب، مشارکت اقتصادی مردم با شرکت در جهادسازندگی و نیز دادگاه‌های انقلاب اسلامی، برای محاکمه جنایت‌کاران با عنوان «چوب لای چرخ دولت گذاشتن» یاد می‌کرد، به شدت به این نهادهای انقلابی می‌ناخت و در عین حال مقابل ضدانقلاب و تجزیه‌طلبان، سیاست مذاکره و نرمش را در پیش گرفته بود. در حالی که هر روز بر تعداد شهدای آذربایجان، کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و سیستان و بلوچستان افزوده می‌شد، دولت موقت با فرستادن هیئت‌های حسن‌نیت و در پیش گرفتن سیاست تساهل و تسامح، در عمل موجب وقت‌کشی و تجدید قوای ضدانقلاب می‌شد. دولت موقت به جای کمک‌رسانی و اقدامات فاعطانه، رئیس ستاد ارتش، شهید سپهبد قرنی را که برای حفظ انقلاب زحمات زیادی کشیده بود، برکنار کرد و «ناصر فرید» را که به عضویت فراماسونری شهرت داشت، به جای او منصوب کرد و «یونسی» که نوده‌ای بود، استاندار کردستان شد. از سویی دیگر «تیمسار مدنی» که بعدها به علت خیانت از کشور گریخت، استاندار خوزستان و «امیر انتظام» که بعدها به جرم جاسوسی به حبس محکوم شد، سخنگوی دولت موقت شد. امام خمینی^(ره) در ۷ آبان ۱۳۵۸ به قراردادهای استعماری بین ایران و امریکا به شدت اعتراض کرد اما دولت موقت همچنان در پی سازش با امریکا بود تا آنجا که ابراهیم یزدی (وزیر امور خارجه) و هیئت همراه در ۱۱ آبان، در حاشیه جشن استقلال الجزایر به درخواست بازرگان، به طور محرمانه با برژینسکی - مشاور امنیت ملی کارتر - ملاقات کرد. این در حالی بود که برژینسکی در میان سیاستمداران امریکایی مشهور به آن بود که وی طرفدار سرکوب و کودتای نظامی است. بدون شک پذیرش اقامت شاه از سوی امریکا در این ایام و دیدار اعضای دولت موقت با مشاور امنیت ملی کارتر، دو عامل تسریع کننده تسخیر لانه جاسوسی از سوی دانشجویان پیرو خط امام بود. ملاقات و مذاکره محرمانه با امریکا مترادف با سازش بود و همین امر، خشم نیروهای انقلابی را در ایران برانگیخت و آنان تصور کردند که امریکا به دنبال تکرار کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ است. آنچه که به نگرانی‌ها دامن می‌زد، هم‌زمانی پذیرش شاه در امریکا و ملاقات محرمانه در الجزایر بود. دولت موقت در ۱۴ آبان ۱۳۵۸، یعنی یک روز پس از اشغال سفارت امریکا، استعفا داد و امام خمینی نیز در ۱۵ آبان این استعفا را پذیرفت. امام خمینی^(ره) یک سال بعد در خصوص این ماجرا فرمودند: «از اول هم به حسب الزامی که من تصور می‌کردم، دولت موقت را قرار دادم، خطا کردیم، از اول باید یک دولتی که قاطع باشد و جوان باشد و بتواند مملکت را اداره کند، نه یک دولتی که نتواند، منتها آن وقت ما نداشتیم فردی را که بتوانیم انتخاب کنیم. انتخاب شد و خطا شد.»

ولایت فقیه تبلور و ظهور یافت و باید گفت که متجاوزان، این جنگ را برای از بین بردن پرچم امامت طراحی کرده بودند. بنابراین ما هم با انگیزه عاشورایی از کشور دفاع می‌کردیم.

صدام حسین فردی با ویژگی‌هایی خاص در حزب بعث بود. هر چند به طور اسمی او نفر دوم حزب بود و حسن البکر نفر اول، اما در واقع صدام حسین همه کاره بود، چون وی بنیان‌گذار سازمان امنیت عراق بود. عراق چند سازمان اطلاعاتی داشت که اکثر آن‌ها را صدام طراحی و بنیان‌گذاری کرده بود و عملاً پشت صحنه قدرت، به دست صدام بود و با وجود اینکه نفر دوم بود اما بسیاری از نظرات و ایده‌های او در تصمیم‌گیری سیاسی عراق اعمال می‌شد. بنابراین یک فرد دوم با فاصله زیاد از حسن البکر و پایین‌تر از او نبود. حتی برخی معتقدند صدام نفر اول عراق بود و کسی که در الجزایر قرارداد ۱۹۷۵ را با شاه ایران امضا کرد صدام بود نه حسن البکر.

بنابراین باید دید که این تغییر و تحول قبل از جنگ به چه خاطر بوده؟ آیا برای جنگ بوده یا چیزی بالاتر از آن؟ در واقع می‌توان گفت که ریاست جمهوری صدام برای مسئله‌ای بالاتر از جنگ با ایران بوده است. تحلیل صدام حسین بعد از وقوع انقلاب اسلامی و از بین رفتن رژیم شاه این‌گونه بود که به وجود آمدن یک قدرت سیاسی قوی در ایران سال‌ها طول می‌کشد، چرا که ایران به ضعف افتاده است و تا بخواهد خود را در منطقه پیدا کند، ارتش خود را درست کند، نیروهای امنیتی خود را به وجود آورد، سازماندهی خود را اصلاح کند و روابط قبلی خود را با کویت، عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس برقرار کند، زمان زیادی طول می‌کشد که این زمان، فرصت خوبی است تا صدام بر اساس طرحی که برای آینده خود داشت، رهبری کل منطقه خاورمیانه را به دست گیرد.

در واقع صدام حسین برای به دست گرفتن رهبری کل اعراب و ایفای نقش جمال عبدالناصر در بین اعراب، حسن البکر را کنار زد و اختیارات حزب بعث عراق را به دست گرفت. لازمه اینکه صدام حسین رهبر منطقه شود، این بود که جنگی به راه بیندازد و به ایران یا کویت حمله کند. اگر حمله به کویت را انتخاب می‌کرد، مقابل

اعراب قرار می‌گرفت و نمی‌توانست رهبری اعراب را بر عهده گیرد اما حمله به ایران برای وی مناسب بود و محاسنی در بر داشت: اولاً: سران دولت‌های عربی را که از صدور انقلاب اسلامی می‌ترسیدند با خود همراه می‌ساخت. ثانیاً: صدام می‌توانست از توانایی‌های آمریکا و شوروی که به ضدیت با انقلاب شهره شده بودند نیز بهره‌بردار شود؛ ثالثاً: با این حمله می‌توانست مسائل مرزی و تاریخی خود را با ایران نیز حل و فصل کند؛ لذا جنگ با ایران را انتخاب کرد. هرچند که او اشغال کویت و ضمیمه کردن آن به خاک عراق را نیز در سر می‌پروراند.

اگر تسخیر لانه جاسوسی رخ نمی‌داد، آیا باز هم جنگ بر ما تحمیل می‌شد؟ قطعاً یکی از انگیزه‌های آمریکا در جنگ تحمیلی علیه ایران، حل مسئله لانه جاسوسی و آزادی گروگان‌ها بود، چرا که موجب فرو ریختن هیبت آن‌ها و لکه‌دار شدن حیثیت آن‌ها در صحنه بین‌المللی شده بود.

اما عکس این مطلب که اگر ایران، لانه جاسوسی را نمی‌گرفت، جنگی رخ نمی‌داد درست نیست. چرا که قبل از جنگ و قبل از تسخیر لانه جاسوسی حوادث مختلفی در ایران به وجود آمد که با تحریک امریکایی‌ها صورت گرفت. از جمله حوادث کردستان، سیستان و بلوچستان، خلق عرب خوزستان، گنبد و مواردی دیگر. قبل از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ حوادث وسیعی در ایران شکل گرفت که در همه جا ردپای حمایت‌های دولت آمریکا از این جریان‌ها مشاهده می‌شود. بنابراین نمی‌توان گفت اگر لانه جاسوسی تسخیر نمی‌شد، جنگ هم رخ نمی‌داد، ولی قطعاً یکی از انگیزه‌ها در وقوع جنگ، تسخیر لانه جاسوسی بوده است و اثبات این امر، جنگ را نفی نمی‌کند.^۱

۱. ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت در شهریور ۱۳۵۷ به عنوان نماینده نخست‌وزیر به هنگام شرکت در کنفرانس غیرمتمهدها در هاوانا با صدام ملاقات می‌کند که گزارش این دیدار را هم آقای یزدی و هم صلاح عمرعلی که عضو شورای فرماندهی حزب بعث است بیان داشته‌اند. صلاح عمرعلی در مصاحبه با شبکه الجزیره در خصوص این دیدار می‌گوید: «در این جلسه که در خانه محل سکونت صدام برگزار شد، فقط ما سه نفر بودیم و گفتگو کاملاً مثبت بود و بعد از اینکه آقای یزدی رفت، صدام از من پرسید که نظرت چیست؟ من هم گفتم که این مذاکره خیلی مثبت و سازنده بود و به عنوان یک عراقی این گفتگو را دستاوردی بزرگ برشمردم. اما صدام ادامه در صفحه بعد

حزب کومله و دموکرات در کردستان به دنبال چه اهدافی و به کجا وابسته بودند؟ آیا هیئت حسن نیتی که از طرف دولت اعزام شده بود، موافقت حضرت امام^(ره) (را) کسب کرده بود؟ چون امام بعداً اظهار ناراحتی کردند و گفتند این‌ها بدون نظر و مشورت من رفته‌اند؟

حادثه کردستان یک هفته بعد از پیروزی انقلاب در مه‌باد شروع شد و تا سال ۱۳۷۴ هم ادامه داشت. حزب دموکرات کردستان از فرصت فقدان دولت مرکزی در ابتدای انقلاب استفاده کرد و با حمله به پادگان تیپ ارتش در مه‌باد، توپ‌های ۱۰۵ م.م را به کوه‌های اطراف بردند و مراکز دولتی را هدف قرار دادند. مخالفان انقلاب نیز از سراسر ایران به کردستان می‌رفتند و عضو این احزاب می‌شدند و به واسطه اسلحه و مهماتی که از پادگان‌ها غارت کرده بودند، به حزب بعث عراق می‌پیوستند.

شورش کردستان این‌گونه شروع شد، لذا شهید احمد کاظمی به همراه چند تیپ سپاه به آنجا رفت و آنجا را آرام کرد، به طوری که وقتی انتخابات مجلس برگزار شد، حتی روستایی‌های کرد نیز در آن شرکت کردند که باشکوه‌ترین انتخابات تا آن زمان بود و چند سال طول کشید تا شهید احمد کاظمی توانست امنیت را به کردستان برگرداند. بنابراین حادثه کردستان، حادثه مهمی است که قبل از جنگ شروع شد و تا بعد از جنگ هم ادامه داشت و در طی این پانزده سال در حدود سی، چهل هزار نفر شهید و زخمی دادیم.

اما در مورد هیئت حسن نیت باید گفت که چون شورای امنیت کشور در اختیار مهندس بازرگان بود و تفکر آن‌ها نیز این بود که حزب دموکرات یک گروه انقلابی و

چند لحظه‌ای سکوت کرد و سپس گفت: «چه صلحی؟ چه مشکلی بین ما و ایران حل شد؟ این مسئله یک فرصت است که شاید در طول قرن یک‌بار اتفاق بیفتد. این‌ها اهواز را از ما گرفتند، شط العرب را گرفتند و طبعاً اکنون فرصت برای ماست. در حالی که کشورشان از هم پاشیده، ارتش آنها از هم گسیخته، بین خودشان جنگ داخلی است و این فرصت خوبی است تا بتوانیم حقوق از دست رفته‌مان را بگیریم و این موضوع را فقط به تو می‌گویم که نماینده عراق در سازمان ملل هستی و من می‌خواهم ضربه‌ای به آنها بزنم که صدایش در همه دنیا شنیده شود.» این گفته صلاح عمرعلی اثبات می‌کند که صدام از مدت‌ها قبل اراده جنگ با ایران را داشته است.

خودی هستند که اکنون چون ناراحت و عصبانی اند، چند شهر را گرفته‌اند؛ لذا گروهی را برای مذاکره با آن‌ها فرستادند.

اگر چه زمانی این حزب علیه شاه می‌جنگید اما اولین شورش علیه انقلاب را آن‌ها رقم زدند. حزب دموکرات حتی در زمان شاه نیز قیام مسلحانه نکرده بود و به جز در جنگ جهانی دوم که شوروی کشور را اشغال و یک حکومت دموکراتیک در آذربایجان درست کرده بود، در آن زمان حزب دموکرات با آن‌ها همراهی کرد. زمانی که شوروی عقب‌نشینی کرد، حزب دموکرات^۱ هیچ‌گاه علیه شاه دست به سلاح نبرد، اما علیه انقلاب اسلحه به دست گرفت.

لذا این‌ها نمی‌توانستند خودی باشند و مذاکره با چنین گروهی معلوم بود که از

۱. حزب دموکرات کردستان (کوموله) که در سال ۱۳۲۳ در زمان اشغال ایران توسط متفقین و با پشتیبانی شوروی اعلام موجودیت کرده بود، پس از خروج اشغالگران از هم پاشید و پس از سه دهه سکوت در فردای پیروزی انقلاب اسلامی با شعار خودمختاری اما به واقع برای جدایی کردستان از ایران آن هم با حمایت بیگانگان به خصوص آمریکا فعالیت خود را آغاز کرد. تشکیل جمهوری دموکراتیک در ایران و اعطای خودمختاری به همه خلق‌های ایران به خصوص خلق کرد، در دستور کار حزب دموکرات به رهبری دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیرکل حزب و شیخ عزالدین حسینی رهبر مذهبی آن قرار گرفت و بسیاری از مراکز نظامی، انتظامی و انقلابی کردستان مورد حمله قرار گرفت و جنگ مسلحانه در کردستان و به خصوص در سنندج آغاز شد و ستاد ارتش، فرودگاه و تلویزیون سنندج به اشغال در آمد. هیئت اعرامی از جانب دولت موقت به کردستان با مسئولیت داریوش فروهر تحت عنوان هیأت حسن‌نیت، در اقدامی عجیب ضمن سازش و مسامحه با عناصر تجزیه‌طلب و آزادی عناصر دستگیر شده ضدانقلاب، اداره سنندج را به شورایی ۱۱ نفره متشکل از برخی عناصر تجزیه‌طلب سپرد و بازرگان نیز ضمن برکناری سرلشکر قرنی که در ارتش در مواجهه با ضدانقلاب کردستان مقتدرانه عمل کرده بود، ابراهیم یونسی عضو سابق سازمان افسران حزب توده را به عنوان استاندار کردستان تعیین کرد. این اقدامات که به رشد و تقویت ضدانقلاب در کردستان منجر شد، قلب امام را آن‌گونه به درد آورد که ایشان از تاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۷ تا ۱۳۵۸/۶/۱۶ یعنی طی بیست روز ۲۴ حکم، پیام و سخنرانی مربوط به کردستان داشتند که چنین اتفاقی حتی در طول جنگ نیز واقع نشد. امام خمینی^(ره) مسامحه دولت در غائله کردستان را این‌گونه تفسیر کردند: «در این مملکت پاسداران ما این‌طور قتل‌عام می‌شوند و این‌طور کشته می‌شوند، این برای این است که ما انقلاب را آن‌طور که باید راه نبرسیم... آن روزی که می‌خواستند بروند در کردستان برای مذاکره، من به آنها تذکر دادم که باید از موضع قدرت بروید، اول باید با ارتش و پاسداران و غیره آنها را احاطه کنید و محاط کنید، بعد شما بروید و صحبت کنید. مسامحه شد این مسئله، آن شد که آن گرفتاری طولانی پیش آمد و آن قدر ضایعه وارد شد.»

موضع ضعف خواهد بود و آنها به جای همراهی و دادن پاسخ مثبت، مذاکره را حمل بر ضعف دولت مرکزی می‌دانستند و اوضاع بدتر می‌شد که همین‌گونه نیز شد. نتیجه مذاکرات هیئت حسن نیت این شد که آنها دل و جرئت بیشتری پیدا کردند و ما با تلفات سنگین‌تری توانستیم سنندج و سایر شهرها را آزاد کنیم.

آنها در این رابطه با حضرت امام^(ره) مشورت نکرده بودند، چون احساس می‌کردند شورای امنیت در اختیار آنهاست و در این سطح می‌توانند تصمیم بگیرند. در حالی که این بحث را باید با نظر امام هماهنگ می‌کردند. داریوش فروهر رئیس این هیئت بود و چند نفر دیگر از دولت بازرگان نیز او را همراهی کردند.

فصل دوم

هجوم سراسری، توقف دشمن و توازن قوا

هجوم سراسری

بعد از ماه‌ها تنش بین ایران و عراق در دوره جنگ ماقبل جنگ، بالاخره ارتش عراق در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹^۱ به طور رسمی از زمین، هوا و دریا به ایران حمله کرد و در حالی که دولت وقت ایران غافل‌گیر شده بود، جنگ سراسری آغاز شد. اولین برخورد امام با این موضوع این بود که دستور مقاومت و مقابله با هجوم دشمن دادند و فرمودند که دزدی آمده، سنگی انداخته و رفته است^۲ و ما چنان سیلی به عراق بزنیم که از جای خود بلند نشود.

وضعیت و آرایش نظامی ارتش ایران در ابتدای جنگ

در فروردین سال ۱۳۵۹ ارتش ایران یگان‌هایی را به مناطق غرب و جنوب فرستاد و اعلام آماده‌باش کامل داد^۳ و حتی طرح ابوذر را برای دفاع از مرزهای ایران^۴ تدوین و ابلاغ کرد اما بعد از مدتی اعلام کردند که خطری وجود ندارد و می‌توانید نیروهایتان را

۱. عراق در روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ به بهانه نقض قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به طور یکجانبه و برخلاف کلیه اصول و قوانین معاهدات بین‌المللی این عهدنامه را باطل دانست و حاکمیت خود را بر همه آبراه اروند اعلام کرد. صدام حسین در نطق تلویزیونی ۲۷ شهریور این قرارداد را که خود امضا کننده آن بود، پاره و هجوم سراسری به ایران را آغاز کرد.

۲. «یک دزدی آمده است یک سنگی انداخته و فرار کرده، رفته است سر جایش. دیگر قدرت اینکه تکرار بکنند ان‌شاءالله ندارد. من به ملت ایران سفارش می‌کنم که... خون‌سردی خودشان را حفظ کنند و ابداً توجه نکنند به این معنا که یک قضیه‌ای واقع شده است.» (صحیفه امام، جلد ۱۳، ص ۲۲۳)

۳. آیت‌الله مهدوی کنی (عضو شورای انقلاب و سرپرست وزارت کشور) در ۱۳۵۹/۱/۱۸ اعلام کرد که ارتش در آماده‌باش کامل است و کمیسیون امنیت امروز تشکیل می‌شود.

۴. مرز مشترک ایران با عراق از دهانه فاو در خلیج فارس تا دالامپرداغ در استان آذربایجان غربی ۱۶۱۰ کیلومتر است که ۸۴ کیلومتر آن مرز آبی اروندرود می‌باشد.

عقب بکشید که در اواخر اردیبهشت ۱۳۵۹ یعنی پنج ماه قبل از حمله سراسری عراق، لشکرهای ۹۲ زرهی در جنوب، ۶۴ و ۲۸ در شمال غرب و ۸۱ کرمانشاه مواضعشان را تعدیل کردند و افسرانشان را به مرخصی فرستادند و تا پنج ماه بعد که جنگ سراسری شروع شد، در حقیقت نوعی فقدان آمادگی در ارتش ایران حاکم بود.^۱

وضعیت و آرایش نظامی ارتش عراق در ابتدای جنگ

ارتش عراق با یک نیروی کامل^۲ یعنی با سه سپاه که متشکل از ۱۲ لشکر بود، در

۱. با پیروزی انقلاب اسلامی دو دیدگاه در خصوص سرنوشت ارتش شکل گرفت. دیدگاه نخست خواستار پاکسازی و حفظ ارتش و دیدگاه دوم خواهان انحلال ارتش بود. در این میان گروه‌های سیاسی چپ که بیشتر دارای شاخه‌های نظامی بودند، مانند حزب توده، سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق با طرح شعارهایی به ظاهر انقلابی از جمله «تشکیل ارتش بی‌طبقه توحیدی» و «ارتش خلقی» خواستار انحلال ارتش بودند و وضعیت کشور را همانند اوضاع قبل از کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قلمداد می‌کردند. در همین راستا سازمان چریک‌های فدایی خلق شش روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی اعلام کرد: «کلیه فرماندهان سابق ارتش باید در دادگاه خلق محاکمه شوند.» مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق نیز در ۵ اسفند اعلام کرد: «برای تکمیل انقلاب باید نظام ارتش مزدور و پس‌مانده شاه منحل و تجدید سازمان شود.» او خطاب به بازرگان اعلام کرد: «آقای بازرگان! اگر مسئله ارتش حل نشود، شما مسئول کشتارهای آینده خواهید بود.» از طرف دیگر طرح شایعه انحلال ارتش و احتمال ادغام آن در سپاه پاسداران توسط ضد انقلاب، منجر به بی‌انگیزگی، بی‌انضباطی و گاهی تمرد از دستورهای مافوق در بدنه ارتش شد به نحوی که سربازان و گروهیانیان به دستور افسران واقعی نمی‌نهادند و خواستار شورایی عمل کردن حتی در سطح فرماندهی بودند. عامل دیگری که منجر به ضعف ارتش ایران شد، تقلیل نیروهای کادر ثابت ارتش در رده‌های فرماندهی و افسران و انحلال بعضی از واحدهای نظامی بود. از سویی دیگر جای‌جایی‌های مکرر در رأس ارتش توسط دولت موقت و ادامه این روند در دوران بنی‌صدر، زمینه بی‌ثباتی ارتش را فراهم کرده بود. در این شرایط امام‌خمينی (ره) ضمن حمایت از پاکسازی ارتش از طریق تشکیل واحد عقیدتی‌سیاسی در ارتش، برای تثبیت موجودیت ارتش و ممانعت از انحلال آن روز ۲۹ فروردین را روز ارتش اعلام کرد. دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع در ۲۳ تیر در مجلس در خصوص پاکسازی ارتش اعلام کرد که ناکتون بیش از دوازده هزار نفر در ارتش پاکسازی شده‌اند.

۲. رشد سرسام‌آور کمی و کیفی خریدهای تسلیحاتی رژیم بعث عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی گویای آن است که این کشور برای تدارک جنگ با ایران خود را تجهیز و مهیا می‌ساخته است. به نحوی که عراق در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ به‌طور میانگین پنجاه درصد از کل وارداتش یعنی به میزان ۷/۵ میلیارد دلار را به خرید سلاح از کشورهای انگلستان، شوروی، فرانسه، یوگسلاوی، سوئیس، برزیل، چکسلواکی و مصر اختصاص داد که این میزان خرید، عراق را به پنجمین کشور خریدار اسلحه در جهان مبدل کرد. صدام‌حسین در ۲۹ تیر ۱۳۵۹ ادامه در صفحه بعد

سه جبهه شمالی، میانی و جنوبی به ایران حمله کرد.^۱

سپاه یکم در محور شمالی که مرکزیت آن در کرکوک است با لشکرهای ۴ و ۷ به استان‌های کردستان و آذربایجان غربی حمله کرد و شهرهای مریوان، بانه، پیرانشهر، سردشت و پاوه را با اشغال ارتفاعات مشرف بر آن‌ها تهدید کرد.^۲

سپاه دوم در محور میانی که مرکزیت آن در بغداد است، ضمن احتیاط قرار دادن لشکر ۱۲ زرهی خود در مقابل بغداد، با لشکرهای ۶ زرهی، ۸ پیاده و ۲ پیاده به استان کرمانشاه و ایلام و به سمت شهرهای قصرشیرین، سرپل ذهاب، گیلان غرب، سومار، نفت شهر و مهران هجوم آورد.^۳

یعنی دو ماه قبل از آغاز تهاجم خود به ایران می‌گوید: «اکنون ما نیروی نظامی کافی را برای بازپس گرفتن سه جزیره عربی اشغال شده توسط ایران فراهم کرده‌ایم. ما از هنگام اشغال این جزایر در مارس ۱۹۷۵ نه سکوت کرده‌ایم و نه دچار رخوت شدیم، بلکه توان و قدرت نظامی اقتصادی خود را در این مدت افزایش داده‌ایم.» مجله ژون آفریک در همین رابطه در ۹ ژوئن ۱۹۸۲ نوشت: «درست یک ماه مانده به شروع جنگ، زامداداران عربستان هنگام استقبال از صدام، هدیه شاهانه‌ای به او دادند و آن گزارشی بود تهیه شده از سوی دستگاه‌های سری آمریکا که در آن اوضاع اقتصادی، اجتماعی و نظامی ایران تشریح شده بود. در این سند اطلاعات دقیقی درباره وضعیت ارتش ایران، تعداد نفرات، مواضع و تجهیزات قابل بهره‌برداری و اطلاعات مختلف دیگر که بسیار محرمانه بود به او منعکس کردند. خلاصه آنکه یک نقشه کامل تهاجم تهیه شده بود. ارتش عراق با افزایش استعداد نیروهای خود به ۲۲۰ هزار نفر و احضار هشتاد هزار نفر نیروهای احتیاط و ذخیره، در قالب سه سپاه و با استعداد دوازده لشکر (پنج لشکر پیاده، پنج لشکر زرهی و دو لشکر مکانیزه) و همچنین پانزده تیپ مستقل (شامل ده تیپ پیاده، یک تیپ زرهی، یک تیپ مکانیزه و سه تیپ نیروی مخصوص)، برای آغاز جنگ مهیا شد. طبق یک برآورد تخمینی این استعداد شامل ششصد قبضه توپ، ۵۴۰۰ دستگاه تانک و نفربر، چهارصد قبضه توپ ضدهوایی، ۳۶۶ فروند هواپیمای جنگنده و چهارصد دستگاه بالگرد می‌شد.

۱. ارتش عراق متناسب با اهداف و بررسی عواملی چون موقعیت جغرافیایی مناطق مرزی، سه جبهه را در مقابل این کشور گشود: جبهه شمالی: اشنویه تا نوسود، جبهه میانی: نوسود تا دهلران، و جبهه جنوبی: دهلران تا خرمشهر. در این میان، ارزشمندترین جبهه مورد هجوم - که تصرف آن به عنوان تلاش اصلی عراق محسوب می‌شد - محور جنوبی بود.

۲. اهداف سپاه یکم عراق در محور شمالی عبارت بود از پشتیبانی از عملیات در جنوب با درگیر نگه داشتن بخشی از نیروهای ایران و فراهم کردن زمینه‌های لازم برای تجزیه کردستان با حمایت از نیروهای ضد انقلاب و تامین مناطق نفتی کرکوک و ارتفاعات مرزی مشرف بر معابر وصولی.

۳. اهداف سپاه دوم عراق در محور میانی عبارت بود از پشتیبانی از عملیات در جنوب و توسعه پدافند بغداد و

ادامه در صفحه بعد

سپاه سوم در محور جنوبی که مرکزیت آن در ناصریه است، با لشکرهای ۱۰ زرهی، ۱ مکانیزه، ۹ زرهی، ۵ مکانیزه، ۳ زرهی، ۱۰ زرهی، ۱۱ پیاده و دو تیپ نیرو مخصوص، که در مجموع بیش از نیمی از نیروی زمینی ارتش عراق را تشکیل می‌دهند، به استان خوزستان و سمت به شهرهای دهلران، شوش، اندیمشک، اهواز، خرمشهر، آبادان، شادگان، سوسنگرد، بستان و هویزه هجوم آورد.^۱

آرایش نیروی زمینی ارتش عراق در حمله به ایران بیانگر این است که ارتش عراق، خوزستان را به عنوان هدف اصلی^۲ انتخاب کرده و استان‌های کرمانشاه، ایلام، کردستان و آذربایجان غربی را به عنوان پشتیبانی از عملیات جنوب و تجزیه قوای ایران در نظر گرفته بود که در اصطلاح نظامی این را تلاش اصلی و تلاش فرعی می‌گویند. در حقیقت نیروی زمینی عراق با دوازده لشکر که پنج لشکر آن زرهی و دو لشکر مکانیزه و پنج لشکر پیاده و سه تیپ نیروی مخصوص مستقل که در حد یک لشکر بود، و بیست تیپ گارد مرزی به کشور ایران با هشت لشکر و پنج تیپ که در آمادگی کامل نبودند و تنها چهار لشکر^۳ از آن در مرز حضور داشتند، حمله می‌کند و لذا در اولین هجوم، هیچ پاسگاه مرزی بیشتر از چند ساعت نمی‌تواند مقاومت کند و سقوط می‌کند.

تعمیق مرزهای شرقی با دور نگه داشتن نیروهای ایران از بغداد.

۱. اهداف سپاه سوم عراق در محور جنوبی عبارت بود از اشغال شهرهای مرزی به منظور تجزیه استان خوزستان و تسلط بر شبه جزیره آبادان به منظور تسهیل تسلط عراق بر اروندرود.

۲. استان خوزستان از لحاظ ویژگی‌های راهبردی خاص خود می‌توانست بخش مهمی از اهداف عراق را در تهاجم به خاک جمهوری اسلامی تأمین کند، چرا که دشمن در صورت تسلط بر خوزستان و تجزیه آن علاوه بر اینکه می‌توانست در مسیر براندازی نظام گام اساسی بردارد، در صورت ناکامی در ساقط کردن حکومت مرکزی قادر بود با تجزیه استان خوزستان تسلط خود را بر شمال خلیج فارس (با توجه به بهره‌گیری از کمترین زمین‌های ساحلی در خلیج فارس) اعمال و کاملاً تثبیت کند. لذا با توجه به اهداف یاد شده فرماندهان نظامی عراق نزدیک به دو سوم توان نظامی خود را برای عملیات در مناطق جنوبی کشور سازماندهی کردند.

۳. ایران در زمان حمله عراق، در استان‌های مرزی خود فقط چهار لشکر و دو تیپ داشت، شامل لشکر ۹۲ زرهی اهواز، لشکر ۸۱ کرمانشاه، لشکر ۲۸ سنندج، لشکر ۶۴ ارومیه، تیپ ۳۷ زرهی و تیپ ۸۴ خرم‌آباد به همراه پنج گردان از یگان‌های دیگر. دیگر لشکرهای ارتش مانند ۲۱ حمزه، ۷۷ خراسان، ۱۶ قزوین، ۸۸ زاهدان و تیپ ۵ هوابرد و گروه‌ها و تیپ‌های توپخانه در استان‌های غیرهمجوار با عراق و دور از مرز مستقر بودند.

تنها یگانی که به خوبی و به طور موثر مقاومت نمود، تیپ ۳۷ زرهی شیراز^۱ در پاسگاه مرزی فکه است که به علت سقوط محور عین‌خوش و دهلران، محاصره می‌شوند و لذا تانک‌ها را رها می‌کنند و به دل رودخانه کرخه می‌زنند.

مقاومت مردمی در جنگ شهری

با هجوم دشمن، مرزها زود سقوط کرد، اما ارتش عراق به هر شهری که رسید متوقف شد و یک جنگ جدیدی شروع شد به اسم جنگ شهرها و مقاومت مردمی. مقاومت مردمی در خرمشهر، هویزه، سوسنگرد، بستان، قصرشیرین، سرپل ذهاب و غیره از جمله حوادثی است که در روزهای اول هجوم توسط مردم شکل گرفت و نقش مهمی در توقف ارتش عراق داشت؛ لذا ارتش عراق بیابان‌ها را تصرف کرد اما زمانی که به شهرها رسید با مقاومت بسیار سنگینی روبه‌رو شد.

یکی از این مقاومت‌ها، مقاومت خرمشهر بود که مردم و رزمندگان ۳۴ روز پس از هجوم سراسری مقاومت کردند، در حالی که همه مرزها سقوط کرده بود و جاده اهواز - خرمشهر نیز بسته شده بود و خرمشهر عملاً در محاصره قرار داشت. در سوسنگرد و حمیدیه نیز وضع همین طور بود ولی مردم و رزمندگان ارتش و سپاه هفته‌ها مقاومت کردند. از نظر شدت مقاومت و درگیری‌ها، بیشترین مقاومت را اول خرمشهر و سپس حمیدیه^۲، سوسنگرد، قصرشیرین، سرپل ذهاب و مریوان داشته است.

آن زمان بحث‌هایی مطرح می‌شد که مقاومت این شهرها چه فایده‌ای دارد؟ یکی از این آقایان نظامی می‌گفت که مقاومت خرمشهر هیچ اثر نظامی برای ما ندارد، جز اینکه

۱. تیپ ۳۷ زرهی شیراز به همراه دو گردان از لشکر ۲۱ حمزه و یگان‌های ژاندارمری و نیروهای از بسیج و سپاه، نیروهای لشکر ۱ مکانیزه عراق را پنج روز در پشت تنگ رقابیه متوقف کردند.
۲. هجوم شبانه نیروهای سپاه به فرماندهی شهید غیور اصلی در ۱۳۵۹/۷/۹ به پیشانی لشکر ۹ زرهی عراق که از جزایر تا حمیدیه پیشروی کرده بود، موجب عقب‌نشینی و هزیمت این لشکر از دشمن شد و یکی از مهم‌ترین صحنه‌های مقاومت و شیبخون را در ابتدای جنگ رقم زد که به همراه هجوم‌های شبانه گروه بلالی و شهید چمران در ۱۳۵۹/۷/۲۴ به لشکر ۵ مکانیزه که از طلائی و کوشک تا ۱۰ کیلومتری اهواز پیشروی کرده بود، باعث ممانعت از سقوط اهواز شد.

ما فقط شهید بدهیم و لذا نباید مقاومت کرد. بعدها مشخص شد که این نظریه کاملاً اشتباه بود، زیرا اگر این مقاومت‌ها صورت نمی‌گرفت، شهرهای آبادان، شادگان و ماهشهر هم به دنبال آن سقوط می‌کرد و این مقاومت خرمشهر بود که یک ماه ارتش عراق را از رسیدن به هدف اصلی‌اش که تسلط کامل بر خوزستان بود، باز داشت.

ارتش عراق به دروازه‌های اهواز نیز رسیده بود اما وارد نمی‌شد، چون مرتب خبر می‌آوردند که خرمشهر هنوز مقاومت می‌کند و تا زمانی که عراقی‌ها نتوانند خرمشهر را بگیرند، نمی‌توانند وارد اهواز شوند. این نشان از تفاوت تفکر کلاسیک با تفکر انقلابی است. سقوط خرمشهر از نظر بچه‌های انقلابی بسیار مهم بود. سقوط نکردن خرمشهر در اوایل جنگ بیشتر جنبه معنوی داشت و رزمندگان مقاومت کننده شاید آن روزها متوجه نتیجه کار خود نبودند اما بعد از اینکه سطح اطلاعات و دانش نظامی آنان افزایش یافت، متوجه اهمیت و بزرگی کار خود شدند. مقاومت در خرمشهر و سوسنگرد از علل مهم ممانعت از سقوط اهواز بود.

جنگ در هوا و دریا

در ساعات اولیه جنگ، آسمان ایران کاملاً در اختیار عراقی‌ها بود. ارتش عراق برای هر شهر چند هواپیما فرستاده بود، طوری که بیش از پانزده بار فرودگاه مهرآباد را بمباران کردند و تقریباً بر آسمان نیمه غربی ایران مسلط شدند.^۱ در دریا هم ناوچه‌های ارتش عراق به سکوهای نفتی و شناورهای ایران در خلیج فارس حمله کردند، منتها موفقیت خاصی به دست نیاوردند.^۲

وقتی این اتفاق افتاد بلافاصله حضرت امام^(ره) اعلام کردند که این جنگ، جنگ

۱. عراق هجوم سراسری خود را در ساعت ۱۴ روز ۱۳۵۹/۶/۳۱ با حملات هوایی آغاز کرد و ظرف چند ساعت نوزده نقطه مهم از جمله فرودگاه‌های کشور را هدف قرار داد. (گزارش کوتاه، محسن رشید، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ)

۲. نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران فقط چند روز پس از تهاجم سراسری عراق با پشتیبانی قوی نیروی هوایی ارتش دو سکوی نفتی الامیه و البکر را مورد هجوم قرار داد و قسمت عمده نیروی دریایی عراق را منهدم کرد. بدین ترتیب عملاً نیروی دریایی و همچنین صادرات نفتی عراق در خلیج فارس با مشکل روبه‌رو شد.

اسلام و کفر است و ما آنچنان سیلی به گوش صدام خواهیم زد که از جایش بلند نشود. آیت‌الله خامنه‌ای هم که آن زمان سخنگوی شورای عالی دفاع بودند در تلویزیون اعلام کردند که ما هم با عراق به طور رسمی وارد جنگ می‌شویم. در فردای آن روز یعنی اول مهر ۱۳۵۹، بیش از ۱۴۰ فروند هواپیما از فرودگاه‌های مختلف کشور بلند شدند و مناطقی را در داخل خاک عراق از کرکوک، سلیمانیه، بغداد و کوت به جز کربلا و نجف بمباران کردند. در این حمله تقریباً اکثر فرودگاه‌ها و مناطق نظامی و صنعتی عراق بمباران و جنگ تشدید شد.^۱

ارتش عراق برتری نظامی در زمین را در دست گرفته بود و ایران هم در هوا، اما چون امکانات هوایی ما محدود بود و آمریکا هم قطعات و لوازم یدکی به ما نمی‌داد،

۱. به فاصله چند ساعت بعد از تهاجم هوایی عراق، بزرگترین حمله هوایی تاریخ نظامی نیروی هوایی ارتش ایران در صبح‌گاه سه‌شنبه اول مهر ۱۳۵۹، با ابلاغ رمز «کمان ۹۹» توسط ۱۴۰ فروند هواپیماهای جنگنده بمب‌افکن با پشتیبانی شصت فروند هواپیمای رهگیر شکاری و سوخت‌رسان از هفت پایگاه هوایی تهران، تبریز، همدان، دزفول، بوشهر و شیراز به اجرا درآمد. «کمان» یادآور اسطوره «آرش کمانگیر» در تعیین مرزهای دو کشور ایران و توران بود، ضمن اینکه عدد ۹۹ از طرح ۹۹ صفحه‌ای نبرد البرز الهام گرفته شده بود. در این عملیات پایگاه‌های هوایی کرکوک، موصل، الرشید بغداد، حباتیه، ناصریه، شعبیه، کوت، المثنی و اهداف دیگر در حد فاصل مدار ۳۰ درجه شمالی یعنی جنوبی‌ترین مدار در خاک عراق تا شمالی‌ترین مدار در این کشور که مدار ۳۷ درجه شمالی بود، در مدت چهارده ساعت هدف حمله قرار گرفت که به کسب برتری و سیادت هوایی ایران در ابتدای جنگ منتهی شد.

۲. از اواخر سال ۱۳۵۷، دولت آمریکا درخصوص انجام تعهدات معاملات تسلیحاتی خود با ایران که بالغ بر ۹ میلیارد دلار بود دچار تردید شد و بر همین پایه، در دوران کوتاه حکومت شاپور بختیار و نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دوران دولت موقت مهدی بازرگان، عواملی را وادار کردند تا این قراردادها را به طور یکجانبه از سوی ایران لغو کند تا ضمن تضعیف نیروهای مسلح ایران، موضوع گرفتن هرگونه غرامت از آمریکا منتفی شود. در راستای این تلاش‌ها شش‌ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۸/۵/۲۰)، صادق طباطبایی معاون سیاسی بازرگان و سخنگوی دولت موقت به طور رسمی لغو یک‌جانبه قرارداد ۹ میلیارد دلاری ایران و آمریکا شامل خرید ۱۶۰ فروند جنگنده اف-۱۶، هفت فروند بوئینگ آواکس و چهار فروند ناوشکن جنگی و همچنین سایر قراردادها شامل قراردادهای شرکت بالگردسازی بل، گرومن، بوئینگ و قراردادهای مستشاری را اعلام کرد. او با اعلام آنکه هواپیماهای جنگنده اف-۱۴ در راهبرد جدید نظامی ارتش جایگاهی ندارد و هزینه نگهداری و پرواز بسیار سنگینی دارد، از فصد فروش دوباره آنها به آمریکا خبر داد. این در حالی بود که یک هفته پس از پیروزی انقلاب، آمریکا اعلام کرده بود که حاضر است ۷۸ فروند هواپیماهای اف-۱۴ و دوست مویشک فونیکس ادامه در صفحه بعد

کم‌کم توان نبرد هوایی ما هم فرسایش پیدا کرد و بعد از گذشت سه ماه عملاً برتری در زمین و آسمان با ارتش عراق بود؛ به نحوی که در زمین بیش از پنج استان ایران را اشغال کرده بود.

ناکامی در آزادسازی سرزمین‌های اشغالی

پس از مدتی فرمانده کل قوای نظامی ایران که آقای بنی‌صدر بود، شورای عالی دفاع را پس از شش ماه تعلل در هفته سوم جنگ فعال کرد و خودش شخصاً در جبهه حاضر شد و حتی گاهی به خط مقدم هم می‌رفت. همه بسیج شدند که ایران باید در زمین تعیین تکلیف کند و شهرهایش را آزاد کند. بنی‌صدر آماده شد که چهار عملیات را یکی پس از دیگری انجام دهد. اولین عملیات حدود ۲۴ روز بعد از شروع جنگ سراسری در جبهه دزفول و در تاریخ ۲۳ مهرماه ۱۳۵۹ انجام پذیرفت.

دو لشکر ۲۱ و ۱۶ حمله‌ای را از محور دزفول و شوش به سمت منطقه‌ای که بعدها عملیات فتح‌المبین در همان جا انجام شد، در غرب رود کرخه انجام دادند. خود بنی‌صدر نیز در دزفول عملیات را فرماندهی می‌کرد اما این عملیات دو ساعت بیشتر طول نکشید و ایران شکست خورد و ده‌ها دستگاه تانک و نفربر را به جا گذاشت و به سمت دزفول برگشت، در حالی که عملیات طوری طراحی شده بود که قرار بود وقتی لشکر ۲۱ از رودخانه کرخه عبور کرد و به سر پلی^۱ دست یافت آن را توسعه دهد و تپه‌های علی‌گره زد و ارتفاعات رادار را تصرف کند و لشکر ۱۶ از رودخانه عبور کند و

را از ایران خریداری کند. ناگفته نماند که در همان روزهای پرآشوب انقلاب نظامیان امریکا در ایران برخی از قطعات حساس جنگنده‌های اف-۱۴ را جدا کرده و با خود برده بودند. در ادامه این اقدامات خائنانه دولت موقت، قرارداد تسلیحاتی ایران و آلمان غربی به مبلغ یک میلیارد فرانک نیز که شامل شش فروند زبردربایی بود به طور یک‌جانبه لغو شد. همچنین قرارداد خرید ۱۵۰۸ دستگاه تانک چیفتن انگلیسی نیز توسط بازرگان لغو شد. شورای انقلاب با مشاهده این حوادث در اقدامی انقلابی، اختیار تصمیم‌گیری در خصوص جنگنده‌های اف-۱۴ را از دست دولت موقت خارج ساخت که از آنها در جریان جنگ تحمیلی و تا به امروز استفاده شد.

۱. مقدار ساحلی از طرف مقابل رودخانه که از نیروهای مقابل گرفته می‌شود تا ادامه حمله برای نیروهای مهاجم فراهم شود.

تا فکه یعنی ۵۰ کیلومتر پیشروی کند و به مرز برسد و بنا به دستور به سمت العماره پیشروی کند. بعداً مشخص شد که این طرح کاملاً طرحی خیالی و کاغذی بوده، چون حمله دو ساعت بیشتر طول نکشید و ارتش ایران در این حمله تلفات تسلیحاتی زیادی داد.

عملیات دوم در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۳ در شمال آبادان و در محدوده جاده آبادان - ماهشهر با هدف شکستن محاصره آبادان انجام گرفت که ناموفق ماند؛ لذا تا ۱۶ دی همان سال یعنی حدود دو ماه و نیم جبهه‌ها به رکود کشیده شد، به نحوی که نه ارتش عراق می‌توانست جلو بیاید؛ چون موقعیتشان تثبیت شده بود و نه ایران می‌توانست برود زمین‌هایی را که از دست داده بود آزاد کند. در این دو ماه و نیم رکود، یک حالت ناامیدی پیدا شده بود؛ لذا عده‌ای می‌گفتند که از جنگ آب استفاده کنیم یعنی سد دز را بشکنیم یا دریچه‌ها را باز کنیم و آب زیر پای ارتش عراق بیندازیم. شهید ولی‌الله فلاحی معتقد بود که ما به احتمال زیاد دیگر نمی‌توانیم جلوی سقوط اهواز را بگیریم، پس باید زیر پای عراقی‌ها آب بیندازیم و رفته بودند دنبال انواع طرح‌های آب و دنبال لشکر آب می‌گشتند و معروف شده بود که کمیته آب درست کرده‌اند تا مانع از سقوط اهواز شوند.

سومین عملیات در ۱۶ دی همان سال با عنوان عملیات نصر یا هویزه انجام شد که قرار بود در این عملیات ارتش ایران جوفیر و بعد پادگان حمید را آزاد کند و ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر در عمق یعنی تا کوشک و طلائیه پیش بروند و خطوطی با عنوان سیمرغ، کرکس و عقاب را تصرف کنند و در مرحله آخر با ۱۰۰ کیلومتر پیشروی خرمشهر را آزاد کنند و به مرزهای بین‌المللی برسند و بنا به دستور تا تنومه در شرق بصره پیشروی

۱. در کتاب ناگفته‌های جنگ شهید علی صیاد شیرازی در این خصوص آمده است: «اطراف بنی‌صدر را مشاوراتی گرفته بودند که جز آگاهی‌های تئوریک، از علم نظامی چیزی سرشان نمی‌شد. بنی‌صدر را امیدوار کرده بودند که به زودی حساب دشمن را می‌رسیم با همان روحیه ناسیونالیستی و حتی در اتاق‌های جنگ خیلی راحت طرح نابودی دشمن را نشان می‌دادند. فلش‌ها نشان‌دهنده این بود که دشمن منهدم می‌شود؛ بنی‌صدر هم گمان می‌کرد آن فلش‌ها که روی نقشه کشیده شده بر روی زمین هم راحت انجام می‌شود. (ص ۱۹۸)

کنند.

شروع این عملیات بسیار خوب بود به طوری که ارتش ایران حدود هشتصد نفر اسیر گرفت اما بلافاصله ارتش عراق با تیپ ۱۰ زرهی و یگان‌های دیگر هجوم آورد و لذا در جریان این پاتک نیروهای زرهی ارتش ایران عقب‌نشینی کرد و دانشجویان پیرو خط امام به فرماندهی شهید حسین علم‌الهدی که در پیشانی نیروهای زرهی ارتش حرکت می‌کردند، با تانک‌های عراق مواجه شدند و در محاصره افتادند و تعداد زیادی از آن‌ها به شهادت رسیدند. در اثر این پاتک اکثر عراقی‌هایی که اسیر گرفته بودیم دوباره به دست خود عراق افتادند و عملیات نصر هم با شکست روبه‌رو شد.^۱

عملیات چهارم ایران حدود چهار روز بعد در محور آبادان با عنوان عملیات توکل

۱. در این عملیات چهار مرحله پیش‌بینی شده بود که در مرحله اول، جفیر و پادگان حمید؛ در مرحله دوم کوشک، طلایه و ایستگاه حسینه و در مرحله سوم خرمشهر آزاد می‌شد و در مرحله چهارم، بنا به دستور؛ هجوم به داخل خاک عراق به سمت بصره ادامه می‌یافت. در مرحله اول عملیات تیپ ۳ لشکر ۱۶ زرهی ارتش با دو گروهان از سپاه پاسداران حرکت سریعی را از محور ابوحمیظه - سوسنگرد آغاز کردند و با استفاده از شکاف موجود در مواضع دشمن در محور کرخه‌نور، به پشت این مواضع رخنه کردند و تا ۲۰ کیلومتری شرق هویزه پیش‌رفتند. تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی با دو گروهان از نیروهای سپاه پاسداران که قرار بود از هویزه حرکت کنند، با سرعت کمتری به سمت جنوب کرخه‌نور پیشروی کردند. به این ترتیب نیروهای خودی با موفقیت توانستند حدود ۲۴ کیلومتر پیشروی و تیپ ۴۳ زرهی ارتش عراق را محاصره کنند. در محور فارسیات، نصب پل بر روی کارون و عبور دو گردان لشکر ۹۲ زرهی ارتش با تأخیر انجام شد که این تأخیر زیان‌آور بود. همچنین به علت اینکه منطقه مین‌گذاری شده بود، سه تانک خودی روی مین رفتند و حرکت ستون در جناح راست فارسیات متوقف شد. نیروهای جناح چپ محور فارسیات هم با مختصر پیش‌روی در ۳۰۰ متری غرب رودخانه متوقف شدند و به همین علت، در این محور دستیابی به جاده اهواز - خرمشهر میسر نشد و جاده در اشغال دشمن باقی ماند. بدین ترتیب ناکامی در جناح فارسیات موجب ناقص ماندن مرحله اول عملیات شد. در مرحله دوم عملیات نیروهای زرهی و پیاده به سوی پادگان حمید و جفیر حرکت کردند. نیروهای سپاه پاسداران حدود یک کیلومتر جلوتر از قوای زرهی و از دو سمت جاده پیش می‌رفتند. ساعتی بعد آتش دشمن شدت گرفت و پیشروی متوقف شد. دقایقی بعد، در حالی که نیروهای پیاده از عقب‌نشینی مطلع نبودند، عقب‌نشینی واحدهای زرهی ارتش آغاز شد و به همین دلیل ۶۸ نفر از پاسداران و نیروهای داوطلب از جمله تعدادی از دانشجویان پیرو خط‌امام به فرماندهی شهید حسین علم‌الهدی پس از درگیری با یک ستون تانک عراقی، مظلومانه به شهادت رسیدند. با شکست در این عملیات، ارتش عراق که اوضاع را برای پیشروی مناسب می‌دید، با اشغال مجدد مناطق آزاد شده، گام‌به‌گام محاصره هویزه را تشدید کرد و در نهایت در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۲۷ شهر هویزه اشغال شد.

در ۲۰ دی ۱۳۵۹ صورت گرفت که این عملیات نیز با شکست مواجه شد.^۱

توازن قوا و راهبرد جنگ ۲۰ ساله

با همهٔ فراز و نشیب‌های شش ماه اول جنگ، در این مقطع شاهد توقف پیشروی ارتش عراق و تثبیت مناطق اشغالی توسط دشمن و ناکامی ارتش ایران در بازپس‌گیری مناطق اشغالی هستیم که نشان از برقراری نوعی موازنه قوا میان ارتش ایران و عراق دارد؛ که در واقع هیچ‌کدام دیگر نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. یعنی نه ارتش عراق می‌توانست بیاید اهواز و دزفول و آبادان را بگیرد و نه ارتش ایران می‌توانست برود خرمشهر و سوسنگرد و هویزه را آزاد کند. در همین موقعیت بود که زمزمه صلح و آتش‌بس برخاست. البته صدام قبلاً هم اعلام آتش‌بس کرده بود؛ از جمله در هفته اول جنگ^۲ که ایران در پاسخ گفت: شما آمده‌اید شهرهای ما را گرفته‌اید حالا می‌گویید: آتش‌بس! از کشور ما خارج شوید تا آتش‌بس داده شود.

۱. ستاد فرماندهی عملیات اروند که از ۲۷ مهر ۱۳۵۹ در ماهشهر تشکیل شده بود، پس از دستور حضرت امام مبنی بر شکستن حصر آبادان در ۱۳۵۹/۸/۱۴، عملیات توکل را چهار مرحله پیش‌بینی کرد. در مرحله اول جاده آبادان - ماهشهر و در مرحله دوم جاده آبادان - اهواز و منطقه شرق کارون آزاد می‌شد. در مرحله سوم عملیات از غرب کارون تا نواز مرزی و در مرحله چهارم بنا به دستور به سمت بصره ادامه می‌یافت. در مرحله اول سه محور برای حمله طراحی شده بود. محور اصلی از کیلومتر ۱۰ جاده آبادان - ماهشهر با اتکا به قوای زرهی و محور فرعی از سه‌راهی آبادان روی جاده‌های آبادان - اهواز و آبادان - ماهشهر با اتکا به نیروهای پیاده؛ محور پشتیبانی از سلمانیه روی جاده اهواز - آبادان با اتکا به قوای زرهی. عملیات در اولین دقایق بامداد ۱۳۵۹/۱۰/۲۰ آغاز شد و در محور جاده ماهشهر تیپ ۳۷ زرهی شیراز با ۳۱ تانک به سوی دشمن پیش رفت، لیکن قبل از دستیابی به خط پدافندی دشمن، هدف آتش واحدهای ضدزره قرار گرفت و از حرکت باز ایستاد. تلاش گروه رزمی ۲۴۶ تانک از لشکر ۷۷ پیاده خراسان که از سلمانیه تظاهر به تک می‌کرد، در کاستن از حجم آتش دشمن موثر واقع نشد. در محور فرعی، نیروهای ارتشی، سپاه و مردمی به فرماندهی تیپ ۲ لشکر ۷۷ خط پدافندی دشمن را در سه‌راهی آبادان شکستند و تعدادی از آنها را اسیر کردند. اما چون نتوانستند با محور اصلی الحاق نمایند و نیز آرایش پدافندی مناسبی نداشتند، در برابر پاتک دشمن به ناچار عقب‌نشینی کردند که در این میان شهدا و تعدادی از مجروحان در منطقه اشغالی باقی ماندند.

۲. در هفتمین روز جنگ، صدام خواستار آتش‌بس فوری شد و اعلام کرد که عراق به مقاصد ارضی خود نائل شده و کشورش حاضر است خصومت‌ها را کنار بگذارد و به مذاکره بپردازد.

بعد از آن نیز چندین هیئت مذاکره کننده وارد ایران شد^۱ و از آن طرف هم ایران پیروزی به دست نمی‌آورد و به نتیجه‌ای نمی‌رسید و در اینجا بود که «راهبرد جنگ بیست ساله» مطرح شد. هنگامی که به امام گفتند اگر شما الآن زیر بار آتش بس نروید، این جنگ ممکن است بیست سال طول بکشد، امام فرمودند اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد ما ایستاده‌ایم.^۲

اینکه امام^(ره) فرمودند بیست سال، این بیست سال را از خودشان نگفتند؛ بلکه در سطح جامعه چنین می‌گفتند که ایران شکست خورده است و هیچ کاری نمی‌تواند بکند و اگر ادامه بدهیم بیست سال طول می‌کشد و در این پنج ماه هم ثابت شد که ایران توانایی آزادسازی شهرهای خودش را ندارد و باید تسلیم شد و با آمریکا و غرب مسائل را حل کرد و استقلالمان را بدهیم تا زمین‌هایمان را پس بگیریم. اگر این معامله‌ای که استقلالش را بدهد تا زمین‌هایش را پس بگیرد انجام نشود، این جنگ بیست سال طول می‌کشد و زندگی، اقتصاد، صنعت و همه چیز ایران تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. این صحبت‌ها و تحلیل‌ها و این شایعات که مطرح شد امام راهبرد جنگ بیست ساله را طرح کردند. البته کسانی که این‌گونه تحلیل می‌کردند، درست می‌گفتند که جنگ بیست سال طول می‌کشد، چون بر اساس توانایی نظامی در جنگی که یک طرفش یک کشور جهان سوم است و هیچ قدرتی پشت سرش نیست و آن طرف هم یک کشور جهان سوم است ولی متکی به همه قدرت‌های بین‌المللی، چنین جنگی یا منجر به شکست ایران می‌شود چرا که پشتوانه بین‌المللی ندارد یا اگر ایران می‌خواست مقاومت کند، بر اساس معادلات نظامی دنیا، این جنگ بیست سال طول می‌کشید و در نهایت ایران به جایی نخواهد رسید.

(عراق + آمریکا + شوروی) در مقابل ایران = (شکست که همان از دست دادن

۱. کنفرانس غیرمتعهدها در اردیبهشت ۱۳۶۰ به ایران پیشنهاد آتش‌بس داد.

۲. حضرت امام خمینی در سخنانی در ۱۲ آبان ۱۳۵۹ می‌فرماید: «عادت داریم ما به زحمت کشیدن، جوان‌های ما عادت دارند به این زحمت‌ها. حالا که خودشان را یافتند و مستقل می‌دانند، با تمام قدرت بیست سال هم این جنگ طول بکشد ما ایستاده‌ایم.» (صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۴۸)

استقلال و اشغال بخشی از خاک ایران است) یا (طولانی شدن جنگ).

چنین تصویری و چنین معادله‌ای واقعیت داشت و همه نظامیان دنیا این معادله را بیان می‌کردند، اما من و دوستانمان قبول نکردیم؛ لذا تحولی صورت گرفت و برخلاف عرف نظامی و استانداردهای نظامی این معادله به گونه‌ای دیگر جواب پیدا کرد.

حمایت از مذاکرات صلح

در طول مدتی که موازنه قوا به وجود آمده بود، حضرت امام از یک طرف خطاب به مردم ایران می‌فرمودند اگر جنگ بیست سال هم طول بکشد ما ایستاده‌ایم و از طرفی دیگر هم می‌فرمودند: «اگر می‌خواهند بیایند و مذاکره کنند، بیایند ما حرفی نداریم.» لیکن امام برای صلح چند شرط گذاشتند:^۱

۱. بازگشت ارتش عراق و نیروی اشغالگر به مرزهای بین‌المللی

۲. پرداخت غرامت و خسارت جنگ

۳. معرفی و تنبیه متجاوز به دلیل تضمین برای حمله نکردن دوباره

۴. بازگشت پناهندگان

امام^(ره) فرمودند ما خواسته‌هایمان این چند مورد است، شما بیاید و خواسته‌های ما را انجام بدهید ما جنگ را پایان می‌دهیم. بنابراین این نکته را فراموش نکنید که آغاز و پایان جنگ با هم مطرح بوده و این طور نیست که پایان جنگ بعد از آزادسازی خرمشهر مطرح شده باشد.

از همان روزهای آغازین هر دو کشور می‌گفتند بیاییم جنگ را پایان بدهیم، ولی

۱. «ما می‌گوییم که شما وارد شدید به کشور ما و این همه جرم کردید، حالا می‌گویید که بیاید با هم صلح کنیم یعنی خوزستان مال شما، یعنی آن قدری که گرفتید مال شما. نه، هیچ وقت، هیچ کس نمی‌پذیرد. ما می‌گوییم شما بدون قید و شرط باید بیرون بروید، اگر هم بیرون نروید بیرونتان می‌کنیم... مسئله دوم مسئله خسارت‌هایی است که وارد کردند. قضیه جبران خسارت یک جهت مادی دارد، یک جهت سیاسی و معنوی... در دنیا باید این‌طور تعدیاتی که واقع می‌شود جلوی گرفته شود. جهتی که باید به او جلوگیری بشود این است که همه خسارت‌هایی که وارد شده باید بدهید... یک گروه دیگر هم بیایند و ارزیابی کنند که کی مجرم است. ما اگر مجرم را امروز رهاش کنیم، امروزی که ما قدرت داریم، جسور می‌شود» (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۱۶)

عراق می‌گفت اکنون این همه شهر دست ما است و شما بیاید و یک امتیازی به ما بدهید، مثلاً اروندرود را به ما بدهید و قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را نادیده بگیرید و تعدادی خواسته دیگری را مطرح می‌کردند، لیکن حرف ایران این بود که شما باید به مرزهای بین‌المللی برگردید، متجاوز را تنبیه کنید و خسارت ما را بپردازید. بنابراین بحث پایان جنگ و مذاکرات صلح از همان اول مطرح بوده و ایران هیچ‌گاه و در هیچ مقطعی با مذاکرات صلح مخالفت نکرده است.

لذا از ۳۱ شهریور تا ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، وقایعی چون هجوم ارتش عراق، تصرف مناطق و شهرهای مرزی، مقاومت در شهرها، توقف ارتش عراق، ناکامی عملیات زمینی ارتش ایران و گرم شدن بحث‌های صلح و آتش‌بس، فرازهای مهمی از این مقطع از جنگ می‌باشد.

پاسخ به ابهامات

هدف اصلی عراق از حمله به جمهوری اسلامی ایران با توجه به تحلیل‌های مختلفی که در این زمینه ارائه شده است چیست؟

در این بحث فقط عاملیت عراق مطرح نیست، بلکه مجموعه‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با یکدیگر ترکیب شدند. اگر به اصطلاح ریاضی بگوییم فضای قدرتی ایجاد کردند که یکی از آن‌ها عراق بود و سایر کشورهایی که جنگ را به جمهوری اسلامی تحمیل کردند، هر کدام در تحمیل جنگ اهدافی داشتند. مثلاً عربستان سعودی و اردن که نقش مهمی در این جنگ داشتند هر کدام اهداف مشخصی را دنبال می‌کردند و امریکا در این میان نقش بسیار فعال و بین‌المللی داشت.

صدام در زمانی که احساس کرد موازنه قوا به هم خورده و یک فرصت نظامی به دست آورده است و سیستم امنیتی منطقه حیاتی خلیج فارس به هم خورده است و سازمان و آرایش قدرت در منطقه دگرگون شده، به فکر افتاد که خلأ قدرت احتمالی را پر کند. عراق این علامت‌ها را گرفت و سایر کشورها هم در چارچوب منافع خود سعی کردند از این علائم بهره ببرند.

عراق سعی کرد با ایفای نقشی مهم در تغییر قدرت آینده سهم بسزایی داشته باشد و با همسو کردن منافع خود با امریکا سعی در پر کردن خلأ قدرت در منطقه داشت. در ضمن بعضی منافع را هم که به طور تاریخی در پی کسب آن بود دنبال می‌کرد؛ مانند حاکمیت بر اروندرود، توسعه سواحل جنوبی عراق، سیادت دریایی در شمال خلیج فارس، تسلط بر منابع انرژی و افزایش نقش سیاست‌گذاری در منطقه و اینکه از نظر سیاسی بتواند در تعیین سرنوشت اعراب نقش بیشتری داشته باشد. همه این اهداف دقیقاً قبل از جنگ برای صدام شناخته شده بود.

با توجه به اینکه ارتش ایران در زمان رژیم پهلوی، خود را خیلی مقتدر می‌دانست و یکی از دشمنان اصلی خود را هم عراق می‌دانست، آیا طرحی برای رویارویی با عراق تهیه نشده بود تا پس از پیروزی انقلاب فوری آن را به مرحله اجرا درآورد؟ ارتش طرح داشت ولی طرح‌ها خیلی ذهنی بود. در شش ماه اول جنگ، ارتش و بنی‌صدر طرح‌هایی ارائه می‌دادند که در عمل با شکست روبه‌رو می‌شد. چون کلیشه همان طرح‌های قبل از انقلاب بود و در عمل ثابت شد که با واقعیت صحنه نبرد منطبق نیست.

برخی از این طرح‌ها از واقعیت به دور بود و در صحنه عمل کارایی نداشت علتش هم این بود که آن طرح‌ها به خارج وابستگی داشتند و همه چیز وارداتی نمی‌توانست کارساز باشد.

ممکن است ارتش از جایی امکانات و دانش نظامی بگیرد اما طرح‌های نظامی کشور باید بر توانایی‌های واقعی آن کشور متکی و منطبق باشد.^۱ البته در ارتش افسران

۱. بررسی اجمالی اوضاع داخلی ایران پس از پیروزی انقلاب گویای آن است که ارتش برای مقابله با تهدیدها و تهاجم دشمن آمادگی لازم را نداشته است. چرا که پس از پیروزی انقلاب ضمن کاهش بودجه دفاعی ارتش، تأمین تسلیحاتی ایران به دلیل ماهیت ضد امریکایی انقلاب اسلامی، قطع شده بود و جریان‌های ضد انقلاب برای تضعیف دولت مرکزی در مناطق مختلف کشور تلاش می‌کردند. حتی در درون ارتش، جریان ضدانقلاب برای اعاده وضعیت پیشین، کودتای ناموفق نوژه را فقط پنجاه روز قبل از آغاز جنگ سازماندهی و اجرا کردند. در عین حال ارتش با مشکلات اساسی که بسیاری از آنها ریشه در ساختار، هویت، آموزش، فرماندهی و کنترل ادامه در صفحه بعد

داشت، برای انتقال از یک ارتش طاغوتی به ارتش اسلامی همچنان دست‌وپنجه نرم می‌کرد. گروه‌های مختلف سیاسی نظراتی متفاوت نظیر بی‌نیازی به ارتش منظم، سرمایه‌گذاری برای توسعه ارتش خلقی و با ایجاد واحدهای جنگ نامنظم و چریکی داشتند. طرح‌های مطرح شده برای بازسازی ارتش غیرعملیاتی و ناکارآمد بود و توان جابه‌جایی نیروهای ارتش ایران که هیچ‌گاه نیز قابل اتکا نبود، تقریباً ناپدید شد. تقریباً همه فعالیت‌های مربوط به تعمیر و نگهداری تجهیزات، آموزش نیروها و مانورهای مشترک نیروهای ارتش تعلیق شد به طوری که در هنگام آغاز جنگ، سی درصد تجهیزات نیروی زمینی، پنجاه تا شصت درصد هواپیماها و شصت درصد بالگردهای ایران، عملیاتی نبودند و در یک دوره کوتاه، ۲۵ تا ۵۰ درصد فرماندهان ارشد نیروهای زمینی و هوایی و هزاران تکنسین این نیروها اخراج شدند و یا استعفا کردند. با وجود طراحی یک سیستم رایانه‌ای برای انبارداری و پشتیبانی تسلیحاتی در زمان شاه، این سیستم بدون مستشاران امریکایی قابل بهره‌برداری نبود. همچنین تا پایان جنگ، سیستم سفارش و تخصیص و توزیع مهمات با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو بود و در بخش‌های آموزش و فنی و تاکتیکی و برنامه‌ریزی عملیاتی اتکای زیاد به مشاوران، کارشناسان و متخصصان امریکایی، آمادگی دفاعی ارتش را تنزل داده بود. در سال ۱۳۵۸ ایران ۴۱۵ هزار نیروی نظامی داشت که فقط یک سوم آنها از آموزش مناسبی برخوردار بودند و ۳۰۰ هزار نیروی ذخیره هم از توانایی اندکی برای جنگ‌های مدرن برخوردار بودند. نیروی زمینی در یک دوره کوتاه از ۲۸۵ هزار نفر به ۱۸۰ هزار نفر، نیروی دریایی از ۲۸ هزار نفر به ۲۳ هزار نفر و نیروی هوایی از ۱۰۰ هزار نفر به ۶۵ هزار نفر کاهش نیرو یافتند. در این دوره، نیروی هوایی با مشکلات تعمیر و نگهداری هواپیماها و تأمین نیازهایش روبه‌رو بود و اکثر هواپیماها غیرعملیاتی بودند و با خرابکاری‌های صورت گرفته به دستور مستشاران امریکایی و ربودن حسگرها و کلیدهای خودکار، هشاد فروند اف-۱۴ ایران فاقد توانایی شلیک موشک‌های فونیکس بودند و نیمی از بالگردها نیز با مشکل قطعات یدکی روبه‌رو بودند. البته شرایط نیروی زمینی اندکی بهتر بود. اما فقط یک سوم تانک‌های چپفتن و شصت تا هفتاد درصد تانک‌های ام-۶۰، عملیاتی بودند. در زمان وقوع انقلاب قابلیت‌های صنعت دفاعی ایران در چند مورد محدود در تهران، اصفهان و شیراز متمرکز بود. صنایع دفاعی ایران فقط قادر به مونتاژ قطعات توپخانه، سلاح‌های سبک، تسلیحات کالیبر بزرگ و قطعات یدکی برای ادوات زرهی بود و صنایع هوافضا و الکترونیک فقط قادر بودند تعمیرات سطح پایین را انجام دهند. به عبارتی این صنعت قابلیت‌های ناچیزی در زمینه تولید، مونتاژ، تعمیر و نگهداری تجهیزات نظامی داشت. در حالی که انقلابیون خواهان پاک‌سازی وسیع ارتش بودند، دولت موقت سعی داشت از ژنرال‌های ارتش شاه در مناصب جدید استفاده کند و روش دادگاه‌های انقلاب اسلامی در محاکمه سران ضدانقلاب ارتش را نمی‌پذیرفت. مواضع دولت موقت نسبت به سایر کشورها نیز بسیار خوش‌بینانه به نظر می‌رسید و هرگونه احتمال تجاوز خارجی به مرزهای ایران را منتفی می‌دانست. به همین دلیل از یکسو خواهان کاهش بودجه ارتش بود و از سوی دیگر اصلاحات کیفی این نیروها را نیز مدنظر داشت. با این وجود حاضر به تصفیه نیروهای وفادار رژیم سابق نبود. به علاوه در این زمان جریان‌های تجزیه‌طلب در مناطق مختلف کشور سبب تضعیف ارتش می‌شدند. با توجه به این موارد نیروهای مسلح دارای برنامه عملی و طرح پدافندی مناسب برای مقابله با هجوم ارتش عراق به‌ویژه در منطقه جنوب نبودند.

و فرماندهان قابلی وجود داشت که بنی صدر اجازه ظهور و بروز به آنها نمی داد.

در صورتی که حضرت امام خمینی^(ره) از بی کفایتی بنی صدر مطلع بودند، چرا عزل او به رغم رکود در جنگ به درازا کشید؟

مسائل پیچیده وقتی شفاف و آشکار می شود، انسان را دچار ابهام می کند. آن زمان مسئله آقای بنی صدر جزو مسائل خیلی پیچیده و حساس بود. حتی بعضی ها تحمل اینکه ایشان عزل شود را نداشتند و دوران خیلی سختی بر نیروهای انقلاب گذشت.

حدود اسفند ماه زمانی که به عنوان مسئول اطلاعات در شورای فرماندهی سپاه خدمت امام رسیدیم از آقای بنی صدر خیلی گله کردیم، چون فرمانده سپاه را هم ایشان تعیین می کردند. امام خیلی خودشان را کنترل کردند که چیزی نگویند، حتی چند نفر از دوستان گریه کردند که دیگر امام نتوانستند تحمل کنند و فرمودند: «آقا شما که این طور هستید فکر می کنید من هیچ عیب و ایرادی برای اداره کشور نمی بینم، من دندان روی جگر گذاشته ام و دارم تحمل می کنم.» و حتی امام بحث را از شخص خود بنی صدر فراتر بردند و گفتند: «فکر می کنید من از همه مصوبات شورای انقلاب راضی هستم؟» من مطمئن هستم اگر مسئولان سیاسی کشور در آنجا بودند امام این گونه پرده دلش را باز نمی کرد اما این حرف را به ما گفتند که: «من به شما توصیه می کنم مثل من دندان روی جگر بگذارید و تحمل کنید».

آن زمان مسائل سیاسی در داخل کشور به نحوی بود که امام^(ره) مصلحت نمی دیدند مستقیم وارد شوند. یعنی اگر این کار را انجام می دادند حوادثی در کشور رخ می داد که قابل کنترل نبود لذا عزل بنی صدر بعداً توسط مجلس صورت گرفت و این تدبیر امام^(ره) بود. البته در مورد آقای بنی صدر نباید حق مطلب را کتمان کرد که ایشان از همه مسئولان کشور بیشتر در جبهه بود و حتی تا خط مقدم هم می رفت و ویژگی های خاصی هم داشت اما اینکه ما می گوییم به جهت ضعف های اساسی، در جنگ و اداره کشور موفق نشد بحث جداگانه ای است.

۱. در آن زمان انتخاب فرمانده سپاه بر عهده رئیس جمهور بود.

چرا حضرت امام^(ره) با توجه به تجربه ناموفق دولت موقت، آقای بنی‌صدر را که تفکرات لیبرال داشت تأیید و به عنوان فرمانده کل قوا منصوب کردند؟

شرایط سیاسی اجتماعی دوره آقای بنی‌صدر یک شرایطی بود که ما باید از آن شرایط عبور می‌کردیم. اگر ما از آن شرایط عبور نمی‌کردیم، بعداً مشکلاتی به وجود می‌آمد که اوضاع ما را به هم می‌ریخت. مثلاً یک مسئله اعتقاد عمومی است؛ این اعتقاد عمومی وقتی در جامعه شکل گرفت یا باید این اعتقاد را با سخنرانی و محافل علمی حل کرد، یا باید بطلان این اعتقاد را در عمل نشان داد. هر چند هزینه دارد که مردم به بطلان این اعتقاد برسند. آن موقع آقای بنی‌صدر با یک رأی خیلی بالایی رئیس جمهور شده بود^۱ و در جبهه هم باید یک نفر می‌آمد و فرماندهی می‌کرد و این نمی‌توانست کسی غیر از رئیس‌جمهور باشد. برای اینکه دولت در اختیار او بود و اگر یک شخص دیگری مثلاً شهید بهشتی را امام انتخاب می‌کرد، یک درگیری فوق‌العاده شدیدی رخ می‌داد و مشکلات جدی‌تری در داخل کشور به وجود می‌آمد.

نکته بعدی اقدامات حضرت امام بود. امام همیشه به گونه‌ای عمل می‌کرد که دشمن دست امام را نخواند. در حقیقت آن حمایتی که امام از بنی‌صدر می‌کرد، در تضعیف حمایت‌هایی که توسط جهان غرب و همچنین اعراب از صدام می‌شد، در افکار عمومی خیلی مؤثر بود. یعنی اگر امام یک روحانی را فرمانده می‌کرد، آن موقع ارتش صدام با حمایت بیشتری از افکار عمومی کشورش و دنیای استکباری مواجه می‌شد و مثلاً می‌توانست حملاتش را ادامه دهد.

حضرت امام^(ره) در بحث‌های سیاسی داخلی و خارجی و از همه مهم‌تر افکار عمومی، جامعه را در نظر می‌گرفت و اگر غیر از این می‌کرد، در داخل کشور یا حتی در داخل خود دولت و روحانیت با مشکل مواجه می‌شدیم. یک گروه زیادی از بزرگان روحانیت از بنی‌صدر حمایت جدی می‌کردند و حتی به ما می‌گفتند شما دارید کارشکنی می‌کنید و چرا این کارها را انجام می‌دهید؟ مسئله آقای بنی‌صدر که الآن به

۱. اولین انتخابات ریاست جمهوری در ۱۳۵۸/۱۱/۸ برگزار شد و بنی‌صدر توانست با برنامه‌ریزی دقیق و از پیش تعیین شده، حمایت تبلیغاتی جامعه روحانیت مبارز را به سود خود جلب کند و اکثریت قاطع آرا را به دست آورد.

این راحتی مطرح می‌شود، آن موقع مسئله خیلی ساده‌ای نبود و پیچیده بود. شاید به همین دلیل بود که وقتی آیت‌الله بهشتی شهید می‌شوند، در تشییع جنازه ایشان افرادی که شاید می‌خواستند شرمندگی خودشان را اظهار کنند، شرکت می‌کنند. بنابراین مسئله افکار عمومی خیلی مهم است. حوادثی باید اتفاق بیفتد و مردم باید در تصمیم‌گیری‌ها به یک بصیرتی برسند که این می‌شود مبنای تاریخی. خطر بزرگ این است که از تجارب تاریخی استفاده نکنیم.

علت شکست عملیات‌هایی مثل نصر و توکل که در شش ماه اول جنگ صورت

گرفت، آقای بنی‌صدر بود یا ناتوانی نیروهای مسلح؟

مسئله فرماندهی در جنگ خیلی مهم است. شما اگر با تجربه‌ترین افراد را دست یک فرمانده نالایق یا ناتوان بدهید کاری نمی‌تواند انجام بدهد. البته نیروهای ارتش هم تجربه‌ای برای عملیات نداشتند^۱ اما یکی از دلایلی که بعدها نیروهای انقلاب چه در ارتش و چه در سپاه صاحب تجربه شدند، به خاطر تغییر و تحولی بود که در فرماندهی ارتش و سپاه صورت گرفت و اینکه فرماندهان سپاه نوعی از جنگ را انتخاب کردند که در حین انجام عملیات، تجربه خودشان را هم درون جنگ افزایش می‌دادند که اسم این را ما می‌گذاریم «یادگیری» نه آموزش.

ما در جنگ تجربه نداشتیم اما از طریق یادگیری در حین جنگیدن، آموزش می‌دیدیم؛ یعنی هر عملیات کوچک موفق که انجام می‌دادیم همان را تبدیل می‌کردیم به کلاس و از همان عملیات کوچک ده‌ها نکته پیدا می‌کردیم و بلافاصله یک عملیات بزرگ‌تر از آن را طراحی می‌کردیم. در آن عملیاتی هم که موفق می‌شدیم یا شکست می‌خوردیم، دوباره

۱. ارتش ایران از ابتدا نیز برای اجرای عملیات گسترده جنگی طراحی نشده، مانورهای تهاجمی مستمری را انجام نداده و فاقد امکانات و آموزش‌های لازم در این زمینه بود. تنها تجربه واقعی آنها به جنگ ظفار در عمان و تصرف سه جزیره بازمی‌گشت که بیشتر یک نمایش قدرت بود تا جنگ واقعی. اصولاً سازماندهی و ساختار ارتش به گونه‌ای طرح‌ریزی شده بود که با تهدیدات داخلی برخورد کند. تنها مأموریت خارجی ارتش مقابله با تهاجم شوروی آن هم مقاومت تأخیری بود. به هر حال ارتش در کنار ساواک در خط مقدم اختناق ملی قرار داشت و همچنین به عنوان پرده پوشی در مقابل هجوم شوروی عمل می‌کرد.

جلسه تشکیل می‌دادیم و سه، چهار روز همه نقاط ضعف و قوت عملیات‌ها را در می‌آوردیم و بلافاصله در عملیات بعدی اصلاح می‌کردیم. یعنی ما به یک سبک آموزشی رسیدیم که اسمش را گذاشتیم «یادگیری»؛ لذا بسیاری از فرماندهان ایران حتی یک هفته هم آموزش ندیده‌اند.

مثلاً شهید حسن باقری یک فرمانده بسیار قابل و توانمند با ویژگی‌های بزرگ است که حتی یک هفته هم آموزش‌های بزرگ نظامی را طی نکرده و در هیچ دانشگاه نظامی درس نخوانده است اما وقتی در مقابل آموزش‌دیده‌های نظامی قرار می‌گرفت، همه به برتری فکری و نظامی او اذعان می‌کردند.

شهید چمران در این مقطع به عنوان نماینده مجلس و رئیس ستاد جنگ‌های نامنظم

چه رویکردی در مواجهه با جنگ داشتند؟

شهید چمران در دوران دولت موقت و آقای بازرگان وزیر دفاع بود و البته بعد هم وارد مجلس شدند. دکتر چمران چون در لبنان تجربه جنگ‌های چریکی داشت، سعی می‌کرد از طریق جنگ‌های نامنظم و چریکی با عراق بجنگد، لذا ستاد جنگ‌های نامنظم را تشکیل داد و در جلوگیری از پیشروی دشمن در جنوب زحمات زیادی کشید. اما به مرور سبکی که سپاه پاسداران در جنگ ابداع کرد، چیزی بین جنگ‌های کلاسیک و جنگ‌های نامنظم بود؛ یعنی ما نوعی نبرد را در جنگ ابداع کردیم که با جنگ‌های شهید چمران متفاوت بود.

سبک شهید چمران بیشتر جنگ‌های نامنظم و چریکی بود اما سپاه در تجربه‌ای که کسب کرد جنگی را ابداع کرد که ما اسمش را گذاشتیم «جنگ‌های انقلابی». در این سبک جدید سپاه نه جنگ کلاسیک را که برای دشمن شناخته شده بود پیاده می‌کرد و نه یگان‌هایش را به دسته‌ها و گروه‌های چریکی کوچک و نامنظم پراکنده می‌کرد بلکه شیوه جدیدی را که در سپاه به تکامل رسیده بود به کار می‌بست که در آن جنگ مردمی و انقلابی؛ با تاکتیک‌های نو به نو و آرایش‌های فشرده و مدرن که دشمن را بی‌اندازه آسیب‌پذیر می‌کرد، در قالب لشکر و تیپ صورت می‌گرفت. اتفاقاً این سبک جنگی به لبنان هم رفت و رمز موفقیت حزب‌الله لبنان این بود که با این سبک توانست اسرائیل را

از جنوب لبنان بیرون کند.

عملیات ستاد جنگ‌های نامنظم بیشتر نقش تثبیت کننده‌ی جبهه‌ها داشت. چون بیشتر پارتیزانی و به صورت عملیات شبانه انجام می‌شد و در نهایت چند دستگاه تانک می‌زدند یا چند نفر اسیر می‌گرفتند و شاید اسرایی که در جنگ‌های نامنظم گرفته شده کمتر از پانصد نفر یا کل تانک‌هایی که زده شده کمتر از صد دستگاه بوده است و شاید ارتش عراق فقط از ۱۰۰ کیلومتر مربع عقب‌نشینی کرده باشد ولیکن فایده بزرگ این عملیات‌ها بازداشتن ارتش عراق و زمین‌گیر کردن آن بود، بنابراین در جهت کمک به تثبیت خطوط دفاعی نقش مؤثری داشتند و کمیت برای آن‌ها ملاک عمل نبود.

بعد از عملیات «فرماندهی کل قوا» که در حقیقت نوعی عملیات چریکی بزرگ بود که به سبک جدید انجام شده بود؛ این نوع عملیات که بین جنگ‌های چریکی و کلاسیک طبقه‌بندی می‌شد، در جنگ شکل گرفت و ادامه یافت.

البته قبل از این، سپاه هم عملیات شبانه انجام می‌داد. مثلاً در اسفند ۱۳۵۹، سپاه در قصرشیرین به روستایی به نام «کلینه» حمله کرده و توانسته بود تعدادی اسیر بگیرد و این شاید بزرگ‌ترین عملیات پارتیزانی و چریکی بود که تا آن زمان در قصرشیرین و سرپل ذهاب اتفاق افتاده بود که برادر حسین همدانی فرماندهی آن محور را بر عهده داشت مثال دیگر عملیات ۱۳۵۹/۱۲/۲۶ در غرب سوسنگرد به فرماندهی عزیز جعفری است که یک گردان پیاده و گردان مکانیزه دشمن را منهدم کرده بودند و ۷۰ نفر هم اسیر گرفتند.

عراق برای آغاز جنگ، محاسبات زیادی انجام داده بود و به پیروزی خود مطمئن

بود. بنابراین چه محاسبات و اطلاعات غلطی باعث توقف عراق شد؟

رژیم بعث کمیت و کیفیت نیروهای مسلح ما را دقیق می‌دانست^۱ و فرماندهان

۱. رژیم بعث عراق اطلاعات ارتش ایران را از طریق ارتشبد اویسی (فرمانده نیروی زمینی و رئیس حکومت نظامی تهران در دولت شریف امامی) و ارتشبد ازهاری (رئیس ستاد ارتش و رئیس دولت نظامی از آبان تا دی‌ماه ۱۳۵۷) و ارتشبد آریانا (رئیس ستاد ارتش از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷) و افراد دیگری از نظامیان در گارد شاهنشاهی، لشکر ادامه در صفحه بعد

ارتش را کاملاً می‌شناخت و وضعیت اقتصادی کشور و سطح روابط خارجی ما را به خوبی می‌دانست و همه این‌ها را محاسبه کرده بود؛ پس در این مورد اشتباه نکرد. بنابراین صدام اطلاعات انباشته شده وسیعی از قبل داشت و افزون بر آن عناصر سطح بالایی از ارتش شاه در اثر پیروزی انقلاب اسلامی به عراق پناهنده شده بودند و در ضمن امریکا هم به عراق اطلاعات مهمی می‌داد. همچنین ضدانقلاب ایران نیز به عراق اطلاعات لازم را می‌دادند. بنابراین عراق در مورد نیروهای مسلح و بخش دفاع و تجهیزات و تصمیم‌گیری‌های دفاعی هیچ کمبود اطلاعاتی نداشت. اما از آنجا که معادلات و عوامل جدیدی وارد معادله شد، فرایند شکست عراق هم آغاز و وضعیت دگرگون شد.

حکام عراق حتی شور انقلابی مردم را هم پیش‌بینی می‌کرد، چرا که خود را انقلابی می‌دانستند و با احساسات مردم آشنا بودند و لذا شور انقلابی مردم را هم در معادلات خود به حساب آورده بودند و حتی با شیعه و شیعیان و تفکرات آن‌ها هم آشنایی کامل داشتند؛ لذا ساده‌اندیشی است که فکر کنیم این‌ها مطالعه نکرده وارد معرکه جنگ شدند، بلکه آن‌ها ماه‌ها درباره این مسائل کار کرده بودند.

آن‌ها حتی سپاه را در کردستان دیده بودند اما بعضی‌ها دو اشتباه در درک و تشخیص توانایی‌های ایران مرتکب شدند، یکی عمق و ابعاد این شور انقلابی را نتوانستند حدس بزنند و به همین دلیل نتوانستند بسیجی پیشانی‌بند بسته شهادت‌طلب را بشناسند و دیگری قدرت سازمان‌یافتگی و مدیریت و فرماندهی نیروهای انقلاب را نفهمیده بودند. چرا که انقلابی که آن‌ها می‌شناختند از نوع فلسطینی و نهضت‌ها ناسیونالیستی منطقه خاورمیانه و شمال افریقا بود. فلسطینی‌ها در لبنان می‌جنگیدند و در عراق هم آموزش می‌دیدند. بدیهی است که فلسطینی‌ها انقلابی بودند ولی آن‌ها کجا و بسیجی‌ها و پاسداران ما کجا. آن‌ها فکر می‌کردند تا تحولی در سازمان‌یافتگی نیروهای انقلابی برای

۹۲ زرهی، ۲۳ نوهد و اشخاصی چون سرهنگ ایزدی، سرهنگ مرادی و سپهبد مهدیون در نیروی هوایی و غیره... به طور کامل در اختیار داشت.

دفاع صورت گیرد، بیست سال وقت نیاز است و تا آن موقع آن‌ها موفق می‌شوند اما وضع به گونه‌ای شد که نیروهای انقلابی ما دوران بیست ساله را در یک سال طی کردند. اگر ما حتی شور انقلابی را داشتیم ولی قدرت سازمان‌یافتگی فوری و سریع را نداشتیم، فقط عده زیادی شهید می‌دادیم و عراق موفق می‌شد. پس مهم‌ترین مسئله توسعه بی‌سابقه سپاه در بعد کمیّت و کیفیت و تشکیل لشکرها بود. از طرف دیگر طراحی عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس آن‌چنان بزرگ و پیچیده بود که تنها در قواره ژنرال‌های بزرگ دنیا دیده می‌شد.

استاندارد بین‌المللی می‌گوید که تشکیل لشکر حداقل پنج سال زمان نیاز دارد. اما ظهور لشکرها در طول تنها چند ماه شبیه به یک معجزه بود. هرچند دشمن در زمان جنگ این مسائل را از ما آموخت و بر اساس آن نیروهای مسلح خود را توسعه داد. دنیا هنوز نمی‌تواند باور کند که تیپ و لشکر یک ساله درست شود. این باورنکردنی‌ترین مسئله‌ای است که سیستم دفاعی دنیا را گیج کرده، لذا با کج‌فهمی مدام می‌گویند که این‌ها از امواج نیروهای انسانی استفاده کردند. این طور باورشان شده بود که داریم از امواج انسانی استفاده می‌کنیم؛ ولی در بعضی مواقع اعترافات متناقضی هم داشتند که تعبیر آن‌ها از آزادی خرمشهر این بود که ایران به طور معجزه‌آسایی از تاکتیک‌های نظامی فوق‌العاده مهمی استفاده می‌کند. این سازمان‌یافتگی فقط در ساختار تیپ و لشکر نبود. تیپ و لشکر درست می‌شود ولی اگر طرح عملیات اشکال داشته باشد، چه؟! منظور از سازمان‌یافتگی در همه بخش‌های دفاع و در همه ابعاد طراحی برنامه‌ریزی، شکل‌دهی، تاکتیک، مهندسی رزمی پشتیبانی است.

همه چیزها را نیروهای انقلابی توانستند فراهم کنند و یاد بگیرند. می‌خواهم نتیجه‌ای بگیرم که اتفاقاً سازمان‌های انقلابی می‌توانند در پی بستری طبیعی و ارگانیک باشند و منظم هم باشند و این سیستم طبیعی منظم ثابت کرد که کارایی آن خیلی قوی‌تر از سیستم غیرطبیعی است. در این سیستم افراد می‌توانند به طور طبیعی ولی منظم و سازمان‌یافته کنار هم بچنگند. در دوران دفاع مقدس ما افراد ویژه‌ای همانند شهید باقری، شهید باکری و غیره در سپاه پیدا کردیم. این افراد در طول دوران انقلاب تربیت شده بودند که امام و

فرهنگ عاشورایی، عنصر فداکاری و ایثار و مقاومت مبنای کارشان بود.

در مورد نحوه عقب‌نشینی در جنگ به خصوص در عملیات نصر توضیح دهید؟

عملیات نصر را برادران ارتش در سال اول جنگ انجام دادند و فرمانده عملیات نیز بنی‌صدر بود و سپاه فقط توانست در حد سه گردان از نیروهای خودش را به ارتش بدهد. این عملیات در ابتدای حمله، عملیات موفقی بود و ۸۰۰ نفر اسیر گرفته شد ولی به دلیل اینکه برای پاتک‌های بعد فکر نکرده بودند و آرایش مناسب در قبال پاتک‌ها نگرفتند، خود نیروها عقب‌نشینی کردند و عقب‌نشینی ارادی نبود.

ما دو نوع عقب‌نشینی داریم؛ یک نوع ارادی و با فرصت و یک نوع غیرارادی و بدون فرصت. در عقب‌نشینی با فرصت ابتدا یک نیرو به عنوان مدافع می‌ایستد و دشمن را مشغول می‌سازد تا نیروی دوم شروع به عقب‌نشینی کند. سپس در جایی می‌ایستد و دفاع می‌کند تا نیروی اول عقب‌نشینی کند که در اینجا در واقع یک عقب روی با سازمان مشخص صورت می‌گیرد.

آن چیزی که در عملیات نصر اتفاق افتاد، عقب‌نشینی با اراده و سازمانی نبود بلکه یک عقب‌نشینی بدون اراده و سازمان بود و اینکه عده‌ای می‌گویند آن نیروهایی که آنجا ماندند و مقاومت کردند از لحاظ نظامی کار درستی انجام نداده‌اند، این حرفشان غلط است و اصلاً درست نیست. چرا که عقب‌نشینی در اصول ارتش یک سازمانی دارد و همین‌طور نمی‌توان گفت عقب‌نشینی کنید. عقب‌نشینی سازمانی در اصل خودش یک عملیات است اما گاهی ممکن است هزیمت و فرار صورت گیرد و اینکه مثلاً به گروهی که در حال فرار هستند دستور عقب‌نشینی داده شود، بیشتر به یک طنز شبیه است. چرا که اگر دستور هم نمی‌بود آن‌ها به اجبار عقب‌نشینی می‌کردند.

اگر آنچه در عملیات نصر اتفاق افتاده یک عقب‌نشینی سازمانی بوده است، می‌بایست دستور آن، نوع ساختار و سازمان آن، طرح آن و اینکه کدام نیرو دفاع کند و کدام نیرو به سمت عقب حرکت کند باید مشخص شود و مطلب مهم‌تر اینکه سلسله مراتب عقب‌نشینی به چه صورت بوده و شهید علم‌الهدی در کدام مرحله به دستور عمل نکرده است؟

همه این بحث‌ها نظامی است و باید مشخص شود. اتفاقی که در عملیات نصر (هویزه) پیش آمد، یک نوع عقب‌نشینی بدون سازمان و غیرارادی بوده که چه دستور می‌دادند یا نمی‌دادند کلیه نیروها مجبور به عقب‌نشینی شده‌اند.^۱

آیا بنی‌صدر به دنبال کسب پیروزی بود یا خودش موجبات شکست را فراهم کرده بود؟

بنی‌صدر اگر یک پیروزی به دست می‌آورد، چنان بر کشور مسلط می‌شد که شاید هیچ‌کس نمی‌توانست او را از جایش تکان دهد؛ لذا بنی‌صدر خیلی تلاش کرد که بتواند حتی تپه‌ای کوچک را آزاد کند تا به واسطه آن تبلیغاتی انجام دهد اما نتوانست. بنی‌صدر گاهی در خط مقدم جبهه نیز وارد می‌شد و بسیار به دنبال پیروزی بود. بنابراین مشکل اصلی، بیشتر در ساختار فرماندهی و مدیریت، استراتژی و تاکتیک‌ها و روش‌های جنگ در دوره بنی‌صدر بود؛ که تاکتیک‌ها و توانایی‌های نظامی به کار گرفته شده، قابلیت و ظرفیت برای تغییر موازنه قوا به نفع ایران را نداشت. بنابراین بحث، بیشتر به ساختارهای نظامی کلاسیک و تفکرات کلاسیک حاکم بر جنگ در دوران بنی‌صدر بازمی‌گردد.

۱. شهید صیاد شیرازی در خاطرات خود در کتاب ناگفته‌های جنگ می‌نویسد: «در تکی در هویزه (عملیات نصر) ۷۰۰-۸۰۰ نفر اسیر هم گرفتند ولی صدایش را در نیاوردند که چه بر سرمان آمد و در پانکی که دشمن زد چگونه بدون سازمان عقب زده شدیم و قتل عامی که بچه‌های سپاه شدند (که البته یک حماسه شد)».

فصل سوم

عبور از بحران و تحول در جنگ

جنگ سیاسی - نظامی در پشت جبهه

در حالی که تقریباً پنج ماه و نیم از جنگ سراسری گذشته بود، نقطه عطفی در تاریخ دفاع مقدس به وجود آمد و آن شروع یک جنگ سیاسی نظامی از آغاز سال ۱۳۶۰ در پشت جبهه بود که تا آبان ۱۳۶۰ یعنی حدود هشت ماه طول کشید. این جنگ سیاسی ابتدا از دانشگاه تهران آغاز شد. آقای بنی‌صدر اعلام کرده بود که حرف‌های مهمی دارد و می‌خواهد به مردم ایران اعلام کند. او در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ جلسه سخنرانی در دانشگاه تهران تشکیل داد^۱ که در آن جلسه همه مسئولان کشور به جز شخص حضرت امام^(ره) را زیر سؤال برد و مشکلات جنگ را بر گردن دیگران گذاشت و با وجود اینکه آن زمان او رئیس جمهور و فرمانده کل نیروهای مسلح بود اما حزب جمهوری، قوه قضائیه، نهادهای انقلابی مثل سپاه، بسیج، مجلس و همه را به کارشکنی متهم کرد و اینکه نمی‌گذارند جنگ اداره بشود و با دخالت و کارشکنی موجب تخریب روحیه نظامیان شده‌اند و در نهایت این نهادها را عامل اصلی شکست‌های اخیر نیروهای مسلح قلمداد کرد.^۲

۱. این جلسه به مناسبت سالگرد وفات دکتر محمد مصدق در دانشگاه تهران تشکیل شده بود. همچنین در این روز دکتر بازرگان و رضا صدر در دانشگاه اصفهان و شهید رجایی نیز در دانشگاه کرج به ایراد سخنرانی پرداختند. در مراسم دانشگاه تهران عکس دکتر مصدق در حال بوسیدن دست ثریا (همسر شاه سابق) به دیوار آویخته شده بود.

۲. بخشی از سخنرانی بنی‌صدر: «اما وضعیت جنگ! اگر روزی به خواست خدا جنگ یا پیروزی ملت ما به پایان رسید، شما مردم خواهید دید و خواهید دانست که چه روزها و شب‌های سختی بر ما گذشته است و ما برای ادامه در صفحه بعد

در این مراسم دموکرات‌ها، منافقین، جبهه ملی، نهضت آزادی و همه این‌ها حضور داشتند و او را تشویق می‌کردند و به نظام اهانت می‌کردند و حتی در رسانه هم این بحث‌ها را مطرح کردند و این جریان سرآغاز برخوردهای بعدی بنی‌صدر با نظام نوپای جمهوری اسلامی شد.^۱

هنگامی که حضرت امام^(ره) این سخنرانی را شنیدند، ظاهراً به حاج احمد آقا می‌گویند: «کار ایشان تمام شد». ایشان تا قبل از این جلسه در ظاهر خیلی از آقای

تدارک این پیروزی چه تلاش خارج از حد و توان کرده‌ایم. زمان آن است که درباره آنچه در روزهای اخیر گذشته است به ملت ایران گزارش کنیم. از نظر ما نیروهای دشمن نه توان پیشروی دارند و نه راه عقب‌نشینی. نیروهای ما نیز استقامت در برابر دشمن دارند، وضعیت بین‌المللی چنان است که هیچ کدام از دو ابرقدرت پیروزی ما را نمی‌خواهند اما در داخل نیز کسانی هستند که از این پیروزی وحشت دارند. آنها همان وابستگان به همین قدرت‌های خارجی هستند که گمان می‌کنند پیروزی ما در این نبرد، پیروزی شخص رئیس جمهور است؛ حال آنکه این پیروزی سربازان و پاسدارانی است که در سراسر کشور به کار و تلاش مشغولند (در این هنگام بلندگو قطع می‌شود و سر و صدا و شعارهای موافق و مخالف ادامه می‌یابد و بنی‌صدر خطاب به جمعیت می‌گوید) آرام باشید، شمایی که از چماق‌داران نیستید آرام باشید و از آنان جدا شوید تا من از این مردم بخواهم که به حساب آنها برسند. (این قسمت را بنی‌صدر چند بار تکرار می‌کند) شما مردم با آرامش این‌ها را بیرون کنید. (در همین هنگام با زیاد شدن سر و صدا تشنج در فضای سخنرانی حاکم می‌شود و زمزمه بنی‌صدر با اطرافیان شنیده می‌شود و در همین حین می‌گوید) لطفاً شعارهای نادرست و اختلاف‌انگیز ندهید، مردم آنها را بگیرند و نگه‌شان دارند، نزنید، آرام باشید، این‌ها را از دانشگاه بیرون کنید. لطفاً آنهایی را که دستگیر می‌کنید تحویل پلیس بدهید. (در نهایت سخنرانی بنی‌صدر با تشنج در فضای دانشگاه ناتمام ماند. در این جریان حدود چهارصد نفر دستگیر و مجروح شدند و عده‌ای نیز تا شب‌هنگام در کتابخانه دانشگاه تحصن کردند.)

۱. موقعیت سیاسی بنی‌صدر در پی ناکامی وی در آزادسازی مناطق اشغالی رو به ضعف نهاده بود و لذا در چنین موقعیتی وی برای خروج از بن‌بست دو راه پیش رو داشت: نخست ادامه روند پیشین که به علت بی‌نتیجه بودن آن امکان نداشت و دوم تشدید بحران‌های داخلی. در همین زمان منابع بیگانه نیز اطلاعاتی به صورت محرمانه مبنی بر فوت زودهنگام حضرت امام در اختیار وی قرار داده بودند تا وی بتواند حرکت خود را با قاطعیت و اطمینان بیشتری ادامه دهد. (جنگ، بازیابی ثبات، ص ۱۲۱)

۲. حاج سیداحمد خمینی: «در جریان دانشگاه (۱۴ اسفند) من مرتب اخبار را به گوش امام می‌رساندم. برای ما خیلی روشن بود که همه این کارها دروغ است، البته بنی‌صدر هم با این کار خود گور خودش را کند و از همان زمان بود که امام تصمیم گرفتند دیگر کار را تمام کنند. حتی یکبار صریح به من گفتند دیگر کار او تمام شده و دیگر ایشان امیدوار نیست.» (جنگ، بازیابی ثبات، ص ۱۲۵)

بنی صدر دفاع می‌کردند و هر کدام از دوستانی که پیش امام می‌رفتند ایشان می‌فرمودند: «ایشان فرمانده نیروهای جنگ است، چرا تضعیف می‌کنید، وحدت داشته باشید، وحدت را حفظ کنید.» و مرتب تأکید می‌کردند بر وحدت گروه‌ها و جناح‌های سیاسی و قوای سه‌گانه کشور.^۱

بعد از مدتی اختلافات و درگیری‌ها آن قدر شدید شد که حضرت امام یک کمیته سه نفره از طرف بنی‌صدر، شهید بهشتی و خودشان تشکیل دادند که موظف باشند هر کس مصاحبه می‌کند، مصاحبه‌ها را کنترل کنند و حرف‌ها، حرف‌های کنترل شده‌ای باشد.^۲ این موضوع نشان می‌دهد که این بحران چقدر عمیق شده بود.

بعد از این جریان‌ها دوباره اتفاقی افتاد که موجب شد درگیری‌ها و اختلافات بیشتر شود. در آن زمان آقای بنی‌صدر نامه‌ای نوشتند که در روزنامه انقلاب اسلامی (که متعلق به خودش بود) چاپ شد و سر و صدای زیادی راه انداخت. ایشان در جواب نامه یک زندانی غیرسیاسی که اعتصاب غذا کرده بود، اعلام کردند که «آنچه شما می‌کنید ماجرای یک اعتصاب ساده نیست، بلکه تجلی مقاومت ملتی است که برای استقرار عدالت قد برافراشته است و من این مقاومت و پایمردی را به شما تبریک می‌گویم، زیرا نوید پیروزی ملتی است که چنین فرزندان آگاه و مصمم را در دامن خود می‌پروراند.»

این نامه یک رئیس‌جمهور و فرمانده نیروهای مسلح است که به تازگی از جبهه برگشته و مدعی است که در کار او دخالت و کارشکنی می‌شود و سایرین موجب

۱. حضرت امام یازده روز بعد از حادثه دانشگاه تهران در پیامی به مردم و مسئولان با تأکید به ادامه فرماندهی بنی‌صدر بر کل قوا در مورد مسائل جنگ نیز فرمودند که قوای مسلح باید اوامر ایشان را اجرا کنند. (صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۰)

۲. آیت‌الله مهدوی‌کنی به عنوان نماینده امام خمینی و آقای یزدی از طرف آقایان شهید بهشتی، رفسنجانی و شهید رجایی انتخاب شدند. بنی‌صدر نیز یک نماینده معرفی کرد تا علاوه بر بررسی ماجرای ۱۴ اسفند، اختلافات را نیز بررسی کنند. حضرت امام در پیام خود به آیت‌الله مهدوی‌کنی فرمودند: «موارد تخلفات را رسیدگی نمایید و نیز در زمان جنگ که زمان استثنایی است به احوال و اعمال هر کس که موجب اختلاف و تشنج در کشور می‌باشد رسیدگی نمایید.» (صحیفه نور، ج ۱۳، ۱۲/۱/۱۳۶۰)

ناکامی او در صحنه نبرد با دشمن شده است.

منافقین آن زمان بحثی مطرح کرده بودند که بعدها نوشته آن به دست ما رسید که گفته بودند: «بنی صدر هم اکنون در موضع رهبری ضد ارتجاع است و این یک واقعیت است و چه بخواهیم یا نخواهیم او خودش را به ما تحمیل می‌کند»^۱. در حقیقت این تحلیل مسعود رجوی^۲ است که در آن زمان به بنی صدر نزدیک شده بود و می‌خواست توجیهی درست کند که چرا باید از بنی صدر حمایت کرد. البته بنی صدر در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ از فرماندهی کل قوا عزل شد و بعد هم مجلس او را از ریاست جمهوری عزل کرد و او به همراه مسعود رجوی به طور مخفیانه از ایران گریخت.^۳

آغاز درگیری‌های مسلحانه

در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ یعنی حدود سه ماه و نیم بعد از گذشت این وقایع (حادثه دانشگاه تهران) اتفاق دیگری افتاد که این جنجال‌های سیاسی را به سمت نظامی شدن و درگیری مسلحانه پیش برد. جبهه ملی علیه لایحه قصاص که شهید بهشتی به مجلس پیشنهاد داده بود، اعلام راهپیمایی کرد و نسبت به قصاص و اجرای احکام اسلامی آن اعتراض و اعلام کردند که مردم در ۲۵ خرداد بیایند در میدان فردوسی تهران جمع شوند تا نسبت به این لایحه اعتراض کنند.

حضرت امام وقتی این خبر را شنیدند سریع در صدا و سیما اعلام کردند که: «اگر این اعلامیه برای جبهه ملی است، اگر امشب نیایند و در تلویزیون اعلام نکنند که این اعلامیه

۱. بخشی از نامه مسعود رجوی به بنی صدر: «تکرار می‌کنم، حذف شما، حذف رئیس جمهوری با این پشتوانه عمومی، حذف فرمانده کل قوا در کشور در حال جنگ، حذف عالی‌ترین مجری قانون و مرجع مراجعه قانونی گسترده‌ترین سازمان انقلابی کشور (سازمان منافقین)، مفهومی جز استقبال از زوال قطعی و سقوط نهایی انحصارطلبان ندارد... همه دنیا می‌داند که بدون شما حکومت چند هفته نیز دوام ندارد.» (سند ش ۵۲/۲۵.۹۲۴ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، نامه مورخ ۱۳۶۰/۱/۲۱)

۲. رهبر سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و از نزدیکان بنی صدر.

۳. پس از بنی صدر، سرلشکر شهید فلاحتی به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا منصوب شد.

برای ما نیست، من از فردا این جبهه را مرتد اعلام خواهم کرد و به مردم خواهم گفت که جبهه ملی مرتد هست. این تظاهرات علیه حکم قرآن است و مگر می‌شود علیه قرآن تظاهرات کرد. در یک مملکت اسلامی که نباید چنین بحث‌هایی مطرح شود.^۱

در فردای این سخنرانی یعنی ۲۵ خرداد ماه، جمعیتی شاید قریب به دو میلیون نفر در خیابان‌های اطراف میدان فردوسی در حمایت از فرمایش امام و محکومیت جبهه ملی جمع شدند. اما یک روز بعد یعنی ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ اتفاق دیگری افتاد. منافقین اعلامیه‌ای دادند و برای ۳۰ خرداد یعنی برای چهار روز بعد اعلام راهپیمایی مسلحانه کردند و با این کار در حقیقت آن جنگ سیاسی که از ۱۴ اسفند شروع شده بود، به سمت نظامی و مسلحانه شدن پیش رفت.

در تاریخ ۳۰ خرداد در شهرهای اصلی ایران مثل تهران، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز، کرمان و اهواز درگیری‌های خیابانی شروع شد. ابتدا منافقین با سلاح‌های سرد مثل چاقو، قیچی و تیغ موکت بری در خیابان به حزب‌اللهی‌ها حمله می‌کردند. آن زمان من مسئول اطلاعات بودم و به خاطر دارم که همراه با دو نفر از دوستان هنگامی که در خیابان عبور می‌کردیم، متوجه شدیم تعدادی از منافقین یکی از این حزب‌اللهی‌ها را گرفته‌اند و محکم می‌زنند. ما هم دیگر معطل نکردیم و دویدیم برای کمک. جنگ دیگر، جنگ مسلحانه تمام‌عیار شده بود به طوری که در خیابان‌های تهران روزی ده تا پانزده نفر شهید می‌دادیم و به همین تعداد هم از آن‌ها کشته می‌شد.

اوج درگیری‌های انقلاب

درگیری‌ها در کوچه و خیابان کم‌کم تبدیل شد به ترورها و انفجارها به گونه‌ای که در ۶ تیر ماه همان سال آیت‌الله خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع مورد سوء قصد قرار گرفت و در ۷ تیر ماه نیز دفتر حزب جمهوری منفجر شد و آیت‌الله دکتر بهشتی - رئیس قوه قضائیه - به همراه ۷۰ نفر دیگر به شهادت رسید و همین‌طور یکی پس از دیگری مسئولان نظام مورد سوء قصد قرار می‌گرفتند.

۱. صحیفه امام، ۶۰/۳/۲۵، ص ۴۴۸

در تیر ماه سال ۱۳۶۰ همهٔ ایران یکپارچه آشوب بود. در پنج استان کشور، عراقی‌ها حضور داشتند و در دیگر استان‌ها نیز منافقین فعالیت می‌کردند. دو استان کردستان و آذربایجان غربی هم در تسلط دموکرات‌ها بود. بلوچستان هم که آشوب و کودتا شده بود لذا همهٔ ایران سراسر درگیری بود، به گونه‌ای که در صد سال گذشته نه قبل از انقلاب و نه در مشروطه، ایران یک چنین وضعیتی را درک نکرده بود. رئیس قوه مجریه نداشتیم، رئیس قوه قضائیه شهید شده و مجلس هم از اکثریت افتاده و تعطیل شده بود. با وجود اینکه در تیر ۱۳۶۰ چنین وضعیتی بود اما امام^(ره) فرمودند: «به هر قیمتی که شده مجلس را برپا کنید و بگویید که نظام هست، مجلس هست.» چرا که مجلس نماد دموکراسی، نماد تصمیم‌گیری و نماد فعالیت اداره کشور است و در آن زمانی که ما نه رئیس‌جمهور داشتیم و نه رئیس قوه قضائیه، تنها راه این بود که مجلس را تقویت کنیم. بعد از اینکه امام^(ره) فرمودند، مجلس تشکیل جلسه داد، به گونه‌ای که حتی چهار نفر از نمایندگانی را که در جریان انفجار حزب جمهوری مجروح شده بودند از بیمارستان آوردند و مجلس برپا شد و صحبت کردند، رأی دادند، فیلم‌برداری شد و برای اینکه اعلام کنند مجلس هست و منحل نشده، همان روز فیلم آن پخش شد.

تجربه انقلاب و کنترل بحران

این بحران به خاطر تدبیری که از سال‌ها قبل طراحی شده بود، خیلی سریع کنترل شد و آن تدبیر هم این بود که همان اوایل انقلاب یک عده‌ای از جوانان انقلابی کشور که از منافقین و کودتاچیان احساس خطر می‌کردند، تصمیم گرفتند یک سازمان اطلاعاتی در سپاه راه‌اندازی کنند.

یعنی نیروهای جوان انقلابی سازمانی را بنا نهادند که دو سال بعد به کمک انقلاب آمده بود و لذا زمانی که در سال ۱۳۶۰ منافقین دست به اسلحه بردند، سازمان اطلاعاتی سپاه آمادگی کامل برای مقابله با آنان را داشت و کاملاً تیم‌های مراقبت، نیروهای اطلاعاتی و گروه‌های ضربت در سپاه شکل گرفته بود و در کمتر از چهار ماه تشکیلات دوازده هزار نفری آن‌ها منهدم شد و اگر این پیش‌بینی سپاه نبود، چه بسا انقلاب اسلامی در مقابل همین توطئه‌ها از پای در آمده بود و همین پیش‌بینی قبل از انقلاب

باعث شد که این توطئه بزرگ خشتی شود.

جریان منافقین در آبان ۱۳۶۰ به کنترل در آمد به گونه‌ای که در آن تاریخ بیش از دو هزار نفر از آن‌ها دستگیر شده بودند و تعداد زیادی هم از جمله مسعود رجوی و بنی‌صدر توسط خلبان شاه^۱ فرار کرده بودند^۲ که اتفاقاً همین خلبان را مدتی پیش دولت پاریس به علت آنکه منافق بود، تبعید کرده بود.

اولین پیروزی‌ها

در مدتی که این حوادث در پشت جبهه اتفاق می‌افتاد، حوادثی هم در صحنه نبرد در حال شکل‌گیری بود. اولین حادثه مقارن با روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ بود که نیروهای داوطلب مردمی و سپاه پاسداران به روستای کلینه در شمال سرپل ذهاب حمله کردند و در این عملیات کوچک توانستند تعدادی از سربازان عراقی را اسیر کنند^۳. دومین رویداد نظامی عملیات امام مهدی (عج) در ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ توسط سپاه در غرب سوسنگرد بود که در طی آن یک گردان پیاده و یک گردان مکانیزه دشمن منهدم شدند و تعدادی از نیروهای دشمن اسیر شدند.

به طور کلی تا قبل از عملیات بزرگ ثامن‌الائمه^(ع) (یعنی از اسفند ۱۳۵۹ تا مهر سال

۱. سرهنگ بهزاد معزی

۲. تدبیر حضرت امام نیز در خشتی‌سازی این جریان مؤثر بود. حضرت امام ابتدا تلاش کردند میان حرکت سیاسی بنی‌صدر و مسئولیت وی در قوای نظامی تفاوت قائل شوند و در ضمن حساب گروهک‌ها را از او جدا کنند و همچنین به ارتش در مورد سوء استفاده‌های احتمالی که ممکن بود از آن بشود هشدار دادند که از ملت جدا نشود و لذا کلیه توهّمات بنی‌صدر مبنی بر کسب حمایت ارتش از او را در هم شکستند. بنی‌صدر قصد داشت با اتکا به ارتش، خیز نهایی را برای کسب قدرت بردارد لیکن هرگز تصور نمی‌کرد که سخنان امام چه تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر افزایش حضور نیروهای مردمی در صحنه انقلاب و جدانشدن مردم از وی خواهد داشت. امام با هشدار به بنی‌صدر در مورد نتیجه حضور مردم، به نکته‌ای اشاره کردند که تا پیش از وقوع آن هرگز قابل تصور نبود: «بترسید از آن روزی که مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست و یک انفجار حاصل بشود. از آن روز بترسید که ممکن است یکی از ایام الله خدای نخواستہ باز پیدا بشود.»

۳. عملیات کلینه در منطقه دشت‌ذهاب در ۵۹/۱۲/۱۴ به منظور آزادسازی روستای سید صادق و کلینه انجام شد. در این عملیات ۶۴ تن از نیروهای دشمن به اسارت در آمدند.

۱۳۶۰)، حدود ۲۵ عملیات کوچک در شمال غرب و در اطراف کرمانشاه تا آبادان انجام شد که بزرگ‌ترین آن‌ها عملیات «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا»^۱ در شمال آبادان در همان شب عزل بنی‌صدر بود.

در شهریورماه سال ۱۳۶۰ امام خمینی^(ره) مرا به فرماندهی سپاه منصوب نمودند و با کمک برادران سپاه شیوه اداره جنگ را دگرگون کردیم. با انتخاب برادر علی صیاد شیرازی به فرماندهی نیروی زمینی ارتش این تحول تکامل یافت.^۲

۱. پس از عملیات تپه‌های مدن در جنوب منطقه اشغالی شرق کارون، عملیاتی با نام «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا» در شمال این منطقه در دستور کار قرار گرفت. این نام برای عملیات از آن جهت انتخاب شد که عملیات، روز پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا انجام شد و در آن موقعیت بحرانی تأکیدی بود بر پیوند نظامیان با امام خمینی^(ره). در طراحی این عملیات پیش‌بینی شده بود که به منظور کوتاه کردن فاصله خط خودی (خط شیر) از خط دشمن، کانالی حفر شود. بر همین اساس طی سه ماه کانالی به طول ۱۷۵۰ متر، عرض ۵/۰ و عمق ۱/۴ متر از سطح زمین تا ۲۵۰ متری خط دفاعی دشمن حفر شد. با تلاش فرماندهانی چون برادر رحیم صفوی، شهید حسن باقری، شهید حسین خرازی، سیدعلی بنی‌لوحی، علی زاهدی و برخی از مسئولان محورهای عملیاتی از جمله شهید محمود پهلوان‌نژاد، شهید منصور موحدی و شهید رضا رضایی طرح عملیات تصویب شد. در این عملیات حدود سیصد تن از رزمندگان سپاه و بسیج شرکت داشتند که یک آتش‌بار توپخانه ارتش از آنان پشتیبانی می‌کرد. عملیات در بامداد ۱۳۶۰/۳/۲۱ پس از اجرای ده دقیقه آتش توپخانه آغاز شد و نیروها از دو محور دشمن را غافلگیر کردند و تا ساعت ۷ صبح موفق شدند شش کیلومتر پیش‌روی کنند. واکنش دشمن به این عملیات بسیار شدید بود و یک هفته کوشید منطقه آزاد شده را بازپس گیرد. نیروهای خودی نیز در همان روز اول برای تثبیت موفقیت به دست آمده بخشی از منطقه آزاد شده را تخلیه کردند و با اتکا به خاکریزی که در شب اول عملیات احداث شده بود، موقعیت خود را تثبیت و پانک‌های دشمن را خنثی کردند. در این عملیات با آزادسازی حدود چهار کیلومتر مربع از منطقه اشغالی جنوب سلمانیه، خط‌مقدم به پل مارد نزدیکتر شد که به همین دلیل دشمن این پل را برچید و به پل قصبه و سپس پل حفار متکی شد. این عملیات هم از نظر روحی و فکری و هم از نظر نظامی و تاکتیکی (اجرای عملیات در شب) اهمیت بسزایی داشت و با شکستن رکود چند ماهه، مقدمه شکستن محاصره آبادان را فراهم کرد.

۲. تا پیش از انتصاب برادر محسن رضایی به فرماندهی سپاه، جبهه‌های جنوب و غرب و شمال غرب یکپارچه فرماندهی نمی‌شد. در جنوب ابتدا شهید داود کریمی در گلف (پایگاه منتظران شهادت یا همان ستاد عملیات جنوب) مدت پنج ماه فرماندهی محورهای عملیاتی جنوب را از آبادان تا دهلران عهده دار بود و سپس برادر رحیم صفوی از اسفند ۱۳۵۹ تا مهر ۱۳۶۰ این مسئولیت را عهده دار شد و برادر غلامعلی رشید جانشین ایشان بود و شهید حسن باقری مسئول اطلاعات ستاد عملیات جنوب بود. شش ماهه دوم سال ۱۳۶۰ برادر غلامعلی رشید مسئول ستاد عملیات جنوب بود که با حضور برادر محسن رضایی و تشکیل قرارگاه‌های مشترک، کم‌کم ادامه در صفحه بعد

عملیات ثامن‌الائمه^(ع)

عملیات ثامن‌الائمه^(ع) در حقیقت نقطه عطفی در جنگ ایران و عراق برای عبور از یک وضعیت سیاسی - نظامی به وضعیت جدیدی بود که کاملاً با موفقیت همراه بود.^۱ عراقی‌ها برای اینکه آبادان را هم مثل خرمشهر محاصره کنند و بگیرند، از رودخانه کارون عبور کردند^۲ و چند بار حمله کردند که از رودخانه بهمن‌شیر نیز عبور کنند اما شکست خوردند. آن‌ها پشت بهمن‌شیر ماندند و دو جاده اهواز - آبادان و ماهشهر - آبادان را که شهید تندگویان^۳ را در همان جاده اسیر کردند، قطع کردند و لذا در بین دو رودخانه بهمن‌شیر و کارون نیروهای لشکر ۳ زرهی تقویت شده را مستقر کرده بودند. عملیات ثامن‌الائمه^(ع) برای پاک کردن همین زائده صورت گرفت و با هدایت سه قرارگاه طراحی شده بود^۴ که برادر رحیم صفوی، غلامعلی رشید و شهید حسن باقری

ستاد عملیات جنوب نقش گذشته خود را تغییر داد و تمام محورها و مناطق عملیاتی جنوب، غرب و شمال غرب، بصورت بکیارچه و منسجم زیر نظر برادر محسن رضایی فرماندهی و هدایت می‌شدند.

۱. عملیات ثامن‌الائمه گرچه به عنوان یکی از چهار عملیات بزرگ و برجسته در چارچوب سلسله تلاش‌ها برای آزادسازی مناطق اشغالی به شمار می‌رود ولی این عملیات به منزله نقطه عطف و حلقه واسط برای انتقال راهبرد جنگ از وضعیت گذشته به وضعیت جدید و مبدأ آغاز راهبرد مرحله دوم جنگ بود.

۲. در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۹.

۳. وزیر نفت دولت شهید رجایی که در اسارت رژیم بعثی به شهادت رسید و پیکر مطهرش یازده سال بعد به وطن بازگشت.

۴. ناکامی ارتش عراق در محاصره کامل آبادان به فرماندهی لشکر ۳ زرهی موجب شد دشمن در منطقه‌ای به وسعت تقریبی ۱۵۰ کیلومتر مربع در شرق رودخانه کارون، حد فاصل دارخوین تا شمال آبادان، استقرار یابد و جاده مهم اهواز - آبادان و آبادان - ماهشهر را مسدود کند و مواضع و استحکامات وسیعی را در شرق کارون از جنوب دارخوین تا فیاضیه (شمال‌غربی آبادان) ایجاد کند. محاصره آبادان فرصتی برای ارتش عراق بود تا بتواند اراده سیاسی خود را تحمیل کند. به همین دلیل امام‌خمينی^(ع) در فرمائی در اواسط آبان ماه سال ۱۳۵۹ به شکستن هر چه سریع‌تر محاصره آبادان تأکید کردند ولی این فرمان تا زمانی که بنی‌صدر فرمانده کل قوا بود، به مدت هفت ماه و نیم بر زمین ماند و تنها سه ماه پس از عزل بنی‌صدر، عملیات شکستن حصر آبادان اجرا شد. در واقع عملیات ثامن‌الائمه^(ع) نقطه آغاز عملیات گسترده رزمندگان اسلام از آغاز جنگ محسوب می‌شد. تلفیق موفق ارتش و سپاه و هم‌فکری و هماهنگی این دو نیرو در مراحل مختلف را می‌توان از دستاوردهای عملیات ثامن‌الائمه^(ع) به شمار آورد. در این عملیات چند محور برای هجوم در نظر گرفته شد و فلش اصلی عملیات ادامه در صفحه بعد

به ترتیب فرماندهان سه محور حمله یعنی فیاضیه، ایستگاه ۷ و ۱۲ و محور دارخوین بودند. شهید کلاهدوز^۱ از طرف سپاه و آقای ظهیرنژاد^۲ هم از طرف ارتش در قرارگاه تاکتیکی سه راهی شادگان فرماندهی می‌کردند. (آن زمان من در تهران بودم و آقای کلاهدوز به نمایندگی از ما در آنجا حضور داشت) این عملیات نتایج قابل توجهی چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی داشت و اولین پیروزی لذت‌بخش و در حقیقت قابل توجه ایران بود.^۳

درست برعکس محوری بود که دشمن تصور داشت و روی آن سرمایه‌گذاری کرده بود. چرا که مواضع و استحکامات دشمن بیشتر در محور جاده ماهشهر - آبادان و نهر شادگان متمرکز شده بود، اما جانشیه کارون از شمال و جنوب به عنوان محور اصلی در طراحی عملیات منظور شد. بلافاصله پس از تهیه طرح اولیه عملیات و تصویب آن در شورای عالی دفاع، ایجاد هماهنگی لازم بین ارتش و سپاه و تعیین محورهای هجوم، آموزش و سازماندهی نیروها در محورهای مورد نظر و همچنین اقدامات مهندسی در دستورکار قرار گرفت و در اطراف سرپل عراق به ترتیب از شمال به جنوب محورهای دارخوین، ماهشهر و از جنوب به شمال محورهای ایستگاه ۷ و ۱۲ و فیاضیه در منطقه‌ای با وسعت ۱۵۰ کیلومتر مربع که از شمال به روستای محمدیه، از جنوب به شهر آبادان، از شرق به جاده آبادان - ماهشهر و از غرب به رودخانه کارون محدود می‌شد، برای اجرای عملیات تعیین شد. دستیابی سریع به پل‌های قصبه و حفار بر روی رودخانه کارون، محور طرح‌ریزی عملیات ثامن‌الائمه(ع) را تشکیل می‌داد به گونه‌ای که محور دارخوین مسئول تصرف پل قصبه و محور فیاضیه مسئول تصرف پل حفار شد و سه محور دیگر به عنوان هدف‌های فرعی می‌بایست این دو محور را در جهت رسیدن به اهداف یاری می‌کردند. در ساعت یک دقیقه بامداد ۱۳۶۰/۷/۵ عملیات شکستن محاصره آبادان با رمز «نصر من الله و فتح قریب» آغاز شد و نیروهای عمل‌کننده از محورهای مشخص شده به دشمن هجوم بردند و با تصرف پل قصبه و الحاق نیروها در حوالی پل حفار توانستند در مدت ۵۵ ساعت با رسیدن به ساحل شرقی رود کارون و پاک‌سازی کامل منطقه، حصر آبادان را پس از ۳۴۹ روز بشکنند.

۱. قائم‌مقام فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۲. فرمانده نیروی زمینی ارتش ج.ا.

۳. آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت و نماینده امام در شورای عالی دفاع طی مصاحبه‌ای در اردیبهشت ۱۳۶۲ در ارزیابی عملیات‌هایی که پیش از عملیات ثامن‌الائمه انجام شده بود با تعیین عنصر تعیین‌کننده این تغییر وضعیت فرمودند: «کلاً تا قبل از عملیات ثامن‌الائمه، عملیات‌ها غالباً ناموفق بوده است و شاید یک یا دو عملیات را بتوان نشان داد که تا حدودی موفق بوده و علتش هم این است که تا قبل از این نیروهای مردمی به‌کار گرفته نمی‌شدند، یعنی از سپاه و بسیج در عملیات به صورت کامل خبری نبود و سپاه امکانات نداشت و گذشته از این، مسئولان نظامی حاضر نبودند حتی سپاه را در حیطه کار نظامی راه بدهند و لذا یکی از درگیری‌های ما با بنی‌صدر همین مسئله بود. نیروهای ارتش هم طبیعی بود که با فرماندهی مثل بنی‌صدر شانس موفقیت بسیار کمی را داشت

ادامه در صفحه بعد

بعد از این عملیات بود که هواپیمای حامل شهیدان کلاهدوز، جهان‌آرا، فلاحی^۲، نامجو^۳، فکوری^۴ و تعدادی دیگر از رزمندگان و مجروحان در مسیر تهران سقوط می‌کند و این عزیزان به شهادت می‌رسند.^۵ پس از این حادثه ناگوار برادر علی صیاد شیرازی به پیشنهاد سپاه فرمانده نیروی زمینی ارتش شد و پیرو آن، مقدمات طراحی و اجرای مجموعه‌ای از عملیات‌ها برای آزادسازی مناطق اشغالی فراهم شد.

لذا بعد از این عملیات یعنی در مهر ۱۳۶۰ (یک سال بعد از شروع جنگ)، چهارده عملیات را طراحی کردیم که من و برادرمان شهید صیاد شیرازی این طرح‌ها را به شورای عالی دفاع بردیم و در کمتر از نیم ساعت تصویب نمودیم. چون اعضای شورای عالی دفاع اصلاً باورشان نمی‌شد که ارتش و سپاه بتوانند این کارها را انجام بدهند، لذا بدون اینکه وارد جزئیات بشوند تصویب کردند. البته آقای ظهیرنژاد می‌خواست چند جمله‌ای در این باب بگوید و نظرات خاص خودش را داشت ولی آقایان می‌گفتند که صلوات بفرستید، طرح‌های خیلی خوبی است. شاید آن زمان در ذهن اعضای شورای عالی دفاع این بود که حالا این‌ها بروند تلاش کنند تا ببینیم آیا

و عملاً هم موفق نبود.»

۱. فرمانده سپاه خرمشهر

۲. رئیس ستاد مشترک ارتش

۳. وزیر دفاع

۴. فرمانده نیروی هوایی ارتش

۵. بعد از پایان موفقیت‌آمیز عملیات تا من‌الائمه(ع)، تعدادی از فرماندهان رده بالای ارتش و سپاه برای ارائه گزارش به محضر امام خمینی، با هواپیما و با چهل نفر سرتشین و ۲۷ مجروح و ۳۲ نفر از شهدای عملیات تا من‌الائمه(ع) از فرودگاه اهواز عازم تهران شدند که به علتی نامشخص هواپیما در ساعت ۱۹:۵۹ دقیقه روز ۷ مهر ماه در اطراف فرودگاه مهرآباد دچار سانحه شد و ۴۹ نفر از سرتشینان و خدمه هواپیما از جمله ولی‌الله فلاحی (رئیس ستاد مشترک ارتش)، یوسف کلاهدوز (قائم‌مقام سپاه پاسداران)، سیدموسی نامجو (وزیر دفاع) جواد فکوری (فرمانده نیروی هوایی ارتش) و محمدعلی جهان‌آرا (فرمانده سپاه پاسداران خرمشهر) به شهادت رسیدند. حضرت امام خمینی پس از این حادثه ناگوار سرتیپ قاسم‌علی ظهیرنژاد را به سمت رئیس ستاد مشترک ارتش و سرهنگ علی صیادشیرازی را به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب کردند و دوباره زمینه آزادسازی مناطق اشغالی فراهم شد.

می‌توانند کاری انجام بدهند یا نه؟

چهارده طرح عملیاتی خیلی مهم به نام‌های کربلای ۱ تا ۱۴ طراحی شده بود که مبنایی برای عملیات‌های بعدی شد که یکی از آنها آزادسازی خرمشهر (بیت‌المقدس) بود و دیگری آزادسازی بستان (طریق‌القدس). البته هر عملیاتی که انجام می‌دادیم غیر از آن اسم نظامی مثلاً کربلای ۱، یک اسم دیگر هم برای آن می‌گذاشتیم مانند طریق‌القدس، و یا کربلای ۲ که مطلع فجر در گیلان غرب نامیده شد و کربلای ۳ که همان فتح‌المبین است. ۷۰ درصد این چهارده عملیات در استان خوزستان طراحی شده بود و ۳۰ درصد از آن در منطقه غرب و شمال غرب بود.

عملیات طریق‌القدس

دومین عملیات، عملیات طریق‌القدس بود.^۱ در این عملیات لشکر ۹۲ زرهی از طرف ارتش^۲ و سه تیپ کربلا^۳، عاشورا^۴ و امام حسین^۵ نیز از طرف سپاه شرکت داشتند. یک قرارگاه مرکزی مشترک نیز درست شد که از طرف سپاه آقای غلامعلی رشید و از طرف ارتش سرتیپ نیاکی فرمانده لشکر ۹۲ به صورت مشترک فرماندهی آن را بر عهده داشتند. یعنی هر دو نفر با هم فرماندهی می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند و ابلاغ می‌کردند که این هم در حقیقت برای اولین بار در تاریخ انجام شد. چون در هیچ

۱. موقعیت منطقه عملیاتی: در شمال‌غربی اهواز. زمین منطقه رملی و از جنس ماسه بادی. رودخانه‌های منطقه شامل رودخانه کرخه که عبور از آن بدون استفاده از پل غیرممکن است، رود کرخه‌کور در حمیدیه، نهر سایله و نهر نیسان. اهداف عملیات: شکافتن جبهه دشمن در منطقه خوزستان، قطع پیوستگی و ارتباط جبهه‌های شمالی و جنوبی دشمن در خوزستان، صرفه‌جویی در قوای نیروی خودی، انهدام نیرو و کاهش توان رزمی متجاوز عراق، بهره‌برداری‌های تبلیغاتی، سیاسی، روانی و نظامی علیه رژیم متجاوز عراق. مهم‌ترین ویژگی این عملیات: سازماندهی نیروهای داوطلب با انگیزه شهادت‌طلبی در سازمان رزم سپاه بود. (جزوه آموزشی هیئت معارف جنگ شهید صیاد شیرازی، مقاله امیر بختیاری)

۲. به فرماندهی شهید سرتیپ منفرد نیاکی

۳. به فرماندهی سردار مرتضی قربانی

۴. به فرماندهی سردار محمدعلی جعفری فرمانده کنونی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۵. به فرماندهی شهید حاج حسین خرازی

جنگی نیست که دو نفر با هم فرمانده باشند اما در طول سه سال اول جنگ، جنگ در ایران به سبک قرارگاه مشترک فرماندهی می‌شد.

در این عملیات، دو قرارگاه فرعی عمل می‌کرد؛ یکی در شمال بستان برای رسیدن به تنگ چزابه و دیگری در جنوب بستان برای رسیدن به هور و رودخانه نیسان.^۱ خاصیت نظامی این عملیات این بود که بین نیروهای عراق در شمال یعنی در منطقه دزفول با نیروهای عراق در جنوب منطقه اهواز و خرمشهر یک شکاف و فاصله می‌انداخت، به طوری که این دو نیرو دیگر نمی‌توانستند از داخل خاک ایران به همدیگر کمک کنند و این باعث می‌شد که ۳۰۰ کیلومتر راه پشتیبانی این دو نیرو از همدیگر طولانی‌تر بشود و دسترسی این نیروها به کمک همدیگر با تأخیر چند روزه صورت بگیرد.

نکته مهم عملیات طریق‌القدس، ابتکار عملی است که در عبور نیروهای ایرانی از منطقه رمل‌های شمال بستان انجام شد. منطقه‌ای است در شمال غرب بستان که پر از رمل است و هنگامی که انسان در این رمل‌ها حرکت می‌کند، اگر بارندگی نشده باشد، گاهی تا زانو در داخل رمل‌ها فرو می‌رود و حرکت در آن بسیار سخت می‌شود. وجود این مانع طبیعی باعث شده بود که عراق در خط شمالی خودش نیروی زیادی را تدارک نییند و نیروهای ایرانی همین نقطه ضعف را برای حمله به عراق انتخاب کردند.

یگانی تشکیل شد که چند گردان از تیپ امام حسین^(ع) به فرماندهی شهید عباس کردآبادی در آن محور عمل می‌کردند. شناسایی این منطقه را هم به شهید حسن باقری

۱. منطقه عملیاتی طریق‌القدس در شمال‌غربی اهواز قرار داشت و از شمال به ارتفاعات میشداغ، از جنوب به رودخانه نیسان و شهر هویزه، از شرق به تپه‌های الله‌اکبر و شهر سوسنگرد و از غرب به هورالهورزه، تنگ چزابه و مرزهای بین‌المللی محدود می‌شد. این منطقه دارای زمین‌های مرتفع، پست و هموار است و شمال آن رملی و از جنس ماسه بادی است. عوارض مصنوعی این منطقه عبارتند از: جاده سوسنگرد - بستان، جاده تعاون (جاده‌ای که دشمن ساخته بود و از حد فاصل بستان - پل ساپله به پل نیسان و به سمت جفیر امتداد داشت)، میدان‌های مین و مواضع احدائی دشمن نظیر خاکریز عسائی. رودخانه‌های مهم این منطقه نیز شامل رودخانه‌های کرخه، رمیم، ساپله و نیسان (شاخه اصلی جدا شده از کرخه که ابتدا با نام مالکیه وارد سوسنگرد شده و از آنجا به بعد نیسان نامیده می‌شود) می‌باشد.

دادیم تا کیفیت کار بالا برود. ایشان آن منطقه رمل را شناسایی کرده بود و حتی تا نزدیک سنگرهای دشمن هم رفته بود، جاده‌ها را مشخص کرده بود، مسیرها و معبرها نیز مشخص شده بود.

یکی از گردان‌ها به فرماندهی آقای علی زاهدی از همین منطقه به عقبه دشمن حمله کرد. یعنی وقتی خاکریز خط مقدم عراق در بستان مورد هجوم قرار گرفت، هم‌زمان یک نیرویی هم در عمق ۲۰ کیلومتری به مقر فرماندهی لشکر عراق و به توپخانه آن‌ها حمله کرد. تا زمانی که این نیرو نرسیده بود، توپخانه عراق آتش بسیار شدیدی علیه نیروهای خط‌شکن ایران اجرا می‌کرد ولی وقتی این نیروها از رمل‌ها عبور کردند و خود را به مقر فرماندهی و توپخانه رساندند، همه آتش‌ها خاموش شد و یک سکوت کامل منطقه را فرا گرفت، به طوری که حتی یک توپ هم شلیک نمی‌شد.^۱ این ابتکار باعث شد ما در طریق‌القدس موفق شویم و دشمن را شکست دادیم.^۲

۱. البته به هنگام شروع عملیات، باران به شدت می‌بارید و همین امر سبب شد تا نیروهای دشمن علی‌رغم هوشیاری نسبی، تصور کنند ریزش باران موجب انصراف رزمندگان از اجرای عملیات خواهد شد. به همین دلیل با خیال آسوده به درون سنگرهای خود خزیدند.

۲. عملیات طریق‌القدس در بامداد ۱۳۶۰/۹/۸ با عبور نیروهای پیاده از میادین مین و مواضع دشمن، به طور هم‌زمان در چند محور آغاز شد. نیروهای عمل‌کننده در محور شمال عملیات، در همان ساعات اولیه درگیری موفق شدند مواضع نیروهای دشمن را در خطوط اول و به‌خصوص خاکریز عصابی شکل تصرف و نیروهای احتیاط دشمن را در پشت خطوط پدافندی متهدم کنند. در ساعت ۶ بامداد روز اول عملیات، یگان جدا شده از تیپ امام حسین^(ع) به نام تیپ امام سجاد^(ع) به همراه یک گردان از تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ موفق شدند تنگ چزابه را تصرف و تأمین کنند. با بروز شرایط سخت در محور جنوبی عملیات، تصمیم گرفته شد نیروهای خودی در شمال با ورود به روستای ابوچلاج به سوی شرق و جنوب‌شرقی پیش‌روی، و بستان و منطقه سابه را آزاد کنند. این بخش از عملیات در روز دوم با موفقیت تحقق یافت و شهر بستان پس از حدود ۴۲۰ روز اشغال آزاد شد. متعاقب ورود نیروهای خودی به این منطقه، نیروهای باقیمانده دشمن در کنار نهرعبید موضع خود را ترک کردند و به جنوب رودخانه سابه گریختند. در روز ششم عملیات (۱۳۶۰/۹/۱۳) دشمن سعی کرد از تعلل نیروهای ایرانی در اتخاذ یک پدافند مطمئن و مستحکم در شمال سابه، سود جسته و آن را تصرف کند و از آن طریق دوباره بستان را در معرض تهدید قرار دهد. اما هوشیاری نیروهای خودی و حضور به موقع نیروهای تقویتی (پیاده و زرهی) در قسمت شمال پل سابه موجب شد دشمن با تحمل تلفات سنگین عقب‌نشینی کند و در جنوب سابه مستقر شود. تلاش نیروهای خودی برای پاکسازی محدوده‌ای به وسعت هفتاد کیلومتر مربع بین جنوب

ادامه در صفحه بعد

چون هم‌زمان با این عملیات، کنفرانس سران کشورهای اسلامی در رابطه با فلسطین در حال برگزاری بود ما اسم این عملیات را طریق‌القدس گذاشتیم، تا بگوییم که رژیم صهیونیستی را با کنفرانس نمی‌شود از فلسطین بیرون کرد بلکه باید با اقدام نظامی فلسطین را آزاد کرد و این یک نوع کنایه به آن کنفرانس بود.

عملیات فتح‌المبین

پس از عملیات طریق‌القدس به سوی منطقه فتح‌المبین^۱ در غرب دزفول و کرخه رفتیم. نیروهای ما در تنگ چزابه یک خط پدافندی درست کردند و سپس عمده قوا را آزاد کردیم و به منطقه دزفول آوردیم. عملیات طریق‌القدس، دو برابر ثامن‌الائمه بود^۲. یعنی در ثامن‌الائمه ۲۷۰۰ نفر رزمنده از سپاه شرکت کردند اما در طریق‌القدس ۵۴۰۰ نفر،

سایله و شمال رودخانه نیسان که هنوز در اشغال نیروهای دشمن قرار داشت، نقطه پایان عملیات طریق‌القدس بود. در این مرحله دشمن که به اشتباه تاکتیکی خود مبنی بر حضور در یک منطقه محصور با موانع طبیعی پی برده بود، در ۱۳۶۰/۹/۳۰ با پوشش آتش شدید توپخانه، به طرز ماهرانه‌ای نیروهای خود را از منطقه خارج ساخت و به جنوب رودخانه نیسان عقب‌نشینی کرد. با پایان عملیات طریق‌القدس، سپاه سوم عراق تجزیه شد و ۶۵۰ کیلومترمربع از خاک ایران شامل شهر بستان، حدود هفتاد روستا، پنج پاسگاه مرزی و نیز تنگ چزابه آزاد شد.

۱. منطقه عملیاتی فتح‌المبین از شمال به ارتفاعات صعب‌العبور تی‌شکن، دالبری، شاوریه، چاه نفت و تپه سیتون؛ و از جنوب به ارتفاعات میشداغ، تپه‌های رملی و لخیضر و از شرق به رود کرخه و از غرب به مرز بین‌المللی (در شمال و جنوب فکه) منتهی می‌شود و در کل ۳۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد که بخش اعظم آن در استان خوزستان واقع است. این منطقه از لحاظ جغرافیایی ناهموار است و علاوه بر ارتفاعات یادشده، تپه‌ماهورهای بسیار و گاهی غیرقابل عبور دارد. این بلندی‌ها به دلیل پستی زمین در شرق کرخه، روی شهرهای شوش، هفت‌تپه و جاده اهواز - اندیمشک کاملاً مشرف است. ارتفاعات ابوصلیبی‌خات با ۲۰۲ و ۱۸۹ متر، تپه‌های برغازه، دولسک، رقابیه، تی‌شکن، کمرسرخ، تنگ ابوغریب، سایت ۴ و ۵ و رادار و سه‌راهی قهوه‌خانه از نقاط مهم در عملیات فتح‌المبین بود. جاده‌های آسفالت دزفول - دهلران، جاده تنگ ابوغریب و جاده امامزاده عباس از مهم‌ترین راه‌های مواصلاتی این منطقه عملیاتی در استان خوزستان محسوب می‌شود.

۲. دکتر محسن رضایی: «در گلف (پایگاه منتظران شهادت) جلسه داشتیم؛ شهید باقری، آقا رحیم [صفوی] و رشید بودند. به آنها گفتم برای عملیات بعدی طرحی بدهید که حجم به‌کارگیری نیروها دو برابر عملیات ثامن‌الائمه باشد و عملیات بعدی هم دو برابر و... تا آخر.» (آغاز تا پایان، ص ۴۹)

آنجا در شرق کارون تقریباً ده گردان از سپاه و لشکر ۷۷ از ارتش عملیات کردند اما اینجا در بستان پنج تیپ از سپاه و سه تیپ از ارتش حمله کردند. مشکل اصلی در عملیات فتح‌المبین این بود که باید دو برابر عملیات طریق‌القدس نیرو وارد صحنه جنگ می‌کردیم؛ یعنی باید حداقل بیش از یازده تیپ سپاه و سه لشکر ارتش وارد صحنه می‌شدند و حدود ۲۷۰۰ کیلومتر مربع زمین را آزاد می‌کردند. با آن که سپاه و ارتش عمده قوای خود را در خطوط پدافندی ۱۴۰۰ کیلومتری با عراق گذاشته بودند و برای هجوم تنها بخش کوچکی از یگان‌ها را می‌توانستند آزاد کنند، باید جهش بزرگی در توان رزمی صورت می‌گرفت. این در حالی بود که سپاه تا آن زمان بیش از سه تیپ را نتوانسته بود سازماندهی کند، لذا تلاش گسترده برای ایجاد تیپ‌های رزمی در حالی شروع شد که طراحی عملیات و ارتقاء توان رزمی؛ ظرفیت فوق‌العاده روحی و مدیریتی را طلب می‌نمود.

در طریق‌القدس بیش از ۱۸۰۰ نفر اسیر گرفتیم اما در فتح‌المبین حدود ۱۷۰۰۰ نفر اسیر گرفتیم و در حقیقت در طرح‌های عملیاتی که صورت گرفت، فتح‌المبین یک جهش بزرگ بود. عراق آمده بود تا پشت رودخانه کرخه و در منطقه‌ای که چهار طرفش موانع طبیعی وجود داشت متوقف شده بود. یعنی از یک طرف رودخانه، از یک طرف ارتفاعات تقریباً صعب‌العبور، سمت راستش هم رمل و در دشتی، باز شده و آرایش گرفته بود و خود را به ۵۰۰ متری شهر شوش و ۳ کیلومتری جاده اصلی تهران به خوزستان یعنی جاده اصلی استان رسانده بود.

ایران برای حمله به این منطقه چهار قرارگاه تشکیل داد؛ فتح، فجر، نصر و قدس^۱.

۱. قرارگاه فتح به فرماندهی برادر رحیم صفوی و شهید سرهنگ نیکی همراه با لشکرهای ۲۵ کربلا، ۸ نجف و ۹۲ زرهی با هدف آزادسازی تنگ رقابیه و تپه برغازه، قرارگاه فجر به فرماندهی برادر غلامعلی رشید و سرهنگ ازگمی همراه با لشکرهای ۳۳ المهدی، ۴۶ فجر، ۱۷ علی‌بن ابی‌طالب و ۷۷ خراسان با هدف آزادسازی ارتفاعات ابوصلیبی خات و چنانه، قرارگاه نصر به فرماندهی شهید حسن باقری و سرهنگ حسنی سعدی همراه با لشکرهای ۲۷ محمدرسول‌الله، ۷ ولی‌عصر و ۲۱ حمزه با هدف آزادسازی منطقه شاوریه و ارتفاعات بلتا و علی‌گرمزد. قرارگاه قدس به فرماندهی برادر محمدعلی جعفری و سرهنگ شهبازی همراه با لشکرهای ۴۱ نارالله، ۱۴ امام‌حسین و ۸۴ خرم‌آباد با هدف آزادسازی ارتفاعات ابن‌خوش و منطقه ابوغریب.

دو جاده اصلی هم وجود داشت؛ یکی جاده العماره بود که تا دزفول می‌آمد و دیگری جاده دهلران - عین‌خوش - دزفول که دو لشکر از عراق کل این منطقه را در ابتدای جنگ گرفته بودند و بنی صدر هم در ۱۳۵۹/۷/۲۳ به همین منطقه حمله کرد که شکست خورد.

یکی از تیپ‌هایی که وارد صحنه شد، تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) بود. قبل از عملیات فتح‌المبین من رفتم پاوه و با شهید همت صحبت کردم و سپس از آنجا رفتم مریوان و با شهید حاج احمد متوسلیان صحبت کردم که بیانند و یک تیپ در منطقه جنوب تشکیل بدهند.

اصلاً اولین شکل‌گیری تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) در همین ارتفاعات و بیابان‌ها بود و از همان جایی که شکل گرفته بود (۲۰ کیلومتر آن طرف تر) به دشمن حمله کرد. البته این حرف‌ها را نظامی‌های دنیا قبول نمی‌کنند و می‌گویند این حرف‌ها دروغ است و شدنی نیست، ولی این اتفاق در جنگ ما افتاده و در کمتر از چهار ماه یک تیپ به وجود آمد؛ آن هم در منطقه جنگی و بعد، از همان جا هم حمله کرد و موفق هم شد در حالی که در همان موقعیت، یک تیپ پیشرفته زرهی ایران حمله کرد و موفق نشد و ده‌ها دستگاه تانک از دست داد^۱ لیکن چند ماه بعد یک نیروی جوان آمد و موفق شد.

نیروهای ارتش هم واقعاً پایه‌پای بچه‌های سپاه می‌جنگیدند، به خصوص لشکر ۲۱ ارتش^۲ که یک لشکر پر قدرتی بود، متها این اولین باری بود که تیپ‌های سپاه به این صورت شکل می‌گرفت. در نهایت تیپ ۷ ولی عصر^۳ و تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) هر کدام با دو تیپ از ارتش ادغام شدند و حمله کردند.

از نکات جالب این عملیات، چگونگی عبور از میدان‌های مین و گرفتن خط دشمن در منطقه سهراهی جسر (پل) نادری است. پاسداران دزفولی با کمک نیروهای ارتش و شهید حاج غلامحسین که مقنی یزدی بود، تونلی (۴۰۰ تا ۴۵۰ متری) با دست و

۱. منظور عملیات غرب دزفول در ۱۳۵۹/۷/۲۳ به فرماندهی بنی‌صدر است.

۲. به فرماندهی امیر سرتیپ حسین حسینی‌سعدی

۳. به فرماندهی سردار عبدالمحمد رثوفی‌نژاد

کلنگ به طور مخفیانه حفر کرده بودند که فقط یک نفر می‌توانست از آن‌ها عبور کند و ارتش عراق خبر نداشت. رزمندگان با عبور از این تونل‌ها، پشت سر سنگرهای ارتش عراق در آمدند و توانستند خط را بشکنند.

یکی دیگر از نکات، ابتکاری بود که در عبور از ارتفاعات «علی‌گره‌زد» رخ داد.^۱ وقتی که رمز «یا زهرا (س)» گفته شد،^۲ همه جا درگیری شروع شده بود ولی تیپ حضرت رسول به فرماندهی جاویدالآثر حاج احمد متوسلیان تا ساعت ۳ بامداد به خط نرزه بود. هرچه به حاج احمد می‌گفتم کجایی و چه کار می‌کنی، همه‌جا درگیر شدند و اگر شما دیر درگیر شوید همه بیدار می‌شوند و آن وقت نمی‌توان کاری انجام داد، خیلی با خونسردی می‌گفت: «من نیروهایم را دارم می‌برم جلو.» وقتی حاج احمد درگیری را شروع کرد، درست روی توپخانه ارتش عراق بود و توانست بیش از صد قبضه توپ غنیمت بگیرد و در همین عملیات فتح‌المبین بود که برای اولین بار واحد توپخانه سپاه در لشکر ۲۷ شکل گرفت. به واسطه این ابتکار حاج احمد متوسلیان که با خونسردی کامل عمل می‌کرد و به راحتی این بچه‌ها را با آرامش وطمأنینه همین‌طور متر به متر می‌برد جلو و هدایت می‌کرد، این جبهه پیروز شد.

در روز اول عملیات با یک بحران جدی روبه‌رو شدیم، بحرانی که می‌توانست کل این جبهه وسیعی را که آزاد شده بود از دست بدهیم. در منطقه ارتفاعات سایت و رادار موشکی^۳ که تسلط کامل به کل منطقه داشت و معروف شده بود به ارتفاعات رادار،

۱. تپه‌های «علی‌گره‌زد» در قلب بلندی‌های مشرف بر جاده اندیمشک - دهلران قرار دارد و به خوبی بر بلندی‌های شاوریه، تپه‌چشمه و ابوصلیبی‌خات اشراف دارد. توپخانه صحرائی لشکر ۱۰ زرهی «القادسیه» تحت امر «قوای حطین» (سپاه چهارم ارتش عراق) به استعداد حدود ۱۸۰ عراده از انواع توپ به فرماندهی سرهنگ «خلیل محمد النعمه» از ابتدای اشغال در این منطقه مستقر شدند و شهرهای اندیمشک، هفت‌تپه، شوش و دزفول را آماج گلوله‌باران توپ‌های دوربرد خود قرار دادند. حفاظت از این توپخانه بر عهده دو گردان کماندویی ارتش اردن، موسوم به «قوای یرموک» بود.

۲. در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد ۱۳۶۱/۱/۲.

۳. سایت‌های ۵ و ۵ رادار در ۱۸ کیلومتری غرب شوش و در امتداد جاده شوش - فکه و در دامنه ارتفاعات ابوصلیبی‌خات (معروف به ارتفاعات رادار) واقع بود که به عنوان مرکزی برای کنترل هوایی و رادیویی ارتش ادامه در صفحه بعد

نیروهای ما موفق به پیشروی نشدند و این می‌توانست خطرناک باشد. یک تصمیم این بود که جناح شهید حسین خرازی عقب‌نشینی کند و این یعنی عملیات فتح‌المبین تمام شود اما با این عقب‌نشینی موافقت نشد.

ما مجبور شدیم این فلش ارتفاعات را فعال کنیم و یک مأموریت دیگر به تیپ‌های حضرت رسول (ص) و ۷ ولی عصر (عج) بدهیم تا بیاید و خلأ این محور را پر کند، لذا برادرمان شهید حسن باقری همراه با بچه‌های تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص)، تیپ ۷ ولی عصر (عج) و ارتش مأموریت این قرارگاه را پذیرفتند و به سمت ارتفاعات رادار حرکت کردند.

قبل از عملیات به برادر غلامعلی رشید که قبلاً مسئول اطلاعات دزفول بود و بر منطقه غرب کرخه اشراف داشت گفتم که برو و تعدادی از اعراب بومی منطقه که با سپاه همکاری می‌کردند و حتی تعدادی از قاچاقچی‌های این منطقه را پیدا کند و بیاورد. در ابتدا ایشان خیلی تعجب کرد که در این موقعیت که درگیر جنگ هستیم، شما با قاچاقچی‌ها چه کار دارید. بعد از چند روز که ایشان چند تا از این افراد را پیدا کرد و آورد، من با آنها جلسه‌ای گذاشتم و از آنها راجع به راه‌هایی که برای تردد از مرز استفاده می‌کردند سؤال کردم. آنها ما را به تنگ ذلیجان^۱ بردند که موتور به سختی از آنجا عبور می‌کرد.

از دو ماه قبل از عملیات دو واحد مهندسی از جهاد و سپاه گذاشتیم تا تنگ ذلیجان را باز کنند و همان راهکار باعث شد که نیروهای ایرانی به فرماندهی شهید مهدی

فعالیت می‌کرد. با اشغال غرب شوش در ابتدای جنگ، این منطقه به تصرف ارتش عراق در آمد و لشکر یک مکانیزه سپاه چهارم ارتش عراق در منطقه غرب رودخانه کرخه با انهدام این تأسیسات در آن استقرار یافت. عراق برای حملات موشکی و توپخانه‌ای به شهرهای دزفول، اندیمشک، شوش، هفت‌تپه و جاده اندیمشک به اهواز از موقعیت این منطقه استفاده می‌کرد. با تدابیر اندیشیده شده در مرحله سوم عملیات فتح‌المبین مبنی بر زمین‌گیر کردن واحدهای زرهی دشمن در دشت عباس و هجوم گردان‌های انصار، سلمان‌فارس و حبیب‌بن‌مظاهر تیپ ۲۷ محمدرسول‌الله (ص) و گردان‌های تیپ ۷ ولی عصر (عج) تحت‌امر قرارگاه نصر، به همراه سه گروه رزمی لشکر ۲۱ حمزه ارتش؛ تپه‌های ابوصلیبی‌خات و منطقه سایت و رادار در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۷ برای همیشه آزاد شد.

۱. تنگ ذلیجان در ۱۷ کیلومتری تنگ رقیبه قرار دارد.

باکری جانشین تیپ ۸ نجف با تک دورانی، از پشت سر که حدود ۲۰ کیلومتر عمق داشت، به خط دشمن بزنند و تنگ رقابیه را تصرف نموده و تمام نیروهای مدافع تنگه به ویژه عناصر تیپ ۹۶ پیاده ارتش عراق را اسیر کنند. بعد از اینکه خط عراق فرو ریخت، این نیروها که قوت گرفته بودند جمع شدند و به سمت برقاز، ابوغریب و عین‌خوش پیشروی کردند و چنان با سرعت آمدند که کل منطقه را ظرف هفت، هشت شبانه‌روز جنگ پی‌درپی پس گرفتند.

در عملیات فتح‌المبین مساحتی در حدود ۲۷۰۰ کیلومتر مربع آزاد شد و توانستیم تعداد زیادی توپ و تانک غنیمت بگیریم که این یک نقطه عطف برای ما و واقعه‌ای بسیار شکننده برای عراق بود. در این عملیات سپاه اعلامیه‌ای خطاب به ارتش عراق صادر کرد که به زودی به همه مرزها حمله می‌کنیم و اگر کمتر از ۴۸ ساعت عراق عقب‌نشینی نکند، ممکن است به سمت بغداد هم پیش برویم. آن قدر ضربه عملیات فتح‌المبین غافل‌گیر کننده بود که ما بعد از آن جنگ روانی سنگینی علیه دشمن شروع کردیم.^۱ در مجموع عملیات فتح‌المبین توانایی و انگیزه انجام عملیات‌های بزرگ‌تر را در بدنه نیروهای مسلح تقویت نمود.

عملیات بیت‌المقدس

چهل شبانه‌روز بعد از عملیات فتح‌المبین به سمت خرمشهر رفتیم و عملیات بیت‌المقدس را شروع کردیم^۲ که در حقیقت مساحت آن دو برابر فتح‌المبین بود؛ یعنی

۱. در مجموع طی این مرحله از عملیات؛ ارتفاعات تپه، دوسلک و برغازه آزاد شد و دشمن به غرب رودخانه دوبرج و تپه ۱۸۲ عقب رانده شد. با اتمام موفقیت‌آمیز این عملیات ۳۰۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران شامل ده‌ها بخش و روستا، جاده مهم دزفول - دهلران، سایت ۴ و ۵ و رادار آزاد شد و شهرهای دزفول، اندیمشک و شوش و مراکز مهمی چون پایگاه هوایی وحدتی دزفول از تیررس توپخانه دشمن خارج شد.

۲. منطقه عملیاتی بیت‌المقدس از شمال به رودخانه کرخه‌نور، از جنوب به رودخانه اروند، از شرق به رودخانه کارون و از غرب به هورالهویزه منتهی می‌شود و در واقع در میان چهار مانع طبیعی محصور است. این منطقه آخرین منطقه مهم خوزستان بود که همچنان در اشغال دشمن قرار داشت، لذا بلافاصله پس از پیروزی در عملیات فتح‌المبین، در حالی که قوای ارتش عراق در منطقه عمومی خرمشهر در حال تقویت بود، به همه ادامه در صفحه بعد

عملیات‌های ما به صورت تصاعدی بزرگ می‌شدند. همه این اتفاقات و کل این تحول عظیمی که صورت گرفته بود - از مهر ۱۳۶۰ تا روز فتح خرمشهر یعنی سوم خرداد ۱۳۶۱ - حدود ۸ ماه طول کشید.

در عملیات بیت‌المقدس ما باید از سمت جنوب و جنوب غربی اهواز به دشمن می‌زدیم. همه این مناطق آب‌گرفتگی بود که خود ما وقتی دیگر نتوانستیم جلوی ورود ارتش عراق به اهواز را بگیریم، زیر پای دشمن آب انداختیم که بیشتر هم مبتکرش شهید دکتر چمران، مهندس سرداری و شهید ولی الله فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش بودند. در اینجا می‌بایست از سمت سوسنگرد و جنوب اهواز و از سمت هورالهویزه و سلیمانیه و محمدیه به دشمن حمله می‌کردیم؛ یعنی یک حمله از شرق به غرب و یک حمله از شمال به جنوب. در این حمله از شرق به غرب، دو قرارگاه نصر و فتح عمل می‌کردند. قرارگاه قدس در محور شمالی بود و قرارگاه مرکزی هم که من و برادر علی صیاد شیرازی بودیم در نزدیکی کارون مستقر بود.^۱

پگان‌های تحت امر قرارگاه مرکزی کربلا دستور داده شد، ضمن بازسازی و تجدید قوا، به شناسایی و طراحی عملیات با هدف آزادسازی حدود ۵۴۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران؛ از جمله شهرهای خرمشهر، هویزه و رفیع بیردازند. نقاط حساس و مهم این منطقه شامل بندر و شهر خرمشهر، پادگان حمید، جفیر، جاده آسفالت اهواز - خرمشهر، شهر هویزه و رودخانه‌های کارون، کرخه‌نور و اروندرود بود که به جز جاده اهواز - خرمشهر و استحکامات اطراف آن، فاقد هرگونه عارضه مهم دفاعی بود. این وضعیت برای مانور زرهی مناسب و برای حرکت نیروهای پیاده - به دلیل در دید و تیر قرار داشتن - نامناسب بود. از همین رو دشمن لشکر ۶ زرهی خود را از جنوب رودخانه کرخه‌نور تا هویزه، لشکر ۳ زرهی را در شمال خرمشهر، لشکر ۵ مکانیزه را از غرب اهواز تا روستای سیدعبود و لشکرهای ۱۱ و ۱۵ پیاده را به همراه پنج گردان زرهی، مکانیزه و پیاده از سیدعبود تا خرمشهر، مأمور حفاظت از خرمشهر کرده بود.

۱. قرارگاه نصر(به فرماندهی شهید حسن باقری و سرهنگ حسنی سعدی) در محور جنوبی با هدف عبور از رودخانه کارون، آزادسازی خرمشهر و تأمین مرز بین‌المللی، قرارگاه فتح(به فرماندهی غلامعلی رشید و سرهنگ شهید منفرد تباکی) در محور میانی با هدف عبور از رودخانه کارون و آزادسازی جاده اهواز - خرمشهر، قرارگاه قدس(به فرماندهی برادر احمد غلامپور و سرهنگ لطفی) در محور شمالی با هدف درگیر نگه داشتن دشمن در جنوب رودخانه کرخه و تصرف سرپل مناسب، و قرارگاه فجر(به فرماندهی شهید مجید بقایی و سرهنگ ازگمی) که در مرحله آخر در عملیات شرکت کرد، در منطقه عمومی فکه با مأموریت درگیری با دشمن و تصرف تپه ۱۸۲ و شیخ قندی که ضمن تأمین این اهداف، نقش عملیات فریب ناکتیکی را برای عملیات بیت‌المقدس داشت. کلیه ادامه در صفحه بعد

در محور شرق به غرب، نیروهای ایران باید از رودخانه کارون عبور می‌کردند و دشمن را در آن سوی رودخانه منهدم می‌کردند و خودشان را به مرز بین‌المللی می‌رساندند. چون هدف اصلی عملیات، عبور از رودخانه کارون بود و اگر ایران می‌توانست از آن عبور کند و به مرز برسد و منطقه شمال بصره و شهر تنومه را بگیرد، کار عراق تقریباً تمام شده بود.

اینجا دو بحث خیلی جدی بین ارتش و سپاه جریان داشت. برادران ارتشی می‌گفتند ما باید نیروهایمان را روی جاده اصلی بگذاریم و تلاش اصلی اینجا باشد تا بتوانیم با تکیه بر یک عقبه مطمئن حمله کنیم و این منطقه را بگیریم، در حالی که دوستان سپاه می‌گفتند ما باید از رودخانه عبور کنیم و سپس به سمت جلو برویم که در نهایت برادران ارتش پذیرفتند که این طرح عمل شود و لذا تصویب شد.

رمز اینکه چرا ما اصرار داشتیم تلاش اصلی اینجا باشد و تلاشی فرعی از روی جاده، این بود که بین جاده ایستگاه حسینی تا مرز عراق و جاده اهواز - خرمشهر تا منطقه کوشک یک منطقه‌ای است که حالت دوزنقه شکل دارد و اگر این دوزنقه به دست ایران می‌افتاد، ایران ابتکار کل منطقه را به دست می‌گرفت و به همین دلیل اسم این منطقه را گذاشته بودیم «قلب منطقه»، و اگر این قلب منطقه را به دست می‌گرفتیم می‌توانستیم ابتکار کنیم. خاصیتش این بود که اولاً کل نیروهای عراق که در اینجا بودند از سمت شمال تهدید می‌شدند و ثانیاً چون فاصله کمی با آن‌ها داشتیم، این‌ها به محاصره می‌افتادند و ثالثاً اگر ما اینجا قرار می‌گرفتیم، می‌توانستیم خودمان را با یک حرکت به بصره برسانیم.

پس خاصیت این منطقه این بود که اگر به دست ما می‌افتاد، ما سه نگرانی برای دشمن ایجاد می‌کردیم و در نتیجه او ناچار بود در یک زمان سه نیروی عمده چند لشکری را خلق بکند تا بتواند در مقابل این تهدیدات خودش را نگه دارد و ما از این تهدید استفاده کردیم. قبل از عملیات تصمیم گرفتیم که نیروی اصلی باید از رودخانه

کارون عبور بکنند نه از طرف اهواز و بعد از اینکه موفق شدیم، همه تأیید کردند که این تشخیص درست بود.

بعد از آغاز عملیات^۱ نیروها ۲۵ کیلومتر راه را طی کردند و از رودخانه خودشان را به جاده رساندند. ما گفتیم که خودتان را به مرز بین‌المللی برسانید و تا به مرز نرفته‌اید، به سمت خرمشهر حمله نکنید. آن موقع اکثراً این سؤال را مطرح می‌کردند که اگر ما خودمان را به مرز برسانیم ممکن است عراق پشت نیروها را ببندد و کل آن‌ها در محاصره بیفتند؟ این سؤالات قبل از عملیات هم مطرح بود و ما همان موقع جواب دادیم (نوارهای آن جلسات اکنون موجود است) که به هیچ وجه امکان حمله عراق از شمال به جنوب نیست و اگر ما خودمان را به مرز برسانیم، این نیرو به جای اینکه بخواهد از اینجا حمله بکند خودش در اولین فرصت عقب‌نشینی می‌کند که همین طور هم شد.

در هفته اول عملیات، ما در کنار جاده اهواز خرمشهر بودیم. هفته دوم به مرز رسیدیم و هفته سوم نیز به سمت خرمشهر حمله کردیم تا نیروهای دشمن در خرمشهر محاصره شوند. هنگامی که به اطراف خرمشهر رسیدیم و جاده شلمچه در فاصله دو کیلومتری ما بود، ارتش عراق با همه قدرت از خرمشهر دفاع می‌کرد و ما در حقیقت چند بار حمله کردیم که ناموفق بود و آن چند روز آخر آزادسازی خرمشهر، بسیار بر ما سخت گذشت؛ به حدی که دیگر نیروهایمان تمام شده بود و مثلاً هر لشکری فقط با دو گردان حمله می‌کرد و بقیه نیروها یا زخمی شده بودند یا سازمانشان از هم پاشیده شده بود و لذا بیش از ۵۰ درصد نیروهای ما در حال پدافند بودند و ما فقط با ۲۵ درصد نیرو می‌جنگیدیم.

برای آزادی خرمشهر فقط با دوازده گردان که از ارتش و سپاه جمع شده بودند به جاده شلمچه حمله کردیم و هنگامی که این جاده گرفته شد، قریب به ۱۹۰۰۰ نفر از نیروهای دشمن در خرمشهر اسیر شدند و خرمشهر آزاد شد.^۲

۱. عملیات در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد ۱۳۶۱/۲/۱۰ با رمز یا علی بن ابی‌طالب(ع) و در چهار مرحله آغاز شد.

۲. پس از ۲۵ روز جنگ تمام‌عیار در این منطقه در ساعت ۲ بعدازظهر روز سوم خرداد، خرمشهر به طور کامل آزاد شد و پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی ایران بر فراز مسجد جامع و پل تخریب شده خرمشهر به اهتزاز در ادامه در صفحه بعد

تحولات سال دوم جنگ

از عملیات ثامن‌الائمه^(ع) تا بیت‌المقدس تحولی در جنگ شروع شد که اولین ویژگی آن از نظر تاکتیکی این بود که؛ برخلاف سال اول که نیروهای ایران در روز حمله می‌کردند، نیروها در شب حمله می‌کردند. دومین ویژگی این بود که ایران در این حملات جدید، سبک و روش جنگیدن را عوض کرده بود؛ یعنی به جای این که صرفاً به تکنیک و تاکتیک تکیه کند، به عملیات تکیه می‌کرد و اول عملیات را طراحی می‌کرد، سپس تکنیک و تاکتیک آن را می‌ریخت و تا آنجا که می‌توانست اساس انجام عملیات را فراهم می‌کرد و عملیات نسبت به تکنیک و تاکتیک محور اصلی بود.

مسئله سوم هم سازماندهی لشکرهای جدید انقلابی بود. در سال اول جنگ نیروهای انقلاب اصلاً تیپ و لشکر و توپخانه نداشتند و هنگامی که می‌جنگیدند حداکثر به صورت گردانی می‌جنگیدند. در سال دوم جنگ سپاه تیپ و لشکر و توپخانه تشکیل داد و سازماندهی نیروهای انقلابی در جنگ تغییر کرد و یک ساختار جدیدی پیدا شد.

نکته چهارم آموزش فوق‌العاده نیروها بود. نیروهایی که می‌جنگیدند بسیار باتجربه‌تر بودند و با استفاده از جمع‌بندی تجارب گذشته در شکست‌هایی که داشتند، قابلیت مدیریتی فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌دادند.

مسئله پنجم ابتکارها بود. ابتکارهای عملیاتی، تاکتیکی و تکنیکی، که در حقیقت این مرحله یک موجی از خلاقیت و ابتکار را وارد صحنه جنگ کرد؛ لذا وقتی این دو مقطع را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم که چه اتفاقاتی افتاده است این سؤال مطرح می‌شود که چرا این اتفاقات در سال اول نیفتاد؟ چرا این تغییر ساختار در سال اول جنگ نشد؟^۱

آمد. این شهر مقاوم که پس از ۳۵ روز پایداری و مقاومت در ۴ آبان ۱۳۵۹ به اشغال دشمن درآمده بود، پس از ۵۷۸ روز (۱۹ ماه) اشغال، بار دیگر به آغوش میهن اسلامی بازگشت. در عین حال ۵۴۰۰ کیلومتر مربع از اراضی اشغال شده از جمله هویزه و پادگان حمید و جاده اهواز- خرمشهر آزاد شد، و شهرهای اهواز، حمیدیه و سوسنگرد از تیررس توپخانه دشمن خارج شد و ۱۸۰ کیلومتر از خطوط مرزی تأمین شد.

۱. «وجود سپاه یکی از سرنوشت‌سازترین عوامل موجود کشور و انقلاب اسلامی است و اگر کسی این عامل را ادامه در صفحه بعد

در مقایسه این دو مقطع به این نتیجه می‌رسیم که از لحاظ مدیریت و فرماندهی سال اول تا سال دوم کاملاً تغییر کرده است. یعنی در سال اول یک نحوی از مدیریت بر جنگ حاکم بوده که در سال دوم این مدیریت و فرماندهی تغییر کرده است. این نکته بدیهی است که تغییر در فرماندهی کل قوا موجب تغییر در عملیات، تکنیک و تاکتیک و حتی تغییر در ساختار و سازماندهی نیروهای مسلح است. مدیریت جدید که بر سر کار آمد، یک مدیریت صرف تکنیکی نبوده که صرفاً تکنیک‌ها را تغییر بدهد، یک مدیریت صرف تاکتیکی نبوده که تاکتیک‌ها را تغییر بدهد؛ بلکه این مدیریتی که آمده، راهبردها، ساختارها، عملکردها، تکنیک‌ها و تاکتیک‌ها را عوض کرده و یک تحول اساسی به وجود آورده و حتی سبک جنگیدن را نیز عوض کرده است. بنابراین در مقطع دوم جنگ یک تحولی در جنگ صورت می‌گیرد که ناشی از مدیریت جدیدی است که در نهایت منجر به آزادسازی خرمشهر می‌شود.

پاسخ به ابهامات

چرا مدل فرماندهی مشترک ارتش و سپاه در سال دوم جنگ تا پایان جنگ پایدار نماند؟ آن مدلی که طراحی شده بود دو فرمانده باشند برای هدایت عملیات، فقط در یک جامعه بسیار اخلاقی و بسیار پیشرفته امکان‌پذیر است، وگرنه در جوامع بشری حتی در جمهوری اسلامی هم نمی‌شود در یک استان دو استاندار بگذارید یا در یک نماز جمعه دو امام جمعه باشند. این مدل نمی‌توانست دائمی باشد و بالاخره یک زمان به اصطکاک کشیده می‌شد. حتی اگر زمانی هر دو ارتشی یا هر دو سپاهی می‌بودند باز هم به مجادله کشیده می‌شد و بالاخره این به هم می‌خورد. البته می‌توانستیم تا یک سال دیگر هم

نبیند و محاسبه نکند یقیناً دچار اشتباه خواهد شد و آنچه که امسال (سال ۱۳۶۰-۱۳۶۱) را با سال گذشته (۱۳۵۹-۱۳۶۰) فرق می‌گذارد چیست؟ ما امکانات بیشتری از سال گذشته نداریم، امام همان امام و امت همان امت است و همان توصیه‌ها و انگیزه‌ها هنوز هست، منتهی تفاوت در این است که سال گذشته سپاه پاسداران جدی گرفته نمی‌شد و وجود سپاه در صحنه رزم فرض نمی‌شد. حضرت آیت الله خامنه‌ای- مصاحبه ریاست جمهوری با مجله سروش.

دوام بیاوریم اما دلایلی وجود داشت که بیش از این مدت دوام نیاورد و در نهایت از عملیات بدر در سال ۱۳۶۳ به بعد، فرماندهی مشترک از هم جدا شدند و ارتش و سپاه هر کدام با فرماندهی مستقل می‌جنگیدند. مثلاً عملیات والفجر ۸ یا کربلای ۵ دیگر در سیستم جدید فرماندهی، سومین مرحله در فرماندهی جنگ است. مرحله اول که بنی‌صدر بود، مرحله دوم که مشترک بود و توضیح داده شد و مرحله سوم نیز که شیوه و فرماندهی فرماندهان را عوض کردیم.

بعد از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، حضرت امام این حکم را به چه کسی دادند؟

بعد از بنی‌صدر امام حکم فرماندهی کل قوا را به کسی نداد و مستقیم خودشان با ارتش و سپاه کار می‌کردند و در ارتباط بودند و خودشان فرمانده کل قوا شدند. یعنی در حقیقت فرمانده اصلی این پیروزی‌هایی که گفته شد خود حضرت امام بود و من و برادرمان شهید صیاد شیرازی تا عملیات خیبر بدون واسطه خدمت امام می‌رفتیم.^۱ در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر ۱ حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای مسئول جنگ شدند و در حدود یک سال فرماندهی را بر عهده داشتند و پس از ایشان آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان هماهنگ کننده ارتش و سپاه به صحنه آمدند. از آن به بعد دیگر سپاه و ارتش جداگانه می‌جنگیدند و جداگانه فرماندهی می‌کردند. فقط در قرارگاه خاتم‌الانبیاء^(ص) با همدیگر هماهنگ می‌شدند.

نقش حضرت امام^(ره) در فرماندهی کل قوا در این مقطع از جنگ چگونه بود؟

در مورد فرماندهی جنگ، من و برادرمان شهید صیاد شیرازی دو نفری مسائل تاکتیکی را تصمیم می‌گرفتیم؛ یعنی واسطه‌ای نداشتیم. اما مسائل کلی جنگ را با امام

۱. دکتر محسن رضایی: «قبل از آن بنی‌صدر واسطه ما با امام بود. در عملیات والفجر مقدماتی رهبر معظم انقلاب مسئول ارتش و سپاه و در واقع فرماندهی کل قوا را داشتند. بعداً در یک مرحله‌ای از جنگ نیز در عملیات بدر من فرمانده بودم و در عملیات قادر در شمال غرب نیز شهید صیاد شیرازی فرمانده بود.» (درس‌های تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق، دوره عالی جنگ)

هماهنگ می‌کردیم. از عملیات والفجر مقدماتی به بعد دوباره به یک صورتی دخالت مسئولان کشور در جنگ شروع شد و گرنه همه این پیروزی‌هایی که گفته شد فرماندهی آن فقط با حضرت امام بود و در مراتب پایین با من و برادرمان صیاد شیرازی و هیچ کدام از مسئولان در آن دخالت نداشتند. حضرت امام ساعت‌ها وقت می‌گذاشتند برای این کار و با اینکه سن بالایی داشتند ولی کاملاً عملیاتی بودند و نظرات راهبردی و کلانی داشتند. ضمن اینکه از نظر تاکتیکی نیز گاهی مطالبی به ما می‌گفتند که ما کاملاً تعجب می‌کردیم. به عنوان نمونه هنگامی که برای عملیات خیبر رفته بودیم خدمت ایشان گزارش بدهیم، همین‌طور که گوش می‌کردند، گفتند: «شما مطمئن هستید که از عقب به شما حمله نمی‌شود.» من تعجب کردم که چرا امام^(ره) بحث تاکتیکی مطرح می‌کنند و می‌خواستم بگویم که نه و ما حواسمان هست ولی یک لحظه توقف کردم و گفتم شاید امام چیزی می‌دانند، لذا از همان جا با تلفن به دوستان گفتم که بروید پشت سر آن نیرویی را که داخل هور فرو رفته و مستقر شده بررسی کنید.

هنگامی که رفتند متوجه شدند یک تیمی از عراقی‌ها آمده و در حال شناسایی منطقه است که در این جریان یک افسر عراقی با چند سرباز را گرفته بودند. حضرت امام^(ره) نظامی نبودند و در مسائل تاکتیکی هم دخالت نمی‌کردند ولی به نظر من ایشان کاملاً به مسائل جنگ مسلط بودند.

نمونه دیگر؛ در عملیات فتح‌المبین تاریخ مشخصی را برای حمله تعیین کرده بودیم اما چند روز قبل از آن ارتش عراق به منطقه شوش حمله کرد^۱ و تا کناره رودخانه کرخه آمد و آن سرپل‌هایی را که آن طرف کرخه داشتیم از ما گرفت و لذا آن معاברי که ما شناسایی کرده بودیم تا از آنجا به ارتفاعات رادار و یا ارتفاعات روبه‌روی شهر شوش حمله کنیم از دست رفت.

۱. دشمن قبل از آغاز عملیات بر اساس شواهد و قراین موجود و برخی منابع جاسوسی داخلی از اجرای این عملیات آگاهی یافت، لذا برای مقابله با آن در ۱۳۶۰/۱۱/۱۷ در تنگ چزابه دست به حمله زد. همچنین تلاش دیگری را در ۱۳۶۰/۱۲/۲۸ با هدف بر هم زدن سازمان رزم و رسیدن به خطوط پدافندی نیروهای خودی در منطقه جنوب شوش و دشت رقابیه آغاز کرد.

بیشتر فرماندهان می‌گفتند که ما نمی‌توانیم از اینجا حمله کنیم، چون عراق پیش دستی کرده بود و در حقیقت طرح عملیاتی ما ختشی شده بود و اگر می‌خواستیم دوباره این طرح عملیاتی شوش را احیا کنیم، یک تا دو ماه وقت می‌خواستیم که شناسایی‌ها را دوباره شروع کنیم و معابر جدید پیدا کنیم و طرح عملیات را عوض کنیم اما اگر این وقت را به نیروهایمان می‌دادیم این سؤال مطرح می‌شد که از کجا معلوم است در همین یک ماه باقی مانده محور شمالی نیز مورد هجوم قرار نگیرد و این بن‌بستی که در جبهه شوش پیدا شده، در جبهه ارتفاعات شمالی هم پیدا شود؛ لذا از یک طرف فرمانده یگان‌ها از ما وقت می‌خواستند و از طرف دیگر اگر ما کمی در طرح عملیات معطل می‌کردیم امکان به هم ریختن جبهه شمال توسط نیروهای عراق وجود داشت و این یک مشکل بزرگ بود.

مشکل دوم که با آن مواجه شدیم، این بود که بر فرض نادیده گرفتن مسئله طرح‌ریزی دوباره برای عملیات، اگر می‌خواستیم از جبهه شوش و جبهه شمالی حمله کنیم، به دلیل غافل‌گیر شدن از تک دشمن، بیشتر یگان‌ها آماده نبودند و هنوز تجهیزاتشان را مستقر نکرده بودند و لذا این سؤال مطرح شد که اگر بخواهیم بدون ادوات حمله کنیم چه کاری می‌شود کرد؟ آیا امکان موفقیت هست یا نه؟

بنابراین کامل و آماده نبودن نیروها یک مشکل دیگر بود که ما برای حل این مشکل‌ها جلسه‌ای با حضور فرماندهان ارتش و سپاه تشکیل دادیم که حدود چهار، پنج ساعت طول کشید اما باز هم به نتیجه نرسیدیم. در اینجا بود که عده‌ای از دوستان گفتند خوب است برادر محسن به تهران برود و با امام مشورت کند تا حضرت امام یک نظری را اعلام کنند. (همان بحث تاکتیک) و بعضی دیگر از دوستان هم می‌گفتند بعید است امام^(ره) بتوانند بگویند از کجا حمله کنید و یا کدام تیپ را با کدام تیپ تغییر بدهید و اصلاً بعید است ایشان از این دست حرف‌ها بزنند و لذا حداقل برای استخاره خدمت ایشان بروید، چون بالاخره ما در بن‌بست بودیم و نمی‌توانستیم تصمیم بگیریم و همچنان در این وضعیت باقی باشیم.

اگر می‌خواستیم به تهران هم بیایم یک مشکل دیگر وجود داشت و آن اینکه باید به

سرعت می‌رفتم و تا قبل از تاریکی هوا برمی‌گشتم، چون قرار بود در همان روزی که از قبل تعیین کرده بودیم حمله بشود، لذا باید از تاریکی شب استفاده می‌کردیم و یک شب قبل از حمله، نیروهایمان را می‌بردیم زیر پای دشمن. دوستان گفتند که تنها راه آن، رفتن با هواپیمای جنگی است و گرنه هواپیمای عادی به این سرعت نمی‌تواند برود و بیاید و بالاخره یک هواپیمای اف-۵ آموزشی آوردند و ما شدیم خلبان دوم و یک برادر عزیز ارتشی - به نام آقای حق‌شناس که بعداً شهید شد - شدند خلبان اول. از همان اول که رفتیم و این لباس‌های خلبانی و تجهیزات و وسایل چتر نجات را به ما بستند، معلوم بود که یک موقعیت سختی در پیش داریم ولی به هر حال سوار شدیم و اعلام آمادگی کردیم. اما هنگامی که هواپیما خواست از زمین بلند شود برای فرار از دست هواپیماهای دشمن به صورت عمودی اوج گرفت و فشار بسیار زیادی به هواپیما و ما وارد شد که اصلاً قابل توصیف نیست. در این حین خلبان کابین جلو شروع کرد با من صحبت کردن ولی من دیدم که اصلاً دهانم باز نمی‌شود و فکم قفل شده است اما به هر حال چون دیدم من فرمانده سپاه هستم، به هر قیمتی که بود فک و دهانم را باز کردم و شروع کردم به صحبت کردن.

شهید حق‌شناس گفت: مگر شما قبلاً دوره خلبانی دیده‌ای؟ گفتم: نه! گفت: عالی بود در اولین تست خلبانی خوب عمل کردی. بعد از گذشت چند دقیقه خلبان، هواپیما را رها کرد و گفت حالا شما تمرین کنید. من هر بار می‌خواستم این دسته را عقب جلو کنم، می‌دیدم هواپیما سه چهار هزار پا می‌رود سمت زمین و دوباره می‌رفت بالا. حدود بیست دقیقه بعد رسیدیم تهران و از آنجا مستقیم رفتیم خدمت حضرت امام^(ره) و گزارش دادیم که اوضاع از این قرار است و اینجا آماده هستیم، اینجا نیستیم، اینجا ارتش عراق حمله کرده و حالا می‌خواستیم ببینیم نظر جنابعالی چیست؟ ایشان چند ثانیه‌ای تأمل کردند و سپس فرمودند: «شما پیروز هستید و خداوند متعال شما را پیروز می‌کند و اما اینکه شما می‌خواهید استخاره کنید، شما اول بروید همه مشورت‌هایتان را بکنید، فکرهايتان را بکنید اگر راهی پیدا نکردید آن موقع از خدا طلب خیر کنید.» من چون قانع نشدم می‌خواستم بگویم که ما همه فکرهايمان را

کرده‌ایم حالا شما تفرّلی بزئید. به یاد برداشتی که از امام^(ره) داشتم افتادم که شاید ایشان چیزی می‌دانند و اگر ما برویم و صحبت کنیم شاید به نتیجه برسیم. در نهایت با همان سرعت بیست دقیقه برگشتیم جبهه و قبل از اینکه آفتاب غروب کند رسیدیم دزفول و از آنجا به قرارگاه رفتیم و همه فرماندهان را جمع کردیم و نتیجه را گفتیم. البته تقریباً تا نزدیکی اذان صبح جلسه داشتیم و بالاخره به یک جمع‌بندی رسیدیم و یک اصلاحاتی در مانور کردیم. تعدادی از تیپ‌ها را جابه‌جا کردیم، بعضی از توپخانه‌ها را اصلاح کردیم و با اصلاحاتی که در مانور انجام دادیم، عملیات را شروع کردیم و همان‌طور که توضیح دادم همان روز اول و دوم دچار مشکل شدیم اما روز سوم و چهارم، آن مشکل را از طریق تنگ ذلیجان و قرارگاه نصر حل کردیم.

هنگامی که همه نیروها آماده شده بودند برای عملیات و ما می‌خواستیم رمز را بگوییم، من یک گوشه‌ای خلوت کردم (شهید محلاتی هم در قرارگاه ما بود) و با اینکه تصمیم قطعی را گرفته بودیم و همه چیز آماده بود، لیکن تفرّلی زدیم به قرآن مجید که آیات ۱۸ تا ۲۱ سوره فتح^۱ آمد.

در حقیقت آنچه امام^(ره) در جماران گفتند که شما پیروز هستید با آن شکست اولیه در فتح‌المبین و آن پیروزی یک هفته بعد، یک مجموعه فرایندی را تشکیل می‌دهد که نشان از اعتقاد راسخ حضرت امام دارد. آن شب در قرارگاه به شهید محلاتی گفتم شما این آیات را بخوانید و جالب است بدانید که آن عملیات تا آن موقع هیچ اسمی نداشت؛ یعنی عملیات فتح‌المبین تنها عملیاتی بود که ما تا آن زمانی که دستور حمله دادیم، اسم‌گذاری نشده بود. دلیلش هم همین تردیدها بود. وقتی این آیات آمد ما اسم عملیات را فتح گذاشتیم. پس از پیروزی که دیدم خیلی پیروزی بزرگی شد، نام آن را فتح‌المبین گذاشتیم؛ یعنی این «مبین» روز نهم اضافه شده و این‌ها همه شأن نزول دارد.

۱. لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹) وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) وَأَخْرَجَ لِمَنْ تَقَدَّرُوا عَلَيْهَا فُلًا أَحْطَا اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱).

نظریه ۲+۶ در خصوص ادامه جنگ چیست؟

نظریه ۲+۶ را گروه نهضت آزادی در ایران طرح کردند و منظورشان این بود که دو سال اول جنگ، درست بوده است یعنی تا فتح خرمشهر، اما شش سال بعد از آن نباید جنگ ادامه می‌یافت و همچنین علت ادامه جنگ را هم به عهده ایران می‌گذارند. در حقیقت نظر آن‌ها دو قسمت دارد؛ اول اینکه چرا جنگ ادامه یافت و دوم اینکه ادامه دهند جنگ ایران بوده است که البته هر دوی این برداشتها اشتباه است. اینکه بعد از فتح خرمشهر جنگ شش سال ادامه پیدا کرد، به این دلیل بود که هیچ پیشنهاد «صلحی» وجود نداشت و در حقیقت ایران در آن شش سال آخر فقط برای پایان دادن به جنگ می‌جنگیده است. دلیل این مطلب هم این است که با اولین پیشنهاد صلحی که به ایران داده شد، ایران استقبال کرد و آن را پذیرفت که همان قطعنامه ۵۹۸ است.^۱

این پیشنهاد صلح پنج سال بعد از آزادسازی خرمشهر به ایران داده شد که ایران از آن استقبال، اما اعلام کرد ابهاماتی در این پیشنهاد هست که باید رفع شود. نهضت آزادی می‌گوید هنگامی که عراق به ایران پیشنهاد «آتش‌بس» داده بود،^۲ ایران باید می‌پذیرفت در حالی که اگر ایران این آتش‌بس را می‌پذیرفت، این جنگ چهل سال طول می‌کشید. چون آتش‌بس یک حالت نیمه تمام است؛ نه جنگ است و نه صلح؛ لذا بعد از آتش‌بس ممکن بود درگیری‌ها بین ایران و عراق دوباره شروع شود؛ مانند سوریه و اسرائیل که چهل سال است در آتش‌بس هستند و تاکنون سه جنگ بین آن‌ها صورت

۱. این قطعنامه در تاریخ ۱۳۶۶/۴/۲۹ در شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رسید.

۲. منظور، پیشنهاد صدام در ۱۳۶۱/۱/۴ بعد از عملیات فتح‌المبین است که با ارسال نامه‌ای برای سکوئوره - رئیس سازمان کنفرانس اسلامی - از وی تقاضا کرد کمیته‌ای برای روشن کردن حقایق جنگ و شناسایی متجاوز تشکیل دهد. سعدون حمادی وزیر امور خارجه وقت عراق نیز در مصاحبه‌ای در ۱۳۶۱/۱/۱۹ اعلام کرد عراق میانجیگری الجزایر را می‌پذیرد اما قرارداد ۱۹۷۵ نمی‌تواند مبنای مذاکرات باشد. سه روز پس از این اظهارات، صدام در سخنانی در مجلس ملی عراق ماهیت واقعی ادعاهای خود را روشن ساخت و گفت: «در حال حاضر هدف اساسی ما این است که از ورود نیروهای مسلح به قلمرو خاک عراق جلوگیری کنیم و تا زمانی که جنگ ادامه دارد، بر ماست که هر قدر می‌توانیم به عمق خاک دشمن نفوذ کنیم... این‌ها در این عملیات (فتح‌المبین) قصد داشتند وارد العماره شوند.» (جنگ، بازیابی ثبات، ص ۲۱۶)

گرفته است؛ لذا به هیچ عنوان آتش بس قابل پذیرش نبود و همه تلاش ایران این بود که جنگ تمام شود و تمام شدن جنگ جز با صلح امکان پذیر نبود.

تفاوت صلح با آتش بس این است که به واسطه صلح، اختلافات اساسی مانند مسئله مرز بین المللی حل و فصل می شود، در حالی که در آتش بس می گویند هر کسی، هر جایی که هست در همان جا بماند.

آتش بس یک امر موقتی است و هر لحظه امکان شکسته شدن آن وجود دارد. این شش سال آخر جنگ، جزو پایان جنگ است و اگر ایران در این شش سال فاو و شلمچه و جزایر مجنون را نمی گرفت، قطعنامه ۵۹۸ صادر نمی شد. آن چیزی که جنگ را تمام کرد، قطعنامه ۵۹۸ بود که آن هم به دلیل عملیات های کوبنده ایران صادر شد.

آیا پیشروی در خاک عراق و فتح شمال بصره جزو اهداف بیت المقدس بود؟ آیا این اهداف مورد موافقت حضرت امام بود؟

بخشی از اهداف عملیات بیت المقدس ورود به خاک عراق بود. البته چون ما در عملیات با کمبود نیرو مواجه شدیم، فقط توانستیم خرمشهر را آزاد سازیم و وارد عراق نشدیم. ولی در طرح عملیاتی ایران، عبور از مرز همزمان با آزادسازی خرمشهر طراحی شده بود. اما اینکه آیا حضرت امام و شورای انقلاب از این نکات اطلاع داشته اند یا خیر، به طور دقیق به یاد ندارم؛ چون همان طور که عرض کردم ما این عملیات ها را به صورت کلان به تصویب رساندیم و همچنین در آن زمان دوستان در موقعیتی نبودند که بتوانند اظهار نظر کنند. چون ما تازه عملیات ثامن الائمه^(ع) را انجام داده بودیم و حصر آبادان شکسته شده بود و هنوز دانش نظامی که امروزه در سطح مسئولان به وجود آمده، در آن روزها وجود نداشت.

علت عقب نشینی نکردن شهید خرازی از محور شمالی منطقه عین خوش در عملیات فتح المبین چه بود؟

یک دلیل آن اصرار خود شهید خرازی بود. من آن روز مریض بودم و در قرارگاه زیر سرم بودم و شهید صیاد شیرازی و برادر رحیم صفوی را برای صحبت به نزد شهید

خرازی فرستادم که ظاهراً نظر این دو برادر این بود که شهید خرازی عقب‌نشینی کند اما ایشان مخالف بود و من هنگامی که از پشت بی‌سیم با او صحبت کردم، او گفت که به هیچ‌وجه عقب نمی‌آید و می‌تواند مقاومت و منطقه را حفظ کند؛ لذا من هم گفتم اگر می‌توانید، اشکالی ندارد و بعد هم معلوم شد که استنباط او درست بود ولو اینکه از چند طرف در محاصره بود اما برداشت او صحیح بود. چرا که اگر عقب‌نشینی می‌کرد، امکان نداشت ما بتوانیم منطقه شمالی فتح‌المبین را آزاد کنیم.^۱

نقش شهید صیاد شیرازی در محدوده زمانی عزل بنی‌صدر تا فتح خرمشهر چگونه بود؟

برادر بزرگوارمان شهید صیاد شیرازی از حزب‌اللهی‌های ارتش بود و بنی‌صدر خیلی با ایشان مخالف بود و تا زمانی که بنی‌صدر حکومت می‌کرد، شهید صیاد شیرازی موقعیت مناسبی در ارتش پیدا نکرد. ما در سپاه اتاقی به آقای صیاد شیرازی داده بودیم که در بخش طراحی عملیات کار می‌کرد و یکی از دوستان سپاهی را هم به عنوان کمک کار کنار ایشان گذاشته بودیم. همچنین شهید کلاهدوز^۲ که قائم‌مقام سپاه بود و یا

۱. سردار غلامعلی رشید در این باره می‌گوید: «در عملیات فتح‌المبین چند پیچیدگی وجود داشت که واقعاً آقا محسن رضایی حل کرد؛ مثلاً وقتی در مرحله اول عمل کردیم عراق مقاومت کرد و اوضاع ما به هم ریخت. شهید خرازی در عین‌خوش گرفتار شده بود. عراقی‌ها به منطقه دشت‌عباس حمله کردند و قرارگاه فجر اصلاً موفق نشد. آقا محسن با اینکه مریض بود و حالش بهم خورده و زیر سرم قرار داشت اما همان شب برادران صیاد و جمالی آمدند و گفتند حسین را نجات بدهید و ما پیشنهاد می‌دهیم تیپ امام حسین عقب‌نشینی کند ولی فرمانده سپاه در برابر این پیشنهاد کاملاً مقاومت کرد و گفت آقا رحیم (صفوی) فرمانده قرارگاه فتح باید حمله کند و راه نجات حسین فقط همین است. وقتی آقا رحیم حمله کرد فشار دشمن در عین‌خوش کاهش یافت.» (مجله سیاست دفاعی، ش ۱۹، ص ۱۴)

۲. شهید یوسف کلاهدوز مدت هفت سال در لشکر شیراز و گارد شاهنشاهی فعالیت مذهبی و سیاسی خود را به صورت مخفیانه انجام داد و با اینکه توجه او به مسائل مذهبی حساسیت رکن دوم ضد اطلاعات ارتش را برانگیخته بود، اما به طور زیرکانه‌ای موجبات رفع سوءظن ضد اطلاعات را فراهم می‌کرد و همچنان به فعالیت خود ادامه می‌داد. با شروع انقلاب، به کمک چند نفر از نیروهای تحت امرش واقعه سرنوشت‌ساز لویزان را طراحی کرد که در این حادثه ده‌ها نفر از افراد عالی‌رتبه گارد شاهنشاهی را با رگبار مسلسل از پای در آورد. پس از پیروزی انقلاب و به توصیه امام خمینی و فرمان شورای عالی انقلاب در تشکیل سپاه پاسداران نقش‌آفرینی می‌کند. آخرین مسئولیت شهید کلاهدوز قائم‌مقامی فرماندهی سپاه بود. وی پس از بازگشت از مأموریت شکستن محاصره آبادان در ادامه در صفحه بعد

شهید نامجو^۱ که همگی از ارتش بودند، در آن دوران که مقطع اول جنگ و دوران مظلومیت بچه‌های حزب‌اللهی ارتش هست، آن‌ها را به سپاه دعوت می‌کردیم و مورد حمایت قرار می‌دادیم.

یکی از مقاومت‌های بنی‌صدر در برابر سپاه همین بود و در نامه‌ای به آقای منتظری نوشته بود که نیروهای سپاهی از کسانی حمایت می‌کنند که ارتش با آن‌ها مخالف است و اکنون از من هم انتظار دارند که آن‌ها را به عنوان فرمانده نیروی زمینی ارتش قرار بدهم. شهید صیاد شیرازی با اینکه در دوران شاه خدمت کرده بود اما همچون بسیجی‌هایی بود که نماز شبش هرگز ترک نمی‌شد و بسیار خوب با بچه‌های سپاه همکاری می‌کرد. ایشان بعد از آزادسازی آبادان و عزل بنی‌صدر، فرمانده نیروی زمینی ارتش شد و^۲ بعد از اینکه ایشان فرمانده نیروی زمینی شدند، من به ایشان گفتم حالا باید دست به دست هم بدهیم و شهرها را آزاد کنیم؛ لذا نشستیم و با ایشان چهارده طرح عملیاتی برای آزادسازی خوزستان، خرمشهر و سوسنگرد نوشتیم و تصمیم گرفتیم پشت سر هم عملیات انجام دهیم.

آن زمان نگران این بودم که ایشان بعد از اینکه فرمانده نیروی زمینی شد، چقدر همکاری می‌کند ولی ایشان مثل دوستان خودمان و مثل بچه‌های سپاه، اگر جلوتر از ما نبود، عقب‌تر از ما هم نبود. خود شهید صیاد شیرازی فرمود، من تمام نیروی زمینی ارتش را می‌آورم، شما هم تمام سپاه را بیاورید تا دست به دست هم بدهیم و جلو برویم. ایشان برادر خیلی خوبی بود و با آن سابقه‌ای که در ارتش داشت، مثل یک حرّ آزاده بود و به خاطر کارهای فرهنگی که ایشان قبل انقلاب در ارتش انجام داده بود،

۱۳۶۰/۷/۷ بر اثر سانحه هوایی به فیض شهادت نایل آمد.

۱. سیدموسی نامجو پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده افسری و دانشکده نقشه‌برداری شد و در زمان پیروزی انقلاب اسلامی به سمت فرماندهی دانشکده افسری منصوب شد. پس از شهادت دکتر چمران به عنوان نماینده ولی‌فقیه در شورای عالی دفاع انتخاب شد. آخرین سمت وی، مسئولیت وزارت دفاع کابینه شهید باهنر بود.

۲. در حکمی از طرف حضرت امام در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۹ به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شد.

توانست یک مجموعه مذهبی و مؤمنی را در ارتش انسجام بدهد. شهید صیاد شیرازی رابطه عاطفی خوبی با بچه‌های سپاه داشت، لذا وقتی فرمانده نیروی زمینی ارتش شد، همه اختلافاتی که بین ارتش و سپاه بود کنار رفت و از آن به بعد قرارگاه مشترک بین سپاه و ارتش تشکیل شد و همه جا ارتش و سپاه با هم کار می‌کردند. من و ایشان در قرارگاه مرکزی بودیم که قرارگاه‌های مشترک کربلا در جنوب، نجف در شمال غرب و حمزه نیز در ارومیه بود که در مبارزه با ضد انقلاب فعالیت می‌کرد.

البته گاه اختلافات کارشناسی جدی بین لشکرها یا قرارگاه‌ها با یکدیگر به وجود می‌آمد که این سیستم آن را حل و فصل می‌کرد و وجود شهید صیاد شیرازی در رفع این اختلاف‌ها مهم بود. اگر ایشان نبود پیروزی‌های طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس حاصل نمی‌شد.

علت اصلی قدرت گرفتن منافقین در سال ۱۳۶۰ چه بود؟ آیا مشکل از وضعیت

امنیتی و اطلاعاتی بود یا آزادی بیش از حد جریان‌های سیاسی؟

علت قدرت گرفتن منافقین در حقیقت سوءاستفاده آن‌ها از آزادی‌ها بود^۱. البته در طی صد سال اخیر نیز چند بار این اتفاقات شکل گرفته، چرا که قاعده‌مند نبودن آزادی‌ها منجر به سوءاستفاده می‌شود که یا در مدیریت امنیتی کشور ضعف وجود دارد، یا مدیریت سیاسی کشور از خود قاطعیت کافی نشان نمی‌دهد.

معمولاً یک مجموعه عواملی دست به دست هم می‌دهند و هنگامی که آزادی‌ها گسترش می‌یابد، پیامدهای ناشی از گسترش آزادی، به کنترل در نمی‌آید. بخشی از این عوامل نیز مربوط به ساده‌اندیشی افراد است. خیلی از نیروها نمی‌خواهند از آزادی آن‌ها سوءاستفاده شود اما هنگامی که وارد صحنه می‌شوند، چون سازمان و برنامه‌ریزی کاملی ندارند، دیگران از آزادی آن‌ها سوءاستفاده می‌کنند و در نهایت خود آن‌هایی که این

۱. در ۱۳۶۰/۱۱/۱۹ طی عملیاتی که علیه خانه تیمی منافقین انجام گرفت، دوازده تن از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق از جمله موسی خیابانی (نفر دوم سازمان) و همسرش و همچنین اشرف ربیعی، همسر مسعود رجوی به هلاکت رسیدند.

تظاهرات را به راه انداخته‌اند بعداً پشیمان می‌شوند. مثلاً قصد ندارند که شیشه بشکنند اما عده‌ای در این میان این کارها را انجام می‌دهند و بعد صاحبان تظاهرات پشیمان می‌گردند که چرا این اتفاق افتاده است.

در چه شرایطی و از چه زمانی فرماندهی کلان سپاه از حالت شورایی به فرماندهی واحد تغییر شکل یافت؟

در حقیقت از همان سال ۱۳۶۰ که بنده فرمانده سپاه شدم، دیگر فعالیت شورایی ضعیف شد و کنار رفت. دلیل آن هم این بود که تا قبل از آن در سپاه تعدد فرماندهی وجود داشت. سپاه در طی دو سال و نیم، چهار فرمانده عوض کرد^۱ و این حالت بی‌ثباتی موجب تقویت امر شورایی شده بود. اما با ثبات فرماندهی، فرماندهی شورایی کم‌رنگ شد.

عملیات آزادسازی به چه علت از استان خوزستان و جبهه جنوب آغاز شد و به سمت جبهه شمالی و میانی نرفت؟

مهم‌ترین هدفی که عراق از نظر سیاسی و اقتصادی دنبال می‌کرد، منطقه خوزستان بود. درست است که همه وطن از نظر زمین و خاک ارزش معنوی یکسانی دارد اما همه نقاط مرزی ایران ارزش سیاسی - اقتصادی یکسانی ندارند. خوزستان به دلیل ارزش سیاسی - اقتصادی خاص خود متفاوت از دیگر مناطق مرزی بود. درآمد اصلی کشور از نفت خوزستان بود، در حالی که در سایر مناطق مرزی چنین درآمدی نصیب کشور نمی‌شد.

دومین علت این بود که عراق برای تسلط بر شمال خلیج فارس به خوزستان چشم طمع دوخته بود در حالی که در منطقه کرمانشاه یا ایلام چنین موقعیت ژئوپولیتیک برای

۱. سپاه پاسداران از اردیبهشت ۱۳۵۸ تا شهریور ۱۳۶۰ در مدت ۲۷ ماه، چهار فرمانده عوض کرده بود به نام‌های جواد منصوری، عباس دوزدوزانی، عباس آقازمانی (ابوشریف) و مرتضی رضایی و به طور میانگین هر ۷ ماه یک فرمانده منصوب شده بود. این در حالی است که برادر محسن رضایی از شهریور ۱۳۶۰ تا نیمه سال ۱۳۷۶ به مدت ۱۶ سال تمام با اقتدار تمام بر سپاه پاسداران فرماندهی کرد. (غلامعلی رشید)

ارتش عراق وجود نداشت. اگر کسی خوزستان را بگیرد، مثل این است که خلیج فارس را هم گرفته اما تصرف ایلام یا کرمانشاه اگرچه به تهران نزدیک‌تر است، اما در کل منطقه خاورمیانه تأثیری نخواهد داشت.

از طرف دیگر تصرف استان خوزستان هم تأثیر داخلی داشت و هم تأثیر منطقه‌ای و هم بین‌المللی. هر یک کیلومتر خاکی که در آن سرزمین آزاد می‌شد، موجب می‌شد ارتش عراق از اهداف خود عقب‌تر برود و میزان تأثیرگذاری او در کل جنگ کمتر شود. یعنی هر یک کیلومتر پیشروی در استان خوزستان سبب نزدیکی بیشتر به پایان جنگ می‌شد؛ به طوری که اگر ما خوزستان را پس می‌گرفتیم و بصره را نیز تصرف می‌کردیم، ارتش عراق از همه مناطق اشغالی عقب‌نشینی می‌کرد اما اگر مناطق غرب را می‌گرفتیم، ارتش عراق حتی یک کیلومتر هم از استان خوزستان عقب نمی‌نشست.

بنابراین به علت تأثیر عملیات در استان خوزستان بر پایان جنگ و افزایش میزان پیروزی و موفقیت‌های ایران، این استان محور اصلی عملیات قرار گرفت. البته بنا بود به هر میزان که در خوزستان با مشکل مواجه شدیم، جنگ را به غرب بکشانیم تا فرصتی پیدا کنیم و بتوانیم دوباره در جنوب عملیات کنیم و به طور کلی محور راهبردی عملیاتی ما خوزستان و جبهه جنوب بود اما از جبهه میانی و شمالی جنگ هم به عنوان پشتیبانی از محور جنوب استفاده می‌کردیم.

فصل چهارم

دوران عدم الفتح

دوران عدم‌الفتح

پس از آزادسازی خرمشهر وارد دو دورهٔ پرفراز و نشیبی از جنگ می‌شویم که دوره اول آن از عملیات رمضان در تیرماه سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳ و عملیات بدر ادامه می‌یابد که دورهٔ «عدم‌الفتح» است و حملات ایران برخلاف سال دوم جنگ به موفقیت کامل دست نمی‌یابد و دورهٔ دوم آن، که دوران «پیروزی‌های نهایی» است (از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶) از فتح فاو شروع می‌شود و تا کربلای ۸ ادامه می‌یابد.

عملیات رمضان، والفجر مقدماتی، خیبر، بدر و چند عملیات محدود دیگر که در این مقطع اتفاق می‌افتد، جزو دوران عدم‌الفتح به حساب می‌آیند. چون هر حمله‌ای که انجام می‌دادیم، حدود ۲۰ درصد موفق شدیم و حدود ۸۰ درصد ناموفق بودیم. آغاز دورهٔ اول با عملیات رمضان^۱ است که در ادامهٔ عملیات بیت‌المقدس و برای

۱. منطقه عملیاتی رمضان، محصور بود بین یک زمین مثلث شکل به وسعت ۱۶۰۰ کیلومتر مربع که از شمال به خط مرزی کوشک و طلائیه و حاشیه جنوبی هورالهویزه به طول پنجاه کیلومتر و از غرب به رودخانه شط‌العرب (که از نقطه تلاقی رودخانه دجله و فرات به نام القرنه شروع می‌شد تا شلمچه در غرب خرمشهر) به طول ۸۰ کیلومتر و از شرق به خط مرزی شمالی - جنوبی از کوشک تا شلمچه به طول ۶۰ کیلومتر منتهی می‌شد. عملیات رمضان بر این مبنای طراحی شد که با حضور قوای نظامی ایران در پشت رودخانه دجله و شط‌العرب و تسلط بر معابر وصولی بصره، عملاً از نظر سیاسی نظامی موقعیت مناسبی برای جمهوری اسلامی برای پایان جنگ فراهم آید. دشمن تا قبل از آزادی خرمشهر، در شرق بصره مواضع مستحکمی نداشت اما با فرصت سه ماهه‌ای که از حمله رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان تا اجرای عملیات رمضان به دست آورد، پیچیده‌ترین خطوط پدافندی ادامه در صفحه بعد

رفتن به سمت بصره^۱ طراحی شده بود.

در آن عملیات از سه محوری که ایران طراحی کرده بود، در دو محور به پیروزی دست پیدا کرد اما در یکی از محورها حملات ایران ناموفق بود و از آنجایی که این سه محور کاملاً با یکدیگر پیوسته بود، با عدم الفتح محور شمالی، عقبه‌های دیگر آن دو محور نیز تهدید شدند و نیروها بعد از چند شبانه‌روز دوباره به مناطق تصرف شده در مرحله اول عملیات که زمینی به عرض چهار تا پنج کیلومتر و طول ده تا پانزده کیلومتر از خاک عراق بود، بازگشتند و سایر مناطقی که از عراق گرفته بودند از دست دادند.^۲

طبیعی و مصنوعی را در نوار مرزی بر نیروهای نظامی ایران تحمیل کرد. احداث خاکریزهای مثلثی زنجیره‌ای و دو ردیفه با اضلاع ۲۲۵۰ متر، به طول ۱۱۵ کیلومتر و ارتفاع چهار متر از بویان تا طلائیه، تسلیح کانال پرورش ماهی به طول ۲۸ کیلومتر و عرض یک کیلومتر با انواع موانع، کمین و سنگ‌های تیربار به عنوان موانع بازدارنده و رها کردن آب در قسمت جنوبی منطقه و احداث کانال ماریج به عرض یک کیلومتر با ۲۹ ردیف میدان مین، فقط بخشی از اقدامات بازدارنده ارتش عراق برای ممانعت از ورود رزمندگان اسلام به خاک عراق بود.

۱. در جنوب‌غربی اروندرود شهر صنعتی و راهبردی بصره واقع شده است که دارای پالایشگاه، کارخانه بزرگ پتروشیمی، واحد تصفیه گاز طبیعی و کارخانه‌های صنعتی دیگر است. بخش نمونه نیز در شرق اروند و بر سر راه بصره قرار دارد که سرزمین‌های باتلاقی شمال آن عظیم‌ترین منابع نفتی را در خود جای داده است. جاده مواصلاتی بغداد به کویت به نام صفوان که دارای اهمیت راهبردی است و نادرکات اصلی و تهیه تسلیحات نظامی ارتش عراق از طریق آن انجام می‌گرفت نیز از جنوب بصره عبور می‌کند. رژیم بعث عراق تا قبل از عملیات بیت‌المقدس چون خرمشهر را کلید بصره می‌دانست و از دست دادن این شهر را امکان‌ناپذیر می‌پنداشت، در شرق بصره مواضع مستحکمی ایجاد نکرده بود اما در فرصتی که بعد از فتح خرمشهر در پی حضور بخشی از نیروهای ایرانی در لبنان و تأخیر در اجرای عملیات رمضان به دست آمد، تغییرات مهمی در زمین منطقه ایجاد کرد که قسمت اعظم آن حاصل تجارب عملیات گذشته بود. (سیری در جنگ ایران و عراق ج ۲، عملیات رمضان)

۲. پس از فتح خرمشهر، ابتکار عمل و برخورداری از روحیه تهاجمی برای اعاده حقوق ایران، ادامه جنگ و ورود به داخل خاک عراق را ضروری می‌ساخت. عملیات رمضان در حقیقت نخستین عملیات رزمندگان اسلام در چارچوب راهبرد تنبیه متجاوز است. عملیات رمضان با این اندیشه طراحی شد که با حضور قوای نظامی ایران در پشت رودهای دجله، فرات و اروند موقعیتی را فراهم آورد تا دشمن به ناچار شرایط ایران را برای صلح بپذیرد؛ لذا دست‌اندرکاران جنگ مشغول طراحی عملیات رمضان شدند، اما بحران حمله رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان، در سال ۱۳۶۱ همگان را متوجه لبنان کرد. در این مرحله امام خمینی^(ره) با تبیین راهبرد «راه قدس از کربلا می‌گذرد» جهت اصلی تحرکات و اقدامات اساسی جمهوری اسلامی را بر ادامه عملیات تا حل نهایی مسئله جنگ ترسیم کردند. در این منطقه چهار محور و قرارگاه‌های عملیاتی قدس، فجر، فتح و نصر به منظور اجرای عملیات ادامه در صفحه بعد

عملیات والفجر مقدماتی نیز در حقیقت عملیاتی است که در ادامه عملیات فتح‌المبین صورت گرفت. یعنی در منطقه فکه و چزابه تا بستان. این عملیات نیز در همان مراحل اول به دلیل لو رفتن و مشکل در خط‌شکنی نیروهای ایران، موفق نبود و لذا بعد از چند حمله، نیروها را به عقب کشیدند و عملیات منجر به شکست شد.^۱

و مقابله با سپاه سوم عراق که از سه لشکر زرهی، دو لشکر پیاده و یک لشکر مکانیزه بهره می‌برد، پیش‌بینی شد. در نهایت عملیات رمضان در پنج مرحله از تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۳، با رمز «یا صاحب‌الزمان ادرکنی» آغاز و پانزده روز به طول انجامید. در این عملیات رزمندگان با نفوذ به عمق خاک عراق نوانستند خود را به نهر کتیبان برسانند و به قرارگاه فرماندهی لشکر ۹ زرهی عراق دست یابند و پاسگاه زید عراق را تصرف کنند اما مواجهه با موانع پیچیده دشمن در عمل منجر به محقق نشدن اهداف اصلی عملیات مبنی بر تهدید بصره و تصرف شرق شط‌العرب شد.

۱. عملیات‌های محدود با هدف بازسازی و گسترش توان رزم از طریق درگیری مستمر با دشمن و گرم نگه داشتن جنگ، ایجاد خستگی و فرسایش در نیروهای دشمن و مختل کردن فکر او برای ممانعت از جمع‌بندی تجارب گذشته و استفاده از آنها انجام شد. در همین راستا سلسله عملیات‌های «مسلم‌بن عقیل» در منطقه عملیاتی غرب و ارتفاعات سومار در ۱۳۶۱/۷/۹، عملیات «محرم» در منطقه عملیاتی جنوب و ارتفاعات جبل حمزین در عین‌خوش و شرهانی در ۱۳۶۱/۸/۱۰ و سومین عملیات «الفجر مقدماتی» در منطقه عملیاتی جنوب و فکه در ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ با هدف دستیابی به شهر العماره عراق انجام شد.

منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی در شمال‌غرب استان خوزستان و در حد فاصل پاسگاه‌های مرزی فکه تا چزابه قرار دارد و پوشیده از رمل است. این منطقه از شمال به شیخ‌حاجری و برقازه، از جنوب به هورالهویزه و شهرستان بستان، از شرق به بلندی‌های میشداغ و رقاییه و از غرب به استان میسان عراق با مرکزیت شهر العماره، محدود می‌شود. مهم‌ترین عوارض طبیعی منطقه، تپه‌های رملی و متحرک، هور، بلندی‌های حاصل از انباشت ماسه و جنگل عمقر است که وجود این عوارض حرکت یگان‌های سواره و زرهی را به شدت با مشکل مواجه می‌سازد. همچنین تنگ چزابه که در جنوب این منطقه واقع شده است، به عنوان محور مواصلاتی بین استان خوزستان و استان میسان عراق از اهمیت بالایی برخوردار است. اقدامات گسترده پدافندی دشمن پس از آزادسازی خرمشهر، سبب شکل‌گیری استحکامات پیچیده دفاعی در شرق بصره شد و سپاه چهارم ارتش عراق در طرح‌های پدافندی خود، موانع گسترده مصنوعی شامل کانال‌ها، سیم خاردار، سنگ‌های کمین، میدان‌های مین و بشکه‌های انفجاری (فوغاز) را در این منطقه ایجاد کرد. از طرفی فرماندهان نظامی برای شکستن بن‌بست به وجود آمده، اجرای عملیات در مناطق غیرمحمول را در دستور کار خود قرار دادند و بر این اساس منطقه رملی فکه تا چزابه به دلیل بکر بودن منطقه و امکان ضعف در خطوط پدافندی دشمن، برای انجام عملیات والفجر مقدماتی در نظر گرفته شد. هدف اولیه این عملیات تصرف دشت شرق حلفائیه و بل غزیه عراق بود که در صورت تحقق این هدف و بنا به دستور، تصرف شهر العماره به عنوان هدف بعدی مورد توجه قرار می‌گرفت. در راستای اجرای این عملیات قرارگاه خاتم‌الانبیاء^(ص) با سازماندهی یگان‌های سپاه و ارتش در قالب دو قرارگاه عملیاتی نجف و کربلا، جبهه‌ای ادامه در صفحه بعد

عملیات دیگر والفجر^۱ است که در شمال منطقه والفجر مقدماتی شکل گرفت و آن هم به نتیجه نرسید.

به عرض چهل و طول شصت کیلومتر را برای عملیات والفجر در نظر گرفت و شمال این منطقه را به قرارگاه نجف و جنوب آن را به قرارگاه کربلا واگذار کرد. در این عملیات سه مرحله پیش‌بینی شده بود؛ در مرحله اول نیروها از حد فاصل پاسگاه دویرج تا پاسگاه صفریه تک خود را به سمت غرب شروع، و با انهدام و تصرف مواضع خط مقدم دشمن تا جاده مرزی عراق پیشروی می‌کردند. در مرحله دوم ابتدا نیروهای قرارگاه نجف منطقه پشت جاده مرزی عراق حد فاصل پاسگاه الفکه تا پاسگاه الرشید را تصرف می‌کردند و سپس نیروهای قرارگاه کربلا با ادامه تک، حد فاصل پاسگاه الرشید تا پاسگاه الشیب را به تصرف خود در می‌آوردند. مطابق طرح در این مرحله، منطقه شرق پل غزیه و شمال هورالهویزه پاکسازی و تأمین می‌شد. در مرحله سوم با بازسازی یگان‌ها، حرکت نیروها به سوی العمارة ادامه می‌یافت. همچنین برای ادامه غافل‌گیری دشمن، پیش‌بینی شده بود که هم‌زمان با شروع نبرد، در منطقه چیلات، طیب و فاو تک فریب اجرا شود. با اعلام رمز مبارک «یاالله، یاالله» عملیات در ساعت ۲۱:۳۰ دقیقه ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ از محورهای شمال پاسگاه‌های طواسیه، رشیدیه و صفریه آغاز شد و نیروهای خودی با استفاده از تاریکی شب، به سوی مواضع دشمن حرکت کردند. پیاده‌روی طولانی در زمین‌های رملی که ناشی از فاصله زیاد خط‌خیز تا خط دستیابی به دشمن بود، خستگی مفرط رزمندگان را به دنبال داشت. همچنین وسعت عمق موانع و استحکامات دشمن و وجود کانال‌های متعدد از سرعت پیشروی نیروها می‌کاست. در این شرایط، در حالی که برخی یگان‌های خودی مشغول پاکسازی و عبور از موانع بودند و برخی دیگر از جاده مرزی عبور کرده و وارد خاک عراق شده بودند، به دلیل هوشیاری دشمن و امکان‌ناپذیری الحاق و استقرار کامل و همچنین پایان تاریکی شب و استفاده گسترده دشمن از آتش پشتیبانی و بالگرد و هواپیما، به یگان‌های خودی دستور عقب‌نشینی داده شد. با شکل‌گیری این وضعیت و ضرورت مقابله با جنگ روانی دشمن، مرحله دوم نبرد با هدف انهدام نیرو و تجهیزات دشمن از ساعت ۲۱ روز ۱۳۶۱/۱۱/۲۰ آغاز شد و پس از انهدام بخش‌هایی از قوای دشمن بدون دستیابی به اهداف اولیه به پایان رسید. با دست نیافتن کامل به اهداف در عملیات، پسوند «مقدماتی» به کلمه «الفجر» افزوده شد و این عملیات «الفجر مقدماتی» نام گرفت.

۱. این عملیات در تاریخ ۱۳۶۲/۱/۲۱ و در منطقه شمال‌غرب فکه و با هدف تکمیل تصرف ارتفاعات جبل حمرین توسط قرارگاه‌های کربلا (محور شمالی)، نجف اشرف (محور جنوبی) و با مرکزیت خاتم الانبیاء انجام گرفت. در طی پنج شبانه‌روز درگیری در منطقه و علی‌رغم عبور نیروها از موانع و شکستن خط و تصرف ارتفاعات و تبدیل جنگ به نبرد تن به تن، دشمن که هشیار شده و اهداف عملیات را درک کرده بود، با اجرای آتش شدید و بهره‌گیری از بالگرد، توانست مقاومت رزمندگان را در هم شکنند.

تغییر در شیوه نبرد

ایران بعد از این ناکامی‌ها و تردیدها^۱ خودش را برای یک عملیات بزرگ به نام خیبر آماده کرد. در عملیات خیبر^۲ هدف، عبور ایران از منطقه آب‌گرفتگی هورالهوریه و تهدید بصره از شمال بود. هورالهوریه دریاچه‌ای به طول ۷۵ کیلومتر و عرض ۴۰ کیلومتر است که بین منطقه هویزه تا رودخانه دجله قرار دارد.^۳

این منطقه به این دلیل برای عملیات انتخاب شده بود که بعد از عملیات رمضان و والفجر مقدماتی، ایران به این نتیجه رسید که باید ابتکاری به خرج دهد و در جایی با

۱. تأثیر ناکامی در عملیات گذشته و مشاهده قدرت دشمن، فرماندهان را در امر تصمیم‌گیری برای ادامه جنگ مردد کرده بود. در همین راستا حضرت امام پس از عملیات والفجر ۱ در دیدار فرماندهان سپاه با ایشان فرمودند: «این عدم‌الفجر والفجر مقدماتی سبلی بود که خدا به شماها زد تا حواستان را جمع کنید... چسرا ناراحت هستید، حضرت امیر هم در جنگ صفین شکست سخت سیاسی خورد اما نیفتاد، حضرت امیر دوباره بلند شد، نکند روحیه‌تان تضعیف شود، ما برای تکلیف داریم می‌جنگیم.» فرماندهان سپاه با درک وضعیت موجود به دنبال راه‌کار مناسبی برای شکستن بن‌بست در جنگ بودند لذا با در نظر گرفتن اصل غافلگیری، منطقه هورالهوریه برای عملیات انتخاب شد اما چون کسب آمادگی لازم نیازمند زمان بود در راستای راهبرد عملیات محدود چندین عملیات از جمله والفجر ۲، ۳ و ۴ طراحی شد. (تنیبه متجاوز، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه)
۲. منطقه عملیاتی خیبر از شمال به البیضاء و العزیر، از جنوب به آب‌گرفتگی شرق بصره، از شرق به ساحل شرقی هورالهوریه و خط مرزی کوشک - زید و از غرب به رودخانه دجله محدود می‌شود. عارضه اصلی در این منطقه هورالهوریه است که حدود هشتاد درصد سطح آن پوشیده از نی، چولان و بردی است. از این رو تردد در آن فقط از آبراه‌ها صورت می‌گیرد. همچنین خشکی‌هایی چون ترابه، البیضاء و جزایر مجنون شمالی و جنوبی در میان هور دیده می‌شود. وجود چاه‌های نفت و عبور جاده مهم بصره - العماره بر اهمیت آن می‌افزاید. از آنجا که با تاکتیک‌های عملیاتی رایج، امکان عبور از موانع گسترده و پیچیده پدافندی عراق و دستیابی به عمق راهبردی آن کشور فراهم نمی‌شد، فرماندهان نظامی با بررسی راهکارهای مختلف، به دلیل بکر بودن منطقه و ضعف خطوط پدافندی دشمن و همچنین مسلح نبودن زمین، منطقه هورالهوریه را برای انجام عملیات خیبر انتخاب کردند.
۳. هورالهوریه در غرب منطقه دشت آزادگان با وسعتی در حدود ۳۰۰۰ کیلومتر مربع گسترده شده است و از شمال به تنگ جزابه و بال جنوبی هورالسناف، از جنوب به دشت نشوه، از شرق به دشت آزادگان و هویزه و از غرب به رودخانه دجله و جاده العماره - بصره محدود می‌شود و آب رودخانه‌های دجله، کرخ‌نور، دویرج، طیب، میمه و باران‌های فصلی آن را تغذیه می‌کند. عمق آن بین چهار تا کمتر از یک متر متغیر است و مانعی طبیعی برای تحرکات نظامی محسوب می‌شود. در جریان جنگ با توجه به اینکه هورالهوریه مانع بزرگی برای عبور نیروهای نظامی بود، هرگز به عنوان یک معبر نظامی مورد توجه دشمن قرار نگرفت.

دشمن درگیر شود که او نتواند از همه توانایی‌های نظامی‌اش استفاده کند. در حقیقت وقتی ایران متوجه شد به حالت موازنه قوا با ارتش عراق رسیده و دیگر قادر نیست عراق را مثل عملیات‌های گذشته با شکست مواجه سازد، تصمیم گرفت زمین و منطقه نبرد را عوض کند و زمینی را به کار بگیرد که عراق نتواند از عمده قوایش در آن استفاده کند.

هورالهوریزه در حقیقت دریاچه‌ای باتلاقی و دارای نیزار است و در این منطقه تانک و ادوات زرهی، زیاد قابل استفاده نیست و بیشتر از نیروی پیاده استفاده می‌شود. ایران نیز با تکیه بر نیروی پیاده می‌خواست ارتش عراق را زمین‌گیر کند و آن‌ها را به منطقه‌ای بکشاند و در جایی مشغول کند که نتوانند از قوای نظامی خودشان خوب استفاده کنند.^۱

دو قرارگاه در منطقه شکل گرفت؛ قرارگاه نجف با فرماندهی سپاه و قرارگاه کربلا با فرماندهی ارتش. از طرف سپاه دو لشکر ۷ ولی عصر (عج) و ۱۴ امام حسین (ع) و تیپ زرهی ۷۲ محرم به ارتش مأمور شدند و از طرف ارتش نیز یگان‌هایی از لشکر ۹۲ زرهی که در خط طلائی - کوشک پدافند می‌کرد به سپاه مأمور شدند.^۲ هدف نهایی این این بود که باید جزایر شمالی و جنوبی را می‌گرفتیم و از دریاچه عبور می‌کردیم و خودمان را به دجله می‌رساندیم و جاده بغداد - بصره را قطع می‌کردیم.

منطقه فوق‌العاده ابتکاری خلق شده بود، به طوری که ما قبل از عملیات اکثر فرماندهان را با قایق و لباس عربی می‌فرستادیم تا خودشان شناسایی کنند. مثلاً آقای مرتضی قربانی و شهید باکری و شهید احمد کاظمی قبل از عملیات آمدند و این مناطق

۱. منطقه هور با ویژگی‌های برجسته زیر انتخاب شد: ضعف و ناتوانی دشمن در عملیات آبی - خاکی، بکر بودن منطقه، رعایت اصل غافل‌گیری، غیرممکن بودن مانور زرهی برای دشمن.

۲. از جمله تحولات فرماندهی جنگ، تفکیک طراحی و اجرای عملیات‌ها در ذیل هماهنگی با یک فرمانده بالاتر بود. در زمستان ۶۲ به فرمان حضرت امام، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی به عنوان فرمانده عالی جنگ در قرارگاه خاتم الانبیاء انتخاب شد. این قرارگاه در هماهنگی و پشتیبانی از هدف‌های کلان و راهبردها نقش داشت و در ذیل آن قرارگاه نجف با فرماندهی سپاه که آن نیز متشکل از چند قرارگاه دیگر مثل: نصر، حدید، فتح، حنین، بدر و نوح بود و قرارگاه کربلا با فرماندهی ارتش قرار داشت.

را شناسایی کردند. مردم عراق به راحتی آنجا زندگی می‌کردند و زندگی در جریان بود. شاید در کل هشت سال جنگ هیچ منطقه نبردی بهتر از خیبر انتخاب نشد و ما از نظر طراحی و انتخاب زمین و میدان نبرد بهترین وضعیت را داشتیم و البته دستاورد آن هم دستاورد عظیمی بود و ما اگر می‌توانستیم ارتباط شمال و جنوب عراق را قطع کنیم، یک تحول اساسی در جنگ به وجود می‌آمد.

منتها به دلایلی از جمله کمبود قایق، کمبود و ضعف بالگردها در هلی‌بُرِن نیروها و ضعف در پشتیبانی هوایی و آتش توپخانه منجر به این شد که ما فقط توانستیم به جزایر شمالی و جنوبی مجنون که یکی از مراکز نفت‌خیز عراق بود اکتفا کنیم.^۱

۱. ایده اولیه عملیات در هور، در بازدیدهای مرداد ۱۳۶۱ از منطقه شکل گرفت و در اوایل سال ۱۳۶۲ با تشکیل قرارگاه شناسایی نصرت، شناسایی‌های منطقه هورالهویزه به طور سری آغاز شد. این شناسایی‌ها نقشی تعیین‌کننده در اجرای عملیات خیبر داشت. تصرف جزایر مجنون، القرنه، نشوه و نهرکنیسان از اهداف عملیات بود که در صورت موفقیت، شهر بصره از شمال تهدید می‌شد. برای فریب و انحراف توجه دشمن نسبت به منطقه هورالهویزه، عملیات تحریرالقدس در ۱۳۶۲/۱۱/۲۱ در منطقه سد دربندپخان، عملیات والفجر ۵ در ۱۳۶۲/۱۱/۲۷ در منطقه چنگوله و عملیات والفجر ۶ در ۱۳۶۲/۱۲/۲ در منطقه جیلات و تنگ جزابه به عنوان عملیات ایذایی به اجرا در آمد. برای اجرای عملیات دو محور مستقل هورالهویزه و زید در نظر گرفته شد. محور هورالهویزه به عنوان تلاش اصلی به قرارگاه نجف (سپاه پاسداران) و محور زید به قرارگاه کربلا (ارتش) واگذار و خط واصل کوشک - الزریجی به عنوان خط حد دو قرارگاه مشخص شد و قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء (س) وظیفه هماهنگی و پشتیبانی این دو قرارگاه را بر عهده گرفت. در این عملیات پشتیبانی هوایی و هلی‌بُرِن بر عهده ارتش، و ترابری دریایی در هور بر عهده قرارگاه دریایی نوح سپاه قرارگرفت. سرانجام در روز سوم اسفند ۱۳۶۲ عملیات خیبر با رمز «پارسول‌الله (س)» آغاز شد. این در حالی بود که یک روز پیش از شروع عملیات، نیروهای پیشرو وارد هور شده و تا حدی در آبراه‌ها پیشروی کرده بودند. با شروع عملیات در محور قرارگاه نجف، نیروهای قرارگاه‌های فرعی نصر و حدید به سرعت در هور پیشروی کرده و موفق شدند با دستیابی به شرق دجله، پل‌های العزیر و القرنه را تصرف کنند. اما در محور قرارگاه فرعی حنین پاکسازی جزایر مجنون مطابق برنامه پیش ترفت و نیروهای این محور نتوانستند با تصرف به موقع نیمه شرقی جزیره جنوبی و ورود به خشکی جنوب غربی طلائیه، به کمک نیروهای عمل‌کننده در محور طلائیه بروند. از سوی دیگر نیروهای قرارگاه فرعی فتح که به سختی خط دشمن را در محور طلائیه شکسته بودند، به علت مقاومت شدید دشمن ناگزیر به توقف شدند. بدین ترتیب بین نیروهای قرارگاه فرعی حنین (عمل‌کننده در جزیره شمالی و نیمه شرقی جزیره جنوبی) و قرارگاه فرعی فتح (عمل‌کننده در محور طلائیه) الحاق صورت نگرفت؛ چیزی که موفقیت عملیات به شدت به آن بستگی داشت. در محور قرارگاه فرعی بدر، نیروها پس از پاکسازی ضلع غربی جزیره شمالی و نیمه غربی جزیره جنوبی، به پل شحیطاط

ادامه در صفحه بعد

چون این مناطق مهم و حیاتی بود^۱ لذا ایران از آن دست برنداشت و آماده شد که بعد از یک عملیات محدود در منطقه‌ای دیگر،^۲ عملیات بدر را نیز در همین منطقه انجام دهد و عمده قوای خود را صرف گرفتن کناره دجله کند. اما در این عملیات نیز به دلیل اینکه نیروهای ما نتوانستند به طور کامل منطقه الغزیر را بگیرند، رخنه‌ای در بین نیروها به وجود آمد که عراق از همان جا فشار آورد و کل منطقه کنار دجله را دوباره

(پس از شهادت حمید باکری جانشین فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا به پل شهید حمید باکری معروف شد) رسیدند، اما به سبب کمبود نیرو و پاکسازی نشدن نیمه شرقی جزیره جنوبی، متوقف شدند. در محور قرارگاه کربلا، به علت وجود موانع پرشمار و مقاومت شدید دشمن، نیروهای عمل کننده موفق به شکستن خط نشدند. با به بن بست رسیدن عملیات در محورهای زید و طلائیه و مسدود ماندن راه زمینی، امکان پشتیبانی از نیروهای مستقر در العزیر و القرنه نیز فراهم نشد و در نتیجه با افزایش فشار دشمن و انتقال یگان‌های تازه نفس از العماره، نیروهای قرارگاه نصر و حدید از العزیر و القرنه به داخل جزیره مجنون شمالی عقب‌نشینی کردند. از این پس جزایر، کانون درگیری شد. این در حالی بود که دشمن به سبب برخورداری از پشتیبانی زمینی در موقعیتی برتر قرار داشت و با رها کردن آب از طریق کانال سوئیب مانع از پیشروی رزمندگان می‌شد؛ لذا نیروهای لشکر ۱۴ امام حسین(ع) که از کنترل عملیاتی قرارگاه کربلا خارج و به قرارگاه نجف پیوسته بودند، به همراه نیروهای قرارگاه فرعی فتح در ۱۰ اسفند ماه بار دیگر همه توان خود را برای باز کردن محور طلائیه به کار بردند تا شاید با باز شدن راه زمینی، گره عملیات گشوده شود، اما به سبب باتلاقی شدن زمین، آتش انبوه و مقاومت شدید دشمن به‌رغم حدود شش کیلومتر پیشروی خودی و متلاشی شدن یک تیپ از دشمن، این حمله نیز ناکام ماند. با توقف پیشروی در محور طلائیه، همه تلاش‌ها معطوف به حفظ جزایر مجنون شد. در ۱۶ اسفند ماه پاتک‌های عراق برای تصرف جزایر آغاز شد و دشمن با اجرای آتش سنگین، بمباران وسیع هوایی و به‌کارگیری نیروهای پیاده و زرهی به جزیره جنوبی حمله کرد. درگیری تا ۱۸ اسفند ماه ادامه داشت و در این روز دشمن با سلاح‌های شیمیایی مواضع خودی را به شدت بمباران کرد. در ۱۹ اسفند ماه عراق حملات خود را از سرگرفت، اما رزمندگان اسلام با دفاع شدید، نیروهای دشمن را متوقف کردند. سرانجام با استقامت حماسی رزمندگان و شهادت فرماندهانی چون ابراهیم همت، مرتضی یاغچیان، حمید باکری و اکبر زجاجی، دشمن با تحمل تلفات فراوان از ادامه پاتک منصرف شد و طبق فرمان امام خمینی^(ره) جزایر همچنان حفظ شد و به مدت ۴ سال و نیم در اختیار ایران بود.

۱. حضرت امام خمینی^(ره) در ۱۳۶۲/۱۲/۱۴ در پیامی به محسن رضایی فرمانده سپاه فرمودند: «جزایر حتماً باید نگه داشته شود، هر طور که شده.»
۲. منظور، عملیات عاشورا در منطقه میمک در ۱۳۶۳/۷/۲۵ می‌باشد. منطقه میمک اولین منطقه‌ای بود که توسط عراق اشغال شد. هر چند در عملیات «ذوالفقاره» در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۹ قسمتی از این منطقه با حماسه شهیدان کشوری و شيرودی آزاد شده بود اما در عملیات عاشورا کل منطقه آزاد شد.

پس گرفت^۱. بعد از عملیات بدر اتفاقاتی افتاد که مهم‌ترین آن‌ها، تفکیک فرماندهی سپاه و ارتش از یکدیگر بود. چون ما به این نتیجه رسیدیم که با این وضع دیگر

۱. منطقه عملیاتی بدر به طول حدود پنجاه کیلومتر از شمال به ترابه و از جنوب به القرنه و کانال سوئیب در داخل خاک عراق محدود می‌شود و هورالهویزه و هورالحمار این منطقه را احاطه کرده است. رودخانه دجله این منطقه را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌کند و جاده مهم بغداد - بصره در غرب رودخانه واقع است. دشمن بعد از عملیات خیبر، علاوه بر سازماندهی سپاه‌های اول تا چهارم خود، اقدام به تشکیل ستاد فرماندهی شرق دجله و رده‌های پدافندی در سراسر منطقه جنوب کرد و در مسیر آبراه‌ها و در داخل نیزارها سنگرهای کمین قرار داد تا در صورت هجوم رزمندگان نقش تأخیری داشته باشند و از نزدیکی نیروهای شناسایی به خط دشمن نیز ممانعت کنند. از طرفی برای زیر نظر گرفتن هرگونه تحرک و داشتن تسلط کافی بر هور، دکل‌های متعددی نصب کرد. گذشته از آن در آبراه‌ها موانع قابل ملاحظه‌ای ایجاد کرد که گذشتن از آنها بسیار سخت و بلکه غیرممکن می‌نمود. بعد از این موانع، سیل‌بندی هم مشرف بر آب به عرض دوازده متر و ارتفاع دو متر احداث کرد و بر روی آن سنگرهای متعددی تعبیه کرد که از سه جهت دارای دید کافی بر روی آب بود. عواملی همچون تجربیات به دست آمده از عملیات خیبر درخصوص الزامات پشتیبانی و تاکتیکی و عملیات آبی و خاکی، جبران بسیاری از نواقص و کمبودهای مهندسی موجود در آن عملیات، در اختیار داشتن جزایر مجنون به عنوان مناطق واسط و سرپل که امکان تمرکز نیروها و انتقال تجهیزات به جلو را تسهیل می‌کرد، موجب شد این منطقه دوباره برای انجام عملیات بزرگ انتخاب شود و دستیابی و تسلط بر جاده‌العماره - بصره و نیز دستیابی به غرب دجله که استان‌های ناصریه، بصره و العماره را احاطه کرده است و همچنین تسلط بر شرق دجله از جمله اهداف آن قرار گرفت. برای انجام عملیات، منطقه مورد نظر به دو محور شمالی و جنوبی تقسیم شد و محور شمالی به قرارگاه نجف، و محور جنوبی به قرارگاه کربلا واگذار شد. قرارگاه نوح نیز مأموریت داشت به سوی پل زردان پیشروی کند و سپس کانال سوئیب را بشکافد و آب را به سمت بصره جاری کند. همچنین به دو قرارگاه فرعی ظفر و نجف ۲ مأموریت جداگانه‌ای به صورت احتیاط و نیز انجام عملیات فریب واگذار شد. سرانجام عملیات در ۱۳۶۳/۱۲/۲۰ آغاز شد و در همان ساعات اولیه نیروهای خودی توانستند در ساحل شرقی دجله مستقر شوند و حتی در بخشی از رودخانه از دجله عبور کنند و به غرب دجله دست یابند. اما دشمن با اجرای آتش انبوه، استفاده گسترده از سلاح‌های شیمیایی و به‌کارگیری یگان‌های زرهی و مکانیزه در مدت شش روز پانک‌های بسیار سنگینی برای بازپس‌گیری نقاط از دست رفته اجرا کرد. در این وضعیت با وجود تلاش شدید رزمندگان که شهادت فرماندهانی چون مهدی باکری، عباس کریمی، کاظم نجفی رستگاری، حسن بهمنی، ولی‌الله چراغچی، سیدابراهیم جعفرزاده، حسن درویشی و عبدالحسین برونسی را به دنبال داشت، به دلایلی همچون کمبود مهمات، نابرابری آتش و دشواری پشتیبانی نیروهای خودی، از بخشی از نقاط تصرف شده عقب‌نشینی و نگهداری پد خندق (الحجرده)، ترابه، لحوک، نهروان، فجیره و نیز جاده خندق به طول ۱۳ کیلومتر که فاصله آن با جاده‌العماره - بصره شش کیلومتر است، بسنده کردند. پس از این عملیات، دشمن با استفاده از پشتیبانی هوایی و موشکی خود به حملات گسترده به شهرها و مناطق مسکونی و نیز کشتی‌های نفتی ایران مبادرت کرد.

نمی‌توانیم قرارگاه مشترک داشته باشیم و باید از هم جدا شویم که این سرآغاز عملیات‌های دوران پیروزی نهایی شد.

جنگ شهرها

در دوران عدم‌الفتح‌ها چند مسئله مهم دیگر نیز به وجود آمد از جمله؛ جنگ شهرها، جنگ نفت‌کش‌ها و جنگ شیمیایی که البته مهم‌ترین بخش، جنگ شهرها بود. عراق بعد از عملیات خیبر به صورت یک نیروی هجوم‌کننده به سمت شهرهای ایران آمد و به موشک باران و بمباران شهرهای ایران پرداخت.

تا یک سال بعد از اقدام عراق، ایران در تردید بود که آیا مقابله به مثل کند یا نه و آیا ما نیز باید به شهرهای عراق حمله کنیم یا خیر؟ اینجا اختلاف نظر جدی بود. برخی می‌گفتند از نظر شرعی درست نیست و توجیهی نداریم که ما نیز مسلمان کشتی کنیم. اما ایران علی‌رغم میل باطنی خود و به دلیل طول کشیدن موشک باران دشمن در نهایت ناچار شد عملیات مقابله به مثل را با در نظر گرفتن شرایطی شروع کند. بدین معنی که ۴۸ ساعت قبل از مقابله به مثل به مردم شهرهای مورد نظر اعلام می‌شد.

۱. عراق از حمله به شهرها و مناطق غیرنظامی دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: جبران شکست نظامی در جبهه و فشار روانی به مردم. بنابراین هرگونه از سرگیری این حملات و یا گسترش آن نشان‌دهنده ضعف نظامی عراق در دوره‌ای خاص از جنگ است که به چهار مرحله از آن می‌توان اشاره کرد. مرحله اول از ۱۳۶۳/۱۲/۱۳ تا ۱۳۶۴/۱/۱۷ که در این مرحله ۲۹ شهر و چندین روستا حدود ۱۱۸ بار مورد حمله قرار گرفت. در مقابله با این حملات، ایران نیز عملیات مقابله به مثل را آغاز کرد و هجده شهر و شهرک عراق از جمله بانک رافدین بغداد را مورد اصابت قرار داد. مرحله دوم از ۱۳۶۴/۳/۵ تا ۱۳۶۴/۳/۲۴، که در این مرحله ۳۷ شهر حدود ۱۰۵ بار مورد حمله قرار گرفت. مرحله سوم از ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ تا ۱۳۶۵/۱۲/۳ که در این مرحله ۶۶ شهر مورد حمله قرار گرفت. مرحله چهارم از ۱۳۶۶/۱۲/۱۹ تا ۱۳۶۷/۱/۳۰ که در این مرحله برای اولین بار تهران مورد حمله قرار گرفت. با بررسی بر روی قطعات منفجر نشده، مشخص شد که عراق با کمک فنی آلمان و شوروی موفق به تولید موشک جدید با برد ۶۵۰ کیلومتر شده است. دکتر ولایتی وزیر امور خارجه ایران می‌گوید: «هنگامی که به وزیر خارجه شوروی گفتم چرا به عراقی‌ها موشک می‌دهید گفت: شما دست از حمایت مجاهدان افغانی بردارید تا ما هم موشک ندهیم.» (تنبیه متجاوز)

موج عملیات محدود

در این مدت چون همواره با عدم الفتح مواجه بودیم ناچار شدیم برای به دست آوردن پیروزی و جبران شکست‌ها، موجی از عملیات محدود مانند سلسله عملیات عاشورا^۱ و قدس را طراحی و اجرا کنیم.^۲

این عملیات‌ها به طور نسبی نتایج مثبتی به همراه داشت. به عنوان مثال در عملیات والفجر^۳ توانستیم پادگان حاج عمران را در اشنویه و پیرانشهر از عراق بگیریم و در عملیات والفجر^۴ ارتفاعات قلاویزان را از دست عراق آزاد کردیم. در عملیات والفجر^۵ توانستیم در جنوب منطقه بانه، ارتفاعات سورن را به سورکوه وصل کرده و منطقه دره شیلر را که مانند زیانه‌ای وارد خاک ایران شده است قطع کنیم که در نتیجه آن حدود ۸۰،۷۰ کیلومتر خط پدافندی ایران کوتاه‌تر شد. این عملیات در حقیقت اولین پیشروی ایران در شمال عراق است. هدف اصلی از طراحی و اجرای عملیات محدود عبارت است از: کسب توان جدید، گرم کردن فضای جنگ، آزادسازی ارتفاعات سرکوب و مسلط، اصلاح مرز و خطوط پدافندی و در نهایت رسیدن به مرزهای بین‌المللی و جلوگیری از نفوذ ضد انقلاب و بستن معابر نفوذی آن‌ها.

دیپلماسی جنگی عراق

در این دوران عراق از نظر سیاسی ارتباط فوق‌العاده خوبی با آمریکا برقرار کرده بود، به گونه‌ای که آقای طارق عزیز وزیر خارجه وقت عراق به آمریکا سفر کرد و با

۱. عاشورای ۱ در ۱۳۶۴/۵/۲۳ در منطقه نکاب، عاشورای ۲ در ۱۳۶۴/۵/۲۴ در منطقه چنگوله، عاشورای ۳ در

۱۳۶۴/۵/۲۵ در منطقه شمال فکه و عاشورای ۴ در ۱۳۶۴/۸/۱ در منطقه هورالهوریه اجرا شد.

۲. عملیات قدس ۱ در ۱۳۶۴/۳/۲۴ در منطقه هورالهوریه، قدس ۲ در ۱۳۶۴/۴/۵ در همان منطقه، قدس ۳ در

۱۳۶۴/۴/۲۰ در جنوب دهلران، قدس ۴ در ۱۳۶۴/۵/۲ در جنوب شرقی العماره و قدس ۵ در ۱۳۶۴/۵/۱۵ در

غرب هورالهوریه اجرا شد.

۳. در ۱۳۶۲/۴/۲۹

۴. در ۱۳۶۲/۵/۷

۵. در ۱۳۶۲/۷/۲۸

وزیر خارجه امریکا گفتگو کرد و همچنین سفری نیز به روسیه داشت که همزمان با آن اولین استفاده از بمب‌های شیمیایی آغاز شد^۱ و با وجود اینکه مرتب این مسئله به مجامع جهانی اعلام می‌شد اما واکنشی صورت نگرفت و از ایران حمایتی نشد و حتی صدام محکوم نشد^۲. البته سازمان ملل در بیانیه‌ای خودداری از استفاده سلاح شیمیایی را بیان کرد اما عراق را محکوم نکرد و ایران از نظر سیاسی همچنان در حالت انزوای بین‌المللی قرار داشت اما دیپلماسی عراق کاملاً فعال بود و حمایت قدرت‌های بین‌المللی را با خود به همراه داشت.

در همین دوران گرچه ارتش و سپاه در قالب قرارگاه مشترک عمل می‌کردند اما هر کدام جداگانه عملیات‌های خود را طراحی و اجرا می‌کردند. بعد از عملیات بدر، در همان منطقه به پیشنهاد شهید صیاد شیرازی عملیاتی به نام کمیل طراحی شد که به علت

۱. ارتش عراق برای نخستین بار و به صورت آزمایشی از سلاح‌های شیمیایی در ۱۳۵۹/۱۰/۲۳ در منطقه میمک استفاده کرد اما استفاده وسیع از آن و به عنوان سلاحی بازدارنده اولین بار در عملیات خیبر بود. سکوت معنی‌دار سازمان ملل متحد موجب شد عراق جسارت استفاده از این سلاح را برخلاف کنوانسیون ۱۹۲۵ ژنو پیدا کند و به‌طور وسیع همچون سلاح‌های متعارف از آن استفاده کند؛ طوری که در طول جنگ ارتش عراق قریب به ۲۵۲ بار از سلاح شیمیایی علیه رزمندگان و مردم غیرنظامی استفاده کرد.

۲. در دوره پس از فتح خرمشهر تغییر و تحولاتی در جنگ رخ داد که قسمت اعظم آن فشار اقتصادی و تحریم فروش سلاح به ایران بود. در این دوره آمریکا پس از سه سال اعلان بی‌طرفی با علنی کردن حمایت خود از عراق به منظور ممانعت از به هم خوردن معادله نظامی حاکم بر جنگ، اقدام به تقویت عراق با تکنولوژی پیشرفته به‌خصوص نیروی هوایی کرد. سفر دونالد رامسفلد (معاون وزیر خارجه آمریکا) در دی ماه ۶۲ به بغداد که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های غربی داشت، از نشانه‌های بارز حمایت آشکار آمریکا از عراق قلمداد می‌شد. اقدام دیگری که این حمایت را آشکار می‌سازد، اجازه وزارت خارجه آمریکا برای فروش ۶۰ فروند بالگرد هوگوس به عراق است. به عبارت دیگر در این مرحله سیاست تکنیک در برابر تاکتیک اتخاذ شد. عراق نیز تلاش فزاینده‌ای را به منظور تحت‌الشعاع قرار دادن پیروزی‌های نظامی ایران با دست یازیدن به جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس آغاز کرد تا شاید بدین‌وسیله با به ضعف کشاندن بنیه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران مقدمات به بن‌بست رساندن جنگ را فراهم کند. در این دوران مواضع شوروی نیز از راهبرد بی‌طرفی به جانبداری رسمی از عراق تغییر کرد؛ به‌خصوص پس از دستگیری سران حزب توده در نیمه دوم سال ۱۳۶۲ که سبب حمایت جدی‌تر و تسلیح ارتش عراق به موشک‌های اسکاد شد. از این رو طاروق عزیز در سفر خود به مسکو مورد استقبال و توجه ویژه‌ای قرار گرفت که در جهان بازتاب داشت.

اختلاف نظری که وجود داشت و اینکه در نهایت آقای هاشمی رفسنجانی قانع نشدند که نتیجه عملیات چه خواهد شد، لذا عملیات لغو شد.

عملیات دیگری نیز به نام قادر^۱ در شمال پیرانشهر در منطقه سیدکان و در داخل خاک عراق طراحی شد که نتیجه آن نیز موفقیت‌آمیز نبود. این دوران عدم الفتح نام داشت که شکست در عملیات‌های بزرگ و جنگ شهرها را شامل می‌شود و تا عملیات والفجر ۸ که منجر به فتح فاو و ورود به مقطع دیگری از جنگ شد، ادامه دارد.

پاسخ به ابهامات

مدل نظری «جنگ تا رفع فتنه از عالم» امام خمینی^(ره) و همچنین مدل نظری «جنگ

جنگ تا یک پیروزی» که آقای هاشمی رفسنجانی ارائه کردند به چه معناست؟

نظریه و شعار «جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم» را حضرت امام^(ره) در عملیات خیبر اعلام کردند.^۲ دلیل آن هم تردیدهایی بود که در مسئولان کشور به وجود آمده بود؛ که

۱. در تاریخ ۱۳۶۴/۴/۲۳ و در منطقه غرب اشنویه و ارتفاعات کلاشین عراق. هر چند سپاه از مدت‌ها قبل در منطقه غرب و سیدکان با ایجاد قرارگاه حمزه سیدالشهدا تحت پوشش نیروهای بازسازی اقداماتی را انجام داده بود اما به دلایلی این منطقه به ارتش واگذار شد.

۲. حضرت امام خمینی^(ره) در دیدار مسئولان عالی کشور به مناسبت میلاد پیامبر اعظم^(ص) جنگ تا رفع فتنه از عالم را این طور تفسیر می‌کنند: «جنگ‌های رسول اکرم، رحمتش کمتر از نصایح ایشان نبوده است. این‌هایی که گمان می‌کنند که اسلام نگفته است «جنگ جنگ تا پیروزی»، اگر مقصودشان این است که در قرآن این عبارت نیست، درست می‌گویند، و اگر مقصودشان این است که بالاتر از این با زبان خدا نیست، اشتباه می‌کنند. قرآن می‌فرماید: قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ، همه بشر را دعوت می‌کند به مقاتله برای رفع فتنه؛ یعنی «جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم»، این غیر از آنی است که ما می‌گوییم. ما یک جزء کوچکش را گرفته‌ایم، برای اینکه خوب! ما یک دایره خیلی کوچکی از این دایره عظیم واقع هستیم و می‌گوییم که: «جنگ تا پیروزی» مقصودمان هم پیروزی بر کفر صدامی است یا پیروزی بر فرض کنید بالاتر از آنها. آنچه قرآن می‌گوید این نیست، او می‌گوید: «جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم»؛ یعنی باید کسانی که تبعیت از قرآن می‌کنند، در نظر داشته باشند که باید تا آنجایی که قدرت دارند ادامه به نبردشان بدهند تا اینکه فتنه از عالم برداشته بشود. این، یک رحمتی است برای عالم و یک رحمتی است برای هر ملتی، در آن محیطی که هست... اگر امروز، این سران استکباری بمیرند، برای خودشان بهتر است از اینکه ده سال دیگر بمیرند... پیغمبر، رحمة للعالمین است و تمام جنگ‌هایی که او کرده است، ادامه در صفحه بعد

این عملیات‌ها فایده‌ای ندارد و جنگ طول کشیده است و آیا باید جنگید یا نه؟ و حتی در حوزه‌های علمیه برخی از آقایان تشکیک کرده بودند که آیا این افرادی که در جنگ کشته می‌شوند شهید هستند یا نه؟ و خلاصه موجی از ابهام‌ها و تردیدها و ناامیدی و یأس بر فضای جنگ حاکم شده بود که حضرت امام (ره) این صحبت را فرمودند که ما برای رفع فتنه از اسلام می‌جنگیم و جنگ ما جنگ عقیده و جنگ بین اسلام و کفر است و ما برای مبارزه با باطل می‌جنگیم و لذا این جنگ تا رفع فتنه از عالم ادامه خواهد داشت.

این نظریه در واقع پاسخی بود به کسانی که فکر می‌کردند اگر ایران نجنگد، صلح می‌شود و جنگ تمام می‌شود. مدل نظری «جنگ جنگ تا یک پیروزی» آقای هاشمی

دعوت‌هایی که او کرده است، همه‌اش رحمت است. اینکه می‌فرماید که: قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ، بزرگترین رحمت است بر بشر... آن مذهبی که جنگ درش نیست، ناقص است اگر باشد؛ و من گمانم این است که حضرت عیسی - سلام‌الله علیه - اگر به او مهلت می‌دادند، آن هم همین ترتیبی که حضرت موسی - سلام‌الله علیه - عمل می‌کرد، همان طوری که حضرت نوح - سلام‌الله علیه - عمل می‌کرد، آن هم با کفار آن طور عمل می‌کرد... نبی، همه چیز دارد؛ شمشیر دارد، نبی جنگ دارد، نبی صلح دارد؛ یعنی جنگ اساسش نیست، برای اینکه اصلاح را در دنیا توسعه بدهد، برای اینکه مردم را نجات بدهد جنگ می‌کند. برای اینکه مردم را از شر خودشان نجات بدهد، حدود را، تعزیرات را وضع کرده است. برای اینکه هم تربیت بشود این آدم و هم راحت بشود است. اگر امروز ما جنگ می‌کنیم و جوان‌های ما می‌گویند: «جنگ تا پیروزی»، این طور نیست که این‌ها یک امری بر خلاف قرآن می‌گویند. این ذره‌ای است، یک رشحه‌ای است از آنکه قرآن می‌گوید. آنی که قرآن می‌گوید، بیشتر از این حرف‌هاست. اینکه ما می‌گوییم، به اندازه حدود خودمان می‌گوییم. ما چون امروز با - فرض کنید که - صدام یا با کسانی که مؤید صدام هستند جنگ داریم، در این محیط ناقص، می‌گوییم که «جنگ جنگ تا پیروزی». خدای تبارک و تعالی، چون نظرش به اول و آخر است - تا آخر نظر دارد - می‌گوید که «جنگ تا رفع فتنه» غایت، رفع فتنه است؛ یعنی اگر ما پیروز هم بشویم یک کمی فتنه را کم کردیم، اگر ما به جای دیگر هم پیروز بشویم، باز یک جای کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همه دنیا را هم ما فرض کنید که جنگ بکنیم و پیروز بشویم، باز همه دنیا را هم ما فرض کنید که جنگ بکنیم و قرآن این را نمی‌گوید، قرآن می‌گوید: «جنگ تا رفع فتنه»؛ باید رفع فتنه از عالم بشود. بنابراین غلط فهمی است از قرآن که کسی خیال کند که قرآن نگفته است «جنگ جنگ تا پیروزی». قرآن گفته است، بالاتر از این را گفته، اسلام هم گفته است و بالاتر از این را گفته است... و ما بحمدالله، جوان‌هایمان الان مشغول هستند و همان دستوری که خدای تبارک و تعالی در قرآن داده است به اندازه محیط خودشان، به اندازه سعه وجود خودشان را دارند انجام می‌دهند، و امیدواریم که خدای تبارک و تعالی به آنها توفیق بدهد که هر چه بیشتر این امور را انجام بدهند. (صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۱۵)

رفسنجانی بعد از عملیات بیت المقدس مطرح شد و چون بعد از فتح خرمشهر اختلاف نظر برای ورود به خاک عراق وجود داشت، این شعار را مطرح کردند. امام^(ره) بعد از آزادی خرمشهر فرمودند: شما بر سر مرز بمانید و در همین مرز بجنگید، اما آقای هاشمی رفسنجانی و سیاسیون می گفتند که ما باید وارد خاک عراق شویم تا بتوانیم پشت میز مذاکره با دست پر صحبت کنیم. نظامیان هم این استدلال سیاسیون را قبول داشتند و می گفتند ما باید از مرز عبور کنیم و به پشت اروندرود برویم، چرا که اگر جنگ طول کشید پشت یک مانع طبیعی باشیم و نخواهیم برای یک عمر ارتش و سپاه سر مرز بمانند و بهتر است پشت یک مانع طبیعی که با نیروی کم قابل پدافند است توقف کنیم لذا اینکه نظامیان می گفتند باید از مرز عبور کنیم با این استدلال بود.

در حقیقت در ابتدا سیاسیون و نظامیان معتقد به ادامه جنگ برای رفتن به پشت اروندرود بودند. پس از آزادسازی خرمشهر در جلسه شورای عالی دفاع در محضر امام^(ره) که آقایان حاج احمد خمینی، میرحسین موسوی، موسوی اردبیلی، ولایتی و مقام معظم رهبری - که رئیس جمهور بودند - حضور داشتند، آقای هاشمی رفسنجانی گفتند که ما باید از مرزهای بین المللی عبور کنیم که اگر خواستیم جنگ را تمام کنیم یک چیزی در دست داشته باشیم که بتوان در میز مذاکره از آن استفاده کنیم.

آقای ظهیرنژاد هم استدلال کردند مرزهای جنوب قابل دفاع نیستند و باید به مانعی طبیعی مثل اروندرود تکیه کنیم و با تکیه بر آن بتوان دفاع کرد. این دو استدلال ارائه و من و دیگر دوستان هم در بعد سیاسی و نظامی از آن دو حمایت کردیم؛ لذا عملاً راهبرد پس از آزادی خرمشهر راهبرد سیاسی شد؛ یعنی انجام یک عملیات نظامی برای تحقق صلح، برای آنکه بتوان از طریق دیپلماسی جنگ را تمام کرد. به عبارت دیگر قرار شد عملیات نظامی به عنوان ابزاری در خدمت دیپلماسی قرار گیرد. این راهبرد سیاسی بود. عملیات نظامی و جنگ هدف نبود، بلکه هدف حمایت از سیاست خارجی برای تحقق صلح شرافتمندانه بود.

بعد از آنکه حضرت امام^(ره) استدلالها را شنید، اجازه دادند که به خاک عراق وارد شویم. آن موقعی که استدلال ایشان این بود که اگر از مرز عبور کردیم، دیگر باید تا

یک نقطه معین جلو برویم یعنی مثلاً تا بغداد؛ لذا امام می‌گفتند یا نروید یا اگر رفتید باید تا آخر خط بروید و کار را تمام کنید، کاری که تا پایان جنگ ما نتوانستیم انجام دهیم. آقای هاشمی رفسنجانی معتقد بود که اگر از مرز عبور کنیم و مثلاً بصره را بگیریم، آن وقت دست پری برای یک صلح شرافتمندانه خواهیم داشت.^۱ ولی پس از عملیات رمضان بین نظامیان و سیاسیون اختلاف نظر پدید آمد. نظامیان معتقد بودند که با یک عملیات صدام و حامیان او تسلیم خواسته‌ها و حقوق ایران نخواهند شد ولی آقای هاشمی می‌گفت با یک عملیات می‌توان از راه دیپلماتیک جنگ را خاتمه داد.

چرا عراق تا قبل از عملیات رمضان از هر فرصتی برای ادامه مذاکره استفاده می‌کرد اما بعد از آن خود را برای جنگ طولانی مدت مهیا کرد؟

این مطلب صحیح نیست. عراق از اول تا آخر جنگ همواره در ظاهر می‌گفت من برای آتش‌بس و مذاکره آماده‌ام و ایران هم همواره می‌گفت من برای صلح آماده‌ام، به شرط اینکه شرایط ما را بپذیرید. صدام از همان روزهای آغازین جنگ که تانک‌های او در حال ورود به ایران بود می‌گفت آتش‌بس و او همواره از آتش‌بس و مذاکره دم می‌زد. هر گاه هیئت‌های صلح به ایران می‌آمد با آن‌ها مذاکره می‌شد و آن‌ها را می‌پذیرفتند و هیچ هیئت صلحی نیامده که ایران با او مذاکره نکرده باشد. البته ایران چون می‌دانست عراق بازیچه‌ای بیش نیست، هیچ‌گاه با عراق به تنهایی صحبت نمی‌کرد و همیشه می‌خواست نیروهای اصلی مثل سازمان ملل و شورای امنیت پای میز مذاکره باشند.

۱. ترسیم دورنمای جنگ شهرها و سایر فشارهای وارده به جمهوری اسلامی سبب شد حضرت امام در پیام آغاز سال ۱۳۶۶ این سال را سال «استقامت» بنامد و آرمان جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم را اتخاذ کند. اما در این میان برخی جریان‌های سیاسی با انگشت گذاشتن بر روی نارسایی‌های ناشی از جنگ، دوباره صحنه را برای تشدید فعالیت‌های سیاسی مساعد دیدند و این بار سعی کردند حتی جنگ را از موضع اعتقادی زیر سؤال ببرند. رهبری انقلاب به منظور تعیین مشی آینده جنگ و رفع هرگونه تردید و تزلزل با این شعار خود بر ضرورت ادامه نبرد تأکید کردند. این رهنمودها در حقیقت لزوم آمادگی همه جانبه برای اصلی نمودن مسئله جنگ در سطح کشور را نمایان می‌ساخت.

یکی از علل ناکامی ایران در عملیات خیبر، به پایان رسیدن زمان مأموریت نیروها ذکر شده است. این مطلب صحت دارد؟

این عامل، عامل جدی نبوده و عامل اصلی بیشتر ضعف تدارکات و پشتیبانی نیروها بوده است، به گونه‌ای که حتی در شب عملیات نیز تعداد قایق‌های مورد نیاز کامل نشد و از طرفی در شب نیز بالگردهای هوانیروز ارتش به سختی می‌توانست عملیات انجام دهد. بنابراین ضعف حمل‌ونقل نیروها و ضعف امکانات باعث شکست عملیات خیبر شد. البته ناهماهنگی زمانی در درون سازمان رزم سپاه در شب اول هم اگرچه یک ضعفی بود اما در شب بعد دوباره بین نیروها هماهنگی ایجاد شد اما باز هم به دلیل اینکه استحکامات پلانیته شکسته نشده بود، نیروها نتوانستند پیشروی کنند.^۱

اگر مناطق اشغال شده عراق توسط ایران (مثل فاو و حلبچه) بعد از جنگ همچنان در دست ایران باقی می‌ماند، آیا با سیاست دفاعی ایران در جنگ هم خوانی داشت و آیا فشارهای بین‌المللی باعث پس دادن این مناطق به عراق نمی‌شد؟

بله، اما ایران اصلاً قصد نگهداری فاو و شلمچه را برای همیشه نداشت. حضرت امام در عملیات رمضان بیانیه‌ای صادر کردند و فرمودند: «ما این عملیات را شروع کردیم اما هیچ چشم داشتی به خاک عراق نداریم و قصد ما سقوط حزب بعث است و جنگ ما جنگ یک انقلاب است و ما می‌خواهیم صدام که یک فتنه‌ای در منطقه است

۱. سایر دلایل ناکامی در این عملیات را می‌توان در موارد ذیل دانست: کمبود شدید در تأمین امکانات (از ۲۰۰۰ فروند قایق مورد نیاز تنها حدود ۵۰۰ فروند قایق تأمین شد و از ۷۰ فروند بالگرد مورد نیاز تنها ۲۴ فروند در شرق هور به کارگیری شد) وجود عقبه طولانی، نبود امکان بهره‌گیری از آتش پشتیبانی، شهادت و مجروح شدن فرماندهان همچون ابراهیم همت، حمید باکری و حسین خرازی، تمرکز جنگ در محدوده‌های کوچک و متقابلاً آتش مداوم دشمن، استفاده وسیع از گازهای شیمیایی به طور گسترده برای اولین بار و در نهایت لو رفتن محور عملیاتی پلانیته به طوری که فرمانده سپاه سوم و فرمانده لشکر ۱۹ ارتش عراق، در ۱۳۶۲/۱۱/۸ یعنی ۲۵ روز قبل از آغاز عملیات خیبر خبرنگاران را در دیدگاهی در مقابل پلانیته در خاک عراق حاضر نموده و به تهاجم آینده ایران از دشت غزیل (دشت شمال پلانیته را عراق ها غزیل می‌نامیدند) اشاره می‌کند و حتی می‌گوید از این محور سپاه حمله می‌کند و در محور زید ارتش عمل می‌کند. (غلامعلی رشید)

را ساقط گردانیم»^۱ که در حقیقت بحث در مورد سقوط صدام بوده است. در یک پله پایین‌تر بحث این بود که جنگ پایان یابد و ایران به حقوق خودش برسد وگرنه ما نمی‌خواستیم فاو و حلبچه را نگه داریم و حتی اگر بعد از جنگ فشار بین‌الملل هم نبود باز ایران آن مناطق را رها می‌کرد.

چرا شاه کردهای شمال عراق را از لحاظ سیاسی و نظامی حمایت می‌کرد که بر اساس آن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به وجود آمد؟

این یک تاکتیک بود، چرا که کردهای شمال عراق علیه صدام بودند و شاه به آن‌ها کمک می‌کرد و حتی توپخانه ارتش ایران وارد عراق شد و ما هم در جنگ همین کار را انجام دادیم و از بارزانی و طالبانی که دوستان ما بودند استفاده می‌کردیم و نیروهایمان را در خاک عراق وارد می‌کردیم و علیه ارتش عراق عملیات انجام می‌دادیم و اکنون در حقیقت بارزانی و طالبانی با ایران کاملاً هماهنگ هستند. ما در عراق دو نیرو داشتیم یکی شیعیان و یکی کردها که جمهوری اسلامی از هر دو توان استفاده می‌کرد.^۲

با توجه به عقبه طولانی و عمق خیلی زیاد عملیات خیبر و نبودن جاده تدارکاتی چه راهکاری برای پشتیبانی نیروها پیش‌بینی شد؟

ما دو حرکت خوب انجام داده بودیم؛ یکی قایق و دیگری بالگرد. یعنی حتی به قایق نیز اکتفا نکرده بودیم و می‌خواستیم از سیستم ناوگان هوایی ایران که قوی‌ترین ناوگان هوایی منطقه بود و اکنون نیز هست استفاده کنیم. بالگردهای ایران حتی قبل از انقلاب نیز عالی بودند. ضمن اینکه ما خیبر را به گونه‌ای طراحی کرده بودیم که بعد از

۱. صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۷۵، پیام به ملت و ارتش عراق برای قیام علیه رژیم بعث.

۲. قبل از انقلاب اسلامی تحولاتی در منطقه صورت می‌گیرد که از جمله آنها پیمان دوستی بین شوروی و عراق است که در واقع یک پیمان راهبردی است. همچنین جنگ اعراب با اسرائیل در سال ۱۹۷۳ م. نگرانی اسرائیلی‌ها از جبهه غرب و اضافه شدن عراق به جبهه اعراب در برابر اسرائیل موجب شد اسرائیلی‌ها محور اصلی تحریک کردها بشوند و لذا آمریکا به این نتیجه می‌رسد که از کردها حمایت کند و در این راستا موافقت شاه ایران را نیز گرفتند. بنابراین جنگی که منجر به قرارداد ۱۹۷۵ م. شد، در حقیقت ماهیت اصلی‌اش مهار کردن قدرت عراقی بود که حزب بعث در آن کودتا کرده و اکنون با شوروی پیمان راهبردی بسته است.

دو هفته از عملیات همه تدارکاتمان را از طریق جاده طلائیه انجام دهیم و غیر از این یک پل شناور ۱۳ کیلومتری به نام پل خیبری^۱ را نیز پیش‌بینی کرده بودیم. بنابراین قرار بود تدارکات ما در ابتدا به واسطه قایق و بالگرد و بعد پل و سپس جاده منتقل شود و تمامی این‌ها طراحی شده بود و اگر عملیات موفق می‌شد ما در ادامه کار با مشکلی مواجه نمی‌شدیم ولیکن اشکالی که به وجود آمد در کمبود ۱۵۰۰ فروند قایق و بیش از ۵۰ فروند بالگرد بود.

با توجه به تحریم نظامی ایران، تأمین سلاح و قطعات یدکی در زمان جنگ به چه

صورت بود؟

ما کاملاً در تحریم بودیم و حتی بولدوزر که از وسایل راه‌سازی بود به ما نمی‌دادند و حتی برای خریدن سیم‌خاردار نیز مشکل داشتیم اما با وجود این اوضاع باز هم از جاهای مختلف امکانات می‌آوردیم. مثلاً برای زدن شهرهای عراق از کشور لیبی موشک گرفتیم و قذافی^۲ محموله‌ای از موشک برای ما فرستاد که البته در وسط راه پشیمان شد ولی دیگر محموله به ایران رسیده بود و ما با استفاده از آن‌ها و به کمک مهندسان خودمان و با محوریت شهید حسن تهرانی مقدم، نقاطی از بغداد را کوبیدیم.

۱. در سال ۱۳۶۳ یگان‌های مهندسی رزمی سپاه با مشارکت جهادسازندگی و وزارت صنایع سنگین وقت، در طرحی ابتکاری برای وصل کردن ساحل شرقی هورالهوریزه به جزایر مجنون در طول ۷۵ روز، اقدام به احداث پل خیبر به طول ۱۳ کیلومتر کردند که از سه‌راهی فتح آغاز و به جزایر مجنون می‌رسید. طراحی پل حاصل مطالعات و کار شبانه‌روزی شهید مهندس بهروز پورشریفی و جهادگران جهادسازندگی و همکاری مؤثر وزارت سپاه و قرارگاه صراط‌المستقیم بود. آنها با ساخت قوطی‌هایی توخالی به طول دو و نیم متر و عرض دو متر و ارتفاع چهل سانتیمتر و پر کردن آنها با یونولیت و اتصال آنها به هم، جاده‌ای شناور به طول سیزده کیلومتر و عرض چهار متر احداث کردند که در عملیات خیبر و حفظ جزایر مجنون نقش بسیاری داشت و خودروهای مسک می‌توانستند با سرعت ۲۰ کیلومتر در ساعت از روی این پل عبور کنند. دشمن هم هرچا پل را منفجر می‌کرد، نیروهای جهاد قطعات را زیر آتش شدید دشمن جابه‌جا و دوباره آن را بازسازی می‌کردند. از آنجا که پس از احداث جاده سیدالشهدا(ع) دیگر نیازی به پل خیبر نبود، پل خیبر جمع‌آوری شد. استفاده از چنین پلی و با چنین طولی در تاریخ جنگ‌ها بی‌سابقه است.

۲. رئیس جمهور مخلوع لیبی

چرا بعد از فتح خرمشهر در حالی که خودمان درگیر جنگ بودیم، تعدادی از رزمندگان به لبنان رفتند و آیا این مسئله مورد تأیید حضرت امام^(ره) بود؟

بعد از عملیات بیت المقدس، رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان حمله کرد و تا بیروت پیشروی کرد. ما هم جمعی از رزمندگان تیپ محمد رسول الله^(ص) به فرماندهی حاج احمد متوسلیان و تیپ ۵۸ ذوالفقار ارتش را به سوریه فرستادیم تا در اقدامی نمادین اعلام کنیم که ما در کنار آنها هستیم و از خاک کشورهای اسلامی دفاع می‌کنیم. این کار در آن زمان بر اساس مصوبه شورای عالی دفاع بود ولی بعد متوجه شدیم که حضرت امام راضی نبودند که این کار صورت گیرد و من در جلسه بعدی شورای عالی دفاع به عنوان فرمانده سپاه به طور رسمی عذرخواهی کردم که ما نمی‌دانستیم حضرت امام^(ره) راضی نیستند. بعد از آن جلسه من نزد ایشان رفتم و فرمودند: «من بیم آن دارم که ماجرای مغازه‌دار آن شهر به وجود آید.» سپس ایشان آن ماجرا را برای من تعریف کردند که در یکی از شهرها فردی مغازه‌ای داشت و صبح که برای باز کردن مغازه خود رفته بود، دید که دو نفر روبه‌روی مغازه او در حال دعوا کردن با هم هستند که یکی از آنها دزد و دیگری رهگذر مسلمانی است که جلوی آن دزد را گرفته بود. مغازه‌دار که دید دعوی آنها به طول انجامید، آنها را کنار زد و گفت بروید کنار که می‌خواهم به کار خودم برسم. حضرت امام فرمودند: «می‌ترسم کار ما نیز شبیه کار آنها شود و ما به آنجا برویم و ما را کنار بزنند، به این دلیل که مزاحم آنها شده‌ایم.» و بعد فرمودند: «حال که آنجا رفته‌اید بمانید و کارهایی انجام دهید.» از جمله آموزش دادن و آماده‌سازی مردم برای مقاومت و تأسیس بیمارستان (پس از تأسیس بیمارستان امام خمینی^(ره) نام گرفت) و دستوراتی را صادر کردند که مقدمات تشکیل حزب الله لبنان شد.

اختلاف نظر بین ارتش و سپاه در چه حوزه‌هایی بیشتر نمود داشت؟

اصولاً مدل دو فرماندهی، مدل قابل باوری نبود و یک مدل آرمانی بود که در کوتاه مدت کارایی داشت. چون در صحنه یا باید ارتش فرماندهی می‌کرد یا سپاه. شاید بیشتر کسانی که اصرار بر دوام این وضعیت داشتند، خود سپاهی‌ها بودند و می‌گفتند ما جدا

نشویم اما اصلاً امکان‌پذیر نبود و شاید روز اولی که ارتش وحدت فرماندهی را مطرح کرد، بچه‌های سپاه ناراحت شدند. در نهایت خود سپاه هم به همین نتیجه رسید که نمی‌شود دو فرمانده باشد و باید وحدت فرماندهی صورت گیرد، به این معنی که بتواند با نیروهای خود کار کند. مسئله دوم، مسئله تفاوت تخصص‌ها بود.

ارتش یک چارچوب فکری برای عملیات داشت و سپاه چارچوب فکری دیگری. مثلاً سپاه بر نیروی پیاده، غافل‌گیری و جنگ در شب تأکید می‌کرد، در حالی که ارتش به نیروی توپخانه، جنگ در روز و نیروی زرهی تأکید داشت. یعنی دو ساختار و دو نوع جنگ متفاوت بین آن‌ها وجود داشت. به همین دلیل پس از عملیات خیبر و بدر از ابتدای سال ۱۳۶۴ سپاه و نیروی زمینی ارتش برابر مصوبات شورای عالی دفاع عملیات‌ها را جداگانه طرح‌ریزی و اجرا می‌کردند اما از نظر پشتیبانی با هم همکاری می‌کردند. به طور مثال سپاه در امور شناسایی و اطلاعات و بهداری رزمی و مهندسی رزمی به ارتش کمک می‌کرد و ارتش نیز در امور پدافند هوایی، هوانیروز و نیروی هوایی و توپخانه به سپاه کمک می‌کرد. البته امروزه این‌گونه نیست و دوستان ارتش به سپاه نزدیک شده‌اند و سپاه نیز با دستیابی به تجهیزات توپخانه‌ای به ارتش نزدیک شده است و لذا اکنون اختلافات تخصصی کمتر شده است.

ایران در عملیات مقابله به مثل کدام یک از شهرهای عراق را مورد حمله موشکی

قرار داد؟ آیا واقعاً هیچ راهی نبود که ایران مجبور نشود شهرهای عراق را بزند؟

ایران به بخش‌های نظامی شهرهای بصره، بغداد، کرکوک، علی‌غریبی، علی‌شرقی و کوت حمله می‌کرد و از هدف قرار دادن مناطق غیر نظامی پرهیز می‌کرد. این حملات بعد از عملیات خیبر تا پایان جنگ هر پنج، شش ماه به مدت ده تا پانزده روز بین شهرها صورت می‌گرفت و شروع کننده جنگ شهرها نیز همیشه صدام بود. بیشترین شهری که در ایران مورد حمله قرار گرفت دزفول بود^۱ که با توپ، موشک و هواپیما به آن حمله

۱. با آغاز جنگ، دزفول یکی از شهرهایی بود که به شدت مورد حمله قرار گرفت و دشمن در طول جنگ با بمب و موشک‌های ۹ متری «فراگ» و «اسکاد» بی‌بارها به شهر دزفول حمله کرد؛ به طوری که شهر دزفول به ادامه در صفحه بعد

می‌کردند. واقعاً هیچ راهی برای ایران باقی نمانده بود و اگر ایران این کار را نمی‌کرد، این جنگ شهرها چندین ماه طول می‌کشید؛ لذا وقتی ایران دست به این اقدام می‌زد عراق سریع حملات خود را متوقف می‌کرد. چندین ماه بحث بر این بود که ایران باید این موشک باران شهرها را تلافی کند اما صبر کردیم لکن بعد از چند ماه تصمیم به مقابله به مثل گرفتیم، به شرط آنکه ما شروع کننده نباشیم و به قصد سرکوب مردم آن شهرها موشک باران نکنیم؛ لذا اگر در بصره یک فرودگاه یا پادگان بود آنجا را بمباران می‌کردیم اما دیگر نمی‌گفتیم که ممکن است مردم بی‌گناه نیز از بین بروند، چرا که حضرت امام^(ره) گفته بودند فقط مقابله به مثل کنید. البته امام در اوایل مخالفت می‌کردند ولی در نهایت اجازه دادند ولی در حد مقابله به مثل آن هم با هشدار قبلی.

چرا در عملیات خیبر مناطق عملیاتی ارتش و سپاه از همدیگر متفاوت بود؟ آیا

بهرتر نبود برای استفاده از امکانات و پشتیبانی، این مناطق متمرکز شود؟

متمرکز شدن برخی مواقع دارای حُسن است و برخی موارد دارای عیب و ما نمی‌خواستیم وقتی در خیبر حمله می‌کنیم روز اول یا دوم ارتش عراق دست ما را بخواند لذا اولین حسن این جریان این بود که ارتش عراق را فریب داد و خیال کردند که محور اصلی در محور زید است ولی بعد از اینکه ارتش پیشروی نکرد، متوجه شدند محور اصلی طلائییه است و بعد از شش روز توانستند نیروهای خودشان را به منطقه اصلی نبرد بیاورند.

این امر باعث شده بود تمرکز قوای ارتش عراق از بین برود و این دومین فایده برای ما بود. فایده سوم نیز این بود که اگر ما در آنجا گرفتار شدیم، بتوانیم نیروهایمان را از طرف دیگری وارد کنیم.

«بلد الصواریخ» یعنی شهر موشک‌ها مشهور شد. شهری که زخم ۱۷۴ فروند موشک و ۱۰۶۴ گلوله توپ دشمن و بمباران هوایی را به جان خرید اما همچنان استوار ماند و هیئت دولت لوح و نشان مقاومت را به شهرستان دزفول اهداء نمود و در چهارم خرداد ماه هر سال با برگزاری مراسمی، از این شهر به عنوان شهر مقاومت تجلیل می‌شود.

آیا شکست در عملیات رمضان ناشی از ضعف شناسایی منطقه نبود؟

در عملیات رمضان ایران موفق شد قسمت کمی از خاک عراق را بگیرد ولی به آن هدف نهایی خودش که رسیدن به کناره ارون درود و انتهای کانال پرورش ماهی بود، نرسید. در این عملیات یکی از سه محور نتوانست خط شکنی کند و جلو بیاید و یک شکافی بین دو جناح دیگر که به اهداف خود رسیده بودند ایجاد شد. مثلاً قرارگاه فجر نتوانسته بود خاکریز دشمن را پشت سر بگذارد و خط مقدم را بشکند و جناح راست جبهه را تأمین کند تا دیگر لشکرها با خیال راحت به پیش بروند. پس مشکل شناسایی وجود نداشت و نیروها منطقه را شناسایی کرده بودند و معبر زدند.

البته دشمن در فاصله فتح خرمشهر و عملیات رمضان با سرعت تمام در حال احداث مواضع و موانع مهندسی از قبیل خاکریزهای مثلثی بود و هر هفته عوارض زمین در منطقه تغییر می‌کرد. به هر حال عملیات رمضان تجربه‌ای شد و به ما اثبات کرد که دیگر تک جبهه‌ای نداشته باشیم؛ لذا بعد از آن کاملاً منطقه نبرد را عوض کردیم تا بتوانیم تک احاطه‌ای داشته باشیم و بعد از آن بود که موفقیت‌های خیبر و فاو به دست آمد. در واقع کمتر ارتشی در دنیا وجود دارد که همه یگان‌های آن بتوانند مشکل تک جبهه‌ای و ناتوانی برای الحاق جبهه‌های نبرد را حل کنند.

آیا قرارگاه رمضان در جبهه شمالی نمی‌توانست بن‌بست جنگ در سال‌های ۶۳-۱۳۶۲

را برطرف سازد؟

بله می‌توانست و به همین علت هم محور شمال عراق را فعال کردیم. به طور کلی در عراق سه هدف اصلی داشت که قابل برنامه‌ریزی بود: بصره، بغداد و کرکوک. هر چند فاصله ما تا کرکوک خیلی زیاد بود و حتی در برخی مناطق بیشتر از فاصله ما تا بغداد، اما امکان خوبی که ما داشتیم مسئله جمعیتی بود. یعنی جمعیت ساکن در اطراف کرکوک، افراد معترض به دولت عراق بودند و ما می‌توانستیم با استفاده از اختلاف‌ها و اعتراض‌هایی که نسبت به حزب بعث و دولت عراق داشتند، پتانسیل جدیدی در جنگ علیه دولت صدام به وجود آوریم. بر همین اساس قرارگاه رمضان را در سال ۱۳۶۴ به فرماندهی برادر محمد باقر ذوالقدر تشکیل دادیم و ایشان هم وقت کافی گذاشتند و

همراه با آقای طالبانی به سلیمانیه رفتند و در ارتفاعات شمال سلیمانیه و تا نزدیک کرکوک نیروها را جلو کشاندند و در واقع با سازماندهی اکراد معترض عراق به دنبال فرصتی بودیم تا خط دفاعی عراق را در هم بشکنیم.

بعدها در عملیات والفجر ۱۰ یکی از انگیزه‌های اصلی ما این بود که از سمت سد دربندیخان به سلیمانیه نزدیک شویم و با گرفتن سلیمانیه، کل جبهه شمال عراق را به خودمان متصل کنیم. در نتیجه عملاً کرکوک هم از طریق سازماندهی که در بین اکراد معترض کرده بودیم به دست ایران می‌افتاد. بنابراین قرارگاه رمضان مورد توجه ما بود تا به عنوان یک محور پر قدرت علیه ارتش عراق سازماندهی شود اما عواملی موجب شد به اهداف خودمان از جمله تصرف سلیمانیه دست پیدا نکنیم. در واقع قرارگاه رمضان و سپاه بدر را برای این ایجاد کردیم که ما وارد شهرهای عراق نشویم بلکه رژیم بعث توسط خود مردم عراق سرنگون شود.

یکی از علل اصلی شکست عملیات رمضان استفاده از تک جبهه بود، پس چرا در

عملیات والفجر مقدماتی و والفجر ۱ نیز از همین تاکتیک استفاده شد؟ آیا بعد از

هر عملیات نقاط قوت و ضعف مورد توجه قرار نمی‌گرفت؟

این واقعیتی است که ما در عملیات رمضان و والفجر مقدماتی شکست خوردیم، البته در بعد ظاهری. چرا که در بُعد معنوی شکست را قبول نداریم و بنابراین نام این عملیات‌ها را عدم الفتح گذاشتیم؛ یعنی از نظر معنوی شکست را نپذیرفتیم اما از نظر فنی و نظامی یک شکست محسوب می‌شد.

عملیات والفجر مقدماتی تک غیر جبهه‌ای، محاصره‌ای و احاطه‌ای بود که تبدیل به تک جبهه‌ای شد و دلیل آن نیز متوجه شدن دشمن و تغییر جهات و آرایش خود بود. از این تجربه در بدر و خیبر و فاو هم استفاده کردیم؛ لذا اگر عملیات والفجر مقدماتی یک ماه قبل انجام می‌شد، حتماً موفق می‌شدیم. چرا که در آن منطقه بعد از رمل یک دشت قابل مانور برای نیروهای نظامی فراهم بود. کسانی که در آن دشت آرایش گرفته بودند هنگامی که روبه‌روی خود را نگاه می‌کردند که این همه رمل وجود دارد و نیروی پیاده به سختی عبور می‌کند لذا هیچ‌گاه در اینجا آرایش جبهه‌ای نمی‌گرفتند بلکه پاسگاه‌های

دیده‌بانی و مراقبتی قرار داده بودند و ما این نقطه ضعف ارتش عراق را پیدا کرده بودیم. بنابراین شبانه با کارهای مهندسی شروع به آماده‌سازی جاده‌ها برای عبور نیروها از این منطقه کردیم اما دشمن متوجه شد و آرام آرایش خود را تغییر داد. یعنی اگر جناح او قبلاً به سمت این رمل‌ها بود، اکنون روبه‌روی این رمل‌ها قرار گرفت و ما نمی‌توانستیم دور بزنیم و وقتی وارد می‌شدیم به پیشانی دشمن می‌زدیم. زمانی ما فهمیدیم جبهه و آرایش دشمن تغییر کرده که عملیات آغاز شده بود لذا به جز شب اول و دوم دیگر عمل نکردیم و نیروها را به عقب برگرداندیم.

فصل پنجم

دوره پیروزی های نهایی

عملیات فریب

با شروع عملیات والفجر ۸ در بهمن ماه ۱۳۶۴ دوران نوینی در جنگ آغاز می‌شود که دوران پیروزی‌های مؤثر و پایان‌بخش جنگ است. در فاصله عملیات بدر تا عملیات فاو یعنی از اسفند ۱۳۶۳ تا بهمن ۱۳۶۴ یک روند آرام عملیاتی با عملیات‌های کوچک اما پی‌درپی در کمتر از یک سال مانند عملیات‌های قدس ۲۵ و عاشورای ۳۴ صورت گرفت تا اینکه عملیات فاو آغاز شد.

شهر فاو در منتهی‌الیه جنوب کشور عراق و در شمال خلیج فارس واقع شده است و تنها ساحل عراق با خلیج فارس است که اگر این منطقه تصرف می‌شد، ارتباط عراق به طور کلی با آب‌های آزاد قطع می‌شد.

ارتش عراق در این منطقه پایگاه‌های موشکی متحرک داشت که موشک‌های ساحل به دریا شلیک می‌کردند و کشتی‌ها را در خور موسی و اطراف جزیره خارک و

۱. این عملیات در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۰ و در منطقه‌ای که از شمال به شهرهای آبادان و بصره، از جنوب به خلیج فارس، از شرق به اروندرود و اروندکنار و از غرب به خور عبدالله محدود می‌شود، انجام شد. جاده‌های البحر، بصره و ام‌القصر تنها راه‌های مواصلاتی هستند که در خاک عراق با فاو مرتبطند. در این محل به دلیل نمک‌زار بودن، زمین باتلاقی است و استفاده از ادوات زرهی به راحتی میسر نیست. دریاچه نمک و سیل‌بند‌های متعدد آن مهم‌ترین عوارض منطقه به حساب می‌آیند.

۲. در ۱۳۶۴/۵/۱۵ در هورالهوریزه.

۳. در ۱۳۶۴/۸/۱ در هورالهوریزه.

کشتی‌های نفت‌کش را مورد هجوم قرار می‌دادند و تردد به بندر امام خمینی را مختل می‌کردند؛ لذا دومین هدف تصرف فاو، انهدام این پایگاه‌های موشکی بود.

سومین هدف تصرف فاو، هم‌مرزی با کویت بود تا از این طریق کویت احساس خطر کند و حمایت از عراق را کاهش دهد و یا کنار بگذارد. هدف پایانی نیز این بود که با گرفتن این منطقه راهبردی به عراق فشار بیاوریم تا در پذیرفتن مرز بین‌المللی و سایر حقوق ایران کوتاه بیاید.

چون در خیبر و بدر به این نتیجه رسیده بودیم که باید اصل غافل‌گیری دشمن را رعایت کنیم لذا دو کار مهم را انجام دادیم. اول، عملیات فریب و دوم، عملیات حفاظت اطلاعات. یعنی در اختفا به دشمن وانمود کردیم که می‌خواهیم به یک جایی حمله کنیم اما در حقیقت به جای دیگری قصد حمله داشتیم. عملیات فریب را در نقطه دیگر به کار بردیم و عملیات حفاظت را در همان نقطه‌ای که قرار بود عملیات بشود رعایت کردیم و این مهم‌ترین ابتکار عملیات فاو بود.

عملیات فریب را در هورالهویزه که منطقه عملیاتی بدر و خیبر بود، انجام دادیم و شروع به آماده‌سازی آن منطقه کردیم و کارهای زیادی برای فریب انجام دادیم و می‌توان گفت پیچیده‌ترین عملیات غافل‌گیری را در همه دوره جنگ در منطقه فاو به کار بردیم. برادر حسین نجات^۱ را مسئول حفاظت قرار دادیم تا همه حرکات را از آبادان تا خسروآباد زیر نظر گرفته و به شدت حفاظت را رعایت کنیم و حتی قرارگاه فریب زدیم و سیستم‌های ضد هوایی هاگ که یکی از علائم حمله ایران بود را در آنجا مستقر کردیم.^۲

فعالیت‌های مهندسی نیز با استتار کامل انجام شد که تا شب عملیات ادامه داشت و

۱. سردار حسین نجات مسئول حفاظت اطلاعات قرارگاه کربلا و خاتم‌الانبیاء (ص) در دوران جنگ.

۲. روزنامه واشنگتن پست به نقل از شولتز، وزیر خارجه آمریکا می‌نویسد: «در آن هنگام (عملیات فاو) عکس‌های ماهواره‌ای آمریکا نشان می‌داد که بیشترین تمرکز سلاح‌های سنگین ایران بسیار بالاتر از فاو، در حوالی منطقه باتلاقی هویزه و در تقاطع رودهای دجله و فرات واقع شده و همه فکر می‌کردند که تهاجم عمده ایران در منطقه هویزه است.» (روزنامه رسالت، ۱۳۶۵/۱۱/۶)

بیش از ۵۰۰ قبضه توپ، تانک و ضد هوایی را در نخلستان‌های حاشیه اروندرود مستقر کردیم، به گونه‌ای که این تحرکات از دید دشمن پنهان بود. عملیات والفجر ۸ متشکل از دو محور بود؛ محور اول در منطقه شلمچه که تلاش فرعی بود و قرارگاه ارتش مأمور این کار بود و محور دوم در ۸۰ کیلومتری جنوب آبادان و در منطقه رأس‌البیشه (از خسروآباد تا انتهای جزیره آبادان) که قرارگاه سپاه عمل می‌کرد و در حقیقت محور اصلی عملیات بود.

قرارگاه ارتش نیز جدی بود اما تلاش اصلی در منطقه رأس‌البیشه بود. در مورد طراحی عملیات فاو سعی کردیم همه تجارب عملیات‌های گذشته را به کار ببریم لذا ضعف پشتیبانی عملیات خیبر و ضعف در الحاق یگان‌ها در عملیات بدر را در این عملیات برطرف کردیم. البته سپاه یک عملیات پشتیبانی دیگر به فرماندهی برادر عزیز جعفری در روبروی خرمشهر با هدف حمله به جزیره ام‌الرصاص طرح‌ریزی کرد تا فریب دشمن کامل شود. این عملیات مستقل از عملیات ارتش در منطقه شلمچه بود و می‌خواستیم در بعد عملیات پشتیبانی به خودمان متکی باشیم نه به برادران ارتش؛ لذا عملیات فاو چکیده عملیات‌های خیبر و بدر بود.

در عملیات‌های بدر و خیبر توپخانه‌های ما هیچ کمکی به رزمنده‌ها نمی‌کرد، چون بُرد توپخانه‌ها به آنجا نمی‌رسید و نیروها ۴۰ کیلومتر جلوتر بودند و منطقه هم باتلاقی بود لذا نمی‌شد توپ‌ها را پشت سر نیروها جلو برد اما در عملیات فاو نه تنها خط مقدم را پشتیبانی قوی آتش دادیم، بلکه توپخانه‌ها را به گونه‌ای آرایش داده بودیم که از ۱۰۰ کیلومتری نرسیده به خط فاو، یگان‌های دشمن را زیر آتش قرار می‌داد. به همین دلیل منطقه فاو یک کمین گاه و یک باتلاق برای نیروهای عراقی شد.

از طرف دیگر این عملیات آرامش ارتش عراق را بر هم زد چرا که نیروهای ما پس از سه سال توانسته بودند عملیات بزرگی در حد عملیات بیت‌المقدس انجام دهند.

مدیریت اقناعی

برای اولین بار در این عملیات با اعتراض تعدادی از مسئولین عالی رتبه ستاد خودم مثل برادر غلامعلی رشید که محور بود و برادر عزیز جعفری و احمد غلام پور مواجه

شدم و حتی قوی‌ترین فرماندهان که خط‌شکن بودند مثل لشکر ۳۱ عاشورا، ۱۴ امام حسین^(ع)، ۲۷ حضرت رسول^(ص) و ۸ نجف اشرف نیز اعتراض کردند. یعنی علاوه بر برادران ارتش که می‌گفتند این عملیات امکان‌پذیر نیست، فرماندهان سپاه هم می‌گفتند در این عملیات نیروهای خودمان را از دست می‌دهیم و به همین دلیل در ابتدا لشکرهایی را برای خط‌شکنی انتخاب کردیم که اولین بار بود می‌خواستند خط‌شکنی کنند و لشکرهای اصلی سپاه به دلیل تردید کنار رفتند؛ لذا لشکرهای دسته دوم و سوم و گمنام را برای خط‌شکنی در عملیات فاو انتخاب کردیم.

البته این موضوع مربوط به دو ماه قبل از شروع عملیات بود و پس از جلسه بحث و بررسی با عناصر ستادی و کارشناسان آن‌ها را قانع کردم و منطق اینجانب را پذیرفتند و به هنگام شروع عملیات فرماندهان لشکرهای اصلی هم اقتناع شدند و برای خط‌شکنی اعلام آمادگی کردند. این نوع از مدیریت اقتاعی فرماندهان در صحنه نبرد تا پایان جنگ ادامه یافت.

موانع جنگ در فاو

برای خط‌شکنی در فاو چند مشکل اساسی وجود داشت. اول مسئله وضعیت آب رودخانه اروندرود بود. اروندرود به صورت طبیعی متشکل از رودخانه‌های کارون، دجله، فرات و کرخه است که حرکت آن‌ها از شمال به جنوب است ولی در هر شش ساعت که جزر و مد می‌شود، این حرکت معکوس می‌شود و لذا تشکیل چهار جریان آبی می‌دهد^۱ و مشکل این بود که اگر در ساعت معینی حرکت رزمندگان صورت نمی‌گرفت، در آن صورت به نقطه دلخواه شناسایی شده نمی‌رسیدیم. هنگامی که آب از سمت جنوب به شمال حرکت می‌کرد، مدتی طول می‌کشید تا حرکت شمال به جنوب

۱. جریان‌های چهارگانه اروندرود عبارتند از: الف) حرکت از شمال به جنوب یعنی جریان طبیعی آب که از خرمشهر به سمت خلیج فارس است. ب) حرکت از جنوب به شمال یعنی آب برعکس جریان طبیعی خود از دهانه خلیج فارس به سمت خرمشهر باز می‌گشت. ج) بالا آمدن سطح آب دریا و رودخانه یعنی مد. د) پایین رفتن سطح آب دریا و رودخانه یعنی جزر.

را ختئی سازد و لذا همین حالت باعث می‌شد ارتفاع آب سه، چهار متر بالاتر بیاید. دو جریان دیگر، بالا و پایین رفتن آب بود و این ویژگی را داشت که آب بالا می‌آمد و همه منطقه ساحلی را در بر می‌گرفت و شش ساعت بعد ناگهان پایین می‌رفت و دویست متر باتلاق بین خشکی و آب ایجاد می‌کرد و کسی که می‌خواست از آب عبور کند، باید دویست متر باتلاق را پشت سر می‌گذاشت و قایق‌ها نیز دیگر قادر به حرکت نبودند.

مشکل دوم این بود که حمله و جنگ ما در شب بود و این عملیات را در تاریکی مطلق باید انجام می‌دادیم اما در این منطقه حتی در تاریکی مطلق نیز نیروهای ما مشخص بودند؛ چرا که نور ستارگان رودخانه را روشن می‌ساخت و اگر غواصی می‌خواست از رودخانه عبور کند دقیقاً مشخص بود. در این عملیات حدود دو هزار غواص را بین یک تا دو ساعت از ارونند عبور دادیم، لذا غلبه این دو هزار غواص بر وضعیت آب و نور یکی از سخت‌ترین کارها بود که اگر در این قسمت موفق نمی‌شدیم، قطعاً در عملیات پیروز نبودیم و دشمن همه کسانی را که در سطح آب شناور بودند شکار می‌کرد.

مسئله سوم این بود که وقتی نیروها در حالت جزر به آن طرف ساحل می‌رسیدند و پیاده می‌شدند، نمی‌توانستند بلند شوند و سرپا عبور کنند و باید دویست متر باتلاق را به پشت یا سینه‌خیز با آرنج سپری می‌کردند تا بتوانند به سنگرها برسند و خط‌شکنی کنند.

مشکل چهارم این بود که باید شهر را دور می‌زدیم، چون هنوز ارتش عراق و دژبان و نیروی حفاظتی در شهر حضور داشتند لذا نباید در شهر زیاد بجنگیم و جز گرفتن نقاط سرکوب، وارد خیابان‌ها نشویم و این کار سختی بود.

مشکل پنجم این بود که وقتی به نقاط تعیین شده می‌رسیدیم، باید در آنجا خاکریز می‌زدیم و پشت آن مستقر می‌شدیم اما مشکل این بود که لودر و بولدوزر نداشتیم و نمی‌توانستیم از این طرف ارونرود هم ببریم و از طرفی هم خاکریز بسیار مهم بود، چرا که باید در مقابل پاتک‌های دشمن از خود دفاع می‌کردیم.

البته ما برای هر کدام از این مشکلات راهی پیدا کرده بودیم. برای چگونگی عبور غواص‌ها از رودخانه، چگونگی زدن خاکریز ولو مُقَطع و نحوه انتقال لودر و بولدوزر به آن طرف رودخانه برنامه‌ریزی کردیم که هر کدام از این راه‌حل‌ها برای خودش داستان عظیمی دارد و به جرئت می‌توان گفت که طی سه ماه به اندازه دو سال کار کردیم.

مشکل ششم مشکل لجستیک و حمل و نقل امکانات بود؛ لذا علاوه بر اینکه تعداد زیادی قایق فراهم کرده بودیم، تصمیم گرفتیم چند دویه بزرگ که توانایی حمل صد تن بار را داشتند، در چند نهر ساحلی ایران مخفی کنیم و از آن‌ها استفاده کنیم. غیر از این‌ها تصمیم گرفته بودیم هر طور شده ولو دو ماه بعد از عملیات بتوانیم پل بزنیم که احداث آن پل نیز کار عظیمی بود و تا به آن زمان چنین پلی بر روی اروندرود زده نشده بود.

برای احداث پل، انبوهی از لوله‌های با قطر بیش از یک متر تهیه کردیم که روی آب قرار می‌دادیم و باید به گونه‌ای به هم جوش می‌خورد که فشار عظیم آب نتواند آن‌ها را با خود ببرد. چرا که فشار آب در آن قسمت آن‌چنان زیاد است که حتی نمی‌توان سد زد. اما جهاد سازندگی توانست چند ماه بعد از عملیات، پل بعثت^۱ را بر

۱. پس از تصرف شهر ساحلی فاو در عملیات والفجر ۸ و قطع ارتباط عراق با آب‌های خلیج فارس، رژیم بعث شهر فاو و نیروهای مستقر در آن را زیر آتش سنگین حملات هوایی و زمینی و توپخانه‌ای خود گرفت؛ لذا پشتیبانی از این حجم نیرو در فاو فقط از طریق رودخانه، پل مناسبی را می‌طلبید؛ لذا احداث پل با مشخصات ویژه‌ای چون بهره‌مندی از استنار کامل و همچنین استقامت در برابر حملات هوایی و توپخانه‌ای، در دستور کار فرماندهان جنگ و مسئولان قرارگاه کربلا قرار گرفت. عرض اروندرود در محل احداث پل، نهصد متر و حداکثر عمق آن دوازده متر بود و بلندی جزر و مد آب به سه و نیم متر می‌رسید؛ لذا مسئله اصلی در ساخت پل، ایمنی و لحاظ سیستم ایستایی و پایداری بود، به نحوی که بتواند در مقابل جزر و مد و سرعت زیاد جریان رودخانه مقاومت کند و تعادل خودش را در مقابل لرزش‌ها از دست ندهد. از همین رو تصمیم بر آن شد تا بر روی یک پل شناور لانه زنبوری کار شود و لوله‌ها ابتدا شناور شده و سپس غرق شوند و هر ردیف طوری روی ردیف قبلی قرار گیرد که شکل شبکه لانه‌زنبوری را به وجود آورد تا با ریختن آسفالت مورد استفاده قرار گیرد. بدین ترتیب پل بعثت که از آن به عنوان شاهکار مهندسی جنگ می‌توان نام برد، پس از شش ماه تلاش و به‌کارگیری ۳۴۰۰ قطعه لوله، توسط ستاد مهندسی رزمی کربلا و با پشتیبانی قرارگاه خاتم‌الانبیاء^(ص) و ستادهای مرکزی ادامه در صفحه بعد

روی اروندرود احداث کند.

در این عملیات حتی از کوچک‌ترین مسائل نیز نمی‌گذشتیم و با بدبینی خاصی به امور نگاه می‌کردیم، چرا که تجربه عملیات خیبر و بدر را داشتیم لذا اگر فرمانده ای می‌گفت فلان کار را انجام داده‌ام، باز هم برای اطمینان بیشتر به سراغ بازبینی کار او می‌رفتیم.

مهم‌ترین کار عملیات فاو، عملیات غافل‌گیری بود که این کار یک روز مانده به عملیات مورد تردید قرار گرفت. قرارگاه اصلی در حدود ۱۵۰۰ متری اروند واقع شده بود که یک روز چند هواپیمای عراق اطراف قرارگاه را بمباران کردند و همین مسئله چندین جلسه را به بحث کشید و موجب شد ما جدولی درست کردیم و هفت دلیل ذکر کردیم برای اینکه عملیات لو رفته و هشت دلیل هم ذکر کردیم برای اینکه عملیات لو نرفته است. در نهایت به این جمع‌بندی رسیدیم که عملیات لو نرفته است.^۱

با شروع عملیات در حدود دو هزار نفر غواص از ساحل اروند داخل آب شدند. لشکر ۲۵ کربلا^۲ در وسط حمله و روبه‌روی شهر فاو قرار داشت، لشکر ۱۹ فجر^۳ در جنوب فاو و لشکر ۳۱ عاشورا و ۵ نصر در شمال فاو حمله می‌کردند. بنابراین قلب منطقه با لشکر ۲۵ کربلا بود.

نیم ساعت بعد از شروع عملیات و حرکت غواص‌ها به من اطلاع دادند که برادر مرتضی قربانی شما را می‌خواهد. هنگامی که پشت بی‌سیم رفتم مرتضی گفت: «جلوی

پشتیبانی جهادسازندگی استان‌های خراسان و خوزستان در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲۲ در ۱۰ کیلومتری جنوب شهر فاو و هم‌زمان با عید مبعث بهره‌برداری شد و به این علت پل بعثت نام گرفت. پس از تخلیه فاو توسط نیروهای خودی در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۸ بخش میانی پل تخریب شد و پس از پایان جنگ، آثار برجای مانده از پل و پایه‌های آن در ساحل خودی که مانع کشتی‌رانی در اروند بود، توسط قرارگاه مقدم جنوب سپاه پاسداران جمع‌آوری شد.

۱. پس از شروع عملیات از خلیان اسیر عراقی پرسیدیم چرا روز قبل از عملیات فلان نقطه (اطراف قرارگاه فرماندهی) را بمباران کردید؟ گفت: یگانی که در فاو مستقر بود از هفته‌ها قبل از ما خواسته بود تا دکل دیده‌بانی را در آن حوالی منهدم کنیم و ما آن روز هدفمان زدن آن دکل بوده است. (غلامعلی رشید)

۲. لشکر ۲۵ کربلا به فرماندهی برادر مرتضی قربانی

۳. لشکر ۱۹ فجر به فرماندهی برادر نبی رودکی

شهر فاو نورافکنی روشن شده که موجب شده همه رودخانه روشن شود و دشمن در حال تیراندازی به سمت آب است و ما چه باید بکنیم؟»

من به ایشان گفتم به خدا توکل کنید، چون در اینجا دیگر کاری از دست ما بر نمی‌آید. فقط به بچه‌ها بگویید که آرام کار خود را ادامه دهند و به جلو بروند و این در حالی بود که غواصان ما زیر آب نبودند و سر آنها از آب بیرون بود. بعد از مدتی دوباره ایشان تماس گرفت که هم نورافکن و هم آتش دشمن خاموش شده و بچه‌ها در حال رفتن به سمت ساحل دشمن هستند.

هنگامی که نیروها به ساحل رفتند و خط را شکستند و فرمانده عراقی را اسیر کردند، من از او سؤال کردم که ماجرای این نورافکن چه بود؟ او گفت: «چند روزی بود که این نورافکن‌ها باتری نداشت و آن شب برای ما باتری آورده بودند و ما در حال امتحان کردن آنها بودیم.» بعد از او پرسیدم آیا این همه افرادی را که در داخل آب بودند ندیدید؟ گفت: خیر. پرسیدم پس چرا تیراندازی کردید؟ گفت: در آیین‌نامه آموزشی ما وجود دارد که وقتی نورافکن را روشن می‌کنیم، باید تیراندازها به طور اتوماتیک شروع به تیراندازی کنند.

در حقیقت خداوند در آن لحظات آخر به ما فهماند که اگر من نباشم، شما هیچ‌کاره‌اید، چرا که ما همه مراحل را به طور دقیق بررسی کرده بودیم و فقط در آن لحظات آخر که نورافکن به مدت ده دقیقه روشن شد، واقعاً نیروهای ما در آن لحظات به ائمه اطهار^(ع) متوسل شدند و اینکه بارها گفته‌ایم توسل به حضرت زهرا^(س) کارساز بوده است، اغراق آمیز نبوده و در موقعیت‌های مختلف به ایشان متوسل شدیم.

۷۵ روز پاتک بی سابقه

وقتی نیروها وارد فاو شدند، ابتدا جاده بصره - الفاو را گرفتند و سپس به سمت ساحل غربی فاو یعنی ام‌القصر حرکت کردند. هنگام صبح سپاه عراق کاملاً غافل‌گیر شده بود و تقریباً تا چند روز بعد نیروی جدیدی وارد فاو نشد که با ما بجنگد. در حقیقت نبردهای اصلی ما در فاو از روز پنجم شروع شد و برای اولین بار بود که ما در یک عملیات اصل غافل‌گیری را صد درصد رعایت می‌کردیم، در حالی که در

عملیات‌های دیگر حداکثر صبح روز بعد پاتک‌های عراق شروع می‌شد. در نهایت اگر خیلی غافل‌گیری می‌کردیم، عراق تا ظهر پاتک‌هایش را شروع می‌کرد و دلیل این مطلب هم این بود که ارتش عراق می‌بایست نیروهای خود را از بصره یعنی در حدود ۱۲۰ کیلومتری منطقه نبرد به سمت فاو حرکت می‌داد. بنابراین از روز دوم تا چهارم ابتکار عمل در دست ایران بود.

روز دوم و سوم نیروهای ارتش عراق می‌خواستند با اتوبوس وارد شهر فاو شوند در حالی که نیروهای ما در کنار جاده بصره - الفاو و به فاصله ۲۰۰ متری از جاده آرایش گرفته بودند. هنگامی که این اتوبوس‌ها می‌خواستند وارد شهر شوند، مورد هدف رزمندگان قرار گرفتند و حدود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر از نیروهای ارتش عراق کشته شدند.

تاکتیک دومی که اتخاذ کرده بودیم، این بود که همه توپخانه و خمپاره‌اندازها را در بین نخلستان‌ها پنهان کرده بودیم و ارتش عراق را از ۶۰ کیلومتر مانده به جایی که می‌خواستند از آنجا به ما حمله کنند با خمپاره می‌زدیم و در حقیقت اینجا برای اولین بار بود که فرماندهان عراقی زیر آتش خمپاره‌های ما قرار می‌گرفتند.^۱

ارتش عراق نام این منطقه را معركة کمرشکن گذاشته بود، چرا که بسیاری از تجهیزات و امکاناتشان در فاو از بین رفت و اگر این عملیات نمی‌بود، عراق می‌توانست با آن امکانات حتی تا اهواز نیز پیش بیاید.

ما در سه مرحله وارد شهر فاو شدیم و توانستیم خاکریزی را وسط کارخانه نمک بزئیم و جاده ام‌القصر را به همراه سه جاده اصلی دیگر عراق به سمت فاو تسخیر کرده و روی آن‌ها خاکریز بزئیم و پایگاه‌های موشکی ام‌القصر را تصرف کنیم. از سوی دیگر

۱. با تشکیل قرارگاه رعد به فرماندهی شهید عباس بابایی، عملیات پشتیبانی هوایی از منطقه نیز توسط نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و هوانیروز تأمین شد. همچنین به پیشنهاد فرمانده سپاه و تصویب فرمانده عالی جنگ، آقای هاشمی رفسنجانی، ۱۳ گردان توپخانه توسط ارتش تأمین شد. از طرفی ۱۱ گردان توپخانه نیز در اختیار سپاه بود و در مجموع با ۲۴ گردان توپخانه به فرماندهی شهید حسن شفیق‌زاده - فرمانده توپخانه سپاه - آتش بسیار موثر و بی‌سابقه‌ای را بر ضد دشمن اجرا نمودیم.

پاتک‌های بی‌سابقه دشمن شروع شد که تا ۷۵ روز ادامه یافت و بعد از این پاتک‌ها بود که لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) توانست اسرای زیادی را بگیرد و در نهایت عملیات تمام شود.

اتفاق دیگری که در این عملیات رخ داد، جنگ شیمیایی عراق علیه رزمندگان در طول پاتک‌هایش بود که موجب شد حدود پنج هزار نفر از نیروهای ما شیمیایی شدند. البته تعداد زیادی به بیمارستان منتقل شدند و فقط حدود دو‌یست تا سیصد نفر شهید شدند اما مسئله اصلی این بود که تا چند هفته این نیرو نمی‌توانست به جبهه بازگردد، چرا که مشکل شیمیایی شدن این است که فرد به محض شیمیایی شدن از خط خارج می‌شود و سازمان رزم یگان‌ها به هم می‌خورد و لذا خروج این پنج هزار نفر شیمیایی از خط، سازمان رزم سپاه را به هم زد.

ماجرای مک فارلین

ایران بعد از سه سال عدم‌الفتح این عملیات را انجام داده بود که آثار سیاسی فوق‌العاده مهمی در بر داشت. البته برخی تحلیل می‌کردند که ایران اتفاقی این پیروزی را به دست آورده است، بنابراین نباید سریع چیزی را تصویب کرد لذا جلسات طولانی در شورای امنیت سازمان ملل به وجود آمد. جرج بوش پدر که آن موقع معاون رئیس جمهور آمریکا بود به چندین کشور منطقه سفر کرد و آمریکا و شوروی نیز هماهنگ با هم بیانیه دادند که به زودی قطع‌نامه‌ای برای پایان جنگ صادر خواهیم کرد.^۱ در کنار این مسائل، تهدیداتی نیز علیه ایران شروع شد. چند ناو آمریکایی برای

۱. جورج بوش، معاون وقت رئیس جمهور آمریکا در تاریخ ۱۳۶۵/۱/۱۶ به منظور انجام یک سفر هشت روزه به کشورهای خلیج فارس و مذاکره درباره مسائل منطقه وارد عربستان سعودی شد. همزمان با سفر بوش به منطقه، حمله به یک نفتکش عربستان سعودی توسط هواپیماهای ناشناس به منزله پیام سیاسی به آمریکا تلقی شد. بوش در اظهارنظر خود نسبت به گسترش جنگ در خلیج فارس گفت: «چیزی که ما را نگران می‌کند، این است که جنگ به فراتر از محدوده کنونی آن توسعه یابد و احتمال دارد که به بستن آبراه هرمز اقدام شود؛ یا اینکه ممکن است ایران از خطوط عراق بگذرد و به کشورهای همسایه حمله کند و این متأسفانه چیزی است که تهدید انجام آن صورت گرفته است.»

اولین بار از شروع جنگ وارد خلیج فارس شدند. در همین موقعیت اتفاقی افتاد که اتفاق سیاسی و روانی بسیار مهمی برای عراق بود و آن مسئله سفر «مک‌فارلین» به ایران بود.^۱ ایران این مسئله را افشا کرد که نماینده رئیس جمهور آمریکا با یک کیک و انجیل به صورت قاچاقی به ایران آمده است. پخش این خبر در تزلزل وضعیت عراق بسیار مؤثر بود. در همین شرایط نیز یک کشتی شوروی در سواحل کویت روی مین رفت و چون در ابتدا شوروی‌ها فکر کرده بودند که این کار آمریکا است - چرا که کویت در دست آمریکا بود - بلافاصله بعد از این ماجرا دو فروند میراژ عراقی بلند می‌شود و یک ناو جنگی آمریکا را در سواحل کویت مورد هدف قرار می‌دهد و این ماجرا باعث شد شوروی و آمریکا تا آستانه یک جنگ جدی پیش بروند. آن‌ها سریع

۱. هفته‌نامه لبنانی الشراع در ۱۳۶۵/۸/۱۱ گزارشی از سفر یک هیئت آمریکایی به سرپرستی «رابرت مک‌فارلین» مشاور رئیس جمهور در امور امنیت ملی را به ایران افشا کرد. برخی کارشناسان درج این خبر را در پی دستگیری مهدی هاشمی (برادر داماد آیت‌الله منتظری) به دلیل اقدامات غیرقانونی وی و عامل فشاری برای آزادی او قلمداد می‌کردند. آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۱۳۶۵/۸/۱۳ این خبر را به طور رسمی اعلان کرد. وی در سخنرانی خود به مناسبت سالروز تسخیر لانه جاسوسی ماجرا را این‌گونه تشریح کرد: «مطلع شدیم که هیئتی به نمایندگی از دولت آمریکا با پاسپورت ایرلندی وارد فرودگاه مهرآباد شده‌اند و خواستار ملاقات با مقامات ایرانی از طرف رونالد ریگان رئیس جمهور آمریکا هستند. ما با رؤسای سه قوه تشکیل جلسه دادیم و مسئله را خدمت حضرت امام (ره) عرض کردیم که ایشان فرمودند با آنها صحبت نشود و پیام آنها را نگیرید و ببینید که آنها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند.» پس از عملیات والفجر ۸ و پیروزی بزرگ ایران، در سیاست‌های آمریکا در قبال ایران تغییری به وجود آمد. در حقیقت تلاش آمریکا برای آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در لبنان آنها را به سوی مذاکره و فروش سلاح به ایران سوق داد. علاوه بر این هدف مقطعی، برقراری ارتباط راهبردی با ایران نیز از طرف دولتمردان آمریکا در دستور کار قرار داشت، اما پس از انتشار این خبر ابتدا دولت آمریکا آن را تکذیب کرد اما سرانجام پس از ده روز رونالد ریگان به طور رسمی به این موضوع اعتراف کرد و هیئتی را برای تحقیق از عملکرد شورای امنیت ملی آمریکا تعیین کرد. گزارش این گروه که به گزارش تاوور معروف است، حفظ منافع آمریکا را عامل اصلی این جریان بیان می‌کند. ریگان در نطق تلویزیونی خود ضمن تأیید اقدامات پنهانی با ایران گفت: «اکنون هجده ماه است که طی یک ابتکار سیاسی محرمانه ارتباط با ایران را در جریان کار خود قرار داده‌ایم و برای استفاده از این ابتکار بهترین دلایل را در اختیار داریم: (۱) تجدید روابط با ایران (۲) اقدامی شرافتمندانه برای خاتمه دادن به جنگ شش ساله (۳) محو کردن تروریسم دولتی و خرابکاری (۴) تأثیر بخشیدن به روند بازگشت همه گروگان‌ها... بدون همکاری ایران ما قادر به خاتمه بخشیدن به جنگ خلیج فارس نیستیم و بدون ایران امکان برقراری صلح بادوام در خاورمیانه وجود ندارد.» (روزنامه رسالت، ۱۳۶۵/۸/۲۴)

وضعیت را کنترل کردند و از وقوع جنگ جلوگیری شد. تقریباً از جنگ جهانی دوم به بعد حتی در جنگ کره و ویتنام نیز این واقعه پیش نیامده بود که دو فروند میراژ عراقی با حمایت شوروی، ناو امریکایی استارک را بزنند.

این جنگ روانی و جو بی‌اعتمادی به وجود آمده، محصول سفر مک‌فارلین به ایران بود. تحلیل عراق از این ماجرا این بود که کاخ سفید از طرفی می‌گوید به ایران حمله کنید، در حالی که از سوی دیگر خودشان با ایران معامله می‌کنند و این حادثه سیاسی - روانی که همزمان با عملیات فاو شکل گرفت موجب شد وضع جنگ به طور بی‌سابقه‌ای تشدید شود. عراق از طرفی شکست خورده بود و پاتک‌های او به نتیجه نمی‌رسید لذا تلاش وسیعی در جبهه آغاز کرد و فرماندهان جدیدی وارد نبرد شدند. حتی وزیر دفاع مصر برای مشورت به آنها از منطقه فاو بازدید کرد. از طرف دیگر از این به بعد اطلاعات وسیعی توسط آمریکا در اختیار عراقی‌ها قرار داده می‌شد تا ضمن جبران گذشته، اثبات کنند که ما از پشت سر با ایران معامله نمی‌کنیم. دو سال بعد از جنگ یکی از سرلشکرهای عراق^۱ که ابتدا به کردهای شمال طالبانی و سپس به امریکا پناهنده شده بود افشا کرد که: به طور مستقیم از سفارت امریکا عکس‌های ماهواره‌ای و اطلاعات محرمانه را می‌گرفتم و به صدام تحویل می‌دادم، چرا که به من گفته شده بود هیچ کس نباید از این جریان اطلاع یابد.

دومین تحول در جنگ

از عملیات فاو به بعد یک بسیج عمومی در جهان صورت گرفت تا نگذارند صدام سقوط کند. چون عملیات فاو نشان داد که ایران در مرحله توانایی جدیدی قرار گرفته است. بنابراین ما در جنگ دو تحول مهم داشتیم؛ یک تحول بعد از کنار رفتن بنی‌صدر است که از عملیات ثامن‌الائمه شروع می‌شود تا عملیات بیت‌المقدس که منجر به آزادسازی خرمشهر می‌شود و سپس ایران وارد دوران عدم‌الفتح می‌شود. با پیروزی در فاو دومین تحول جنگ شروع می‌شود. عملیات کربلای ۵ در شلمچه و سلسله

۱. سرلشکر و فیک السامرائی، نویسنده کتاب ویرانی دروازه شرقی.

جنگ‌های نامنظم در شمال عراق ثمرهٔ این تحول دومی است که بعد از عملیات فاو در جنگ اتفاق افتاد؛ لذا به دلیل این تحولی که اتفاق افتاده بود، شوروی و آمریکا و همهٔ کشورها نگران بودند. به گونه‌ای که حتی خصومت‌ها و درگیری‌های بین خودشان را نیز کنار گذاشته بودند و با همهٔ توان از صدام حمایت می‌کردند تا سقوط نکند.

راهبرد دفاع متحرک عراق

برخی می‌گویند شورای امنیت قصد داشت قطعنامهٔ ۵۹۸ را بعد از عملیات فاو صادر کند اما یک عده گفتند کمی دست نگه دارید تا اجازه دهیم صدام تحرکی از خود نشان دهد که اگر این تحرک او مؤثر بود، نشان خواهد داد که این عملیات ایران اتفاقی بوده است نه یک تحول^۱. لذا بلافاصله پس از اتمام پاتک‌های عراق در منطقه فاو، از سوی عراق جنگ نوینی شروع شد که اسم آن را «راهبرد دفاع متحرک» نامیدند.

در حقیقت عراق قصد داشت موجی از عملیات‌ها را از شمالی‌ترین نقطه تا جنوبی‌ترین نقطه ایران شروع کند و خود صدام نیز گفته بود ما به سبک جوجه تیغی می‌خواهیم بچنگیم و به جای اینکه ابتدا سر افعی را ببلعیم، از دم او شروع می‌کنیم.^۲

۱. تا یک هفته پس از شروع عملیات از سوی برخی فرماندهان نظامی عراق و نیز کارشناسان و ناظران سیاسی غرب نسبت به توانایی ایران مبنی بر حفظ و تثبیت منطقه ابهام و تردید وجود داشت. چنانکه روزنامه تایمز لندن نوشت: «آنها قبلاً نیز به پیروزی‌های کوتاه‌مدتی دست یافته‌اند، لیکن تاکنون ثابت شده که توانایی حفظ آن و انجام عملیات طولانی با همهٔ ویژگی‌های لجستیکی را که لازمهٔ آن است ندارند.» سفیر عراق در ژاپن نیز در مصاحبه‌ای با روزنامه یومیوری چاپ توکیو می‌گوید: «این بار هم مثل گذشته از هم پاشیدن و در هم کوبیدن نیروهای ایرانی به چند ساعت وقت احتیاج دارد و پس» در حالی که پس از ناامیدی عراق در عقب راندن نیروهای ایرانی از فاو لحن رسانه‌های غربی تغییر می‌یابد، به گونه‌ای که آنتونی کردزمن از کارشناسان امور خاورمیانه آمریکا در جنگ تحمیلی چنین می‌گوید: «مشکل اصلی عراق آن است که نمی‌خواهد متحمل تلفات شود... لذا عراق ترجیح می‌دهد به جای تحمل تلفات سنگین، بخش‌های کوچکی از خاک خود را از دست دهد.» (سیری در جنگ ایران و عراق ۳، ص ۲۳)

۲. صدام حسین: «پاره‌ای از دوستان توصیه کرده‌اند که شما چه اصراری دارید در حالی که ایرانی‌ها نیروهای خود را در فاو متمرکز ساخته‌اند به آن منطقه حمله کنید. اهداف دیگری را غیر از فاو در طول مرز ۱۲۰۰ کیلومتری تعیین و به نیروهای ایران حمله کنید. بنابراین بهترین راه را در این یافتیم که فعلاً از فاو صرف‌نظر کنیم و در سایر جبهه‌ها به نیروهای ایرانی حمله کنیم.» (دفتر تبلیغات اسلامی، گزارش ش ۲۶، ۱۳۶۵/۳/۲)

صدام معتقد بود سر افعی در فاو است و دم افعی هم در شهرهای مهران و پیرانشهر یعنی هزار و چند صد کیلومتر آن طرف تر لذا به همه لشکرهای مستقر در طول مرز دستور عملیات کوچک داده بود که موجب شد یک موج عظیمی از حملات شروع شود که مهم‌ترین نتیجه آن اشغال مهران بود.^۱

در آن موقعیت عمده خطوط پدافندی مرز در دست ارتش بود ولی طی این پاتک‌ها نزدیک به صد گردان از سپاه به یگان‌های ارتش ملحق شد تا بتوانند خطوط را حفظ کنند. ولی بعضی از خطوط مثل مهران شکسته شد.

بعد از اشغال مهران عراقی‌ها جشن بزرگی گرفتند و حدود چهل گلوله توپ در بغداد شلیک کردند تا بلکه بتوانند اثر شکست فاو را خنثی سازند و از طرفی به دنیا بگویند که اگر ایران فاو را می‌گیرد، ما هم می‌توانیم مهران را بگیریم. ایران نیز برای خنثی کردن این موج، سلسله عملیات‌هایی را انجام داد و توانست دوباره مهران را از عراق باز پس بگیرد.^۲

به عنوان نمونه عملیات کربلای ۱ موجب آزادسازی مهران شد و بعد از آن بود که دنیا فهمید صدام تاب ایستادن در برابر ایران را ندارد و لذا آماده صدور قطعنامه ۵۹۸ شد اما باز هم اراده‌هایی موجب شدند که اجازه صدور آن را ندهند تا اینکه ما برای

۱. عراق با این برداشت که نیروهای ایرانی پس از عملیات فاو فاقد سازماندهی لازم هستند، با اتخاذ راهبرد دفاع متحرک سعی داشت با حمله در جبهه‌های مختلف و کسب پیروزی‌های کوچک از تاثیر شکست فاو بکاهد لذا تهاجم خود را به مناطق ذیل گسترش داد: جوارتا، دشت پنجون، ارتفاعات دربندیخان، شرفانی، ارتفاعات سومار، ارتفاعات سیدکان، جزیره مجنون، فکه، بیج انگیزه، ارتفاعات حاج عمران و منطقه مهران. در نتیجه عراق در ۱۳۶۵/۲/۲۷ توانست مهران را اشغال کند. (سیری در جنگ ایران و عراق ۳، ص ۵۸)

۲. در پاسخ به تلاش‌های دشمن موسوم به راهبرد دفاع متحرک، فرماندهان ایران نیز تحرکات نظامی تحت عنوان «عملیات‌های محدود» را برنامه‌ریزی و دنبال کردند. این امر با توجه به بیانات حضرت امام(ره) در ۱۳۶۵/۴/۲۸ که فرمودند: «شما در جبهه‌ها هیچ نگذارید آرامش پیدا کند دشمن، اگر بگذارید آرامش پیدا کند می‌رود و تجهیز بیشتری می‌کند و شما را به زحمت می‌اندازد. باید نگذارید که او یک شب از اضطراب بیرون بیاید.» بیشتر مورد تأکید قرار گرفت. در این چارچوب عملیات‌های محدودی در مناطق انجام شد: کربلای ۱ در منطقه مهران ۱۳۶۵/۴/۱۹، کربلای ۲ در منطقه حاج عمران ۱۳۶۵/۶/۹، کربلای ۳ بر روی اسکله الامیه ۱۳۶۵/۶/۱۰، عملیات انصار در جزیره مجنون جنوبی ۱۳۶۵/۷/۲۰ و عملیات فتح ۱ در عمق خاک عراق ۱۳۶۵/۷/۱۹.

عملیات کربلای ۴ و ۵ آماده شدیم.^۱

پاسخ به ابهامات

علت بمباران قرارگاه مرکزی هدایت عملیات والفجر ۸ چه بود؟

در ابتدا که قرارگاه بمباران شد، ما فکر کردیم عملیات لو رفته است اما بعداً معلوم شد که این‌گونه نبوده و آن هواپیما فقط می‌خواست بمب‌های خودش را بر روی یک دکل دیده‌بانی تخلیه کند. این مطلب تفسیر یکی از خلبانان عراقی اسیر بود که اگر بپذیریم این تفسیر درست نباشد، می‌توان گفت که چون دیده‌اند در آن منطقه تحرکاتی صورت می‌گیرد لذا آنجا را بمباران کرده‌اند اما نفهمیده بودند قرارگاه مرکزی سپاه در آنجا مستقر است.

به چه علت در اواخر جنگ فاو را از دست دادیم و عراق توانست آن را پس بگیرد؟

در هر عملیات دو قسمت مهم وجود دارد؛ یکی شکستن خط و گرفتن خطوط مقدم دشمن و دوم پدافند مناطق تصرف شده که بیشتر مأموریت ارتش را شامل می‌شد. سخت‌ترین مرحله هر عملیات همین مرحله اول بود و یکی از مشکلات ما در عملیات والفجر ۸ این بود که اگر ما چند لشکر آماده‌دیگر داشتیم و با آن‌ها منطقه فاو را

۱. پس از فتح فاو و بعد از آنکه موقعیت سیاسی نظامی جمهوری اسلامی آشکار شد، سازمان ملل با صدور قطعنامه ۵۸۲ که توسط اتحادیه عرب پیشنهاد شده بود و در جلسه ۱۳۶۴/۱۲/۵ شورای امنیت به اتفاق آرا به تصویب رسیده بود، عملاً به سود عراق موضع‌گیری کرد. در بند ۳ این قطعنامه چنین آمده است: «دبیر کل از ایران و عراق می‌خواهد دو کشور بی‌درنگ در زمین، هوا و دریا آتش‌بس را رعایت کنند و بلافاصله همه نیروهای خود را تا مرزهای شناخته شده به عقب بکشند.» وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به بیانیه شورای امنیت اعلام داشت: «موضع‌گیری نکردن قاطع و صریح در این زمینه نشانگر آن است که شورا هنوز اراده سیاسی لازم را در این زمینه ندارد. بر این اساس آن قسمت از قطعنامه که بر کل موضوع جنگ و خاتمه مناقشات مربوط می‌شود ناقص، بی‌اعتبار و غیرقابل اجراست... اولین قدم برای حرکت به سمت حل عادلانه جنگ، محکومیت صریح عراق به عنوان متجاوز است.» (سیری در جنگ ایران و عراق ۳، ص ۲۹)

می‌گرفتیم، اگرچه هنوز با بصره ۱۲۰ کیلومتر فاصله داشتیم اما می‌توانستیم این کار را ۴۸ ساعته انجام بدهیم، نه ۷۵ روزه. لیکن ما سخت‌ترین قسمت را حل کرده بودیم و خطوط دشمن را می‌شکستیم و تصرف می‌کردیم ولی برای مراحل بعدی آن توان و لشکر نداشتیم که نگهداری کنیم؛ و این همان بحثی است که ما می‌گفتیم باید برای یک جنگ واقعی بکنیم که اگر عملیاتی انجام دادیم، لشکرهای آماده‌ای داشته باشیم و از آن‌ها استفاده کنیم و کار را تمام کنیم.

در کربلای ۵ نیز همین اتفاق افتاده بود که برادر قاسم سلیمانی^۱ که خط را شکسته بود، از پشت بی‌سیم داد می‌زد: «اینجا فتح‌المبین است، به لشکرها بگویید بیایند تا به سمت بصره برویم.» در همه جای دنیا وقتی خط شکسته می‌شود، لشکرهای بعدی وارد می‌شوند و همین‌گونه ادامه می‌یابد تا آخر. اینکه ما سختی جنگ را پشت سر می‌گذاشتیم اما نمی‌توانستیم کار را تمام کنیم یک تناقض بود. چرا که برای تمام کردن کار نیاز به توان داشتیم؛ یعنی همه کشور باید وارد جنگ می‌شد. در اینجا بود که این سؤال پیش آمد که از کجا معلوم با کل کشور جنگ تمام شود و چه ضمانتی وجود دارد که اگر تمام کشور وارد جنگ شوند، جنگ تمام شود؟

لذا می‌گفتند بروید عملیاتی انجام دهید که با همان توان بتوانید کار را تمام کنید و همه این بحث‌ها موجب شد که از آزادی خرمشهر تا پایان جنگ بحث‌های متعدد سیاسی، اقتصادی و نظامی در جنگ مطرح شود.^۲

بعد از آزادی خرمشهر این امکان برای ما وجود داشت که بتوانیم صدام را ساقط کنیم اما در اواخر جنگ این حرف آقای هاشمی مبنی بر اینکه ممکن است به ایران

۱. فرمانده وقت لشکر ۴۱ ثارالله (ع) سپاه که متشکل از رزمندگان استان‌های کرمان، سیستان و هرمزگان بود.
 ۲. برادر محسن رضایی در مصاحبه مطبوعاتی در سال ۶۵ در این مورد چنین می‌گوید: «تنها راهی که امروز برای خاتمه جنگ در پیش روی ما قرار دارد، بسیج کلیه نیروها و امکانات کشور در جبهه است. ما در فاو یا ۱۵۰ هزار نیرو در مقابل ۷۰۰ هزار نفر از ارتش عراق جنگیدیم و به آن پیروزی درخشان نائل آمدیم، آیا نمی‌توانیم با ده برابر این نیرو ارتش عراق را کاملاً منهدم کنیم؟ ما تاکنون تنها از ۲ درصد نیروهای مردمی و ۱۲ درصد امکانات اقتصادی در جنگ استفاده کرده‌ایم.» (کیهان، ۱۳۶۵/۳/۱۱)

حمله اتمی شود، بیشتر امکان وقوع پیدا کرده بود.

چهارصد صفحه نامه از من خدمت حضرت امام^(ره) رسیده است که هر کس این‌ها را بخواند متوجه می‌شود که در صحنه جنگ یک بن‌بستی وجود داشت که نه از نظر نظامی درست می‌شد و نه از نظر سیاسی؛ لذا ما با یک عملیات بزرگ می‌خواستیم کار را تمام کنیم و این بن‌بست را بشکنیم.

علت سفر مک فارلین به ایران چه بود؟

ایران در حقیقت علائمی را از امریکا دریافت کرده بود که آن‌ها می‌خواهند راهی را برای مذاکره با ایران باز کنند. این مسئله را محسن کنگرلو که در دفتر آقای میرحسین موسوی کار می‌کرد، به آقای هاشمی رفسنجانی گزارش داد و ایشان نیز وی را تشویق به ادامه کار کردند.

این اقدامات دور از چشم فرماندهان صورت گرفت اما در میانه راه زمانی که متوجه شدیم جریانی در پشت صحنه وجود دارد، کل پروژه را از دست آن‌ها گرفتیم و دو نفر از برادران سپاه^۱ را مأمور کردیم تا به مسئله رسیدگی کنند. چون بیم تبدیل این جریان به بحث‌های سیاسی را داشتیم لذا آن را به سمت مسائل نظامی کشانیدیم و به امریکا پیغام دادیم که شما ابتدا اطلاعات و همچنین ادوات نظامی و توپ ۱۵۵م. به ما بدهید تا به مذاکرات ادامه دهیم ولی آن‌ها گفتند که ما نمی‌توانیم توپ ۱۵۵م. بدهیم اما می‌توانیم قطعات موشک هاگ بدهیم و چون موشک هاگ نیز برای ما سلاح پیشرفته ضد هوایی بود، پذیرفتیم.

در حقیقت آن‌ها به دنبال تمام کردن ماجرای فروش اسلحه و شروع بحث‌های سیاسی با ایران بودند و در نهایت تعدادی نقشه‌های اطلاعاتی و قطعات هاگ به ما دادند و به این وسیله می‌خواستند مسائل سیاسی را با ایران مطرح کنند.

در همین حین بود که ناگهان متوجه شدیم مک‌فارلین وارد ایران شده است و کانال

۱. احمد وحیدی (مسئول وقت اطلاعات سپاه و وزیر کنونی دفاع) و فریدون وردی‌نژاد (معاون وقت اطلاعات سپاه و سفیر سابق ایران در چین)

دوم که قبلاً در پشت صحنه در حال مذاکره با امریکا بود، وارد مسائل سیاسی شده است لذا هنگامی که حضرت امام (ره) این فریب را دریافتند، فرمودند که سریع این ماجرا را افشا کنید.

البته اگر امریکایی‌ها تجهیزات خوبی تحویل می‌دادند و صداقت آن‌ها معلوم می‌شد، در تصمیم‌گیری دچار مشکل می‌شدیم. اما چون مهدی هاشمی^۱ این ماجرا را در لبنان لو داده بود و همچنین آن‌ها می‌خواستند با ما بازی کنند، لذا بهترین راه افشای ماجرا بود.^۲

آیا ایران در طول جنگ از رژیم صهیونیستی سلاحی خریده است؟ از امریکا چه طور؟

ما از رژیم صهیونیستی هیچ‌گونه اسلحه‌ای نگرفتیم ولی با واسطه از امریکا موشک تاو و قطعات هاگ خریدیم.^۳ البته امریکا هنگامی که متوجه دور جدید پیروزی‌های ما در فاو شد بیش از پیش نگران سقوط صدام شد و حمایت‌های خود را از این رژیم دوباره تشدید کرد.

۱. برادر داماد مرحوم آیت‌الله منتظری.

۲. امریکا متعاقب بروز بحران ناآسی از تجاوز رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان و مواجهه با پدیده گروگانگیری، به‌رغم تمهیداتی که برای مهار بحران و آزادی گروگان‌ها انجام داد، به نتیجه روشنی نرسیدند. در همین شرایط در ۱۳۶۴/۳/۲۴ هواپیمای TWE آمریکا نیز ربهوده شد و این ماجرا تا ۸ تیر همان سال ادامه یافت. برخورداری ایران از امکان بالقوه در حل معضل هواپیماری، سرآغاز شکل‌گیری تمایل جدید امریکا به برقراری روابط پنهان با ایران بود تا با یافتن کانال‌های ارتباطی مطمئن، علاوه بر حل مسئله گروگان‌ها در لبنان، آینده روابط خود با ایران را نیز مشخص کند لذا بهای اولیه‌ای که امریکا مجبور به پرداخت آن شد، ارسال اسلحه به ایران بود. (سیری در جنگ ایران و عراق ۳)

۳. رونالد ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا: «در مذاکرات محرمانه‌ای که داشتیم من اجازه انتقال تعداد کمی از تسلیحات و قطعات یدکی برای سیستم دفاعی ایران را دادم... و هدف این بود تا به ایران علامت دهیم که ایالات متحده آماده است تا خصومت بین ما، جای خود را به یک روابط و مناسبات جدید بدهد.» (روزنامه رسالت،

فصل ششم

توقف در جنوب، تحرک در غرب

عملیات کربلای ۴

پس از ده ماه بسیج امکانات و مقدمات کشور و استفاده از تبلیغات گسترده و وسیع مبنی بر تعیین سرنوشت جنگ در شرایطی که منابع صنعتی و اقتصادی کشور هدف بمباران شدید و گسترده دشمن قرار داشت، اجرای عملیات کربلای ۴ با چهار قرارگاه نجف، قدس، کربلا و نوح در دستور کار قرار گرفت و چهار منطقه شلمچه، ابوالخصیب، مقابل ام‌الرصاص و جزیره مینو برای تصرف شهر بصره و تهدید جاده صفوان - بصره انتخاب شد، به گونه‌ای که منتهی‌الیه جنوب این عملیات جزیره مینو در آبادان و منتهی‌الیه شمالی این عملیات نیز منطقه آب گرفته پنج ضلعی در شمال شلمچه بود.^۱

این عملیات از طرفی عملیات فاو را تکمیل می‌کرد و از طرفی بصره را نیز در دسترس ما قرار می‌داد در نتیجه می‌توانستیم در فاصله نزدیکی با بصره قرار بگیریم که

۱. منطقه عملیاتی کربلای ۴ دارای ارزش و ویژگی‌های مهم سیاسی و نظامی است و می‌توان آن را مهم‌ترین منطقه عملیاتی در جبهه جنوب دانست. مرکز این منطقه، نخلستان‌های اطراف اروندرود حذفاصل جزیره بلجانبیه تا بصره است که عرض آن ۴ تا ۵ کیلومتر و طول آن ۱۵ کیلومتر است. زمین منطقه عملیاتی نیز با نهرها و کانال‌های کشاورزی برای پدافند موقعیت مناسبی دارد و جناحین منطقه نیز از شمال به آب‌گرفتگی شلمچه و کانال پرورش ماهی و از جنوب به خور زیبر و زمین‌های باتلاقی اطراف آن منتهی می‌شود و دشمن در آن قدرت پاتک ندارد.

حدس می‌زدیم آثار بزرگی به دنبال خواهد داشت. به همین دلیل توان عظیمی را فراهم کردیم و شاید به اندازه ۱/۵ برابر عملیات فاو، نیرو و تجهیزات آماده کردیم و همهٔ مقدمات کار از جمله احداث جاده تا تجهیز منطقه، استقرار توپخانه، شناسایی‌ها، طراحی و توجیه فرماندهان و غیره صورت گرفت.

نیروها باید با هماهنگی قرارگاه‌های مستقر در آبادان^۱، خرمشهر و شلمچه حمله و از روند عبور می‌کردند و به منطقهٔ ابوالخصیب در ۱۲ کیلومتری جنوب بصره می‌رسیدند و عده‌ای نیز از منطقهٔ شمالی عبور کرده و خود را به کانال ماهی و کانال زوجی که آب اروند را به کانال ماهی می‌برد، می‌رساندند.

تا یک هفته قبل از عملیات بر اساس ارزیابی فرماندهان، غافل‌گیری در حدود ۸۰ درصد بود اما از یک هفته به عملیات هر چه به شب عملیات نزدیک می‌شدیم، این رقم کاهش می‌یافت تا حدی که شب عملیات به حدود ۵۰ درصد رسیده بود^۲.

بنابراین تصمیم گرفتیم طوری عمل کنیم که اگر تا قبل از روشن شدن هوا متوجه لو رفتن عملیات شدیم، عملیات را متوقف کنیم اما هیچ فرمانده‌ای را از این برنامه‌ریزی آگاه نکردیم، چرا که باید با قاطعیت می‌جنگیدند و نباید ترلزلی در آن‌ها به وجود می‌آمد؛ لذا به جز برادر علی شمخانی که قائم‌مقام من بود، کسی خبردار نشد.

هنگامی که عملیات شروع شد، بعد از گذشت چند ساعت یقین پیدا کردیم که

۱. بر این اساس قرارگاه نجف از شمال پنج ضلعی شلمچه تا جزایر بوارین و ام‌الطویل با هدف پیش‌روی در محور شلمچه، قرارگاه قدس با عبور از منطقه ام‌الرصاص - بوارین با هدف پیش‌روی در محور پتروشیمی و ابوالخصیب، قرارگاه کربلا از مقابل جزیره ام‌الرصاص با هدف تأمین کل منطقه و پیش‌روی تا جاده دوم و سوم و قرارگاه نوح با هدف تأمین جناح چپ و پیش‌روی در مقابل جزیره مینو، اجرای عملیات را در شش مرحله بر عهده گرفتند.

۲. منطقه عملیاتی شلمچه و ابوالخصیب تحت حفاظت و اداره عملیاتی دو تن از مجرب‌ترین و وفادارترین فرماندهان عراق یعنی ژنرال هشام فخری (فرمانده سپاه هفتم) و ژنرال ماهر عبدالرشید (فرمانده سپاه سوم) بود. در آستانه عملیات شواهد و قراین حاکی از آن بود که شرایط و واکنش‌های عراق در منطقه غیرعادی است. طی چند روز که به عملیات باقی مانده بود، بمباران و آتش توپخانه عراق افزایش می‌یافت. صبح روز سوم نیز اطراف یل فجر، نهر عرایض، سواحل کارون، اوایل جاده خرمشهر، حوالی آبادان و برخی نقاط دیگر بمباران شد.

عملیات لو رفته است^۱ و با این شرایط دیگر غافل‌گیری معنا نداشت. بنابراین از نزدیکی‌های صبح به نیروها دستور داده شد که برای برگشت خودشان را آماده سازند و نیروها تقریباً تا قبل از ظهر به عقب برگشتند اما بلافاصله متوجه شدیم که می‌توانیم همان جا عملیات موفق را انجام دهیم مشروط به این که ارتش عراق از حالت آماده‌باش و هوشیاری خارج شود.

بر همین اساس این عملیات را به یک عملیات فریب تبدیل کردیم و طوری وانمود کردیم که عملیات بزرگ سالانه ایران به پایان رسیده است.

برای اینکه دشمن باور کند که این حرف درست است اولاً تبلیغات گسترده‌ای انجام دادیم که عملیات کربلای ۴ با موفقیت کامل همراه بوده است و ما تعدادی از دشمنان را اسیر گرفته‌ایم و این حمله برای ایران بسیار تعیین کننده و مهم بوده است و دوم اینکه نیروهایمان را به سمت اهواز عقب‌نشینی دادیم؛ یعنی حدود ۱۵۰ کیلومتر از خط فاصله گرفتیم و در عین حال بلافاصله برای عملیات کربلای ۵ آماده شدیم.^۲

۱. نیم ساعت پس از آنکه غواص‌ها به درون رودخانه رها شدند، برادر عزیز [محمدعلی] جعفری اطلاع داد دشمن نیروها را زیر آتش گرفته است اما این تحرک دشمن نیز مانند شب‌های گذشته عادی فرض شد؛ لذا دستور داده شد همه در ساعت ۲۲:۳۰ دقیقه آماده باشند. اما ساعت ۲۱:۳۸ دقیقه لشکر ۱۴ امام حسین (ع) خبر داد که دشمن روی خط منور زیادی انداخته و داخل رودخانه نیز به نیروها حمله کرده است. در ساعت ۲۲ فرمانده قرارگاه قدس اعلام کرد که لشکر ۳۱ عاشورا متوقف شده است و امکان استفاده از لشکر ۴۱ تارالله نیز وجود ندارد... با این همه فرمانده سپاه اظهار می‌داشت شرایط حاد نیست، چرا که تحرک نداشتن دشمن در محورهای قرارگاه نوح، کربلا و نجف و نیز عادی بودن شرایط در آن محورها موجب تقویت این برداشت شده بود... به هر صورت حدود ساعت ۲۲:۰۸ دقیقه با خبرهای گوناگونی که رسید، فرماندهی پی برد که دشمن تک را کشف کرده است اما اوضاع به سختی قابل اداره بود... با این حال در ساعت ۲۲:۳۰ دقیقه سوم دی‌ماه ۱۳۶۵ رمز عملیات اعلام شد و یگان‌ها در همه محورها عملیات را آغاز کردند و این در شرایطی بود که این بار دشمن عملیات را آغاز کرده بود... در ساعت ۰۱:۰۰ با تعداد زیادی عراق خبر حمله ایران را همراه با نقطه و محورهای آن اعلام کرد، موضوعی که در گذشته سابقه نداشت. این خبر احتمال هوشیاری و آگاهی دشمن را از حمله در ذهن فرماندهان بیشتر تقویت کرد.

۲. نیروهای عمل کننده فقط توانستند در جزایر سهیل، قطعه، ام‌الرصاص، ام‌البابی و بلجانیسه نفوذ و در برخی مناطق نیز به صورت موضعی رخنه کنند. در مقابل نیروهای دشمن با پرتاب پی‌درپی منور و اجرای چند مورد بمباران کنار نهر عریض (عقبه برخی یگان‌ها) و همچنین اجرای آتش مؤثر روی رودخانه اروند، عملاً سازمان غواص‌ها و نیز نیروهای موج دوم و سوم را به هم زد. به طوری که گاهی نیروهای یگان‌های مجاور پراکنده شده
ادامه در صفحه بعد

در واقع عملیات کربلای ۵ چیزی جز عملیات کربلای ۴ نیست یعنی ۵۰ درصد از منطقه‌ای را که در کربلای ۴ انتخاب کرده بودیم مورد نظر قرار دادیم و ۵۰ درصد دیگر از منطقه را حذف کردیم و دوازده شبانه‌روز بعد از آن، عملیات کربلای ۵ را آغاز کردیم.^۱

عملیات کربلای ۵ در واقع مرحله دوم از یک عملیات بزرگ شد و اگر نمی‌خواستیم دشمن را فریب دهیم، باید مثل عملیات‌های بیت‌المقدس، خبیر، بدر و والفجر مقدماتی اعلام می‌کردیم که این عملیات دوم در واقع مرحله دوم از عملیات قبل است؛ یعنی مرحله اول، کربلای ۴ بوده و مرحله دوم هم کربلای ۵ که هر کدام چندین مرحله داشت.

چون کربلای ۵ در هدف و مکان با کربلای ۴ مشترک است و پس از یک وقفه زمانی کوتاه با تغییراتی در مانور در نقاط آسیب‌پذیر به اجرا در آمد، در واقع با کمی تساهل می‌توانست مرحله دوم کربلای ۴ عنوان شود. اما این مطلب را به هیچ عنوان بیان نکردیم و اعلام کردیم که عملیات به پایان رسیده است و بلافاصله عملیات کربلای ۵ طرح‌ریزی شد.

و اغلب نمی‌توانستند روی هدف عمل کنند. یکی از مناطق حساس عملیات، نوک جزیره ام‌الرصاص بود که به‌رغم تلاش بسیاری که برای تصرف آن انجام شد، به علت هوشیاری دشمن امکان ادامه درگیری از میان رفت. دشمن با شلیک پرحجم تیربار روی آب، از عبور نیروها از تلافی اروند و کارون جلوگیری کرد، چرا که به خاطر حساسیتی که دشمن نسبت به ام‌الرصاص داشت، در پدافند آن از ۹ رده مانع طبیعی و مصنوعی بهره می‌برد، به طوری که هرگاه از هر خط عقب رانده می‌شد، در خط بعدی که نسبت به خط قبلی اشرف و تسلط داشت، مقاومت می‌کرد. دشمن علاوه بر استفاده از اطلاعاتی که توسط آمریکا برای جبران حادثه ایران‌گیت (ماجرای مک فارلین) در اختیارش گذاشته شده بود، از هوشیاری کامل برخوردار بود؛ لذا با استفاده از تاکتیک‌های ضد غواص و شناور، مانع از انجام عملیات شد؛ لذا با توجه به هوشیاری دشمن به منظور حفظ قوا و طراحی دوباره عملیات آتی، از ادامه نبرد اجتناب شد و بلافاصله عملیات کربلای ۵ طرح‌ریزی و اجرا شد.

۱. منطقه عملیاتی کربلای ۵ از شمال به آب‌گرفتگی بویان، از جنوب به رودخانه اروند از شرق به نهر عرابض و از غرب به کانال زوجی و شهرک تنومه عراق محدود می‌شد.

عملیات کربلای ۵

در عملیات کربلای ۴ راه‌کاری را برای نفوذ به خط دشمن کشف کرده بودیم لذا پس از بازگشت، خودمان را سریع برای محقق کردن این کشف آماده کردیم. عراق در منطقه شلمچه، دژی دارد که از سمت شمال به جنوب کشیده شده و دقیقاً بر روی خط مرزی است. این دژ در اصل قبل از انقلاب احداث شده بود و در طول جنگ، عراق این دژ را به استحکامات هلالی شکل^۱ مجهز کرده بود. در درون هر هلال، یک دسته رزمی با تانک و در مقابل هر هلال نیز زمین به واسطه میادین مین و سیم خاردار مسلح شده بود. در حقیقت ایران تا آن زمان سه بار به این دژ حمله کرده بود ولی شکسته نشده بود. اما در کربلای ۴ متوجه شدیم که از منطقه آب‌گرفتگی پنج ضلعی^۲ یک نقطه‌ای وجود دارد که اگر از آنجا به جای اینکه به صورت شرقی - غربی

۱ دشمن با توجه به اهمیت منطقه، زمین را مسلح به انواع موانع و استحکامات کرده بود و با رها کردن آب در منطقه، انجام هرگونه عملیاتی را غیرممکن ساخته و فضای امنی را برای خود به وجود آورده بود تا بتواند حرکت هر نیروی مهاجم را قبل از دستیابی به خط اول خود سرکوب کند. اولین خط دفاعی دشمن دژی بود که در یک سمت آن سنگرهای بتنی برای استراحت نیرو و در سمت مقابل، سنگرهای دیده‌بانی و تیربار با مهمات آماده و سنگرهای تانک احداث شده بود. در پشت خط اول نیز چندین موضع هلالی شکل که قطر هر یک به ۳۰۰ تا ۴۰۰ متر و ارتفاع آن به پنج تا شش متر می‌رسید احداث شده بود. در پشت مواضع هلالی، برای تردد و استقرار تانک، جاده ساخته شده بود و به این وسیله تانک می‌توانست با استقرار بر روی مواضع مشخص شده، کل منطقه درگیری را زیر آتش قرار دهد. دومین خط دشمن به فاصله صد متر از خط اول و به موازات آن احداث شده بود و دارای سیل‌بندی به عرض دو و نیم متر و ارتفاع چهار متر به همراه مواضع پیاده، کانال موصلاتی و مواضع تانک بود. این سیل‌بند از جنوب جاده شروع می‌شد و به سمت ارونند ادامه داشت. سومین خط دشمن، خاکریزی بود به موازات خط دوم و دارای مواضع پیاده و تانک که در جلوی آن کانال متروکه‌ای به عرض چهار متر و عمق دو متر احداث شده بود. چهارمین خط پدافندی دشمن در پشت نهر دوعیجی قرار داشت و شامل نهر، دژ و چندین موضع هلالی پی‌درپی، که بر توانایی دشمن برای مقابله و دفاع می‌افزود. پنجمین خط دشمن در پشت نهر جاسم قرار داشت. ضمن آنکه در حد فاصل خط چهارم و پنجم، فرارگاه دشمن، به‌خصوص فرارگاه تاکتیکی سپاه سوم (مقر فرماندهی لشکر ۱۱)، دارای مواضع مستحکمی بود و پدافند مستقل داشت. پس از نهر جاسم تا کانال زوجی، مواضع توپخانه، مراکز لجستیک و عقبه لشکر ۱۱ قرار گرفته بود و رده ششم و هفتم دشمن شامل کانال زوجی و مثلثی‌های غرب کانال زوجی بود.

۲. در منطقه شلمچه، دشمن زمین را به شکل پنج ضلعی درآورده بود که از استحکامات بسیار پیچیده‌ای برخوردار بود.

به سمت دژ برویم، از شمال به جنوب به سمت شلمچه برویم در این صورت می‌توانیم در این دژ رخنه کنیم و آن را بشکنیم. دلیل آن نیز کاملاً اتفاقی بود؛ چون در عملیات کربلای ۴، تیپ ۵۷ حضرت ابوالفضل^(ع) از استان لرستان و لشکر ۱۹ فجر از استان فارس در این منطقه موفق به عبور از خط شده بودند و از گزارش‌هایی که مرتب در شب عملیات به قرارگاه می‌رسید، متوجه شدیم که این یگان‌ها، تنها یگان‌هایی هستند که توانسته‌اند به راحتی پیشروی کنند.

تیپ ۵۷ حضرت ابوالفضل^(ع) در حقیقت یک یگان کوهستانی بود؛ چون از عشاير تشکیل شده بود و ما معمولاً در عملیات‌های کوهستانی از این تیپ استفاده می‌کردیم. مثلاً در عملیات والفجر ۴ بعد از گذشت حدود یک ساعت از اعلام رمز و آغاز عملیات این تیپ اعلام کرد که من بالای قله ۱۸۰۰ هستم، در حالی که همه فکر می‌کردند آن‌ها اشتباه می‌کنند ولی بعد از بررسی متوجه شدیم که صحیح است و این باورکردنی نبود.

با اینکه عملیات کربلای ۴ کاملاً با شکست مواجه شده بود، به این نتیجه رسیدیم که توانسته‌ایم پاشنه آشیل منطقه شلمچه را کشف کنیم؛ لذا طرح عملیات را اصلاح و منطقه روبه‌روی خرمشهر و آبادان را حذف کردیم و فقط جنگ را در شمال منطقه عملیاتی یعنی منطقه شلمچه متمرکز کردیم. مقرر شد همه لشکرها از این دروازه محدود و نفوذپذیر داخل شوند لذا قرارگاه کربلا را مأمور شکستن خط و قرارگاه نجف را مأمور عبور از این خط کردیم.

در حقیقت برای اولین بار بود که ما این گونه برنامه‌ریزی می‌کردیم و دو قرارگاه را در پشت سر هم قرار دادیم. چون تا قبل از آن همیشه زمین به اندازه شکستن خط در اختیارمان بود و لذا قرارگاه‌ها را در کنار یکدیگر می‌گذاشتیم اما در این عملیات چون فقط باید از یک دروازه مشخص و محدود حمله می‌کردیم که حدود سه تا چهار کیلومتر بیشتر نبود، در نتیجه تراکم زیادی از نیروها و لشکرها باید از این راه وارد منطقه می‌شدند.

هر چند در عملیات والفجر مقدماتی به این نتیجه رسیده بودیم که نباید جایی

بجنگیم که تک جبهه‌ای باشد و به همین دلیل به سراغ عملیات خیبر، بدر و فاو رفتیم. لیکن از آنجا که اصل غافل‌گیری در منطقه خرمشهر و آبادان از دست رفته بود و تک احاطه‌ای به یک تک شکست خورده و جبهه‌ای تبدیل شده بود، چاره‌ای نداشتیم جز اینکه دوباره اقدام به تک جبهه‌ای کنیم.

در عملیات کربلای ۴ تا زمانی که امکان تک احاطه‌ای وجود داشت عملیات موفق بود، اما به محض لو رفتن عملیات و از بین رفتن امتیاز غافل‌گیری و تبدیل شدن عملیات به تک جبهه‌ای، عملیات دیگر پیشرفتی نکرد. بنابراین چه در والفجر مقدماتی و رمضان و چه در هر عملیاتی که تک جبهه‌ای می‌شد، ما نمی‌توانستیم موفقیت داشته باشیم؛ لذا با یک سؤال جدی روبه‌رو شدیم که برای ادامه جنگ در جنوب بجنگیم یا در شمال؟

چرا که برای عبور از تک جبهه‌ای طرف حمله کننده باید اولاً از نظر اجرای آتش و توان زرهی برتری مطلق و کامل داشته باشد و باید در همه خطوطی که حمله می‌کند بتواند خط را بشکند و اگر مثل عملیات رمضان جایی خط شکسته نشد، ناهماهنگی بین نیروها برای پیشروی در عمق، به بروز شکاف در بین نیروها منجر نشود که دشمن در پاتک از آن شکاف‌ها استفاده کند و نیروها را دور بزند.

با توجه به اینکه ما معمولاً فاقد این سه عنصر بودیم، چون اولاً آتش ما نسبت به دشمن نصف بود و برابری نداشت، ثانیاً زرهی ما نیز اصلاً برتری نداشت؛ لذا در نهایت خوش‌بینی از نظر برابری پنج به دو بودیم و ثالثاً اینکه ما نمی‌توانستیم همه خطوط را به صورت هم‌زمان بشکنیم و لذا مجموع این عوامل باعث شده بود که ما اصلاً به سراغ تک جبهه‌ای نرویم و عملیات‌های والفجر مقدماتی و رمضان به ما ثابت کرد که دیگر وارد تک‌های جبهه‌ای نشویم. به همین دلیل بعد از والفجر مقدماتی به دنبال ابتکار جغرافیایی بودیم؛ یعنی دنبال زمین‌هایی می‌گشتیم که بتوانیم در آنجا تک احاطه‌ای انجام دهیم و با دشمن رو در رو درگیر نشویم، بلکه او را دور بزنیم و قیچی کنیم.

در آستانه شروع عملیات، با توجه به محدودیت زمان^۱، آخرین اقدامات شامل جابه‌جایی و نقل و انتقال نیروها و امکانات، تکمیل بحث مانور عملیات و غیره انجام گرفت و نیروهای زرهی و توپخانه نسبت به اجرای آتش و مانور توجیه شدند. با توجه به تجارب عملیات کربلای ۴، ابهام نسبت به میزان هوشیاری دشمن موجب شده بود که کلیه تحرکات دشمن تا قبل از آغاز درگیری کنترل شود.

در ساعت ۱:۳۵ دقیقه بامداد ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ فرمان حمله با رمز یا زهرا^(س) صادر شد. رزمندگان یورش خود را به عظیم‌ترین و پیچیده‌ترین استحکامات دشمن در شرق بصره آغاز کردند و پس از بیست شبانه روز رزم طاقت‌فرسا، با عبور از کانال پرورش ماهی، نهر دوعیجی، نهر جاسم و استقرار در ۶ کیلومتری شرق بصره موفق به تثبیت مناطق تصرف شده‌ای چون پاسگاه‌های بویان، شلمچه، کوت‌سواری، خین و نیز جزیره بوارین، فیاض و ام‌الطویل، دریاچه بویان و بخشی از کانال پرورش ماهی شدند.

عملیات والفجر ۱۰

بعد از عملیات کربلای ۵ همه زمین‌های جنوب را بررسی کردیم و متوجه شدیم هیچ زمینی وجود ندارد که بتوانیم به صورت تک احاطه‌ای در آن عمل کنیم و این یعنی یک بن‌بست. به همین دلیل برخی می‌گفتند ممکن است تا سه سال دیگر نتوانیم در اینجا بجنگیم و برخی دیگر می‌گفتند حداقل یک سال وقت می‌خواهد تا ما بتوانیم خودمان را برای جنگ آماده کنیم که باز هم احتمال داشت بعد از آن هم به این نتیجه برسند که نمی‌توانیم بجنگیم.

از ویژگی‌های سپاه پاسداران این بود که وقتی می‌دید در جایی به بن‌بست رسیده است، زمان را از دست نمی‌داد و راهکار دیگری را پیشنهاد می‌کرد؛ لذا پس از بن‌بست در جنوب به همراه گروهی از فرماندهان از جمله غلامعلی رشید، محتاج، ذوالقدر و شهید شوشتری به طرف شمال غرب یعنی شهرهای حلبچه، سلیمانیه و حاج عمران

۱. فاصله بین عملیات کربلای ۴ و کربلای ۵ کمتر از دو هفته بود که همین امر موجب غافل‌گیری دشمن شد.

رفتیم^۱ و سه قرارگاه اطلاعاتی و عملیاتی بر همین اساس تشکیل دادیم که شروع به فعالیت کردند. در حقیقت باید گفت که کل عملیات‌هایی که در آخر جنگ صورت گرفت از عملیات ماووت^۲ تا والفجر^۳ ۱۰ ثمره این قرارگاه‌ها بود.

به همین دلیل نیروهای اصلی را به سمت شمال غرب فرستادیم و به نیروهای مستقر در جبهه جنوب گفتیم که خودشان را برای جنگیدن آماده کنند و به ما طرح بدهند و سفارش کردیم اولویت اول، ادامه عملیات در فاو، اولویت دوم، ادامه عملیات در منطقه شلمچه و اولویت سوم نیز ادامه عملیات در جزیره مجنون باشد.

لذا قرارگاه کربلا در منطقه جنوب برای شناسایی مستقر شد تا منطقه مورد نظر آماده شود و برادر علی شمخانی، برادر رحیم صفوی، برادر احمد غلام پور و برادر عزیز جعفری را برای جدی‌تر شدن کار در منطقه جنوب مأمور کردم که بمانند و آخرین بررسی‌ها را انجام دهند. در نهایت نتایج سه ماه بررسی را مورد توجه دقیق قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که انجام عملیات در جنوب در سال ۱۳۶۶ میسر نیست.

هرچند تمایل به جبهه جنوب داشتیم اما باز هم می‌دیدیم در مقایسه با آن سه نقطه مورد نظر در جبهه غرب، هنوز یأس و ناامیدی و احتمال عدم پیشروی در این مناطق وجود دارد و فرماندهان تک این منطقه را جبهه‌ای می‌دانستند؛ لذا منطقه شمال غرب برای عملیات زودتر مهیا شد و چون وقت کافی نداشتیم باید در آنجا وارد عمل

۱. در ابتدای مهرماه ۱۳۶۶ هفده تن از فرماندهان نیروی زمینی، قرارگاه‌ها و یگان‌ها وارد جبهه شمالی جنگ شدند و به شناسایی مناطق پرداختند.

۲. در شمال عراق شهر و روستاهای زیادی وجود دارد که در میان آنها شهر ماووت از قدمت بیشتری برخوردار است. این شهر که از شهرهای قدیمی و مشهور کردستان به شمار می‌رود، پس از عملیات کربلای ۱۰ به یک شهر نظامی تبدیل شد. قبل از این سازمان مجاهدین (منافقین) از این شهر به عنوان یکی از پایگاه‌های خود در داخل خاک عراق استفاده می‌کرد. (گزارش عملیات نصر ۴، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه)

۳. از جمله تحولات راهبردی دوران پیروزی‌های نهایی، آغاز جنگ نامنظم یا تأسیس قرارگاه رمضان و برقراری ارتباط با اکراد معارض در جبهه شمالی بود. در این راستا سپاه در سال ۱۳۶۶ با همه توان برای کسب فرصت تلاش کرد بار دیگر در جبهه‌ای جدید شکست دیگری را به ارتش عراق وارد کند تا ماشین دیپلماسی کشور قدرت بیشتری برای حل مسئله جنگ از طریق سیاسی به دست آورد. از این رو بلافاصله پس از عملیات کربلای

۵. سپاه با انجام عملیات کربلای ۱۰ در شمال سلیمانیه وارد جبهه شمال غرب شد. (تنبیه متجاوز، ص ۳۱۵)

می‌شدیم لذا این فرماندهان برای طراحی و اجرای عملیات در شمال غرب به ما پیوستند.^۱

البته برادران ارتش نیز از ابتدای سال ۱۳۶۴ به بعد تعدادی عملیات طراحی کردند و خصوصاً عملیات کربلای ۲^۶ را با یگان‌های متعددی در منطقه نفت شهر انجام دادند که برای عراق بسیار مهم بود اما این منطقه آزاد نشد.

در آن زمان امیر حسنی سعدی فرمانده نیروی زمینی ارتش بود و حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی هم هم‌زمان در قرارگاه ایشان حضور داشتند.

برادران ارتش چند عملیات کوچک دیگر نیز انجام دادند که در حد عملیات‌های بزرگ نبود اما موفق نشدند و دلیل آن هم این بود که خط پدافندی زیادی بر دوش ارتش بود و می‌بایست از خطوطی که در اختیار او بود دفاع می‌کرد.

البته سپاه نیز پس از عملیات خیبر، به مرور خطوط پدافندی مناطقی که در آن آفند می‌نمود مثل جزایر مجنون (عملیات خیبر)، فاو (والفجر ۸) و همین‌طور شلمچه (کربلای ۵) را بر عهده گرفت که این امر یکی از معایب راهبردی ما بود، چرا که سپاه به نوعی احتیاط استراتژیک کشور محسوب می‌شد و با قبول خطوط پدافندی، تا حد زیادی چابکی و توان آفندی خود را از دست می‌داد.

۱. فرمانده سپاه در پاسخ به این پرسش که دلیل انجام عملیات در غرب چیست؟ می‌گوید: «جنگ الان و آینده در این منطقه به این خاطر است که بخشی از راهبرد ما در غرب کشور است و آن دستیابی به نفت شمال و تهدید جاده شمالی عراق است. همان نقشی که نفت و جاده شمال غرب عراق امروز دارد، همان نقش را نفت بصره و جاده جنوب برای ما دارد؛ یعنی از نظر راهبرد جنگ هیچ فرقی با هم ندارند.» (گزارش عملیات کربلای ۱۰، ص ۲۲)

۲. هم‌زمان با عملیات کربلای ۴ قرار بود نیروی زمینی ارتش طی عملیاتی در منطقه سومار با هدف آزادسازی نفت شهر، ارتفاعات راهبردی منطقه و نیز نفت خانه عراق را به تصرف در آورد اما عدم الفتح کربلای ۴ موجب شد ارتش با وجود آمادگی کامل این عملیات را به تعویق اندازد. با طراحی عملیات کربلای ۵ چون پیش بینی می‌شد دشمن بیشتر قوای خود را به منطقه درگیری بیاورد لذا با ضرورت فشار سیاسی - روانی به دشمن و همچنین استفاده از فرصت به دست آمده برای تصرف هدف‌های آن منطقه، عملیات کربلای ۶، شش روز پس از شروع عملیات کربلای ۵ و هنگامی که فشارهای دشمن در شلمچه به اوج خود رسیده بود، در تاریخ ۶۵/۱۰/۲۴ آغاز شد. اما این عملیات نتوانست نقش پشتیبانی کربلای ۵ را ایفا کند و متوقف شد. (تنبیه متجاوز، ص ۳۰۲)

برادر غلامعلی رشید در یادداشت‌های شخصی خود می‌نویسد که در آغاز سال ۱۳۶۷ سپاه حدود ۵۰۰ کیلومتر خط پدافندی را عهده‌دار شده بود و مابقی که حدود ۸۰۰ کیلومتر بود در اختیار ارتش قرار داشت. این در حالی بود که با وجود دو نیروی مسلح می‌بایست یکی بدون درگیر شدن در خطوط پدافندی به طور مستمر در شرایط آفندی و تهاجمی قرار داشته باشد.

در جبهه غرب انجام عملیات امر طاق‌فرسایی بود، چرا که باید در ارتفاعات تونل می‌زدیم و در مناطق صعب‌العبور جاده‌هایی درست می‌کردیم که از ارتفاعات به خاک عراق سرازیر شود. چون خط مرزی از خط‌الرأس ارتفاعات می‌گذشت و لازم بود که در همه مناطق جاده احداث کنیم.

به عنوان مثال در جایی که تیربار دشمن در روی قله و در مقابل ما بود، نیروهای مهندسی و جهاد هم‌زمان مجبور بودند جاده احداث کنند و نکته دیگر اینکه منطقه کاملاً پوشیده از برف بود و حتی در موردی سنگر فرماندهی هم در ارتفاعات ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ متری، با برف پوشانده شده بود. علی‌رغم همه سختی‌هایی که برای شناسایی و آماده‌سازی زمین عملیات متحمل شدیم، نیروها را برای عملیات والفجر ۱۰ آماده

۱. عملیات والفجر ۱۰ با هدف آزادسازی شهرهای حلبچه، خرمال، دوجیله، بیاره و طویله و فراهم‌سازی مقدمات تصرف سد دربندیخان و انسداد عقبه اصلی دشمن در استان سلیمانیه در ۱۳۶۷/۱۲/۲۵ به انجام رسید. منطقه عمومی حلبچه به جز در غرب و شمال که دریاچه سد دربندیخان در آن واقع است، توسط ارتفاعات بلند و صعب‌العبوری محصور شده است که هر یک از این ارتفاعات از اهمیت زیادی برخوردار است؛ به طوری که بالای آن بر دریاچه دربندیخان و دشت و ارتفاعات تهورژان مسلط است. شاخ تهورژان نیز بر شاخ شمیران، سد دربندیخان، تونل جاده سلیمانیه - بغداد تسلط دارد. علاوه بر این ارتفاعات، می‌توان از ارتفاعات و ناهمواری‌های دیگر منطقه نام برد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ارتفاعات پرونیه، توانیر، پنج قله، شینه روی، تپه چناره، سه تپه، خورنوزان، تپه هانی قول، تپه سزام و شاخ دارزین. همچنین شیارهای موجود در منطقه نقش موثری در اختفای نیروهای خودی داشته و گاهی به عنوان معابر وصولی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. از جمله این شیارها می‌توان از دره گلان، شیار زلم، شیار سورمر، شیار سازان، دره خورنوزان، شیار بالای روستای خورد و شیار وشکنام نام برد. مهم‌ترین تاسیسات اقتصادی منطقه، سد دربندیخان است که علاوه بر پرورش ماهی و کشاورزی، در تامین برق قسمت وسیعی از عراق نقش مهمی دارد. پادگان حلبچه، پادگان لشکر ۲۷ در کانی‌مانگا، مقر فرماندهی نیروهای دفاع الوطنی سپاه یکم در منطقه رودازه و پایگاه‌های موشکی سام ۲ و سام ۷ نیز از جمله تاسیسات نظامی در این منطقه بودند. اما از آنجا که ارتش ادامه در صفحه بعد

کردیم. در این عملیات تعداد زیادی از شهرها و روستاهای عراق مثل حلبچه که از نظر اجتماعی و سیاسی تأثیر بسیار مهمی در داخل و خارج از عراق داشت، آزاد شد. به دلیل فشار سنگینی که بر عراق وارد شد رژیم بعث عراق تصمیم گرفت شهرها و روستاهای آزاد شده را مورد حمله شیمیایی قرار دهد. چون می‌ترسید مردم این شهرها تحت تأثیر انقلاب اسلامی و مردم ایران مسلح و سازماندهی شوند و شهرهای شمالی عراق مثل سلیمانیه، کرکوک و اربیل را از دست آن‌ها خارج کنند؛ لذا جنگنده‌های دشمن همه شهر حلبچه را بمباران شیمیایی کردند که باعث شد تعداد بسیاری از مردم در آنجا قتل‌عام شوند، به نحوی که خبرنگاران خارجی که به این مناطق رفتند گزارش کردند که خانواده‌هایی را دیدیم که همگی در کنار یکدیگر به شهادت رسیده بودند و یا مادری که بچه در بغل داشت به شهادت رسیده بود.^۱

در عملیات والفجر ۱۰ ارتش عراق دیوانه‌وار به حلبچه حمله کرد تا وانمود کند که

عراق در منطقه جنوب نبردهای گسترده‌ای را در آغاز سال ۱۳۶۷ پیش‌بینی کرده بود، لذا در این منطقه به نیروهای موجود اکتفا کرده و برای متوقف کردن نیروهای ایرانی متوسل به حملات گسترده هوایی شد. در نهایت در اواسط روز ۱۳۶۷/۱۲/۲۶ در حالی که مردم حلبچه گروه گروه به طرف مرزهای ایران در حرکت بودند، با حملات گسترده شیمیایی ارتش بعثی عراق مواجه شدند. در این حادثه در حدود پنج هزار نفر از افراد مظلومانه به شهادت رسیدند و شهر حلبچه به یک سرزمین سوخته تبدیل شد.

۱. سرلشکر «وفیق سامرایی» رئیس پیشین استخبارات (اطلاعات) نظامی عراق در این خصوص می‌نویسد: «جناپنی که در حلبچه اتفاق افتاد، توسط ۵۰ فروند جنگنده عراقی صورت گرفت. بمباران حلبچه به دلیل ناامیدی و جنگنده‌ها چهار بمب شیمیایی بود. این حمله به دستور صدام صورت گرفت. بمباران حلبچه به دلیل ناامیدی و یاسی بود که در صدام به وجود آمده بود. زیرا ایرانی‌ها منطقه دربندخان و حلبچه و مناطق اطراف آن را مورد تهاجم قرار داده و موفقیت‌هایی کسب کرده بودند. در این حملات گروه‌های گرد آنها را همراهی می‌کردند. صدام تیپ و لشکرها را یکی پس از دیگری به مقابله با نیروهای ایران فرستاد تا مانع از پیشروی در عراق شوند، اما هیچ نتیجه‌ای در پی نداشت و خسارات فراوانی به نیروهای عراقی وارد شد. در انتقام از این حمله، صدام دستور داد حملات شیمیایی گسترده‌ای را روی حلبچه انجام دهند. نظر استخبارات عراق کاملاً متفاوت بود. سازمان سیا به ما اطلاع داد که تعداد محدودی از واحدهای توپخانه ایران از محور شرق شط‌العرب به محور حلبچه در شمال انتقال یافته‌اند. ما با توجه به مسئولیتی که داشتیم صدام را از این امر باخبر ساختیم. بخش عظیمی از واحدهای توپخانه ایران از فاو عقب‌نشینی کردند. تشکیلات ما برای مقابله با حمله ایران در حلبچه آماده شد، اما صدام با چنین فاجعه‌ای موافقت کرد.»

اگر جنگ این‌طور بخواهد ادامه پیدا کند، ما نیز دیوانه‌وار حمله می‌کنیم. یک هفته قبل از این عملیات، عملیات بیت‌المقدس ۲ در محور ماووت - سلیمانیه انجام گرفت که تصرف ارتفاعات مشرف بر سلیمانیه را در پی داشت.

پس از عملیات والفجر ۱۰ نیز عملیات دیگری در اطراف سد دربندیخان انجام شد که بیت‌المقدس ۴ نام گرفت. در این عملیات لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص)، لشکر ۱۰ سیدالشهدا و لشکر ۵۷ شرکت داشتند و توانستند در حدود ۴۹۷ نفر اسیر بگیرند. این عملیات در حقیقت آخرین عملیات مهم و جدی جمهوری اسلامی است در منطقه غرب و شمال غرب است و چند روز بعد از آن یعنی از اواخر فروردین ۱۳۶۷ حملات آفندی ارتش عراق شروع شد.

پاسخ به ابهامات

با وجود اینکه احتمال لو رفتن عملیات کربلای ۴ وجود داشت، چرا این عملیات اجرا شد؟

انجام این عملیات خود نوعی تصمیم‌گیری در شرایط عدم اطمینان بود و با این شرط تصمیم به انجام عملیات کربلای ۴ گرفتیم که اگر در عمل متوجه شدیم که عملیات قابل ادامه تا حصول نتیجه نیست آن را متوقف می‌کنیم تا راهی برای ادامه عملیات پیدا کنیم. در نهایت به این جمع‌بندی رسیدیم که تنها راه تداوم عملیات تأخیر چند روزه آن است؛ لذا کربلای ۴ را به عملیات گشتی - رزمی مبدل کردیم و نیروها را از خط تماس خارج کردیم. عملیات گشتی - رزمی یک عملیات شناسایی با رزم عملیاتی است که برای کشف میزان آسیب‌پذیری و سنجش میزان غافل‌گیری دشمن صورت می‌گیرد. در این نوع

۱. عملیات بیت‌المقدس ۴ در ۱۳۶۷/۱/۵ در محور سد دربندیخان و ارتفاعات شاخ شمیران و سومر انجام شد و با تصرف این ارتفاعات در ۱۳۶۷/۱/۱۹ پایان یافت. به طور کلی از فروردین ۱۳۶۶ تا فروردین ۱۳۶۷ به جز عملیات کربلای ۸ که ادامه عملیات کربلای ۵ به شمار می‌رفت، کلیه عملیات‌های ایران - حدود ۵۵ عملیات - در منطقه کوهستانی شمال‌غرب انجام شد. در طی این عملیات‌ها نیروهای ایرانی توانستند شهرهای ماووت، حلبچه، خرمال، سید صادق، چند روستا و دهها ارتفاع مهم منطقه را به تصرف درآورند.

عملیات هدف این است که درگیری مختصری با دشمن صورت گیرد تا اطلاعات به دست آمده از دشمن برای بررسی سریع به عقب مخابره شود. اگر این درگیری نشان دهد که دشمن غافلگیر شده است، بلافاصله یگان‌های دیگر وارد عملیات می‌شوند ولی اگر این عملیات نشان دهد که عملیات لو رفته و یا نقطه آسیب‌پذیری فراوانی برای نیروهای خودی وجود دارد، نیروهای اصلی دیگر حمله نمی‌کنند و اگر معابری برای نفوذی در خطوط دشمن پدید آمد از همان جا عملیات ادامه می‌یابد؛ لذا عملیات کربلای ۴ در عمل تبدیل به عملیات شناسایی با رزم شد.

چرا قطعنامه ۵۹۸ بعد از کربلای ۵ صادر شد و پس از سایر عملیات‌های پیروز صادر نشد؟

اصولاً دیپلماسی ما، دیپلماسی کم‌تجربه‌ای بود و نتوانست از موقعیت حاصل شده در سایر عملیات‌ها به خوبی استفاده بکند. گاهی اوقات یک کشور با یک تهدید که حتی به عمل هم نمی‌انجامد به اهداف خودش می‌رسد، چرا که دیپلماسی فعالی دارد. عملیات فاو، عملیات تکان‌دهنده‌ای بود، به گونه‌ای که آقای حافظ اسد به آقای ولایتی گفته بود که نقشه‌های فاو را برای من توضیح بدهید که چگونه چطور توانسته‌اید آنجا را بگیرید. خود آقای حافظ اسد یک فرد نظامی است و این سؤال ایشان که شما چگونه توانسته‌اید از رودخانه ارونند عبور کنید، یک سؤال بسیار مهم است. البته کشورهای سوریه و لیبی خوشحال بودند از اینکه ایران در عملیات‌های نظامی موفق شده است ولی این خوشحالی تا عملیات کربلای ۵ بود و بعد از آن اظهار نگرانی کردند که اگر ایران بخواهد بصره را بگیرد، ما ساکت نخواهیم نشست چون یک مسئله مهمی برای اعراب است و به طور رسمی اعلامیه داده بودند.

بعد از عملیات فاو چنان وحشتی دنیا را فرا گرفته بود که به نظر من اگر دیپلماسی ایران قوی بود می‌توانست از همین موقعیت و فضا استفاده کند و یک قطعنامه شبیه ۵۹۸ را به عراق تحمیل بکند. اما به علت ضعف نظام سیاسی ایران و کم‌تجربگی بعد از انقلاب اسلامی نتوانستیم از دیپلماسی به خوبی استفاده کنیم.

آیا در عملیات کربلای ۴ و ۵ صرفاً بصره هدف اصلی ما بود؟

در عملیات کربلای ۴ قرار بود ما به آن طرف جزیره أم‌الرصاص برویم و با عبور از ارون‌درود و با تسلط بر ابوالخصیب از سمت جنوب، بصره را بگیریم اما بعداً به این نتیجه رسیدیم که دیگر نباید این مسیر را دنبال کنیم؛ لذا نزدیک شدن به بصره از طرف شلمچه یعنی شرق را پیگیری کردیم. به همین دلیل می‌گوییم که هدف عملیات کربلای ۴ و ۵ یک چیز بوده که ما بتوانیم به بصره نزدیک بشویم. اما باید به این نکته هم توجه کنیم که اگر می‌توانستیم أم‌الرصاص را بگیریم و از طریق ابوالخصیب به بصره نزدیک بشویم، اولاً همهٔ فاو آزاد می‌شد و ثانیاً به خور عبدالله و بندر أم‌القصر نزدیک‌تر می‌شدیم.

شما معتقدید دیپلماسی کشور نتوانست از فتح فاو برای پایان جنگ استفادهٔ بهینه کند. پس چرا در عملیات کربلای ۴ و ۵ به این دیپلماسی اعتماد کردید؟ آیا این احتمال را نمی‌دادید که ممکن است بصره را هم بگیرید اما سیاسیون نتوانند از آن استفاده کنند؟

این حرف درستی است اما ما راهی غیر از این نداشتیم زیرا جنگ را طوری برنامه‌ریزی کرده بودیم که نظر سیاسیون و حضرت امام^(ره) در یک راستا قرار گیرد. بنابراین ما عملیات را طوری طراحی می‌کردیم که در آن هم صلح شرافتمندانه باشد و هم سقوط صدام. تصمیم ما این بود که اگر آقایان در بین راه این صلح شرافتمندانه را به دست آوردند که هیچ، وگرنه ما جنگ را تا سقوط صدام ادامه می‌دهیم. بنابراین طراحی به این صورت بود که ما جنگ را از نقاطی عبور دهیم که امکان صلح قبل از سقوط صدام وجود داشته باشد و مجبور نباشیم یک جنگ تمام عیار را تا پایان ادامه دهیم؛ و اگر امکانی برای صلح هست، به وجود آید؛ لذا عملیات فاو برای همین انجام شد اما دیپلماسی کشور از آن استفاده نکرد.

در واقع ما با زور سلاح در عملیات کربلای ۴ و ۵، قطعنامهٔ ۵۹۸ را از شورای امنیت گرفتیم و این قطعنامه در اثر مذاکرات معمول دیپلماتیک به دست نیامد. ایران بعد از صدور این قطعنامه برای اولین بار یک بیانیه پیشنهاد کرد که قطعنامهٔ ۵۹۸ را

تکمیل می‌کرد و دبیر کل سازمان ملل نیز آن را پذیرفت، اما صدام مخالفت کرد. آن بیانیه مکمل قطعنامه ۵۹۸ شد که در آن شناخت متجاوز بر عقب‌نشینی از مرزهای بین‌المللی مقدم شده بود و کمی هم جابه‌جایی در عبارات قطعنامه ۵۹۸ صورت گرفته بود. بنابراین ما راهی غیر از آن نداشتیم. جنگ یا باید از طریق صلح تمام می‌شد یا از طریق سقوط صدام که ما هر دو را در یک مسیر قرار داده بودیم.

آیا ایران با افشای ماجرای مک‌فارلین، موقعیت و امتیازهای تسلیحاتی برای تغییر موازنه جنگ به سود خود را از دست نداد و از طرفی، امریکا را برای رویارویی مستقیم با خود تحریک نکرد؟

ما در رابطه با ماجرای مک‌فارلین بهتر می‌توانستیم عمل کنیم و به جای افشاگری می‌توانستیم از آن‌ها فیلم‌برداری کنیم که اگر خواستند کاری کنند ما سند و مدرک داشته باشیم و یا حتی می‌توانستیم از همان فیلم استفاده کنیم و پشت صحنه جنگ با تهدید به افشای خبر از آن‌ها امکانات و امتیازات بیشتری بگیریم و این ارتباطات هرگاه هم توسط خودمان افشا می‌شد، زلزله‌ای در حامیان صدام به وجود می‌آورد.

از سویی می‌توانستیم به نحوی آن را ادامه دهیم که تأثیری در موضع‌گیری‌های انقلابی ما نداشته باشد، اما آن موقع سیستم دیپلماسی کشور آن قدر پیچیده نبوده که اکنون است. از طرفی چون مجله «الشراع» در لبنان این خبر را فاش کرد، ایران نگران شد که نکند این جریان از کانال صهیونیست‌ها و امریکا لو برود لذا به ابتکار عمل دست زد و ماجرا را افشا کرد.

اصل ماجرا از محسن کنگرلو که مشاور آقای میرحسین موسوی در نخست‌وزیری بود شروع شده بود. این فرد کارهای خود را با آقای هاشمی رفسنجانی پیش می‌برد و هنگامی که ما متوجه شدیم در تهران اتفاقاتی در جریان است، وارد ماجرا شدیم و محسن کنگرلو را به عنوان رابط دوم قرار دادیم و آقای وردی نژاد را که معاون اطلاعات سپاه بود و بعدها مسئول خبرگزاری جمهوری اسلامی شد، به عنوان رابط اصلی قرار دادیم.

در واقع ابتکار عمل را به دست گرفتیم تا ببینیم پشت صحنه چه می‌گذرد. اما

تشکیلات مهدی هاشمی در دفتر آقای منتظری آن را به مجله «الشراع» کشاندند، چرا که در آن موقع آقای منتظری قائم مقام رهبری بودند و نفوذ زیادی داشتند. در رابطه با این مطلب هم حضرت امام^(ره) اطلاع داشتند و خود ایشان به آقای هاشمی رفسنجانی گفتند که آن را طرح کنند اما ایشان آن جزئیاتی که آقای هاشمی در جریان بودند را مطلع نبودند.

فصل هفتم

سال سرنوشت

رویارویی با امریکا در خلیج فارس

پس از عملیات والفجر ۱۰ پاتک عراق را خنثی و شهرها را حفظ کردیم، اما از روز هشتم و نهم ناگهان احساس کردیم که عراق تاکتیک خود را عوض کرده است، نیروهای خود را عقب کشیده و دیگر اقدام به پاتک نمی‌کند؛ لذا به نیروهای جنوب هشدار دادیم که مراقب حملات دشمن باشند. چون احتمال می‌دادیم عراق قصد دارد جبهه جنگ را عوض کند. دقیقاً بیست روز بعد عراق هجوم آخر جنگ را به جبهه جنوب و جبهه میانی کشید.

ارتش عراق ابتدا به فاو، شلمچه، جزایر مجنون در جبهه جنوب و سپس به مناطق جبهه میانی مثل مهران، دهلران و قصرشیرین حمله کرد و برخلاف یک سال قبل که با به‌کارگیری راهبرد دفاع متحرک ناموفق بود، این بار موفق بود. ارتش عراق در عملیات سقوط فاو تقریباً با استعداد دو سپاه و با استفاده وسیع از سلاح شیمیایی به هشت گردان ایرانی حاضر در خطوط پدافندی حمله کرد. در آن موقع ما حتی یک تیپ احتیاط هم نداشتیم و توپخانه‌های ما هم کمتر از بیست، سی قبضه بود.

در شلمچه،^۱ مجنون^۱ و مناطق غرب^۲ هم همین وضعیت حکم‌فرما بود و ایران فقط

۱. ارتش عراق ۳۸ روز پس از تسخیر فاو، سرانجام در ۱۳۶۷/۳/۴ به منطقه شلمچه حمله کرد. بر اساس گزارش‌های موجود از قبل فعالیت مهندسی و رزمی ارتش عراق گویای انجام عملیات در این منطقه بود. دشمن تهاجم به شلمچه ادامه در صفحه بعد

با یک سوم توان رزمندگان خود دفاع می‌کرد. اما یکی از عوامل اصلی در سقوط مناطق،

را با سه سپاه سوم، هفتم و گارد آغاز کرد. محسن رضایی معتقد است: «در حالی که نیروهای خودی از زمان و مکان تهاجم دشمن آگاه بودند و غافلگیری هم وجود نداشت ولی شلمچه تنها در مدت هشت ساعت سقوط کرد... البته نیروی احتیاط کمی در اختیار بود ولی در هر حال اراده لازم برای مقابله با دشمن و حفظ شلمچه وجود نداشت.» نتایج برخاسته از سقوط شلمچه منجر به آن شد که ایران دست به اقداماتی بزند. نخستین اقدام افزایش فعالیت‌های دیپلماتیک و پی‌گیری روند جابه‌جایی در بندهای قطعه‌نامه ۵۹۸ بود. دومین اقدام دعوت از مردم برای پشتیبانی از جبهه‌ها بود که در همین راستا حضرت امام در پیامی به مجلس سوم و خطاب به مردم فرمودند: «مردم همچون گذشته بر پشتیبانی مادی و معنوی خود از جبهه‌های نبرد و رزمندگان ادامه دهند و سپاهیان نور را حمایت کنند... هر روز ما روز موفقیت و امتحان جدیدی بوده است. بعد از این نیز در راه خدا ادامه می‌دهیم.» سومین اقدام انتصاب حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی به عنوان جانشین فرمانده کل قوا در ۱۳۶۷/۳/۱۲ بود. این اقدام به منزله ایجاد تغییرات جدید در سطوح عالی فرماندهی نظامی تفسیر شد. (پایان جنگ، ص ۸۷)

۱. پس از حادثه سقوط فاو، در بررسی‌هایی که به عمل آمد و با توجه به احتمال حمله ارتش عراق برای بازپس‌گیری مناطق، پیشنهاد عقب‌نشینی از جزایر مجنون مطرح شد؛ با این استدلال که در فاو به دلیل حضور در شمال غرب نتوانستیم دفاع کنیم، پس باید نیروها را در منطقه شلمچه متمرکز کرد، لیکن چون هنوز باور عمیق نسبت به واقعیت‌های جدید به وجود نیامده بود، تصمیم‌گیری لازم انجام نشد. (تنبیه متجاوز) با این ملاحظات عراق نیز بر حجم تحرکات خود و افزایش قوا در جزایر مجنون پرداخت. سرانجام دشمن در ۱۳۶۷/۴/۴ با اجرای آتش تهیه سنگین روی خطوط دفاعی، جاده‌های ارتباطی و عقبه‌ها و همچنین بمباران شیمیایی منطقه که تا حوالی هویزه نیز ادامه داشت، به جزایر شمالی و جنوبی مجنون حمله کرد و توانست این مناطق را اشغال کند. در حقیقت در روند راهبرد تهاجمی عراق که از فاو شروع شده بود، حمله به جزایر اوج قدرت عراق بود که به نمایش گذاشته شد. عراق در این عملیات به بهترین شکل آفند کرد و برخلاف عملیات در فاو که خط و عقبه را شیمیایی زد، در جزایر می‌خواست اسیر بگیرد. این تاکتیک دو معنا داشت: نخست تسلط نیروهای عراق در آفند و امیدواری به کسب پیروزی و دوم تلاش برای گرفتن اسیر ایرانی. (پایان جنگ، ص ۱۰۲)

۲. سقوط شلمچه و ادامه حملات دشمن و احتمال حمله به جزایر مجنون به عنوان آخرین منطقه‌ای که در جبهه‌های جنوبی همچنان در اختیار قوای نظامی ایران قرار داشت، باعث شد ضرورت تخلیه دو جبهه ماووت و حلبچه در غرب کشور و انتقال نیروها به جنوب مورد توجه قرار گیرد. چرا که گسترش و زمین‌گیر شدن سپاه در خطوط پدافندی به طول ۱۲۰۰ کیلومتر، قدرت آفندی سپاه را کاهش داده بود. علی‌رغم تلاش فرماندهان سپاه تصمیم‌گیری در این زمینه انجام نشد و عراق به ادامه حملات خود در ۱۳۶۷/۳/۲۴ در محور ماووت (جبهه‌های شمالی) پرداخت، اما موفقیت چشم‌گیری به دست نیاورد و فقط توانست قسمتی از منطقه را از دست نیروهای خودی خارج کند. همچنین ارتش عراق در اقدامی مشترک با منافقین در ۱۳۶۷/۳/۲۹ به مهران حمله کرد و ارتفاعات قلاویزان را به اشغال در آوردند و پس از آن نیروهای منافقین با برخورداری از حمایت پگان‌های دشمن وارد شهر مهران شدند. (پایان جنگ، ص ۹۷)

استفاده وسیع از جنگ شیمیایی، بمباران و آتش توپخانه متمرکز و در نهایت انجام عملیات با استفاده از نیروی زرهی و پیاده بود.

از این مقطع به بعد دیگر عراق هیچ ضابطه‌ای از قواعد جهانی را رعایت نمی‌کرد. در عین حال تحرکاتی هم از طرف آمریکا در خلیج فارس به طور هماهنگ با ارتش عراق انجام می‌شد. مثلاً همزمان با عملیات فاو، چند بالگرد آمریکایی در منطقه رأس البیشه ظاهر شدند و حتی تا خسروآباد هم دیده شدند که در واقع بالگردهای شناسایی بودند و یا ناوهای آمریکایی که به سکوهای نفتی ایران حمله می‌کردند.

ایران با وضعیت جدیدی مواجه شده بود که در آن از خطوط مقدم گرفته تا هوایمای مسافربری و چاه‌های نفت ایران با خصمانه‌ترین شکل ممکن منهدم می‌شد.^۱ هنگامی که ایران در این شرایطی قرار گرفت^۲ اعلام کرد که اگر دنیا بگوید صدام

۱. ناو هوایمابر نیروی دریایی آمریکا به نام «وینسنس» در یک اقدام جنایتکارانه در ۱۳۶۷/۴/۱۲ با شلیک دو فروند موشک به سوی هوایمای مسافری ایران که از بندرعباس عازم دبی بود، جان ۲۹۰ تن انسان غیرنظامی را گرفت. این حادثه به عنوان یک فاجعه انسانی بازناب نسبتاً گسترده‌ای داشت. سران آمریکایی از سویی مانع از هجوم افکار عمومی علیه خود بودند و از سوی دیگر تمایل داشتند به طرف ایرانی تفهیم کنند که آمریکا برای به دست گرفتن ابتکار عمل در جنگ از هرگونه اقدامی علیه مردم ایران خودداری نخواهد کرد. به همین دلیل رئیس جمهور آمریکا اقدام ناو آمریکایی را یک اقدام شایسته و برای دفاع از خود ذکر کرد. در پی تشدید درگیری میان ایران و آمریکا و نگرانی از واکنش ایران، وزارت خارجه آمریکا به همه سفارتخانه‌های این کشور توصیه کرد تدابیر امنیتی ویژه‌ای را اعمال کنند. در همین راستا سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد: «هدف آمریکا پایان دادن به جنگ ایران و عراق است و کشورش به هیچ‌وجه خیال دیگری با ایران ندارد.» آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه با ارائه تحلیلی درباره واکنش نشان ندادن ایران در مقابل سقوط هوایمای مسافربری گفت: «آنها قبلاً به کشتی‌ها و هواپیماها و سکوهای نفتی ما حمله می‌کردند و می‌دیدند که ما جواب مناسب را می‌دهیم... آیا شما واقعاً برای حفظ امنیت آمده‌اید؟ و آیا امنیت را در خلیج فارس حفظ کرده‌اید؟ شما آمده‌اید که نگذارید صلح بشود، آمدید زیر بال صدام را بگیرید که نیفتد.» (پایان جنگ، ص ۱۱۳)

۲. حضرت امام خمینی پس از حادثه سقوط هوایمای ایرباس با توجه به ماهیت اقدام تجاوزکارانه آمریکا و فضای سیاسی حاکم بر جنگ پیامی صادر کردند که در آن با توجه به ابهام و تردیدهایی که نسبت به روند ادامه جنگ و شایعه معامله پنهانی برای پایان دادن به جنگ که پس از سقوط فاو به وجود آمده بود، فرمودند: «امروز تردید به هر شکلی خیانت است. غفلت از مسائل جنگ خیانت به رسول الله است... باید نگذاریم که تلاش فرزندان انقلاب‌پیمان در جبهه‌ها از بین برود... امروز باید دست اتحاد به یکدیگر داده، محکم و استوار برای ادامه در صفحه بعد

متجاوز بوده است، قطعنامه ۵۹۸ را می‌پذیرد. اما شش روز بعد دوباره موج حملات عراق شروع شد^۱ و در نهایت ایران به سازمان ملل نامه نوشت که قطعنامه را می‌پذیرد.

جنگی تمام‌عیار علیه آمریکا و اذتابش به سوی جبهه‌ها رو کنیم.» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۴/۱۴)

۱. منظور از چنین شرایطی، ادامه تهاجمات عراق و بازپس‌گیری بسیاری از مناطق ایران است. ارتش عراق در ۱۳۶۷/۴/۷ به ارتفاعات شاخ شمیران در منطقه دربندیخان حمله کرد که موجب تخلیه این مناطق توسط نیروهای ایرانی شد. بدین‌ترتیب کلیه مناطق شمالی کشور که در سال ۱۳۶۶ و اردیبهشت ۱۳۶۷ با عملیات‌های کربلای ۱۰، نصر ۴، نصر ۸ و بیت‌المقدس ۶ آزاد شده بود، بازپس گرفته شد. همچنین ارتش عراق در ۱۳۶۷/۴/۲۱ در یک حرکت گسترده و با نیرویی به استعداد چند لشکر، منطقه وسیعی را در غرب عین‌خوش، موسیان و دهلران به تصرف خود در آورد. در این عملیات موسوم به «توکلنا علی الله» کلیه مناطق زیبدات، مقر لشکرهای ۲۱ حمزه و ۷۷ خراسان، مقادیر زیادی تجهیزات و اسناد به‌جا مانده در مقرهای فرماندهی و بیش از پنج هزار نفر به اسارت دشمن در آمد. نیروهای ارتش عراق همچنین توانستند به آسانی دهلران را همانند آغاز جنگ تصرف کنند که وقوع این حادثه بیشتر به یک فاجعه شبیه بود تا یک رخداد نظامی و سقوط یک جبهه عملیاتی. موفقیت‌های نظامی ارتش عراق در مدت سه ماه بسیاری از ناظران و تحلیلگران امور جنگ را غافلگیر کرده بود و سؤال‌های بی‌شماری در این موضوع مطرح می‌شد که آیا این موفقیت‌ها به دلیل نیروهای تازه نفس عراق است یا شکست و از هم پاشیدگی ایران؟ صدام در تحلیلی در این باره گفت: «شکست‌هایی که حاصل شد، شکست‌های در نبرد نیست تا ایران آنها را اصلاح کند، بلکه شکست در سطح راهبردی است... شکست ایران، شکست فنی یا بی‌نظمی در اداره و یا نقص در سطح عملیات یا تدارکات فنی نیست که اصلاح‌پذیر باشد... اساس پیروزی‌ها این است که ایران پایگاه فکری خود را از دست داد و شکست خورد.» (پایان جنگ، ص ۱۲۵)

آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور و رئیس شورای عالی دفاع وقت در توضیح وضعیت جدید در نماز جمعه تهران چنین می‌گوید: «حوادث دو ماهه اخیر سؤالاتی را در ذهن مردم و ناظران جهانی به وجود آورد و آن این بود که چرا نیروهای اسلام با آن قدرتی که داشتند، عقب‌نشینی کردند؟ در این مدت رسانه‌های استکباری و دشمن هم با تبلیغات خود جنگ روانی در جامعه به راه انداختند، به نحوی که گویا مسئولان یا رزمندگان از جنگ خسته شده‌اند. عقب‌نشینی ما در فاو و شلمچه و غیره دارای عوامل و تحلیل‌های یکی دو ساله است و یک امر مقطعی نیست. اگر ضعف‌های ما نبود ابزار جنگی دشمن نمی‌توانست بر قدرت ایمان نیروهای ما پیروز شود و تنبیه یک یا چند نفر مقصر، کار فوق‌العاده‌ای نمی‌باشد، اما روش اسلامی ما این نیست، در بعضی کارها قصور هست اما مقصر فرد خاصی نیست، عواملی دست به دست هم داده‌اند تا یک قصوری پیش آمده که باید از این امر جلوگیری شود. یک مقدار از ضعف‌ها مربوط به جبهه و وسایل جبهه است. آمادگی‌ها، سازمان‌دهی خطوط دفاعی و احتیاطات لازم بیشتر باید انجام شود. یک مقدار هم مربوط به پشت جبهه است. یک ملت با پرداختن به اختلافات و مسائل شخصی و حق‌کشی می‌تواند در جبهه خلل ایجاد کند... اگر عده‌ای هم و غم خودشان بر این است که مشکلات را علم کنند، این در جبهه اثر خواهد گذاشت و ما نباید غافل باشیم.» آقای هاشمی نیز چند روز بعد بر ضرورت ادامه جنگ تأکید کرد و گفت: «همه معتقدند که باید همان راه را ادامه دهیم تا حتماً را بگیریم و یا آن راهی را که ما تعیین کرده‌ایم ادامه در صفحه بعد

هجوم سراسری ارتش عراق

پس از دو هفته که همه منتظر بودند نامه رسمی دولت عراق مبنی بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به سازمان ملل برسد، ناگهان صدام از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ خودداری کرد و جنگ جدیدی شروع شد. ارتش عراق دوباره از مرزهای بین‌المللی عبور کرد و خرمشهر را در معرض محاصره قرار داد و جاده اهواز - خرمشهر را قطع کرد و بار دیگر همانند روزهای آغاز جنگ بلافاصله رزمندگان و نیروهای مردمی وارد صحنه نبرد می‌شوند و طی عملیات سرنوشت ارتش عراق را تا مرزهای بین‌المللی به عقب می‌زنند.^۱

عملیات مرصاد

هنوز چند روزی از استقرار نیروهای ایرانی در مرز نگذشته بود که اطلاع دادند منافقین (سازمان مجاهدین خلق) با همکاری ارتش عراق از قصر شیرین و سرپل ذهاب عبور کرده‌اند. یک ساعت بعد مطلع شدیم که نیروهای منافقین شهر کربند را نیز گرفته‌اند و به سمت اسلام‌آباد در حرکت هستند. بلافاصله دستور دادم تا برادر شمخانی

برای ختم جنگ که اعلام عراق به عنوان متجاوز است، ما غیر از این دو راه، راه دیگری نداریم لذا باید از آمادگی لازم برای ادامه جنگ برخوردار باشیم.» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۴/۱۸)

۱. برگزاری جلسه مشترک شورای فرماندهی انقلاب عراق به ریاست صدام در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۶۷ نشان داد که دولت عراق تصمیم گرفته است دست به یک اقدام مهم نظامی بزند. ارتش عراق با صدور اطلاعیه‌ای عملیات آتی خود را با عنوان «توکلنا علی الله» با هدف آزادکردن باقی مانده سرزمین‌های عراق، انهدام نیروهای ایران و به اسارت در آوردن تعداد بیشتری از نیروهای ایرانی اعلام کرد. بدین ترتیب از سحرگاه جمعه ۳۱ تیر ۱۳۶۷ و فقط سه روز پس از پذیرش قطعنامه از طرف ایران، نیروهای عراق از دو محور کوشک و شلمچه به داخل خاک ایران پیشروی کردند. انتشار خبر پیشروی دشمن و احتمال اشغال اهواز و خرمشهر که یادآور رخدادهای آغاز جنگ بود بازتاب گسترده‌ای در میان مردم داشت. در چنین شرایطی مرحوم حاج سید احمد خمینی پیام حضرت امام را تلفنی برای فرمانده وقت سپاه این چنین قرائت کرد: «این نقطه حیاتی کفر و اسلام است. یعنی نقطه شکست یا پیروزی، یا اسلام یا کفر است و باید متر به متر جنگید و هیچی از هیچ کس پذیرفته نیست و اینجا نقطه‌ای است که یا موجب می‌شود سپاه حیات پیدا کند دوباره در کشور و یا برای همیشه یک سپاه ذلیل و مرده‌ای باشد.» (پایان جنگ، ص ۱۷۸)

۲. سازمان مجاهدین خلق از تابستان ۱۳۶۵ تشکیلات و مرکزیت خود را به عراق انتقال داد و تا تابستان ۱۳۶۷ ادامه در صفحه بعد

و برادر رشید از تهران به باختران (کرمانشاه) حرکت کنند و قرارگاه عملیاتی خود را فعال کنند. وضعیت آنقدر بحرانی بود که برادر رشید درخواست کرد که شهید علی صیاد شیرازی که آن موقع نماینده ارتش در شورای عالی دفاع بودند نیز با ایشان همراه شود.

چون احساس کردیم که مسئله اساسی است و از طرفی نگران خرمشهر هم بودیم، چون احتمال داشت این نوعی عملیات فریب باشد و هدف اصلی ارتش عراق استان خوزستان و خرمشهر است، لذا برادر رحیم صفوی را در جنوب گذاشتیم و همراه با برادر محمد کوثری، فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) و برادر علی فضل‌ی، فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع)، با بالگرد شنوک خود را از دزفول به اسلام‌آباد رساندیم و متوجه شدیم که منافقین، اسلام‌آباد را هم پشت سر گذاشته‌اند و در ۳۰ کیلومتری کرمانشاه و در پشت ارتفاعات چهارزبر هستند.

در واقع اگر منافقین از آنجا عبور می‌کردند، کرمانشاه حتماً سقوط می‌کرد و تصرف کرمانشاه وضعیت غیرقابل کنترلی را به وجود می‌آورد؛ چرا که در آنجا علاوه بر چند

تحت حمایت مالی، پشتیبانی و تبلیغی صدام قرار داشت. هدف صدام از پذیرش هسته مرکزی سازمان مجاهدین خلق و میزبانی آنان، بسیج نیروهای انسانی آنان در مسیر اهداف نظامی خود علیه ایران بود. هدف این بود که قوای پراکنده مجاهدین خلق (منافقین) بتوانند عملیاتی علیه ایران انجام دهند. عملیات «فروغ جاویدان» در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۶۷ یعنی یک هفته پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، آغاز شد. این نیروها که از نقاط مختلف جهان در عراق گرد آمده بودند، قصد داشتند براساس یک زمان‌بندی، با بهره‌گیری از پنج هزار نفر در قالب ۲۵ تیپ در مدت ۳۳ ساعت و در پنج مرحله پس از عبور از شهرهای سرپل ذهاب و اسلام‌آباد، از همدان و قزوین نیز گذشته، خود را به تهران برسانند. به همین دلیل رهبری سازمان از این عملیات به عنوان «از مهران تا تهران» یاد می‌کرد. ارتش عراق در این عملیات منافقین را یاری می‌کرد. همزمان با پیشروی منافقین برای جلوگیری از حملات هوایی ایران، پایگاه‌های شکاری شهید نوژه همدان، وحدتی دزفول، پادگان تیپ ۲ سفز و همچنین پایگاه هوانروز کرمانشاه توسط هوایماهای عراقی بمباران شد. یک روز پس از شروع عملیات منافقین با حمایت آتش توپخانه عراق از سرپل ذهاب گذشتند و وارد اسلام‌آباد غرب شدند. اما در همین روز تهاجم آنان با مقاومت نیروهای ایرانی مواجه شد. طی درگیری سختی که در منطقه «چهار زبر» اتفاق افتاد، بسیاری از منافقین کشته شدند و بخش اعظم تجهیزاتشان منهدم شد و حتی با بسته شدن سواره اسلام‌آباد - ملای، راه عقب‌نشینی آنان نیز مسدود شد.

پادگان نظامی با امکانات کامل، انبارهای مهمات زیادی قرار داشت.

از جمله عنایات خداوند این بود که تیپ ۱۲ قائم^(عج) از استان سمنان که به آن‌ها دستور داده بودند به سمت خرمشهر بروند، درست در پایین همین ارتفاعات چهارزبر مستقر بودند و به طور تصادفی با منافقین روبه‌رو و موجب توقف اولیه منافقین در آنجا می‌شوند. بلافاصله تیپ ۳۲ انصار که به منطقه درگیری نزدیک بود وارد عملیات شد و حتی واحدهایی از مجاهدین عراقی لشکر بدر که پشت ارتفاعات چهارزبر پادگان استقراری داشتند، با منافقین درگیر شدند.

البته آن‌ها نیز تلاش زیادی می‌کردند که از این تنگه عبور کنند و وارد شهر بشوند ولی سریع نیروهای اطراف را بسیج کرده و برای کمک فرستادیم و به این صورت ابتدای ستون منافقین در تنگه بسته شد. از آن طرف از پشت سر هم لشکرهای ۱۰ سیدالشهدا^(ع) و ۲۷ حضرت رسول^(ص) هم رسیدند و چون دو طرف منافقین ارتفاعات بود، محاصره شدند!

در این میان حدود سه هزار نفر از منافقین به همراه تعداد زیادی نفربر و تانک گرفتار شده بودند و سختی کار ما این بود که چطور این سه هزار نفر را اسیر کنیم و کار ساده‌ای نبود. چند روز درگیری ادامه پیدا کرد و حدود ۱۲۶۰ نفر از آن‌ها کشته شدند؛ چرا که تلاش زیادی می‌کردند اسیر نشوند و حتی بعضی از آن‌ها قرص سیانور

۱. برتری ایران در صحنه نظامی که موجب عقیم ماندن طرح مشترک عراق و منافقین شده بود، موضع سیاسی این کشور را که در حال مذاکره با دبیرکل سازمان ملل بود تقویت کرد. همچنین آمریکایی‌ها که از تحرکات عراق و منافقین ناخشنود بودند، همراه با اعضای دیگر شورای امنیت و عربستان سعودی، عراق را تحت فشار قرار دادند. (پایان جنگ، ص ۱۹۸) حضرت امام^(ره) بر پایه درایت و درکی که از وضعیت حاکم بر صحنه جنگ و ضرورت‌های موجود برای اداره و هدایت روند تحولات تا اخذ نتیجه مطلوب داشتند، در سخنانی چارچوب و خط مشی اقدامات سیاسی - نظامی جمهوری اسلامی را مشخص فرمودند: «ما در چارچوب قطعنامه ۵۹۸ به صلحی پایدار فکر می‌کنیم. این، به هیچ وجه تاکتیک نیست. فرزندان انقلابی‌ام! توجه کنید، امروز روز حضور گسترده در جبهه‌هاست. فکر نکنید که دیگر جنگ تمام شده است. خود را بسیج به سلاح ایمان و جهاد کنید و بر دشمن غدار رحم جایز نیست و این‌ها تمام حرف‌هایشان یک فریب است. ما خواستیم به دنیا ثابت کنیم که صدام معتقد به مجامع بین‌المللی نیست و ما تا قبول قطعنامه از سوی عراق جواب دشمنان را در جبهه‌ها خواهیم داد.» (صحیفه نور، ج ۲۱)

می‌خوردند تا اسیر نشوند. اما چند صد نفر اسیر شدند و بقیه هم از میان ارتفاعات به سمت سرپل‌ذهاب که در دست خودشان بود فرار کردند و خود را به عراق رساندند. پس از شکست ارتش عراق در جنوب و شکست منافقین در عملیات فروغ جاویدان، صدام اعلام کرد که من نیز قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتم.

در حقیقت اگر صدام در عملیات خود در جنوب و کرمانشاه موفق شده بود و ما نمی‌توانستیم عملیات سرنوشت و مرصاد را انجام دهیم صدام نه تنها قطعنامه ۵۹۸ را نمی‌پذیرفت بلکه تقاضای صدور قطعنامه جدیدی را می‌کرد که در آن خواسته‌های جاه‌طلبانه رژیم بعث تأمین شود.

پایان جنگ

پس از اینکه حضرت امام^(ره) در اواخر تیرماه ۱۳۶۷ فرموده بودند قطعنامه را بپذیرفتم و جام زهر را نوشیدم و آبرویم را با خدای خودم معامله کردم، تأثیر شدیدی در جامعه ایجاد شد و مردم به سمت جبهه‌های جنگ هجوم آوردند و عملیات سرنوشت و مرصاد تحقق یافت. حضور پرشور مردم و رزمندگان در جبهه‌ها سپاه را بر آن داشت که خود را آماده کند تا با فرمان حضرت امام^(ره) حمله‌ای را به داخل خاک عراق انجام دهند.

در آن موقع حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که به اهواز آمده بودند با حاج احمد آقا (فرزند امام) تماس گرفتند و فرمودند که فرماندهان می‌گویند آماده حمله هستیم ولی حضرت امام^(ره) پاسخ دادند که ما چیزی را که بپذیرفتیم، از آن تخطی نمی‌کنیم و لذا در نهایت جنگ نظامی تمام شد و بحث‌های حقوقی برای قطعی شدن مفاد قطعنامه ۵۹۸ آغاز شد.

لذا پیروزی ایران در جنگ تا مردادماه یعنی یک ماه پس از پذیرش قطعنامه ادامه یافت و مدتی بعد امام^(ره) فرمودند که: «ما یک لحظه هم از عملکرد خود در جنگ نادم و پشیمان نیستیم».

پاسخ به ابهامات

دلیل هجوم دوباره مردم در اواخر جنگ به سمت جبهه‌ها چه بود؟

دلیل اصلی آن وضعیت روحی و معنوی خاصی بود که بعد از حرف‌های حضرت امام در دل مردم ایجاد شده بود. حضرت امام در پیامشان می‌گویند که: «فرزندان من ناراحت نباشید، فکر می‌کنید که این پدر پیر شما قطعنامه ۵۹۸ را بدون دلیل پذیرفته یا دست از مبارزه کشیده‌ایم که ناراحت هستید» چون در آن موقع در جبهه‌های جنگ یک وضع خاصی ایجاد شده بود، همه رزمنده‌ها در جبهه ناراحت بودند و مثل این بود که مصیبت بزرگی به آن‌ها رسیده است. این پیام، همه مردم را به جوش آورد و یک حالت غیرت و احساسی ایجاد شد که موجب شد موج عظیمی به سمت جبهه‌ها رفتند. در طول جنگ واقعاً گاهی اوقات نیرو کم می‌آوردیم و لشکرهای ما به جای ده یا دوازده گردان، چهار گردان داشتند ولی بعد از این پیام لشکرهای ما از شانزده گردان هم بیشتر داشتند.

با توجه به نظرات قبلی حضرت امام^(ره) در این چند روز آخر چه اتفاقاتی می‌افتد

که در نهایت حضرت امام^(ره) قطعنامه را می‌پذیرند؟

این اتفاق یک اتفاق روشن بود. ارتش عراق پیشروی کرده بود و این امکان وجود داشت که کل استان خوزستان و کرمانشاه را بگیرد. البته من یک سال قبل از این حملات، نامه‌ای به حضرت امام نوشتم و گفتم که عراق به زودی حملاتش را آغاز می‌کند. بنابراین اینکه شما می‌گویید گزارش‌های غلط به حضرت امام^(ره) می‌دادند همانند حرف آیت‌الله منتظری است که مدعی ارائه گزارش‌های غلط بود، در حالی که دقیق‌ترین اطلاعات را حضرت امام^(ره) داشتند. اما منظور حضرت امام^(ره) از اینکه می‌گویند من تا چند روز قبل به این مسئله - ادامه جنگ - اعتقاد داشتم اما اکنون نظرم برگشته است، در حقیقت واقعیت‌هایی بود که حضرت امام با چشم خود می‌دیدند. ظرفیت مسئولان کشور، ظرفیت دولت، ظرفیت جهانی، حمله امریکا به سکوهای نفتی ایران و سقوط هواپیمای مسافربری، حمله وحشیانه صدام به حلبچه و جنگ

شیمیایی که در جبهه به راه انداخته بود و واقعیت‌های بسیار زیادی که به وسیله آن‌ها می‌شد تعیین کرد که حضرت امام نظرشان را عوض می‌کنند.

بعد از عملیات رمضان، دوستان سیاسی می‌گفتند که یک عملیات صورت بگیرد و دیگر جنگ تمام بشود. یک عملیات صورت می‌گرفت اما چیزی شبیه به قطعنامه ۵۹۸ صادر نمی‌شد که بخواهد جنگ را تمام کند تا اینکه در سال ۱۳۶۶، قطعنامه ۵۹۸ صادر شد. البته در آن زمان اشاره شد که نقاط ابهام‌آمیزی در آن وجود دارد که باید برطرف شود تا آن را بپذیریم. ب

حادثه پایان جنگ بحثی بسیار جدی است و پایان جنگ غیر از شروع آن است. برای شروع جنگ هر یک از طرفین می‌توانند حمله کنند اما برای پایان جنگ هر دو طرف باید به یک نتیجه مشخص برسند.

از ابتدای جنگ تا هنگام صدور قطعنامه ۵۹۸ دنیا می‌گفت که متوقف شوید و آتش‌بس کنید. این حرف به این معنا است که هم عراق باید گرفتار ایران باشد و هم ایران باید گرفتار عراق باشد و این یک توطئه بود.

دنیا می‌خواست با «توطئه آتش‌بس» ما را تا چهل سال گرفتار همدیگر باقی نگه دارد و یک جنگ نیمه تمام، دائم در جریان باشد؛ لذا این وضعیت را یا باید از طریق دیپلماسی حل می‌کردیم که دوستان سیاسی می‌گفتند شما یک عملیات بکنید تا ما برای پایان جنگ اقدام بکنیم و یا باید از طریق نظامی و ادامه جنگ حل می‌کردیم و مثلاً بصره یا بغداد را می‌گرفتیم تا این گرفتاری از بین برود. پس در پایان بخشیدن به یک جنگ یا باید هر دو طرف به توافق برسند و یا باید یک طرف، جنگ را به جایی برساند که طرف دیگر مجبور بشود کنار بکشد.

تفاوتی که بین سیاسیون و نظامیان بود در پایان دادن به جنگ نبود، چرا که هر دو گروه هدف مشترک داشتند. منتها سیاسیون می‌گفتند شما یک عملیات بکنید تا جنگ تمام شود ولی نظامیان معتقد بودند این جنگ جز با سقوط صدام و یا رفتن به عمق وسیع عراق تمام نمی‌شود. چرا که بر اساس شناختی که از صدام داشتیم می‌دانستیم که دست‌بردار نیست و از طرفی عراق تنها نیست، بلکه کشورهای دیگر و بلوک شرق و

غرب از او حمایت می‌کردند.

حرف ما این بود که باید کل امکانات کشور را در اختیار جنگ بگذارید تا با عملیات‌های وسیع‌تر و بزرگ‌تر، جنگ به پایان برسد. بنابراین بحث بیشتر در شیوه‌های پایان دادن به جنگ بود.

با توجه به اینکه حضرت امام^(ره) تاریخ را مطالعه کرده بودند و قضیه هیروشیما را دیده بودند، بعید به نظر می‌رسد که در این جنگ، از به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی و... تعجب کرده باشند و بیشتر به نظر می‌رسد که نظر ایشان عوض شده باشد؟

حضرت امام^(ره) معتقد بودند که مبارزه باید ادامه پیدا کند اما هنگامی که دیدند از طریق جنگ نظامی نمی‌شود لذا به دنبال روش دیگری برای ادامه این مبارزه رفتند. یعنی عقیده ایشان عوض نشد و با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از عقیده خود برنگشتند و بعد از آن است که مسئله مبارزه با فقر و غنا را متذکر می‌شوند و بلافاصله مسئله سلمان رشدی و مبارزه با استکبار و غرب را مطرح می‌کنند. حضرت امام^(ره) هیچ‌گاه از عقیده خودشان که مبتنی بر مبارزه با ظلم و ستم و استکبار بود دست نکشید، متها برای مبارزه ابزار را عوض کردند.

علت موفقیت ارتش عراق در بازپس‌گیری مناطق ایران در سال آخر جنگ چه بود

که توانست به سرعت فاو، شلمچه، جزایر مجنون و مناطق شمالی را تصرف کند؟

به چه علت ارتش عراق تقویت و نیروهای مسلح ایران تضعیف شدند؟

علت اصلی در حقیقت به هم خوردن موازنه قوا بود. موازنه قوا ترکیبی از نیرو و جغرافیاست؛ یعنی اگر شما در هر واحد سطح، حجم معینی از نیرو داشته باشید و دشمن در همان واحد سطح حجم کمتری نیرو، موازنه قوا به نفع شما رقم می‌خورد. چون در واحد سطح معین، نیرو و امکانات بیشتری دارید. اما اگر در همان واحد سطح نیروهای شما نصف نیروهای دشمن بشوند، موازنه قوا بالعکس خواهد شد و اتفاقی که در سال‌های پایانی جنگ افتاد، همین بود.

از عملیات فاو به بعد سرزمین‌های جدید و وسیعی به دست ما می‌آمد که باید در آنجا پدافند می‌کردیم و نیرو قرار می‌دادیم لذا نیروی عملیاتی آماده ما روز به روز تقلیل پیدا می‌کرد، در حالی که عامل برتری ما در جنگ نیروی آزاد و هجومی سپاه بود که از سال ۱۳۶۵ به بعد این روز به روز کوچک‌تر می‌شد؛ چرا که مجبور بودیم خطوط پدافندی به طول ۵۰۰ کیلومتر را تشکیل دهیم؛ که یکی از اشتباهات راهبردی ما در جنگ بود.

تا قبل از عملیات فاو و حتی در عملیات خیبر و بدر هر جا که حمله می‌کردیم، ارتش را در خط پدافندی قرار می‌دادیم و نیروهای سپاه آزاد می‌شدند تا همراه با بقیه ارتش هجوم بعدی را سازماندهی کنند. اما از عملیات خیبر به بعد هر جا عملیات شکل می‌گرفت، سپاه هم به ناچار باید یک خط پدافندی شکل می‌داد؛ لذا برخی لشکرهای ما یک تیپ در فاو داشتند، یک تیپ در شلمچه و یک خط هم در غرب و در سال‌های پایانی جنگ که عراق هجوم می‌آورد، این‌ها چند تکه بودند.

نکته دوم این است که حتی آن زمانی که ما چنین وضعی داشتیم، اگر عراق تدبیر عملیاتی درستی به کار می‌گرفت، می‌توانست فاو را از ما پس بگیرد، لیکن ارتش عراق تدبیر عملیاتی درستی نداشت. نکته‌ای که ارتش عراق دیر متوجه آن شد، این بود که باید حمله تثبیت کننده و حمله بازپس‌گیری را با هم انجام می‌داد.

اگر ارتش عراق بعد از هفته اول که ما در منطقه فاو تثبیت شده بودیم دیگر نمی‌جنگید، یعنی اگر ۶۸ روز دیگر با ما نمی‌جنگید، این همه تلفات نمی‌داد. در حالی که اگر این حمله را به سه ماه بعد موکول می‌کرد حتماً آنجا را تصرف می‌کرد. اما ارتش عراق دیر متوجه این مسئله شد.

بعد از عملیات والفجر ۱۰ ژنرال‌های مصری و آمریکایی تیم‌هایی به جبهه عراق فرستادند و متوجه شدند که اگرچه امکانات و تجهیزات ارتش عراق بسیار بیشتر است اما نمی‌تواند صحنه جنگ را خوب اداره کند و چندین اشکال اساسی دیگر در راهبرد و مدیریت عراق به دست آوردند؛ لذا در والفجر ۱۰ ارتش عراق فقط در هفته اول با ما جنگید و هنگامی که در منطقه تثبیت شدیم، دیگر عملیات بازپس‌گیری را انجام نداد

بلکه به سمت عملیات آفندی رفت. بنابراین موازنه قوا و شیوه مانور به هم خورده بود. سؤالی که ممکن است ایجاد شود این است که آیا می‌شد موازنه قوا بر هم نخورد؟ بله، به واسطه همان کاری که ارتش عراق کرد و همه کشور خود را وارد جنگ کرد، ما هم می‌توانستیم از به هم خوردن موازنه قوا جلوگیری کنیم. ما چون فقط با توان سپاه می‌جنگیدیم و ارتش هم پدافند می‌کرد، توانایی نظامی ایران از رشد فزاینده سال‌های اول جنگ باز ماند و در ایران مردم زندگی عادی خود را داشتند.

اما در عراق این‌گونه نبود، بلکه همه اول می‌جنگیدند، بعد زندگی می‌کردند اما در ایران همه زندگی می‌کردند و بعد می‌جنگیدند؛ لذا اینکه می‌گوییم کل هزینه‌های ارزی جنگ ۲۲ میلیارد دلار بیشتر نبوده است، کسی غیر از این نکته نمی‌تواند جوابی دهد. ایران در سال ۱۳۶۲ فقط ۲۵ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته است در حالی که هر یک سال از جنگ، فقط کمتر از سه میلیارد دلار از کل هزینه‌های ارزی کشور را مصرف می‌کرده است؛ یعنی از حدود صد میلیارد دلار درآمد ارزی هشت ساله کشور، فقط ۲۲ میلیارد دلار خرج جنگ شده است و این یعنی حداکثر حدود ۲۰ درصد و با ۸۰ درصد دیگر کشور به طور عادی اداره می‌شده است.^۱

درست است که جنگ بعد از آزادی خرمشهر ادامه پیدا کرد، اما نه جنگی که مثل قبل از خرمشهر باشد. جنگ بعد از آزادی خرمشهر ادامه یافت اما نه با هدف و برنامه‌ریزی برای سقوط صدام و گرفتن عراق و آن اهدافی که در شعارها می‌دادیم و هیچ‌گاه کشور برای تحقق آن برنامه‌ریزی نکرد و لذا مسئولان برای آن امکانات لازم را به صحنه جنگ نیاوردند و این ادعا با اعداد و ارقام قابل دفاع است.

دلیل همکاری محدود برخی مسئولان کشوری با جنگ چه بوده است؟ چرا در نامه‌ای که از طرف شما به حضرت امام^(ره) نوشته شده، این مسائل مطرح نشده

۱. در پژوهشی که توسط سازمان برنامه و بودجه صورت گرفته نشان می‌دهد که سهم بودجه دفاعی از بودجه عمومی کشور در طول جنگ هیچ‌گاه از ۱۵ درصد فراتر نرفته است و همواره بین ۱۲ تا ۱۵ درصد نوسان داشته است و تخصیص بودجه ۱۵ درصدی نیز تنها در سال فتح خرمشهر یعنی در سال ۱۳۶۱ محقق شده است.

است؟

آن نامه را من برای آقای هاشمی نوشتم و عنوان آن نامه برای حضرت امام (ره) نیست و من در هیچ نامه‌ای تقاضای امکاناتی از ایشان نکرده‌ام. از سال ۱۳۶۲ به بعد سپاه مسئله امکانات را خیلی مطرح می‌کرد اما متأسفانه دوستان سیاسی مدام می‌گفتند سپاه می‌تواند بجنگد اما فقط به دنبال گرفتن امکانات از کشور است و می‌خواهند سپاه را گسترش دهند و یک چنین فضایی ایجاد کرده بودند. به نحوی که ما آقای هاشمی رفسنجانی را برای اولین بار با فرماندهان روبه‌رو کردیم و تصمیم‌گیری را به ایشان سپردیم تا ایشان و سایرین کاملاً متوجه شوند که بحث کمبود امکانات و نیرو یک واقعیت در صحنه جنگ است.

اینکه فرماندهان مرتب مسئله کمبود امکانات را مطرح می‌کنند نشان می‌دهد که برای جنگیدن امکانات می‌خواستیم اما آقایان می‌گفتند روز اول که شما خرمشهر را گرفتید این مقدار امکانات نداشتید اما اکنون می‌گویید برای گرفتن بصره امکانات چند برابر آزادی خرمشهر را می‌خواهیم. این مسئله نکته مهمی را بیان می‌کند و آن اینکه برخی مسئولان اعتقادی به بسیج امکاناتی که به سقوط صدام منجر شود نداشتند.

یکبار هم آقای هاشمی رفسنجانی به صراحت گفت که شما می‌روید و بغداد را می‌گیرید ولی اگر امریکا بمب اتم زد، شما چه خواهید کرد؟ اگرچه این سؤال مهمی بود ولی طرح آن برای توجیه تصویب نکردن تقاضای فرماندهان سپاه در بسیج کشور در جنگ بود. پ

س معلوم می‌شود که برخی دولت‌مردان به شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» و «سقوط صدام» اعتقادی نداشتند، بلکه بر این عقیده بودند که این جنگ را نمی‌توانیم تا سقوط صدام ادامه دهیم و باید آن را با یک عملیات موفق تمام کنیم. اما مشکل این بود که ما هر عملیات موفق‌تری که انجام می‌دادیم، باز هم جنگ تمام نمی‌شد. مثلاً فاو انجام شد اما جنگ تمام نشد. لذا راهبرد مسئولان سیاسی که ما بر اساس آن، برنامه‌ریزی و عملیات می‌کردیم موفق نبود.

بنابراین مسئولان سیاسی معتقد بودند که به نفع کشور و انقلاب است که با یک

عملیات، جنگ تمام شود و اگر قرار است که جنگ با یک عملیات تمام شود، پس چرا همه کشور را بسیج کنیم. بلکه کمی امکانات از این طرف و آن طرف جمع می‌کنیم و به سپاه می‌دهیم تا آن یک عملیات را انجام دهد و جنگ با حداقل هزینه تمام شود. بنابراین منطق و هدفی در ذهن دولت مردان بود که موجب می‌شد منابع، بودجه و نیرو در حد معینی وارد جنگ شود که آن هم به منظور دلسوزی برای کشور بود اما واقعیت نشان داد که آن نوع دلسوزی، جنگ را شش سال به طول کشانید، در حالی که قرار بود حداکثر سه، چهار ماه بعد از فتح خرمشهر با یک عملیات جنگ تمام شود. سؤال ما از برخی مسئولان سیاسی این است که اگر بعد از فتح خرمشهر کل کشور را وارد جنگ می‌کردید، آیا جنگ زودتر تمام نمی‌شد؟ ما اگر برای سقوط صدام برنامه‌ریزی می‌کردیم، شاید جنگ زودتر تمام می‌شد و پیروزی‌های آن نیز وسیع‌تر و گسترده‌تر بود. چون ما قوای بیشتری روی صحنه می‌آوردیم و موازنه قوا و برتری همواره به نفع ما بود؛ زیرا ما برای یک عملیات موفق می‌جنگیدیم اما صدام برای «جنگ جنگ تا پیروزی» می‌جنگید.

بنابراین استراتژی مسئولین نظام پس از فتح خرمشهر یک استراتژی نظامی تمام عیار نبود بلکه ماهیت آن استراتژی سیاسی بود و قائل به هزینه کردن کامل برای ادامه مقتدرانه جنگ نبودند و می‌خواستند نیروهای مسلح با حداقل امکانات و هزینه، منطقه مهمی از خاک عراق را برای پیش برد استراتژی سیاسی تصرف کنند؛ که حتی این هدف هم تناسبی با نیرو و امکانات به‌کارگیری شده توسط مسئولین نداشت.

فصل هشتم

تجزیه و تحلیل حوادث پایان جنگ

جنگ برای صلح

پس از آنکه ایران در تیر ماه ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت، عراق از پذیرش آن امتناع کرد و دوباره به ایران حمله کرد و جنگ به مرداد ماه کشیده شد و در این ماه جنگ به پایان رسید. اما نکته مهم این است که سرعت رخداد‌های چهار ماه آخر جنگ آن قدر زیاد است که خیلی از مسائل با هم تداخل کرد و چون تفکیک نشد، مجموعه‌ای از ابهامات را در خصوص نحوه پایان جنگ پدید آورد. به گونه‌ای که حتی کسانی که در پایان جنگ دخیل بودند، گاهی در خاطراتی که نوشتند دچار اشتباهاتی شدند.

لذا لازم است برای درک صحیح حوادث پایان جنگ، قدری سرعت فریم‌های آخر جنگ را کند کنیم. در برخی از شیوه‌های تحقیقاتی، حوادث خیلی مهم را که از ریز دانه‌هایی تشکیل شده است، با کند کردن سرعت واقعیت‌ها و نه تحریف در واقعیت‌ها، کالبدشکافی می‌کنند. در حقیقت مهم‌ترین کاری که باید درباره ماه‌های آخر جنگ کرد این است که حوادث را کالبدشکافی و با معیاری منطقی تفکیک کنیم.

پس از فتح خرمشهر همه انتظار داشتند که جنگ پایان یابد. اما جنگ هم از طرف ما

ادامه پیدا کرد - که خیلی از تحلیل‌گران فقط این قسمت را می‌بینند - و هم از طرف قدرت‌های بین‌المللی ادامه یافت. این طور نیست که فقط ایران بعد از خرمشهر جنگ را ادامه داده باشد. دنیا از ایران مصرت‌تر بود تا جنگ بعد از آزادی خرمشهر ادامه یابد. هنری کیسینجر بعد از آزادی خرمشهر می‌گوید: «این جنگ نباید برنده‌ای داشته باشد.» خوب، این حرف به این معناست که جنگ باید ادامه یابد و در آن ایران پیروز میدان نباشد. اما چرا از طرف ایران جنگ ادامه پیدا کرد؟

اولین دلیلی که برای ورود به عراق وجود داشت، این بود که ایران در جنوب به مرز رسیده بود اما در خیلی از مناطق دیگر به مرز نرسیده بود و ۲۵۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین‌های ما هنوز در اختیار دشمن بود^۱.

خیلی‌ها آزادی خرمشهر را به معنای این تصور کردند که ما بعد از آزادی خرمشهر در همه‌جا به مرز رسیدیم، در حالی که هزاران کیلومتر مربع و بعضی از شهرهای ما مثل نفت شهر - که یک نقطه نفتی مهم بود - در اختیار دشمن بود و آزاد نشده بود. ما باید می‌جنگیدیم، باید ادامه می‌دادیم تا بتوانیم سرزمین‌های اشغالی را آزاد کنیم. از طرفی نیز رسیدن به مرز در خرمشهر، به معنای موازنه دفاعی بین ما و عراق نبود. دلیل آن هم سیاست‌های استعماری بعد از جنگ جهانی اول و دوم بود که مرز را در خوزستان به نحوی تعیین کرده بودند که همیشه عراقی‌ها فاصله‌شان با خرمشهر ۵۰۰ متر است، اما فاصله ما با بصره، مهم‌ترین شهر جنوبی عراق که معادل خرمشهر و آبادان است، بیش از ۲۰ کیلومتر است. بنابراین وقتی ما و عراق در مرزهای خود باشیم، آن‌ها با یک خمپاره ۶۰ هم می‌توانستند از آن سوی اروندرود خرمشهر را نا امن کنند اما ما با توپ‌های برد بلند هم نمی‌توانستیم بصره را هدف قرار دهیم. این موازنه پدافندی، درست نبود. مثل ما، مانند کسی است که پای دامنه کوه، با خود قله فاصله کمی دارد،

۱. دشمن در ابتدای جنگ حدود ۱۵۰۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین ایران را به اشغال درآورد اما طی هشت ماه حدود دو سوم آن آزاد شد و از ۵۰۰۰ کیلومتر مربع باقی مانده، دشمن از ۲۵۰۰ کیلومتر مربع آن عقب‌نشینی کرد و در نتیجه ۲۵۰۰ کیلومتر مربع دیگر از جمله مناطق فکه، ارتفاعات حمیرین، نفت شهر، خسروی و ارتفاعات آق‌داغ و چاه‌های نفتی سمیده و بیات همچنان در اشغال دشمن ماند.

اما آن کسی که روی قله است با یک سنگ کوچک هم می‌تواند مرتب او را اذیت کند و اصلاً لازم نیست سلاح خاصی به کار گیرد؛ لذا ما در خرمشهر به مرز رسیده بودیم اما دشمن در برخی مناطق روی ارتفاعات بود و ما پای این دامنه بودیم.

مسئله دیگر که از همه مهم‌تر است، این بود که اصلاً پیشنهاد صلحی به ایران داده نشد. همه کسانی که ادعا می‌کنند بعد از آزادی خرمشهر، ایران پیشنهاد صلح را رد کرده، آگاهانه یا ناآگاهانه دروغ می‌گویند. تا پنج سال بعد - یعنی قطعنامه ۵۹۸ - هیچ پیشنهاد صلحی به ایران داده نشد. قطعنامه ۵۹۸ اولین [و آخرین] قطع‌نامه‌ای است که رنگ و بوی صلح دارد. چرا؟ زیرا تا آن موقع تنها چیزی که به ایران پیشنهاد می‌دادند آتش‌بس بود.

آتش‌بس و صلح در حقوق بین‌الملل کاملاً تعریف مشخصی دارد و با هم متفاوت است. آنچه تا پیش از قطعنامه ۵۹۸ به ایران پیشنهاد شده بود، آتش‌بس بود، نه صلح و آتش‌بس ممکن است یک جنگ را بیست سال طولانی کند. مثل آتش‌بسی که بین سوریه و رژیم صهیونیستی برقرار شد. الآن پنجاه سال است که این دو با هم آتش‌بس دارند، ولی در این مدت سه بار بین آن‌ها جنگ در گرفته است. آخرین جنگی که بین اسرائیل و سوریه واقع شد، آن‌چنان بود که همه دمشق توسط هواپیماهای رژیم صهیونیستی کوبیده شد.

این‌ها می‌خواستند بعد از آزادی خرمشهر، جنگ چهل سال دیگر بین ما و عراق طول بکشد و دست ما را بین سنگ آتش‌بس نگه دارند. پس این به نفع ما نبود و جنگ باید زودتر تمام می‌شد. بنابراین جنگ بعد از آزادی خرمشهر برای برقراری صلح ادامه یافت. جنگ بعد از خرمشهر جنگ برای صلح بود. البته این در حداقل مطالبات قرار داشت. امام^(ره) و فرماندهان و رزمندگان به بیش از این فکر می‌کردند، اما در حداقل و کف پیروزی ما، رسیدن به صلح شرافتمندانه قرار گرفته بود و سیاسیون هم همین را از ما می‌خواستند و ما همیشه در همین چارچوب عمل می‌کردیم.

هر چند آرزوی ما سقوط صدام بود اما هیچ‌گاه دولت و مسئولان برای سقوط صدام برنامه‌ریزی نکرده بودند. چرا؟ چون ما نمی‌توانستیم بدون اراده ملی در این

خصوص برنامه‌ریزی کنیم. ما فرماندهان جنگ بودیم و بر اساس طرح‌هایی که تصویب می‌شد، عملیات‌ها را سازماندهی می‌کردیم.

صدور قطعنامه ۵۹۸ در اوج اقتدار ایران

عملیات والفجر ۸ که انجام شد، دنیا به تردید افتاد. گفتند این نشانه خطرناکی است و به نظر می‌رسد در جبهه ایران تغییراتی حاصل شده است و جلسات شورای امنیت سازمان ملل متحد را چند بار تشکیل دادند. حتی در آستانه اینکه یک پیشنهاد صلحی داده بشود قرار گرفتند. اما بنا به دلیلی که هنوز برای ما روشن نیست، شورای امنیت سازمان ملل از صدور یک قطعنامه مشابه ۵۹۸ جلوگیری کرد. ما نمی‌دانیم که دست چه کسانی در کار بود که نگذاشتند شورای امنیت سازمان ملل بعد از فاو، قطعنامه مؤثری صادر کند و قطع‌نامه‌ای که صادر شد، بحث آتش‌بس و همان مطالب قدیمی را در بر گرفت. یک احتمال این بود که به تصمیم گیرندگان شورای امنیت چیزی شبیه به این را گفتند که این عملیات فاو یک اتفاق است و یک جریان تحول آمیز مجدد نیست لذا خیال شما راحت باشد و ایران نمی‌تواند کاری کند. بلافاصله صدام برای اینکه ثابت کند که این یک اتفاق است، استراتژی دفاع متحرک را شروع کرد و با کمک منافقین عملیات انجام داد و مهران را از ما گرفت که بلافاصله ما حمله کردیم و مهران را آزاد کردیم.

دنیا در یک بهت فرو رفته بود و مردد شده بود که آیا برای پایان جنگ تصمیمی بگیرد یا نگیرد. در این شرایط عملیات کربلای ۴ و ۵ اتفاق افتاد و دیگر دنیا را به این نتیجه رساند که نه؛ فاو یک اتفاق نبوده، فاو یک جریانی است که نشان می‌دهد در جبهه ایران تغییر و تحولاتی اتفاق افتاده است و ایران با شروع موج جدید عملیات، نزدیک است که بصره و جاهای دیگر را بگیرد و باید جنگ خاتمه یابد!

۱. نیروهای سپاه پاسداران در فاصله فتح فاو تا صدور قطعنامه ۵۹۸ در طی ۱۶ تا ۱۷ ماه با ۵۰۰ گردان نیرو ضربات سهمگینی بر پیکر ارتش صدام وارد نمودند و طی سه عملیات والفجر، کربلای ۵ و کربلای ۱ و نیز با ناکارآمد ساختن استراتژی دفاع متحرک رژیم بعث، موازنه جنگ را به سود جمهوری اسلامی ایران تغییر دادند؛ ادامه در صفحه بعد

لذا ابتدا دنیا به این نتیجه رسید و بعد قطعنامه ۵۹۸ را صادر کرد. هر کسی این قطعنامه را با قطعنامه‌های دیگری که از اول جنگ تا آن موقع صادر شده بود مقایسه کند، می‌بیند پنج، شش تا از هشت پیشنهاد آن، به نفع ایران صادر شد. نظیر بازگشت به مرزهای بین‌الملل و تشکیل کمیته تعیین متجاوز که امتیازات خوبی به ایران می‌داد.

ایران در ابتدا قطعنامه ۵۹۸ را رد نکرد و سکوت کرد و این اولین بار بود که ایران در مقابل قطعنامه‌ها سکوت می‌کرد. هر چند مسئولان اصلی کشور در جلسات خصوصی قطعنامه را تصویب کرده بودند و معتقد بودند این بهترین قطعنامه است و ما باید به دنبال پذیرش آن باشیم. فقط بحثی که داشتند، این بود که دو یا سه بند آن باید جابه‌جا شود. مثلاً کمیته تعیین متجاوز جلوتر بیاید؛ لذا یک سال قبل از پذیرش قطعنامه که رئیس جمهور وقت آیت‌الله خامنه‌ای در اجلاس سازمان ملل شرکت کردند؛ از ایشان سؤال کردند که چرا شما قطعنامه را نپذیرفتید؟ و ایشان فرمودند: «ما قطعنامه را رد نکردیم، نکات مثبتی هست و ما داریم مطالعه می‌کنیم». این موضع در رابطه با قطعنامه‌هایی که صادر می‌شد برای اولین بار بود که از سوی ایران مشاهده می‌شد. تا قبل از این، ایران هیچ‌گاه این‌طور با قطعنامه‌ها مثبت برخورد نمی‌کرد. دلیلش هم کامل روشن بود. پس قطعنامه ۵۹۸ به دلیل اینکه ما فاو را گرفته بودیم، به ۱۲ کیلومتری بصره رسیده بودیم و جزایر مجنون در اختیارمان بود صادر شد.

احتمال اینکه ایران عملیات‌های دیگر و بزرگی انجام دهد وجود داشت. بنابراین به ناچار قطعنامه ۵۹۸ را صادر کردند و امتیازاتی به ما دادند و می‌توان گفت که ایران قطعنامه ۵۹۸ را در اوج اقتدار از دنیا گرفت و این نکته فوق‌العاده مهم است. قطعنامه در شرایطی صادر شده که ایران در حداکثر اقتدار بود و فاو، جزایر مجنون و مناطقی از شرق بصره در عملیات کربلای ۵ را در اختیار داشت و دیگر شرایط همانند والفجر مقدماتی، خیبر و بدر نیست که ایران مناطق وسیعی را بگیرد اما نتواند حفظ کند و برگردد.

اما در اینجا نکته ظریفی هم وجود دارد و آن این است که درست همزمان با اینکه تصمیم گرفتند امتیازاتی به ایران بدهند، تصمیم گرفتند با تمام قدرت، چه مستقیم و چه غیر مستقیم بیایند پشت سر صدام، که اگر ایران زیر بار قطعنامه نرفت با همه قدرت ایران را بکوبند. چرا؟ چون عمر جنگ دیگر به سر رسیده و باید تمام شود. پس لازمه آن امتیازات، در حقیقت این بود که فشار سنگینی به ایران وارد آید تا در اثر این فشار و امتیازات - همان مثال معروف هویج و چماق که یک خط مشی در دنیا است - تا جنگ به نفع صدام خاتمه یابد؛ لذا قطعنامه ۵۹۸ شد هویج و حملات امریکا به هواپیمای مسافربری، نفت کش ها و سکوهای نفتی ما شد چماق پایان جنگ. با این توصیف دنیا یک تصمیم مهم گرفت و از شوروی و آمریکا گرفته تا فرانسه و دیگران، به توافق رسیدند که جنگ باید پایان پذیرد.

پذیرش مشروط قطعنامه ۵۹۸

ایران ابتدا قطعنامه ۵۹۸ را به صورت مشروط پذیرفت و هر وقت با مسئولان ایرانی صحبت می کردند، می گفتند: «بیانیه دبیر کل هم صادر بشود، ما قبول می کنیم.» یعنی قطعنامه ۵۹۸ به علاوه بیانیه دبیر کل. یعنی قرار بر این بود که دبیر کل وارد صحنه جنگ شود و بیانیه خود را به قطعنامه ۵۹۸ ملحق کند تا ایران آن را بپذیرد.

از جمله قرار بود به طریقی در بیانیه تقدم و تأخر بندها لحاظ شود. در همین حین بود که در جبهه نظامی تحولاتی اتفاق افتاد و صدام قبل از اینکه بیانیه دبیر کل داده شود، آمد و بخش هایی که ما گرفته بودیم را از ما پس گرفت و خودش را به مرزهای بین المللی رساند. اینجا بود که ایران در اواخر تیر ماه ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت.

نامه هایی که مسئولان سیاسی و اقتصادی و نظامی - به خصوص نامه ای که خدمت آقای هاشمی رفسنجانی نوشته بودم - از مهم ترین دلایلی است که قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته می شود. حضرت امام^(ره) نامه ها و شرایط جبهه و جنگ را دیدند و تصمیم گرفتند که باید قطعنامه پذیرفته شود.

البته در آن نامه که من برای آقای هاشمی رفسنجانی نوشته بودم، دو پیش بینی شده بود. یکی اینکه موج جدیدی از حملات ارتش عراق به زودی آغاز خواهد شد و عراق

تلاش خواهد کرد در پایان جنگ خرمشهر را در اختیار بگیرد؛ و دوم اینکه منافقین در صدد انجام عملیاتی هستند که هنوز مکان آن و اینکه از چه نقطه‌ای می‌خواهند وارد ایران بشوند، برای ما مشخص نیست. این‌ها به طور مکتوب در این نامه وجود دارد.

هجوم سراسری مجدد عراق

اصولاً صدام هم می‌بایست بلافاصله پس از پذیرش قطعنامه توسط ایران آن را می‌پذیرفت اما صدام قطعنامه ۵۹۸ را نپذیرفت و اعلام کرد: «من به پذیرش ایران مشکوک هستم.» و چند روز بعد، به جای اینکه آتش بس اعلام بکند، اولین هجوم خود را از منطقه کوشک به خوزستان آغاز کرد. ارتش عراق در حقیقت حدود پنج، شش روز بعد از اینکه ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت، به جای آنکه او هم بپذیرد و اعلام آتش بس بکند، از مناطق حسینی و کوشک در شمال خرمشهر به سمت جاده اهواز - خرمشهر حمله کرد و این جاده را تصرف کرد و خرمشهر محاصره شد و امکان تدارکات به شهر و ارتباط بین نیروهایی که در پادگان حمید بودند با نیروهایی که در خرمشهر بودند قطع شد.

عملیات سرنوشت

روز پنجم یا ششم هجوم سراسری عراق بود که حاج احمد آقا خمینی با من تماس گرفت و گفت: «امام گفتند به فلانی بگویند که یا سپاه یا خرمشهر.» از اول جنگ تا آن موقع، هیچ‌گاه امام با سپاه این‌طور برخورد نکرده بود و این نشان می‌دهد که مسئله خرمشهر در آخر جنگ خیلی مهم‌تر از مسئله خرمشهر در ابتدای جنگ است. لذا عملیاتی را طراحی کردیم به اسم عملیات سرنوشت. علت اینکه اسمش را گذاشتیم سرنوشت، مربوط به همین جمله امام بود. البته اینجا دیگر فرصت تبلیغات کردن و بیانیه دادن نبود؛ چون ما مرتب درگیر بودیم و یکی، دو ماه بود که داشتیم با ارتش عراق می‌جنگیدیم و دیگر مثل عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس، و مانند این‌ها نبود که چند ماه وقت داشته باشیم؛ یا مثل عملیات فاو که بتوانیم نیروهای تبلیغاتی را بیاوریم و توجیهشان کنیم بعد اسم عملیات را بگوییم.

عملیات سرنوشت ۴۸ ساعت طول کشید و رزمندگان با همه قدرت دشمن را عقب زدند. البته از آن نامه که من خدمت امام نوشتم معلوم بود که ما موج حملات بعدی دشمن را فهمیده‌ایم. بلافاصله بعد از آن نامه بود که ما نیروها را از حلبچه عقب کشیدیم. وقتی ما نیروها را از حلبچه عقب کشیدیم، هیچ حمله‌ای به ما در حلبچه صورت نگرفت. چرا؟ چون ما فهمیدیم که دیگر آن وضع سابق جنگ عوض شده و ما باید خودمان را برای یک جنگ جدید آماده کنیم.

بنابراین پس از سقوط فاو و شلمچه راهبرد جدیدی را برای پایان جنگ طراحی کردیم و کل منطقه حلبچه را تخلیه و در جنوب متمرکز کردیم. بعضی آن موقع فکر کردند یک تباری بین ایران و عراق شده و حالا که قطعنامه پذیرفته شده، ایران دارد عقب‌نشینی را شروع می‌کند؛ لذا وقتی دشمن به اطراف خرمشهر رسید، نقطه آغاز موج جدید حملات ایران آغاز شد.

ما می‌خواستیم فاو را واقعاً نگه داریم اما نتوانستیم. ولی در مورد شلمچه این حرف را نمی‌توانیم بزنیم چرا که تجربه نشان می‌داد مقاومت در این منطقه نتیجه ندارد و نیروهایمان را بدون دلیل از دست می‌دهیم؛ لذا اولین گام راهبرد هجومی ایران پرهیز از تلفات و تمرکز نیروها در جنوب برای انجام عملیات جدید بود.

نکته دیگر این بود که وضع جامعه هم به کلی عوض شده بود و مردم، دیگر مثل مردم چند ماه قبل نبودند. چون وقتی امام قطعنامه را صادقانه پذیرفت، یک تحول و انقلابی بزرگ در مردم پدید آمد.

آن قدر مردم به سمت جبهه‌های جنگ هجوم بردند و به سمت جبهه‌ها نیرو فرستادند که ما دیگر قادر نبودیم آن‌ها را تدارک کنیم. این در حالی بود که یکی، دو ماه قبل از آن، اکثر لشکرهای ما خالی بود و نیرو نداشتند. در نامه‌هایی که مسئولان خدمت حضرت امام^(ره) یا برای آقای هاشمی رفسنجانی نوشتند، کاملاً پیدا است که ما کمبود نیرو و امکانات و تأمین مخارج مالی جنگ داشتیم.

امام آن‌چنان با صداقت و اخلاص و بدون سیاسی کاری پیام پذیرش قطعنامه را صادر کرد که گویی جرقه‌ای به آن منبع سوخت عشق ملت ایران زده شد و شعله‌ای در

دل‌ها به وجود آمد که گروه گروه مردم به سمت جبهه‌های جنگ آمدند. چون راهبرد را تغییر داده بودیم و لشکرها پر از نیرو شده بود، لذا این بار با اولین هجومی که ارتش عراق به ایران کرد، با یک سد بسیار محکمی در جنوب مواجه شد و در عملیات سرنوشت، دشمن تا مرز بین‌المللی عقب نشست. البته در دهلران و مهران جلو آمده بود که آن‌ها را در گام‌های بعدی عقب زدیم.

عملیات مرصاد

همین که نیروهای ما داشتند به مرز می‌رسیدند، حادثه دوم اتفاق افتاد و ارتش عراق به قصرشیرین و سرپل ذهاب حمله کرد و تا ۳۰ کیلومتر جلو آمد و از ۳۰ کیلومتری به بعد، منافقین را راه انداخت. منافقین آمدند اسلام‌آباد را گرفتند و به نزدیکی کرمانشاه رسیدند.

ما فقط دو تیپ در تنگ چهارزبر داشتیم و این دو تیپ، اولین سد دفاعی را در چهارزبر، روبه‌روی منافقین درست کردند. اما کمتر از ۴۸ ساعت، ما چهار، پنج تیپ و لشکر را از جنوب به سمت کرمانشاه بردیم و دوباره این جابه‌جایی مشابه همان حادثه قبلی، بسیاری از فرماندهان را نگران کرد که چرا لشکرها را دوباره به سمت غرب می‌برید؟! ما یک ماه قبل می‌دانستیم که منافقین می‌خواهند حمله بکنند، اما مکانش را نمی‌دانستیم. یعنی در حالی که هنوز نیروهای ما در کنار مرز خرمشهر با عراق می‌جنگیدند، اینجا دست به یک ریسک بسیار خطرناکی زده شد و طی آن بخش زیادی از نیروهای جنوب را به سمت کرمانشاه آوردیم.

منافقین، در یک میدان و عرصه ۳۰ کیلومتر در ۱۰ کیلومتر، از چهار طرف محاصره شدند. یک نیرو جلوی منافقین و روبه‌روی کرمانشاه می‌جنگید. لشکر ۲۷ و ۱۰ از تهران را از سمت اسلام‌آباد وارد عمل کردیم؛ تیپ نبی اکرم (ص) و تیپ ایلام از سمت جاده ایلام به اسلام‌آباد، وارد صحنه شدند. تقریباً سه طرف منافقین محاصره شد. اینجا هم ما چند روز جنگیدیم و عملیات مرصاد شکل گرفت. منافقین اینجا منهدم شدند و ارتش عراق که ۱۲۰ کیلومتر با منافقین پیشروی کرده بود عقب زده شد و تا مرز برگشت. ۴۸ ساعت بعد از عملیات مرصاد، صدام اعلام کرد که من هم قطعنامه ۵۹۸ را

قبول دارم. یک هفته تا ده روز بعد آتش بس برقرار شد و تقریباً مرداد را پشت سر گذاشتیم. پس جام زهر قطعنامه ۵۹۸ در اوج ضعف پذیرفته شد ولی در پایان جنگ در اوج اقتدار ایران به صدام تحمیل شد.

صدام چرا آتش بس را زودتر نپذیرفت؟ هر کسی که الفبای سیاست را بداند، این موضوع را کاملاً می‌فهمد. او نمی‌خواست آتش بس را قبول کند. صدام دنبال این بود که خرمشهر و کرمانشاه را بگیرد و یک قطعنامه جدید صادر شود. اما تحولی که امام پس از پذیرش قطعنامه در مردم پدید آورد و نیز ابتکار فرماندهان در طرح «کمین بزرگ» جام زهری را که امام نوشید خشتی و بی اثر کرد و کام امام^(ره) از شهد پیروزی‌ها آن‌چنان شیرین شد که در اسفند ۱۳۶۷ در سخنانی فرمودند: ما در جنگ یک لحظه هم از عملکرد خود نادم و پشیمان نیستیم^۱.

۱. امام خمینی^(ره) در پیام در مورد تحلیل‌های غلط از جنگ و قبول قطعنامه ۵۹۸ در ۳ اسفند ۱۳۶۷ می‌فرماید: «در یک تحلیل منصفانه از حوادث انقلاب خصوصاً از حوادث ده سال پس از پیروزی باید عرض کنم که انقلاب اسلامی ایران در اکثر اهداف و زمینه‌ها موفق بوده است و به یاری خداوند بزرگ در هیچ زمینه‌ای مغلوب و شکست خورده نیستیم، حتی در جنگ پیروزی از آن ملت ما گردید و دشمنان در تحمیل آن‌همه خسارات چیزی به دست نیاوردند... البته اگر همه غل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می‌نگریستیم و می‌رسیدیم ولی این بدان معنا نیست که در هدف اساسی خود که همان دفع تجاوز و اثبات صلابت اسلام بود مغلوب خصم شده‌ایم. هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن بهره جسته‌ایم. ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم، ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم، ما در جنگ، پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم، ما در جنگ، دوستان و دشمنانمان را شناخته‌ایم، ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خودمان بایستیم، ما در جنگ ابهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم، ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پر بار اسلامی‌مان را محکم کردیم، ما در جنگ حس برادری و وطن دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم، ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد، جنگ ما کمک به افغانستان را به دنبال داشت، جنگ ما فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت، جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظام‌های فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند، جنگ ما بیداری پاکستان و هندوستان را به دنبال داشت، تنها در جنگ بود که صنایع نظامی ما از رشد آن‌چنانی برخوردار شد و از همه این‌ها مهمتر استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ تحقق یافت. همه این‌ها از برکت خون‌های پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود، همه این‌ها از تلاش مادران و پدران و مردم عزیز ایران در ده سال مبارزه با امریکا و غرب و شوروی و شرق نشأت گرفت. جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست، جنگ ما جنگ فقر و غنا بود، ادامه در صفحه بعد

دلایل اصلی پیروزی ایران در جنگ

اینکه حوادث پایان جنگ بایستی تفکیک شود، به این دلیل است که تیرماه، ماه خیلی تلخی برای جبهه ایران بود، اما مرداد ماه، بسیار شیرین و مبارک است. اگر بلافاصله پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ جنگ تمام می‌شد آن موقع ما باید خیلی تلاش

جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد. چه کوتاه نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرسیده‌ایم، پس شهادت و رشادت و ایثار و از خودگذشتگی و صلابت بی‌فایده است! در حالی که صدای اسلام خواهی آفریقا از جنگ هشت ساله ماست، علاقه به اسلام شناسی مردم در امریکا و اروپا و آسیا و آفریقا یعنی در کل جهان از جنگ هشت ساله ماست ... من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیل‌های غلط این روزها رسماً معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی بپذیرد. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه فرع آن بوده است. ملت ما تا آن روز که احساس کرد که توان و تکلیف جنگ دارد به وظیفه خود عمل نمود و خوشا به حال آنان که تا لحظه آخر هم تردید نمودند، آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرده است، آیا از اینکه به وظیفه خود عمل کرده است نگران باشد؟ نباید برای رضایت چند لیبرال خود فروخته در اظهارنظرها و ایراز عقیده‌ها به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی‌اش عدول می‌کند. تحلیل این مطلب که جمهوری اسلامی ایران چیزی به دست نیاورده و یا ناموفق بوده است، آیا جز به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی‌شود؟! تأخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل نمی‌شود که ما از اصول خود عدول کنیم. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه. اگر همه انبیا و معصومین - علیهم السلام - در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند، هرگز نمی‌بایست از فضای بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند و از اهداف کلی و بلند مدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامه عمل نبوشیده است ذکری به میان آورند. در حالی که به لطف خداوند بزرگ، ملت ما توانسته است در اکثر زمینه‌هایی که شعار داده است به موفقیت نایل شود. ما شعار سرنگونی رژیم شاه را در عمل نظاره کرده‌ایم، ما شعار آزادی و استقلال را به عمل خود زینت بخشیده‌ایم، ما شعار «مرگ بر امریکا» را در عمل جوانان پرشور و قهرمان و مسلمان در تسخیر لانه فساد و جاسوسی امریکا تماشا کرده‌ایم، ما همه شعارهایمان را با عمل محک زده‌ایم. البته معتزیم که در مسیر عمل، موانع زیادی به وجود آمده است که مجبور شده‌ایم روش‌ها و تاکتیک‌ها را عوض نماییم، ما چرا خودمان و ملت و مسئولین کشورمان را دست کم بگیریم و همه عقل و تدبیر امور را در تفکر دیگران خلاصه کنیم؟! - صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۵-۲۸۳.

می‌کردیم تا ثابت کنیم که ما با پیروزی جنگ را تمام کردیم. ولی جنگ، مرداد ماه تمام شد؛ بعد از اینکه صدام هیچ چیزی به دست نیاورد.

نکته مهم‌تر دیگر این است که بعد از اینکه عملیات مرصاد تمام شد، ایران آماده شد به بصره حمله بکند. خود مقام معظم رهبری هم که آن موقع رئیس جمهور بودند و در اهواز تشریف داشتند، به دفتر امام تعلقن زدند و این پیام فرماندهان را به امام رساندند: «که به امام بگویید فرماندهان می‌گویند ما آماده‌ایم به بصره حمله کنیم، امام چه نظری دارند؟»

با آنکه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای پیام را مثبت منتقل کرده بودند اما امام^(ره) فرمودند: «نه، به فرماندهان بگویید از مرز عبور نکنند. چون ما ۵۹۸ را پذیرفته‌ایم. این [پذیرش قطعنامه] تاکتیکی نبوده و همان جا سر مرز بمانند. اگر هنوز ارتش عراق در داخل خاک ایران هست، علیه او عملیات بکنند و همه مرز را تأمین بکنند، ولی از مرز به آن طرف ایران وارد نشود. همین جا متوقف شوند.»

بنابراین هفته آخر مرداد ماه، ماه پیروزی‌های پی‌درپی ایران است. حالا اگر قرار باشد ما برای هشت سال دفاع مقدس جشن بگیریم، نباید بیاییم هفته اول جنگ را جشن بگیریم. چون زمانی است که به ما تجاوز شده است. هیچ کشوری نمی‌آید تجاوز به خودش را جشن بگیرد. ما اگر می‌خواهیم جشن بگیریم باید هفته آخر مرداد ماه - ماهی که آتش‌بس برقرار شد و خرمشهر و کرمانشاه حفظ شد و ارتش صدام و منافقین شکست خوردند و ایران در اوج اقتدار در آستانه حمله به بصره بود - را باید جشن بگیریم و به عنوان هفته دفاع مقدس اعلام کنیم.

لذا دلایل اصلی پیروزی ایران در مرداد ماه عبارت است از:

۱. ممانعت از اشغال دوباره خرمشهر با اجرای موفق عملیات سرنوشت و شکست ارتش صدام
۲. آزادسازی شهرهای اسلام‌آباد، قصرشیرین، سرپل ذهاب با اجرای عملیات مرصاد و شکست منافقین
۳. خیز برای حمله به بصره که با ممانعت امام، صورت نگرفت.

۴. برقراری آتش‌بس و پذیرش قطعنامه توسط صدام پس از ناکامی‌های پی‌درپی و ترس از حمله دوباره ایران به خاک عراق.
۵. آزادی آزادگان در مرداد ماه دو سال بعد.
۶. اعلام موافقت صدام با قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به عنوان مبنای تعیین حدود مرزهای بین‌المللی در آخرین نامه صدام به رئیس‌جمهور ایران.
۷. اعلان متجاوز بودن صدام و اعلان خسارات ایران در جنگ، توسط دبیر کل سازمان ملل.

این هفت دلیلی هست که بیشتر در مرداد ماه اتفاق افتاده‌اند. حالا یا همان مرداد ماه یا مرداد ماه دو سال بعد که آزادگان ما آزاد شدند و به وطن بازگشتند. از طرفی اعلام دبیر کل سازمان ملل مبنی بر تخلف عراق و تقدم و تأخر بندهای قطعنامه و اینکه وقایع بعدی هم در رابطه با پایان جنگ، بیشتر در مرداد ماه اتفاق افتاده است. آزادسازی کردستان هم ۲۸ مرداد ماه اتفاق افتاده است و به عبارتی شاید یک تقدیر الهی است که دستاوردهای جنگ در حول و حوش مرداد ماه صورت گرفته است و این دلیل محکمی است بر اینکه مرداد ماه، ماه پیروزی است.

دستاوردهای سیاسی و نظامی جنگ تحمیلی

- در نهایت دستاوردهای سیاسی و نظامی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران عبارتند از:
۱. آزادسازی همه سرزمین‌های اشغالی از ابتدا تا انتهای جنگ مبنی بر تهاجم به دشمن و شکست او
 ۲. برتری آفندی ایران طی شش سال و نیم جنگ در مقابل یک سال و نیم آفند ارتش عراق.
 ۳. تأیید دوباره قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و تثبیت مرزهای بین‌المللی ایران.
 ۴. حفظ استقلال و تمامیت ارضی و تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران.
 ۵. پایان جنگ از موضع اقتدار از طریق پیروزی‌های نظامی و سیاسی.

پاسخ به ابهامات

چرا با وجود پل، مواضع و استحکامات خوبی که در فاو احداث کرده بودیم، شهر فاو سقوط کرد؟

ما احتمال می‌دادیم این مناطق را از ما پس بگیرند و می‌دانستیم که جنگ در این مناطق شروع می‌شود، زیرا ما هنگام حمله چون با همه قوا حمله می‌کردیم لذا همه پاتک‌های دشمن را در آن منطقه ختشی می‌کردیم. مثلاً در عملیات فاو برای دفع پاتک‌های عراق همه امکانات سراسر جبهه را در آن منطقه متمرکز کرده بودیم و بزرگ‌ترین اشتباه عراق نیز این بود که در همین منطقه دوباره شروع به پاتک می‌کرد و ۷۵ شبانه‌روز در آنجا با ما جنگید، در حالی که ما یک برتری نظامی کامل داشتیم.

اما عراق بعد از مدتی شیوه خودش را عوض کرد و به مناطقی حمله کرد که ما تمرکز قوا نداشتیم. مثلاً هنگامی که در حلبچه با او می‌جنگیدیم، عراق ناگهان تاکتیک خودش را عوض کرد و دیگر به ما پاتک نکرد و به مناطق دیگری هجوم برد. در سقوط فاو هم عراق هنگامی وارد صحنه شد که ما دیگر تمرکز قوا و آتش نداشتیم و نمی‌توانستیم همزمان در دو نقطه پدافند کنیم. البته درست است که استحکامات ایران در فاو خوب بود اما این استحکامات یک دهم استحکامات، تمرکز قوا و تمرکز آتش ما در عملیات حمله به فاو هم نبود^۱. از جمله برنامه‌های سپاه این بود که اگر می‌خواستیم

۱. در حالی که ایران در آستانه برگزاری انتخابات مجلس سوم و فرا رسیدن ماه مبارک رمضان بود و نیروهای خودی پس از انجام عملیات والفجر ۱۰ به شهرهای خود بازگشته بودند، ارتش عراق در ساعت ۵ بامداد روز یکشنبه ۱۳۶۷/۱/۲۸ با اجرای آتش سنگین در سراسر خطوط و عقبه یگان‌های خودی در فاو و اجرای حمله شیمیایی به صورت گسترده، تهاجم خود را به فاو آغاز کرد. عراق برای حمله به فاو ۲۶ ماه زیرساخت‌های لازم را ندارد دیده بود. (دکتر محسن رضایی، درس‌های تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق، دانشکده دافوس) فرمانده اسبق گارد ریاست جمهوری عراق در این خصوص می‌گوید: «پس از تصرف فاو به دست ایران، صدام بارها فرماندهان نظامی را فراخوانده و در جلسات متعدد بر ضرورت آزادسازی شهر فاو تأکید می‌کرد. سرانجام پس از بحث‌های متعدد، طرح‌های لازم برای حمله به فاو آماده شد. در طول دو سال ما بارها به طور مستمر اطلاعات لازم را از نحوه آرایش نیروهای ایرانی مستقر در شهر فاو دریافت و در عین حال نیروهای رزمی و تخصصی خود را برای انجام عملیات بزرگ آزادسازی فاو انتخاب کرده بودیم. وسایل مورد نیاز و امکانات ادامه در صفحه بعد

پدافند (دفاع) کنیم، باید در یک نقطه مهم، تمرکز قوا می‌کردیم و یا اگر می‌خواستیم آفند (حمله) کنیم، باید با چندین لشکر برای فتح بصره و بغداد می‌رفتیم.

هنگامی که در ابتدای جنگ ارتش عراق به مناطق غرب ایران حمله کرد، علی‌رغم آماده نبودن نیروهای ایرانی آن‌چنان موفق به پیشروی نشدند اما در پایان جنگ و در عملیات مرصاد پیشروی به اندازه‌ای بود که حتی به نزدیک کرمانشاه نیز رسیدند. به چه علت منافقین توانستند به راحتی وارد خاک ایران شوند؟

منافقین از تاکتیکی استفاده کردند که مؤثر بود و آن اینکه ابتدا خط دفاعی ایران را به واسطه بمباران و لشکرهای زرهی مکانیزه ارتش عراق منهدم کردند و سپس به جای اینکه ارتش عراق حمله کند، منافقین وارد عمل شدند و چون آن‌ها به طور غیرمنظم می‌جنگیدند و از طرفی نیروهای مستقر در مرز نیز نیروهای کلاسیک بودند لذا تاکتیک مبارزه با آن‌ها را نداشتند.

در حالی که در ابتدای جنگ خود ارتش عراق حمله کرده بود و دو نیروی کلاسیک در مقابل هم قرار گرفته بودند که از عهده همدیگر بر می‌آمدند. هر چند ارتش عراق تا سرپل ذهاب آمد اما ارتش ایران امکان پیشروی را از آن‌ها گرفت. به

لجستیکی و پشتیبانی در طول این دو سال فراهم شد و در چند نوبت نیروهای شرکت کننده مانور لازم را انجام دادند.» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، ۶۷/۲/۲۷) استعداد نیروهای خودی در خط پدافندی فاو از یک لشکر تجاوز نمی‌کرد، در حالی که دشمن با دو سپاه و استعدادی بیش از دوازده لشکر آماده حمله بود. علی‌رغم برتری قابل ملاحظه دشمن، رخنه برخی نیروهای دشمن که لباسی شبیه لباس بسیجیان به تن داشتند و برخی نیز به زبان فارسی صحبت می‌کردند، به داخل نیروهای خودی نیز بیانگر حضور منافقین در این عملیات است. سقوط فاو در مدت ۳۶ ساعت و تأثیرات ناشی از وقوع این حادثه در تغییر توازن قوا به سود عراق، سوالات و ابهامات زیادی را مطرح کرد که تاکنون پاسخ روشنی برای آنها ارائه نشده است. در یک نگاه اجمالی می‌توان سقوط فاو را ناشی از؛ ۱) برتری کمی فوق‌العاده عراق از نظر نیرو و تجهیزات. ۲) عدم حضور نیروهای ایرانی در منطقه به علت حضور در شمال غرب یعنی در فاصله ۱۰۰۰ کیلومتری. ۳) غفلت ایران از تغییر راهبرد عراق از پدافند به آفند دانست. (پایان جنگ، ص ۷۲) حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی معتقد است که علت اصلی سقوط فاو متأثر از عقب‌ماندگی راهبردی ایران در برابر عراق است. وی می‌گوید: «اگر چهل گردان هم نیرو داشتیم، باز دشمن فاو را می‌گرفت.» (همان، ص ۷۶)

طور کلی می‌توان دلایل موفقیت منافقین در عبور از مرز و شکستن خط دفاعی ایران را چنین بیان کرد:

(الف) باریک و کم عمق بودن خط دفاعی ایران.

(ب) شیوه جنگ نامنظم منافقین در مقابل شیوه جنگ کلاسیک نیروهای ارتش مستقر در مرز.

(ج) استفاده از تاکتیک عبور از کوهستان و حمله از پشت به نیروهای ایرانی.

(د) پشتیبانی قوی توسط هواپیما و توپخانه ارتش عراق و شکستن خطوط دفاعی خودی توسط ارتش عراق

تاکنون کدام یک از تعهدات قطعنامه ۵۹۸ اجرا شده است؟

قطعنامه هشت بند دارد که عراق به برخی از این بندها عمل کرده است. اولاً اینکه همه اسرا را از عراق گرفتیم، ثانیاً مرز بین‌المللی که بر اساس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود تأیید شد؛ به گونه‌ای که صدام قبل از حمله به کویت نامه‌ای به رئیس‌جمهور ایران نوشت و اعتراف کرد که من قرارداد ۱۹۷۵ را قبول دارم، لذا میله گذاری مرزها شروع شد. ثالثاً دبیر کل سازمان ملل خسارت ایران در طول جنگ را ۹۰ میلیارد دلار تعیین کرد و اعلام کرد که عراق باید آن را بپردازد. اما تنها مطلبی که حل نشده است اول ساز

۱. جمهوری اسلامی ایران در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ با ارسال نامه‌ای به دکوئیار، دبیرکل سازمان ملل متحد به طور رسمی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. در بخشی از نامه آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت ایران به «خاویر پرز دکوئیار» دبیر کل وقت سازمان ملل آمده است: «همان‌طور که به خوبی استحضار دارید، آتش جنگی که به وسیله رژیم عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ با تجاوز علیه تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران آغاز گردید، اینک ابعاد غیرقابل‌تصورى به خود گرفته است که کشورهای دیگر و حتی غیرنظامیان بی‌گناه را نیز در شعله‌های خود گرفته است. قتل ۲۹۸ نفر انسان بی‌گناه که با ساقط ساختن هواپیمای ایرباس جمهوری اسلامی ایران به وسیله یکی از کشتی‌های جنگی آمریکایی در خلیج فارس به وقوع پیوست، نمونه‌ای بارز در این خصوص است. در چنین موقعیتی، تلاش‌های جناب‌عالی برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ (۱۹۸۷) حائز اهمیت ویژه‌ای است. جمهوری اسلامی ایران پیوسته کمک و پشتیبانی خود را نسبت به شما در حصول به این هدف مبذول داشته است. در این زمینه ما مصمم گردیدیم که رسماً اعلام داریم جمهوری اسلامی ایران به خاطر اهمیت حفظ جان انسان‌ها و برقراری عدالت و صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را می‌پذیرد.» (پایان جنگ، ص ۱۵۱)

و کار پرداخت خسارت ایران بود و دوم تشکیل یک شورای دفاعی جدید در منطقه خلیج فارس که ایران و عراق نیز عضو آن باشند که این مورد نیز حل نشد و عمل نگردید. البته تنبیه متجاوز یعنی سقوط صدام به نظر ما محقق شد و این یکی از آرزوهای حضرت امام بود که با درگیری امریکا با صدام و نابودی او تحقق یافت.

چرا حضرت امام^(ره) بعد از قبول قطعنامه^{۵۹۸} فرمودند که این امر موجب شد جام زهر را بنوشم؟

حضرت امام^(ره) در شرایطی این قطعنامه را پذیرفتند که هیچ احتمالی بر عملی شدن این قطعنامه وجود نداشت و بعضی معتقد بودند که ایشان بدون هیچ پشتوانه‌ای این قطعنامه را قبول کرده است. چون در آن شرایط ارتش عراق به مرز رسیده بود و امتیازاتی را که تا آن زمان در اختیار ما بود پس گرفته بود؛ لذا این امتیازی را که ایران در حقیقت به کمک انجام عملیات‌های پیروز فاو، شلمچه و خیبر از دنیا گرفته بود، دیگر فاقد اعتبار شده بود و پشتوانه‌ای برایش وجود نداشت. چون پشتوانه قطعنامه همین سرزمین‌های تصرف شده عراق بود.

اشکال دوم پذیرش قطعنامه این بود که وقتی حضرت امام این قطعنامه را پذیرفتند، معلوم نبود که صدام نیز آن را بپذیرد و جنگ را تمام کند. چرا که دوباره پیروزی‌هایی کسب کرده و مغرور شده بود و احتمال داشت که دوباره حمله کند و شهرهایی از ایران را بگیرد؛ لذا حضرت امام^(ره) در شرایطی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتند که اولاً این قطعنامه پشتوانه‌های خود را از دست داده بود و ثانیاً احتمال اشغال و سقوط تعدادی از شهرهای ایران وجود داشت.

در چنین شرایطی بود که حضرت امام فرمودند: «من آبروی خودم را می‌دهم». این جمله به این معنا است که رهبری سیاسی در یک شرایطی چیزی را می‌پذیرد که اثری در بازدارندگی دشمن ندارد و این برای حضرت امام^(ره) کشنده بود.^۱

۱. با توجه به واکنش‌های اولیه مردم نسبت به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که حکایت از اهمیت موضوع و احساس ناپاوری درباره آن بود، حضرت امام در پیام استقامت که به مناسبت فرا رسیدن ایام حج تنظیم شده بود، ادامه در صفحه بعد

به محض پذیرفتن قطعنامه از طرف ایران و اعلام قبول آن به صورت مکتوب به سازمان ملل، صدام از پذیرفتن این قطعنامه ظفره رفت و پیام مکتوبی به سازمان ملل در مورد پذیرش آن ارائه نداد و در عین حال دو حمله سنگین نیز به ایران انجام داد.^۱

در منطقه جنوب به سمت خرمشهر آمد، در منطقه غرب به ۳۰ کیلومتری کرمانشاه رسید؛ یعنی قصرشیرین و سرپل ذهاب و اسلام آباد را پشت سر گذاشت و در منطقه شمال غرب نیز ۱۰۰ کیلومتر به داخل عمق ایران آمد.

اگر عراق می‌توانست خرمشهر و کرمانشاه را بگیرد، در آن صورت می‌توانست با دست پر با ایران مذاکره کند و می‌گفت قطعنامه ۵۹۸ را قبول ندارم و مثلاً باید قطعنامه ۵۹۹ نوشته شود که در آن عراق می‌توانست خواسته‌های خودش را بر ما تحمیل کند. مثلاً اروندرود را تصاحب کند، قرارداد ۱۹۷۵ را ملغی اعلام کند و سرزمین‌های اشغالی را ضمیمه خاک خود نماید و در این شرایط اگر ایران می‌خواست جنگ را ادامه دهد نمی‌توانست، چرا که قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته بود.

اما صدام در هر دو عملیات شکست سنگینی خورد. نیروهای ایرانی بلافاصله جاده

توضیحاتی را فرمودند که موجب توجه مردم و به‌ویژه رزمندگان اسلام شد که در غیر این صورت امکان مهار اوضاع در داخل کشور و جبهه‌های جنگ بسیار دشوار بود. ایشان فرمودند: «قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم، ولی به واسطه حوادث و شرایطی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی - نظامی سطح بالای کشور که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت کردم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم... قبول این مسئله برای من از زهر کشنده‌تر است ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را می‌نوشم.» (پیام استقامت، صحیفه امام خمینی)

۱. رژیم عراق به دلیل برخورداری از برتری نظامی، خودداری از پذیرش قطعنامه را به سود خود ارزیابی کرد لذا مسئولان وقت عراق در اولین اظهارات خود با زیر تردید قرار دادن هدف صلح‌جویانه ایران، همچنان به حفظ روحیه جنگی و هوشیاری نظامی تاکید می‌کردند. طارقی عزیز، وزیر خارجه عراق در این باره گفت: «احتمال می‌رود تصمیم اخیر ایران یک تصمیم تاکتیکی باشد که به منظور کسب وقت و فریب دادن برای آماده شدن جهت تجاوز بیشتر باشد. منطقی حکم می‌کند که جنگ را هنوز برقرار بدانیم.» (پایان جنگ، ص ۱۷۱)

خرمشهر - اهواز را از دست ارتش عراق خارج کردند و تا مرز جنوب، ارتش عراق را عقب زدند و در کرمانشاه نیز توانستند منافقان را محاصره و منهدم کنند و آنها را تا قصرشیرین عقب زدند و مرز را تثبیت کردند. بعد از شکست صدام در این حملات بود که اعلام کرد من هم قطعنامه ۵۹۸ را می‌پذیرم و نامه کتبی به سازمان ملل داد و دوباره این قطعنامه پشتوانه پیدا کرد و آینده هم تضمین شد. یعنی آن دو پشتوانه از دست رفته قطعنامه ۵۹۸ که حضرت امام^(ره) در زمان پذیرش آنها را در اختیار نداشتند، دوباره به دست آمد و قطعنامه ۵۹۸ دوباره پشتوانه پیدا کرد و معلوم شد که ایران اولاً در حفظ دستاورد عملیات‌های خود هنوز قدرتمند است و ثانیاً حتی ممکن است ایران جنگ را دوباره به داخل خاک عراق بکشانند.

حدود یک ماه بعد از پایان جنگ، حضرت امام نامه‌ای به خانواده‌های شهدا می‌نویسند که در آن بیان می‌کنند من در این جنگ حتی یک لحظه هم نادم و پشیمان نیستم و این بیان حضرت امام^(ره) به این خاطر بود که شرایط سیاسی به دلیل موفقیت رزمندگان در شکست عراق در دو عملیات آخر جنگ، کاملاً عوض شده بود و در حقیقت آبرویی که حضرت امام در راه خدا تقدیم کرده بود، خداوند این آبرو را به ایشان بازگرداند و خداوند این جام زهر را با آن پیروزی‌های بعد از پذیرش قطعنامه بی‌خاصیت کرد.

قطعنامه ۵۹۸ اولین قطع‌نامه‌ای است که یک کشور جهان‌سومی توانسته است با اتکا به قدرت خودش و با استقلال از دنیا بگیرد و تا کنون هیچ کشور جهان‌سومی در قرن بیستم بدون پشتوانه آمریکا و شوروی و قدرت‌های بین‌المللی نتوانسته با مقاومت خود چنین قطع‌نامه‌ای را از دنیا بگیرد.

البته ممکن است گفته شود که این قطعنامه و مزایای آن برای ما کمتر از آن چیزی بود که می‌خواستیم یعنی سقوط صدام و رفع فتنه از عالم، اما نسبت به اینکه جنگی به ایران تحمیل شده است و ایران مقاومت کرده و حقوق خود را گرفته و بدون از دست دادن استقلال، دشمن را خارج ساخته، امتیاز بزرگی است. اگر ایران، عراق را در عملیات مرصاد شکست نمی‌داد و تا مرز بین‌المللی او را از شهرهای خود عقب نمی‌زد

و نشان نمی‌داد که آمادگی جنگ دارد، قطعنامه ۵۹۸ اعتبار خود را به دست نمی‌آورد. قطعنامه ۵۹۸ سند بسیار پر افتخاری است و همه حقوق‌دانان بر این عقیده‌اند که این قطعنامه اصلاً قابل مقایسه با قطعنامه‌های قبلی نیست.

مطرح می‌شود که در پایان جنگ چندین نامه خدمت حضرت امام^(ره) رسیده که در پایان بخشیدن به جنگ مؤثر بوده است. اگر ممکن است در این مورد کمی توضیح دهید؟ همچنین گفتید بعد از کربلای ۵ به این نتیجه رسیدید که عملیات در جنوب جواب نمی‌دهد و ظاهراً مضمون یکی از نامه‌ها همین بوده است. پس چه اتفاقی می‌افتد که بعد از قطعنامه دوباره می‌خواستیم تا بصره برویم؟

چندین نامه خدمت حضرت امام^(ره) نوشته شد. یک نامه توسط آقای سید محمد خاتمی که وزیر ارشاد بودند و به وضعیت بسیج نیروها اشاره داشت. یک نامه هم توسط سازمان برنامه و بودجه به امضاء آقای روغنی زنجانی نوشته شد و در آن وضعیت اقتصادی کشور را مطرح کرده بودند و یک نامه هم توسط بنده به آقای هاشمی رفسنجانی نوشته شد که در مورد وضعیت عملیاتی و میزان امکانات و تجهیزاتی بود که برای پایان جنگ می‌خواهیم. در این نامه، برنامه بلند مدت پنج ساله‌ای را طراحی کرده بودیم که در هر سالی چه اتفاقاتی باید رخ دهد تا در نهایت در جنگ پیروز شویم^۱. البته من در پایان این نامه نوشته بودم که اگر این امکانات نیز به دست ما نرسد، ما می‌توانیم بجنگیم و موفق نیز خواهیم شد اما با تأخیر و پرداخت هزینه‌های بیشتر. چون ما به وضعیتی رسیده بودیم که اگر می‌خواستیم جنگ سریع حل شود، باید همه کشور بسیج می‌شد وگرنه یک جنگ فرسایشی طولانی مدت را می‌بایست در پیش

۱. دکتر محسن رضایی: «من در آن نامه عنوان کرده بودم اگر بخواهیم جنگ با پیروزی قاطع ما خاتمه یابد، باید پنج میلیارد دلار بودجه در نظر گرفته شود که طی آن در یک برنامه‌ریزی پنج ساله دقیق عملیاتی و پر قدرت، شکست سنگینی را متوجه عراق سازیم و جنگ را به نفع خویش پایان دهیم و برای آنکه بعدها سوء استفاده‌ای به وجود نیاید، در آخر نامه ذکر کرده بودم که اگر تجهیزات تامین نشود، ما در هر شرایطی مقاومت می‌کنیم و تا آخرین قطره خون ادامه می‌دهیم و می‌ایستیم.» (سایت اینترنتی دکتر محسن رضایی)

می‌گرفتیم.^۱

اما اینکه بعد از پذیرش قطعنامه گفتیم می‌توانیم بصره را آزاد کنیم دلیل اصلی آن این است که:

(الف) همه خطوط مرزی و استحکامات در اثر رفت و آمدها به هم ریخته بود و حداقل عراق دو سه سال وقت نیاز داشت تا این استحکامات را دوباره درست کند.
(ب) نیرو نیز به اندازه کافی برای عملیات آماده بود و جبهه از رزمندگان پر شده بود؛ یعنی بعد از پیام حضرت امام موج عظیمی از مردم به جبهه آمدند که بی‌سابقه بود.
(ج) همه یگان‌های سپاه آماده و آزاد بودند و ما در هیچ جای دیگر مشغول پدافند نبودیم و می‌توانستیم همه را در منطقه مقابل بصره متمرکز کنیم و آن را آزاد سازیم.
(د) در این مدت چندین تاکتیک نیز به دست آورده بودیم که می‌توانستیم از آن‌ها استفاده کنیم؛ مثل عبور مجدد از پنج ضلعی، کانال زوجی و استحکامات شرق بصره. بنابراین آمادگی عملیات وجود داشت اما حضرت امام^(ره) فرمودند که ما زیر قولمان نمی‌زنیم.

آیا بیشتر عوامل داخلی موجب پذیرش قطعنامه توسط حضرت امام^(ره) شد یا عوامل خارجی؟

۱. پس از عقب‌نشینی ایران از برخی مناطق، ادامه حملات عراق و تشدید فشار بین‌المللی به ایران سلسله جلساتی در داخل کشور با هدف اتخاذ تصمیم نهایی درباره جنگ تشکیل شد. در نشست رؤسای سه قوه، مجلس خبرگان و شورای نگهبان شرایط سیاسی - نظامی کشور مورد بررسی قرار گرفت. حضرت امام نیز در روز پنجشنبه و جمعه، ۲۳ و ۲۴ تیر ماه مشورت‌هایی را به صورت جداگانه انجام دادند ولی نشست اصلی بر اساس دستور امام و با حضور چهل تن از شخصیت‌های مهم کشور در روز شنبه ۲۵ تیر ماه تشکیل شد. حضرت امام در پیامی به این جلسه که مرحوم حاج سیداحمد خمینی قرائت کرد، ضمن بیان نظرات خود، تصمیم‌گیری در مورد آینده جنگ را به جلسه واگذار کردند. چند روز پس از آن آقای هاشمی در این باره می‌گوید: «طی دو سه روز گذشته جلسات متعددی با حضور سران کشور تشکیل شده و جمع‌بندی تمام این جلسات به حضور امام رسیده است. طی بحث‌هایی که صورت گرفت، مجموعه شرایط جمهوری اسلامی را به این نتیجه رساند که برای مصلحت انقلاب قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته شود... ایران تا به حال خواستار آن بود که ابتدا کمیته تعیین متجاوز تشکیل شود ولی فعلاً با توجه به شرایط جدیدی که پیش آمده است، از آن شرط خود صرف‌نظر کردیم.» (پایان جنگ، ص ۱۶۱)

عوامل داخلی علت اصلی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط حضرت امام (ره) نبود. البته برخی، فشارهای آیت‌الله منتظری و یا مسائل دیگر را دلیل این پذیرش می‌دانستند اما علت اصلی پذیرش قطعنامه بیشتر به دلیل عوامل خارجی است و شاهد آن نیز نامه‌ای است که حضرت امام (ره) به خانواده‌های شهدا می‌نویسند؛ که خیلی روشن و صریح است و می‌فرمایند من اکنون حتی یک لحظه هم نادم و پشیمان نیستم. این مطلب بیانگر این است که باید اتفاقاتی در صحنه خارج و بین‌الملل افتاده باشد که ایشان این مطلب را بگویند.

چرا ایران صبر نکرد تا ابتدا صدام قطعنامه را بپذیرد؟ چه مسئله‌ای باعث شده بود که ایران در پذیرش قطعنامه پیش‌دستی کند؟

حضرت امام قطعنامه ۵۹۸ را ایده‌آل نمی‌دانستند و انتظاراتی فراتر از این قطعنامه داشتند و دلیل آن نیز شعارهای ایشان بود؛ یعنی به طور طبیعی ایشان نباید قطعنامه را می‌پذیرفتند، چون بیشتر از این انتظار داشتند.

بحث دیگر این است که ما بگوییم قطعنامه ۵۹۸ برای ایران شکست بوده و چون شکست بوده، گویا حضرت امام جام زهر نوشیده‌اند. این نتیجه‌گیری درست نیست، چون قطعنامه ۵۹۸ حداقل پیروزی برای ایران بوده که حضرت امام (ره) ابتدا به آن قانع نبودند ولی شکست هم نبوده و فقط زمانی شکست می‌بود که یک کاغذ بی‌خاصیت باشد. این مطلب نکته ظریفی است که باید به آن توجه کرد. نهایت اینکه قطعنامه ۵۹۸ امتیازاتی نیز برای ایران داشت و تنها عیب آن این بود که هنگام پذیرفتن آن، پشتوانه‌ای نداشت و بی‌خاصیت بود. چون ایران فاو را از دست داده بود و دلیلی وجود نداشت که اگر ایران قطعنامه را بپذیرد، صدام پا را فراتر نگذاشته و به ایران حمله نکند و خرمشهر را از ایران نگیرد. این دو مطلب، دلیل جام زهر بودن قطعنامه است.^۱

۱. دکتر محسن رضایی در خصوص نویسندگان نامه به حضرت امام خمینی، می‌گوید: «افراد متعددی بودند چه رجال سیاسی وقت و چه نظامیان فعال در جنگ. از این نامه‌ها زیاد بود لیکن دلیل عمده‌ای که باعث شد امام قطعنامه را بپذیرد، برمی‌گردد به دو جلسه فشرده‌ای که سیاسیون با امام داشتند. من در آن جلسات نبودم ولی آن‌طور که ادامه در صفحه بعد

دلیل تعجیل در پذیرش قطعنامه نیز این بود که خطر عمده و بزرگ‌تری کشور را تهدید می‌کرد؛ لذا فشار مسئولان باعث شد حضرت امام حداقل موفقیت را قبول کنند که البته در آن شرایط برای امام جام زهر بود ولی بعداً با آن پیروزی‌هایی که به دست آمد، قطعنامه ۵۹۸ تثبیت شد و دیگر آن قطعنامه جام زهر نبود.

آیت‌الله موسوی اردبیلی برایم تعریف می‌کرد، ظاهراً تلاش آقای هاشمی و مسئولان سیاسی این بود که امام قطعنامه را بپذیرد و این اصرارها تا حدی بود که امام ناراحت شده بودند و اوقاتشان تلخ شده بود و جلسه را ترک کرده بودند. آقای اردبیلی برایم نقل کرد که در جلسه بعد، یکی از افراد حاضر در جلسه با ناراحتی اصرار کرد و از امام درخواست می‌کرد که قطعنامه را ولو توسط فرد دیگری بپذیرد که امام فرمودند: من فکر می‌کنم و بعد اعلان می‌کنم. بعد از ۲۴ ساعت امام فرمودند: من خودم قطعنامه را می‌پذیرم.» (سایت اینترنتی دکتر محسن رضایی)

فصل نہم

ہویت انقلابی زمندگان

هویت جنگ

دفاع مقدس سه نکته بی نظیر دارد که موجب تمایز با سایر جنگ‌های دنیا است. اول مسئله مدیریت و فرماندهی است؛ از نظر اشخاص، سبک مدیریت و فرماندهی، ساختارهای تشکیلاتی، نحوه سازماندهی، برنامه‌ریزی و کنترل و نظارت. دوم، هویت جنگ است. جنگ ما از نظر هویت در بین همه جنگ‌هایی که تاکنون صورت گرفته است بی نظیر است و شاید مشابه آن فقط در صدر اسلام یا در حادثه عظیم عاشورا باشد؛ و سوم، طراحی سبک خاصی از عملیات در طول جنگ است. در این سه زمینه، تحولات بنیادینی در جنگ رخ داده است که کمتر بدان پرداخته شده است.

از دوران بعد از جنگ تاکنون یکی از دغدغه‌های مهم مسئولان کشور به خصوص مقام معظم رهبری مسائل فرهنگی و ارزشی در کشور است. برخی معتقدند که ارزش‌ها ضعیف شده است و نسل‌های بعدی با نسل اول انقلاب متفاوتند و این تفاوت نسلی را عموماً از نظر فرهنگ و ارزش‌ها ملاحظه می‌کنند و کمتر از زاویه هویت به آن می‌پردازند. شاید یکی از دلایلی که تاکنون نتوانسته‌ایم مسائل ارزشی و فرهنگی نسل اول انقلاب را به نسل‌های بعدی منتقل کنیم، همین زاویه اشتباه نگاه ما بوده است. ما نباید از زاویه فرهنگ به هویت نگاه می‌کردیم، بلکه باید از زاویه هویت به فرهنگ می‌نگریستیم.

فرهنگ جزئی از هویت است، چرا که هویت خیلی وسیع‌تر از فرهنگ و ارزش‌ها است. هویت همان شخصیت جمعی افراد است. انسان‌ها در جامعه یک روح و شخصیت جمعی پیدا می‌کنند که این روح و شخصیت جمعی، هویت آن‌ها را شکل می‌دهد. به همین دلیل هویت مرز دارد. هویت ما با جمع دیگری که فعالیت دیگری می‌کنند دارای مرز مشخصی است. حتی ارزش‌ها و اعتقادات و موضع‌گیری‌ها و رفتارهای ما با دیگران متفاوت است. بنابراین هویت اعم از فرهنگ و ارزش‌هاست. گروهی که بی‌هویت باشد، یک گروه بی‌هدف، مأیوس، افسرده و پراکنده است و وحدت ندارد. پراکندگی، یأس، افسردگی، پوچی و بی‌تحرکی نمایانگر بی‌هویتی است. کسانی که هویت دارند امیدوار، منسجم، هدفمند، دارای تحرک و نشاط و پویایی هستند.

عناصر هویت رزمندگان در جنگ

هویت دارای سه عنصر است. اولین عنصر هویت؛ ارزش‌ها، اعتقادات و باورهاست. در جنگ تحمیلی، باور رزمندگان ما، یک اسلام ناب بود. شهید احمد کاظمی اعتقاد به اسلام ناب داشت؛ یعنی اینکه اسلام حجتیه‌ای نبود، اسلام آمریکایی و اسلام صوفیانه و درویشی نبود. اسلام نابی بود که از حضرت امام گرفته بودند. آن زمان بسیار گفته می‌شد که مثلاً فلان شخص در خط امام هست یا نیست و این به دلیل آن بود که انواع ایدئولوژی‌ها همراه با انقلاب وارد فضای کشور شد. حتی مارکسیست‌ها نیز در صحنه انقلاب به جلو آمدند اما اعتقاد ناب و محوری انقلاب، اعتقاد اسلامی خط امام بود. چرا که تفسیر حضرت امام از اسلام، تفسیر خاص امام بود و نه با حجتیه‌ای سازگار بود و نه با لیبرالیسم و نه مارکسیسم و یک اسلام ناب بود.

عناصر دوم هویت، اخلاق و رفتار است. اخلاق رزمندگان، اخلاق خاصی است. مثلاً بی‌ادعا هستند. درست است که اخلاق‌های خوب بسیاری داریم و شاید بتوان بسته‌های اخلاقی بسیار زیادی درست کرد که هر گروهی یکی از این بسته‌ها را داشته باشد اما اخلاقی که رزمندگان ما به دنبال آن بودند، ویژگی‌های منحصر به فردی داشت. آن‌ها بی‌ادعا بودند و بر کسی منت نمی‌نهادند. افرادی متواضع و بسیار مؤدب بودند. حتی

نسبت به دشمن خود حجب و حیا داشتند و روحیه ایثار، فداکاری و شهادت‌طلبی در میان آن‌ها موج می‌زد.

عنصر سوم هویت، اندیشه سیاسی، تفکر سیاسی و خط سیاسی رزمندگان بود. حدود ۹۰ درصد از رزمندگان از یک خطر فکری سیاسی معینی پیروی می‌کردند، به گونه‌ای که حتی اگر از جناح چپ و راست هم بودند از این خط سیاسی برخوردار بودند. بارها دیده‌ام که فرمانده گردان از یک جناح سیاسی بوده و معاون او از جناحی دیگر و هنگامی که به پشت جبهه می‌رفتند، هر کدام به یک نفر رأی می‌دادند اما آن رأی دادن نسبت به تفکر سیاسی، در جبهه ضعیف بود و همیشه غلبه با آن تفکر سیاسی بود که در جنگ حضور داشت.

زمانی که از سپاه بیرون آمدم و در فضای سیاسی کشور قرار گرفتم، همه پاسداران ما چه راستی و چه چپی یک حرف مشترک می‌زدند و آن اینکه این دو جناح راست و چپ به ما اعتماد نمی‌کنند و وقتی ما وارد تشکیلات آن‌ها می‌شویم ما را در سطح هفتم و هشتم نگه می‌دارند. چون جزو خصلت‌های همه پاسداران ما این بود که همه جزو آدم‌های منتقد بودند و تا قانع نمی‌شدند کاری انجام نمی‌دادند. در دوران جنگ نیز این گونه نبود که من بگویم چون از طرف امام نماینده هستم، پس دستور می‌دهم و شما باید حمله کنید. شاید جزو سخت‌ترین برنامه‌های ما، قانع کردن فرماندهان برای انجام عملیات بود. اما هنگامی که معتقد می‌شدند که این عملیات را باید انجام داد، اگر زمین و آسمان به هم می‌چسبید، کوچک‌ترین تردیدی در آن‌ها به وجود نمی‌آمد.

در عملیات کربلای ۴ شکست خوردیم اما علی‌رغم فشار روحی‌ای که رزمندگان داشتند، توانستند خود را برای عملیات کربلای ۵ آماده کنند. اگر متن جلسات ما با آن‌ها را بخوانید متوجه می‌شوید که در قانع شدن به شدت مقاومت می‌کردند اما زمانی که قانع می‌شدند، همه توان و نیروی خود را می‌گذاشتند تا به بهترین شکل عملیات را اجرا کنند. برخی اوقات در جلسات مباحثی مطرح می‌شد که اگر کسی آشنا نبود می‌گفت امکان ندارد که این‌ها بتوانند در این مدل از مدیریت اقماعی به وحدت نظر برسند. این مطلب یعنی اینکه قانع شدن و اعتقادی حرکت کردن جزو ویژگی‌های سیاسی

و تفکر سیاسی آن‌ها نبود و این‌گونه نبود که مثلاً بگویند چون شورای مرکزی فلان حزب سیاسی تصمیمی گرفته‌اند، پس باید ما را قانع کنید تا عمل کنیم؛ لذا تفکر و خط سیاسی بچه‌های رزمنده یک تفکر سیاسی مخصوص به خود آن‌هاست و ویژگی‌های خاص خودش را دارد. مثلاً ظلم‌ستیزی، استکبارستیزی، ولایت‌پذیری و مردم‌محوری از جمله ویژگی‌های آنان است. این بها دادن به مردم هم یک بها دادن تشریفاتی نبود که مردم فقط رأی بدهند و در مقابل دنیا یک نمایشی از قدرت بدهیم، بلکه مسئله مشارکت مردم را بسیار جدی می‌گرفتند.

اگر نحوه برخورد فرماندهان با بسیجیان و حتی برخورد آن‌ها با سربازان وظیفه را مشاهده کنید، این مسئله را به خوبی در می‌یابید. مردم محوری نقش جدی در تفکر سیاسی رزمندگان داشته است و هیچ منافاتی هم بین این مسئله و مسئله تبعیت از امام و ولایت‌پذیری آن‌ها نبود. در حالی که بعداً عده‌ای چون ولایت محور شدند، برخورد با مردم را تشریفاتی کردند و یک عده هم مردم محور می‌شوند و برای رهبری و ولایت ارزشی قائل نیستند؛ اما در جنگ این‌گونه نبود.

با کنار هم نهادن این سه ویژگی، یک هویت شکل می‌گیرد که نام آن را «هویت انقلابی رزمندگان» می‌گذاریم که در حقیقت یکی از ویژگی‌های بی‌نظیر رزمندگان ما نسبت به دیگر گروه‌های رزمنده و نظامی، همین هویت انقلابی بود که اعتقاد خاص خود و اخلاق و تفکر سیاسی خاص خود را داشتند.

اگر از زاویه این هویت، وضعیت امروز جامعه را تجزیه و تحلیل کنیم، بهتر می‌توانیم مشکل را پیدا کنیم تا اینکه بخواهیم از لحاظ فرهنگی به آن بپردازیم. چرا که از نظر فرهنگی معلوم نیست که ما به نتیجه برسیم.

فصل دهم

توسعہ تجربے در جنگ

کلیات^۱

ایران در مقابل هجوم ارتش عراق همه مرزهای غربی خود را از دست داد، که در نتیجه آن ده‌ها شهر و صدها روستا به اشغال در آمد. اگرچه نیروهای مسلح ایران در سال اول جنگ از پیشروی بیشتر ارتش عراق جلوگیری کردند ولی با دو مشکل اصلی مواجه شدند، که یکی چگونگی آزدسازی سرزمین‌ها و دیگری پایان دادن به جنگ بود. این دو مقوله، از مسائل اصلی پیش روی دولت مردان و فرماندهان ایران به شمار می‌آمد. علت پدیدار شدن این دو مسئله، زمین‌گیر شدن نیروهای مسلح ایران و شکست خوردن همه اندیشه‌های دفاعی، آموزه‌های کلاسیک و چریکی مرسوم و متعارف علمی جهان در جبهه ایران در سال اول جنگ بود. روش توسعه تجربی را که منجر به حل این دو مسئله شد، در این مقاله توضیح داده و سپس نتایج این رویکرد و تحولاتی را که در این روش به وجود آمد، بیان کرده‌ایم.

در نهایت به یک آسیب‌شناسی روش تحقیق در ایران اشاره کرده‌ایم که در تولید دانایی بیش از آنکه به روش توسعه تجربی تکیه شود، به روش تحقیق علمی متکی بر فرضیه و نظریه‌سازی و سپس آزمون آن توجه می‌شود.

۱. این فصل مقاله دکتر محسن رضایی است که با عنوان «روش توسعه تجربی» در فصلنامه فرهنگ مدیریت، سال چهارم، شماره دوازدهم، در بهار ۱۳۸۵ به چاپ رسیده است.

بیان مسئله

ایران در مقابل هجوم ارتش عراق همه مرزهای ۱۲۰۰ کیلومتری غرب خود را از دست داد، که در نتیجه آن ده‌ها شهر و صدها روستا اشغال شد. اگرچه نیروهای مسلح ایران از پیشروی بیشتر ارتش عراق جلوگیری کردند ولی با حمله عراق به ایران بخش‌های وسیعی از پنج استان ایران اشغال شد؛ که ۲/۵ میلیون نفر از مردم ایران آواره و بی‌خانمان شدند.

هرچند نیروهای مسلح ایران توانستند دشمن را در دستیابی به برخی اهداف ناکام گردانند، ولی ارتش عراق نیز موفقیت‌هایی کسب کرد. تلاش‌های دفاعی نیروهای مسلح ایران در سال اول جنگ با شکست مواجه شد. شکست ایران و فرو ریختن دفاع مرزی و اشغال سرزمین‌های ایران موجب شد دو «سؤال و خواسته» اصلی در جبهه ایران شکل گیرد. چگونگی آزادسازی سرزمین‌ها و چگونگی پایان دادن به جنگ، دو پرسشی بود که مدیریت و رهبری سیاسی و نظامی ایران را به چالش می‌کشاند. در جبهه ایران سه نوع تفکر و اندیشه دفاعی برای پاسخ به سؤالات فوق شکل گرفت و هر کدام از آن‌ها در سال اول نبرد به آزمایش گذاشته شد. هر سه تفکر و اندیشه تلاش کردند با انجام عملیات‌هایی پاسخ دو مسئله فوق را بیابند.

نیروهای مسلح ایران به فرماندهی آقای بنی‌صدر که نماد تفکر کلاسیک را یدک می‌کشید، چهار حمله بزرگ طی پنج ماه اول جنگ انجام دادند که همگی با شکست مواجه شد. در کنار عملیات‌های بزرگ ایران، عملیات‌های چریکی به فرماندهی شهید چمران در جبهه‌های ایران، به ویژه منطقه جنوب صورت گرفت، ولی جز انهدام برخی امکانات و تجهیزات دشمن و یا تلفات انسانی بر ارتش عراق، نتیجه دیگری در بر نداشت. در کنار هر دو اقدام فوق، عملیات‌های محدود و شبانه‌ای صورت گرفت که در حد فاصل اندیشه‌های کلاسیک و چریکی طبقه‌بندی می‌شود. تلاش آن‌ها هم اگر چه به انهدام دشمن منجر می‌شد، ولی موجب آزادسازی سرزمین‌ها نمی‌شد. فقط در دو مورد عملیات تپه‌های الله‌اکبر و عملیات فرماندهی کل قوا، آزادسازی بخش‌های بسیار کوچکی از سرزمین اصلی حاصل شد. اما در نهایت هر سه گروه در پاسخ دادن به دو

سؤال فوق ناتوان ماندند. آقای بنی صدر و دوستانش با تکیه بر اندیشه دفاع کلاسیکی و به کار بردن اصول و قواعد رزمی غربی، هیچ نوع موفقیتی را در دفاع، حفظ مرزها، آزادسازی سرزمین‌ها و پایان دادن به جنگ کسب نکردند. ستاد جنگ‌های نامنظم به فرماندهی شهید بزرگوار دکتر چمران، بر محور اندیشه جنگ چریکی که بیشتر از آموزه‌های جنگ‌های چریکی در جنوب لبنان و فلسطینی‌ها و همچنین تفکرات چریک‌های آمریکای جنوبی به دست آمده بود، در حد ضربه زدن به دشمن و انهدام نفرات و تجهیزات، موفقیت‌هایی کسب کرد، ولی نتوانست برای دو مسئله فوق پاسخی ارائه دهد.

موفق‌ترین گروه دفاعی گروه‌های رزمی خودجوش بودند که در بخش‌های مختلف جنگ، سازمان یافته بودند و به صورت تیم‌های رزمی بین پنجاه تا صد نفر ضمن پدافند در مقابل شهرها، حملات شبانه‌ای برای انهدام دشمن و گرفتن اسیر انجام می‌دادند. در همه این حملات محدود، در دو عملیات توانستند بخش‌هایی از سرزمین اصلی را آزاد کنند. عملیات تپه‌های الله‌اکبر در شمال سوسنگرد و عملیات فرماندهی کل قوا در جبهه دارخوین، ضمن انهدام نفرات و تجهیزاتی از دشمن توانست بخش‌های کوچکی از سرزمین‌های اشغالی را آزاد کند ولی طراحان و فرماندهان این نوع تفکر هم معتقد بودند که با این شیوه نبرد، سال‌ها طول خواهد کشید تا سرزمین‌های اشغالی آزاد شود و جنگ پایان یابد. همزمان با تلاش‌های نظامی، کوشش‌های گسترده دیپلماتیک ایران نیز به بن‌بست رسید.

این ناکامی‌ها موجب شد که دو سؤال فوق تبدیل به «مسئله» لاینحل شود و لذا هر دو مسئله اصلی جنگ به عنوان دو هدفی که باید به آن دست یافت مطرح شد:

- ۱- آزادسازی سرزمین‌ها و بازگشت به مرزهای بین‌المللی چگونه صورت گیرد؟
 - ۲- پایان دادن به جنگ و دستیابی به یک صلح و امنیت پایدار چگونه تحقق یابد؟
- بدیهی بود که اگر همه سرزمین‌ها آزاد می‌شد، اختلافات اصلی دو طرف به پایان نمی‌رسید و جنگ پایان نمی‌یافت. حداقل شرایط پایان جنگ این بود که مرزهای بین‌المللی و قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را دولت عراق به رسمیت بشناسد و کمیته‌های

بین‌المللی برای خسارت و تعیین متجاوز تشکیل شود. ولی اگر دولت عراق و حامیان آن بعد از آزادسازی سرزمین‌های اشغالی به شرایط فوق‌تن در نمی‌دادند و مرزهای بین‌المللی ایران را به رسمیت نمی‌شناختند، جنگ، حتی در شکل آتش‌بس ادامه می‌یافت. در عمل هم همین‌طور شد. پس از آزادسازی خرمشهر و رسیدن به مرزهای جنوبی، دولت عراق و شورای امنیت سازمان ملل در پذیرفتن شرایط ایران برای پایان دادن به جنگ خودداری کردند.

روش توسعه تجربی

همان‌طور که بیان شد، همه‌توان دفاعی و رزمی ایران زمین‌گیر شده و در حملات هجومی خساراتی را متحمل گردیده بود و نیز همه‌افکار و اندیشه‌های دفاعی مرسوم و شناخته شده اعم از تفکر کلاسیک، چریکی و عملیات محدود شبانه یا ناکام شده بود و یا قادر به پاسخ دادن به دو مسئله فوق‌نبرد.

هرگاه سؤالات تحقیق را نتوان با کمک اندیشه‌ها و دانش‌های متعارف جواب داد، سؤالات تبدیل به مسئله می‌شوند و باید با خلاقیت، نوآوری، تولید نظریات و دانش و دانایی جدید آن مسائل را حل کرد. بر همین اساس مدیریت و فرماندهی جدید جنگ که از سال دوم جنگ اداره‌جبهه‌ها را بر عهده گرفت، به دنبال یک روش حل مسئله بود که به کمک آن یک دانش دفاعی جدیدی را تولید و به مسائل دوگانه فوق‌نبرد پاسخ دهد.

اولاً برنامه‌ای برای احیای توان دفاعی ایران تهیه می‌کردند، که نه تنها از حالت دفاعی خارج شود و آزاد گردد، بلکه توان رو به فرسایش ایران را که به دلیل تحریم نظامی و اقتصادی روز به روز کاهش می‌یافت، بازسازی کنند. از طرف دیگر ضمن احیای توان دفاعی و رزمی ایران آن را توسعه و گسترش دهند تا بتوانند با انجام عملیات گسترده‌تر همه سرزمین‌ها را آزاد و جنگ را پایان دهند. بنابراین در بُعد توان دفاعی با سه مسئله روبه‌رو بودیم:

۱- آزاد کردن توان رزمی ایران که در مقابل هجوم ارتش عراق و اشغال سرزمین‌های ایران زمین‌گیر شده بود.

- ۲- بازسازی و تدارک توان رزمی موجود که در اختیار سپاه و ارتش بود.
- ۳- گسترش توان رزمی ایران از طریق خلق توانایی‌های جدید انسانی و تجهیزاتی و تسلیحاتی.

ثانیاً در کنار احیا و توسعه توان رزمی ایران، دستیابی به دکترین عملیاتی، اصول و قواعد رزمی که قادر باشد عملیات‌های ایران را ابتدا از سطح خُرد به سطح کلان گسترش دهد و سپس آن‌ها را موفق و پیروز گرداند، اهداف عملیاتی را شکل می‌داد که می‌بایست روش جدید به تحقق آن‌ها نایل می‌شد.

حل مسائل فوق چه در بُعد توان رزمی و چه در بُعد طراحی عملیاتی به یک روش تحقیق کاملاً جدیدی نیاز داشت. این روش جدید بر اساس «توسعه تجربی» بر محور «یادگیری» شکل گرفت. این شیوه ضمن آنکه دانش دفاعی فرماندهان و مدیران را ارتقا می‌بخشید، مهارت‌های عملیاتی و رزمی آن‌ها را نیز توسعه می‌داد. ما در حل مسائل دفاعی جنگ نیاز به گسترش دانش دفاعی و همچنین نیاز به گسترش مهارت‌های دفاعی داشتیم.

دانش کلاسیک و دانش تجربی

انسان؛ فهم، معرفت و دانش را از سه طریق کسب می‌کند:

۱. الهام: از آنجایی که روح و ملکوت انسان به ملکوت اشیاء و عالم هستی ارتباط دارد، گاهی به درجاتی از حقیقت دست می‌یابد. اما این فهم و دانش با ریسک بسیار بالایی همراه است، که جز برای افراد بسیار استثنایی و نادر که جزو اولیاء و انبیای الهی هستند، امکان‌پذیر نیست.

۲. تجربه: بشر در اثر کار و تلاش عملی و ذهنی به معرفت و دانش دسترسی پیدا می‌کند. این دانش را دانش تجربی می‌نامیم، که از طریق یادگیری انتقال پیدا می‌کند. در این روش انسان به مفاهیم و معانی دست می‌یابد و در اثر مستندسازی و تکرار آن‌ها به دانش و معرفت می‌رسد.

۳. نظریه‌سازی: روش علمی دستیابی به دانش که به نظریه‌سازی معروف شده است، از فرضیه‌سازی و آزمایش و تبدیل آن به یک نظریه و معرفت علمی تشکیل می‌شود. از

آنجا که دانش دفاعی مرسوم و متعارف کلاسیک و چریکی نتوانسته بود به مسائل جنگ پاسخ دهد، تولید یک دانش دفاعی جدید و کسب مهارت‌های متناسب با آن صرفاً از درون تجارب موفق سال اول نبرد ممکن بود. ساخت مفاهیم و معانی تجربی، انتخاب و جمع آن‌ها از بطن تجارب پراکنده و خرد و تبدیل کردن آن‌ها به دانایی و توسعه به سطح بالاتر و نیز ایجاد دانش دفاعی، نیاز به یک سرمشق (پارادایم) فکری و یا اندیشه دفاعی از یک طرف و اصول منطقی از سوی دیگر داشت که قادر به اقدامات فوق باشد. بنابراین ما نیاز به یک سرمشق (الگو و اره) فکری دفاعی و اصول منطقی داشتیم که بتواند:

۱. به درک، تفسیر و انتخاب مفاهیم تجربی دفاعی کمک کند.
۲. جمع‌آوری، تلفیق مفاهیم تجربی، تولید دانایی و تبدیل آن به دانش دفاعی را شکل دهد.
۳. اصلاح و گسترش تجارب را صورت دهد و نوآوری‌های جدید عملیاتی را ممکن سازد. در حقیقت ما نیازمند یک چارچوب فکری و اصول منطقی بودیم که بتوانیم تجارب و توسعه آن‌ها را ساماندهی و نظام‌مند کنیم.

اندیشه دفاعی، انقلابی

اندیشه دفاعی کلاسیک که عموماً بر آموزه‌های علمی و تجربی ارتش‌های غربی و شرقی در جنگ‌های قرن بیستم و دانشمندان علوم دفاعی شکل گرفته بود، به دو قالب آمریکایی و شوروی در آمده بود. اگرچه نسخه‌های انگلیسی و فرانسوی تفاوت‌هایی با آن‌ها داشت ولی در اصول و مبانی به یکدیگر نزدیک بودند.

این تفکر که در سال اول جنگ در جبهه ایران آزمایش شد و شکست خورد، بر محور فن‌آوری، انضباط، تکنیک، دانش کلاسیک و تجارب جنگ اول و دوم جهانی استوار بود که محصول انقلاب صنعتی بود.

اندیشه چریکی که در جبهه‌ها آزمایش شد و از پاسخ به مسائل اصلی جنگ ناکام ماند، بیشتر بر محور ترجیح فکر و اندیشه بر فن‌آوری استوار بود و از دل تجارب نبردهای چریکی قرن بیستم به دست آمده بود.

برای برون‌رفت از مشکلات و معضلات مطرح شده، اندیشه دفاع انقلابی تبیین شد که بر پایه‌های اندیشه، ایمان، مردمی کردن دفاع و فن‌آوری استوار بود. اندیشه دفاعی انقلابی معتقد بود که نتیجه نبرد در عرصه فکر و ایمان (یعنی باور) در بستر جامعه مشخص خواهد شد. در این دیدگاه فن‌آوری یک ابزار مفید برای کسب موفقیت است.



شکل ۱: اصول اندیشه دفاع انقلابی

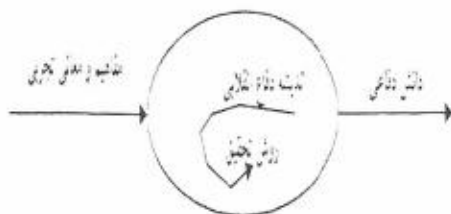
به همین دلیل «اخلاقیت و نوآوری» در کنار برادری و خدایپرستی و تقوا و هر دوی این‌ها در کنار مردمی کردن دفاع و استفاده از فناوری، عناصر اصلی نبرد انقلابی را شکل دادند.

در اندیشه دفاعی و انقلابی هیچ عملیاتی نباید به صورت تکراری صورت می‌گرفت و هیچ تاکتیکی نباید مثل گذشته می‌بود. انعطاف‌پذیری و تغییرات مداوم از محورهای اصلی شیوه‌های رزم، طراحی عملیات، تهیه تدارک و پشتیبانی‌ها به شمار می‌آمد. وقتی توان کمی مصاف با دشمن را نداشتیم، زمین نبرد را تغییر می‌دادیم که متناسب با توان ما و ناسازگار با توان ارتش عراق باشد. یعنی او را از دشت‌ها به باتلاق‌ها می‌کشاندیم و موازنه قوای خود را بدون رشد کمی در نیروها و تجهیزات، با تغییر در زمین نبرد به دست می‌آوردیم و بر او برتری می‌یافتیم. در حقیقت محور اصلی تفکر را اخلاقیت و نوآوری در همه سطح نبرد از راهبرد گرفته تا عملیات و تاکتیک و تجهیزات را شامل می‌شد.

در نبردهای کلاسیک و حتی چریکی که به نقش مردم در دفاع اهمیت می‌دهند،

مردمی کردن دفاع رکن اصلی نبرد نیست بلکه استفاده از مردم در حمایت از سازمان‌ها و گروه‌های رزمی و چریکی مطرح است. ولی در اندیشه دفاع انقلابی مردمی کردن دفاع یک رکن اساسی و یک بنیاد و پایه اصلی این اندیشه را شکل می‌دهد.

اندیشه دفاع انقلابی با محورهای چهارگانه اندیشه، ایمان، مردمی کردن دفاع و فن‌آوری و اصول منطقی‌اش در ساخت دانش دفاع انقلابی ما را توانمند ساخت. در حقیقت اندیشه دفاع انقلابی چارچوب ذهنی را شکل داده بود که مثل یک کارخانه مفاهیم و معانی تجربی را تبدیل به یک دانش سازگار و منسجم می‌کرد. در کنار آن روش تحقیق توسعه تجربی در حکم روش و فرآیند تولید دانش دفاعی را بر عهده داشت. البته این روش تحقیق هم در جنگ ساخته شد.



شکل ۲: چگونگی تولید دانش دفاع انقلابی

روش توسعه تجربی شهید باقری

این روش را به نام شهید باقری که از متخصصان و مبدعان این شیوه بود، نام نهاده‌ایم. این روش مبتنی بر اصول منطقی و تجارب پایه در سال اول نبرد بود، که با کمک اصول منطقی از تجارب پایه دانش دفاع انقلابی ساخته می‌شد. مستندسازی تجارب و مفهوم‌سازی تجربی و توسعه دانایی محور اساسی این روش به شمار می‌آید. اگرچه ما از تجارب مبارزات خود در قبل از انقلاب و به خصوص تجارب سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ در نبردهای با ضدانقلاب در کردستان استفاده کرده‌ایم اما به دلیل آنکه تجارب و یافته‌ها در دل تجارب و یافته‌های سال اول جنگ وجود دارد، به صورت جداگانه و مستقل به آن پرداخته‌ایم. هر چند در تاریخ شکل‌گیری اندیشه دفاع

انقلابی باید به نقش هر دو حادثه در رسیدن به آن پرداخت.

روش توسعه تجربی بر چهار پایه زیر استوار بود:

۱. مستندسازی شفاهی
۲. انتخاب و گزینش مفاهیم و معانی دفاعی و تأیید جمعی آن
۳. تلفیق و توسعه تجارب و مفاهیم تجربی و تولید دانایی و دانش دفاعی
۴. تعامل چالشی در طراحی عملیاتی برای پاسخ به ابهامات و سؤالات
۵. یادگیری عینی به جای آموزش‌های کلاسیک

۱- مستندسازی شفاهی

الف) فرماندهی و فرماندهان جبهه هر عملیاتی را که انجام می‌دادند:

اولاً: آن‌ها را در یک جلسه مشترک با دیگران همراه با جزئیات توضیح می‌دادند و یگان‌های نزدیک و مجاور به ایشان، اطلاعات تکمیلی را بازگو می‌کردند.
ثانیاً: علل بخش‌های موفقیت‌آمیز را توضیح می‌دادند و به مباحثه می‌پرداختند.
ثالثاً: دلایل ناکامی‌ها را به بحث می‌گذاشتند.

رابعاً: فرماندهی در رابطه با هر عملیات جمع‌بندی نهایی را اعلان می‌کرد، که پایه تصمیمات بعدی می‌شد.

ب) فرماندهی و فرماندهان جبهه هر عملیاتی را که می‌خواستند انجام دهند، مکان نبرد، تقسیم کار و طرح مانور هر یگان را در یک جلسه مشترک به بحث می‌گذاشتند و نظرات خود را طرح می‌کردند و به یک توافق جمعی روی کل عملیات و طرح مانور هر یگان دست می‌یافتند.

۲- انتخاب و گزینش مفاهیم و معانی تجربی

تجارب به دست آمده در سطح وسیع‌تر به طرح عملیاتی تبدیل می‌شد و سپس به اجرا در می‌آمد. توسعه تجارب ناگزیر به سه امر بود:

الف) درک و انتخاب مفاهیم و معانی تجربی اولین گام دانش تجربی است. تجارب موفق بایدها و تجارب ناموفق نبایدها را شکل می‌داد. درک، شناسایی و انتخاب آن‌ها و

پردازش و تهیه فهرستی از آن‌ها اولین وظیفه هر فرمانده بود. هر تجربه‌ای همراه خود یک مفهوم و معنی تجربی داشت که در ذهن فرماندهان و رزمندگان ثبت می‌شد. انتخاب مفاهیم و معانی تجربی باید در یک تعامل جمعی به تأیید می‌رسید؛ لذا هر مفهوم انتخابی دو نوع مهر تأیید می‌خورد:

تأیید عملی که موفقیت خود را در صحنه عمل پیدا کرده باشد.

تأیید جمعی که سایر فرماندهان بر آن صحنه گذاشته باشند. یا آنکه توان رد کردن آن را نداشته باشند.

۳- تلفیق و توسعه مفاهیم تجربی

الف) تلفیق تجربی: تجارب به دست آمده و مفاهیم همراه آن در سطح خرد زمانی می‌توانست در سطح کلان به‌کار رود که با یکدیگر تلفیق شود و جنبه‌های مشترک و تکراری آن‌ها حفظ و ناسازگاری‌ها هماهنگ شود. از تلفیق تجربی، دانایی به دست می‌آمد.

ب) گسترش تجربی: مفاهیم و دانایی تجربی به دست آمده در سطح خرد و کلان برای به‌کارگیری در سطح کل جنگ نیازمند دو اقدام دیگر بود:

۱. پردازش مجدد مفاهیم رزمی و عملیاتی و برقراری روابط ذهنی سازگار و انسجام بین آن‌ها.

۲. توسعه در هر سه بُعد هدف، توان و تدبیر بود. پردازش و توسعه مفاهیم و دانایی رزمی و عملیاتی به تولید دانش دفاعی منجر می‌شد.

ج) پایایی: تکرار نتایج مورد قبول در انتخاب تجارب، یک نقش محوری داشت. در حقیقت پایایی معیار اصلی توسعه تجربی بود. معمولاً تکرار تجارب موفق نیز همراه با نوآوری‌هایی در سطح تاکتیک، عملیات و تکنیک بود.

د) نوآوری و خلاقیت: برای حفظ غافل‌گیری بر دشمن و نیز برای بهبود نتایج تجارب گذشته، نوآوری تجربی یک امر ضروری بود؛ لذا تجارب گذشته همیشه با درصدی از تغییر به‌کار گرفته می‌شد. به همین دلیل نه تنها تجارب و دانایی‌های جدیدی به تجارب و دانش دفاعی گذشته اضافه می‌شد، بلکه از فهم دشمن نسبت به

تصمیمات و رفتارهای خودی جلوگیری می‌شد.

۴- تعامل چالشی در طراحی عملیاتی

شیوه تصمیم‌گیری به صورت تعاملی بود. یعنی رده‌های بالاتر در طراحی عملیاتی رده‌های پایین‌تر مشارکت و دخالت می‌کردند و رده‌های پایین‌تر را در تصمیم‌گیری‌های خود دخالت می‌دادند؛ که همیشه این رفتار را با چالش همراه می‌کردند تا به حداکثر اقتناع برسند. به همین دلیل جلسات طولانی در رابطه با هر تصمیم‌گیری صورت می‌گرفت. تعامل چالشی موجب می‌شد که به ابهامات و سؤالات پاسخ داده شود و ضمن آنکه دانایی‌های به دست آمده به دیگران منتقل می‌شد، دانش دفاعی نیز گسترش می‌یافت. در هر عملیاتی چون ارتش و سپاه مشارکت داشتند، موضوعات مشابهی را به بحث و مشورت می‌گذاشتند.

با این تفاوت که بحث‌ها جداگانه صورت می‌گرفت و در نهایت در یک جلسه مشترک به هماهنگی با یکدیگر می‌رسیدند. در بحث‌های مستقل با وجود موضوعات یکسان در رسیدن به نتیجه تعداد جلسات سپاه و مدت زمان آن‌ها به دلیل چالشی بودن آن چند برابر ارتش بود. برخی جلسات سپاه از بعد از نماز مغرب شروع می‌شد و تا نماز صبح یعنی ده ساعت ادامه می‌یافت.

۵- یادگیری به جای آموزش‌های کلاسیک

در صحنه جنگ و اداره عملیات‌ها همه جلسات، تصمیم‌گیری‌ها و تعاملات به نحوی انجام می‌شد که نوعی کلاس آموزشی نیز بود؛ لذا همه کسانی که تبدیل به فرماندهان و مدیران و کارشناسان جنگ شدند، حتی یک روز هم کلاس آموزشی را در هیچ دانشگاه جنگ طی نکردند، بلکه از طریق روش یادگیری ضمن عمل، به دانایی و توانایی و مهارت‌های رزمی لازم رسیدند. به طوری که در مباحث نظامی در بسیاری از موارد نسبت به دوستانی که آموزش‌های کلاسیک نظامی دیده بودند از یک برتری مشهودی برخوردار بودند.

۸- ترکیب و ادغام گردانی نیروهای سپاه و ارتش در هجوم و حملات آفندی

گردان‌های ارتش از تجهیزات بیشتر برخوردار بودند، ارتباط بی‌سیم قوی‌تری داشتند و همچنین در پدافند بهتر استقرار پیدا می‌کردند. ولی نیروی سپاه و بسیجی هجومی بودند، ابتکار و خلاقیت داشتند و از تجهیزات غنیمتی به سرعت استفاده می‌کردند این محاسن سبب شده بود دو گروه همدیگر را تکمیل نمایند. وقتی گردان‌های سپاه و ارتش ادغام می‌شدند، یک مجموعه کاملی شکل می‌گرفت و فرماندهی نیز به صورت تقسیم کار عملیات را اداره می‌کرد. یعنی مسائل مربوط به عقبه گردان از جمله پشتیبانی و پشتیبانی خدمات رزمی و ارتباط بر عهده فرمانده گردان ارتشی بود و فرمانده عملیات و اداره گروهان‌ها در صحنه نبرد بر عهده فرمانده گردان سپاه بود. البته در سطح تیپ و لشکر اداره عملیات به صورت مشترک و دو امضایی صورت می‌گرفت.

طراحی عملیات

برای اینکه سرزمین‌های اشغالی ایران آزاد گردد و جنگ به پایان برسد، می‌بایست عملیات‌های بزرگی انجام می‌گرفت و همزمان سازمان رزم و توان دفاعی گسترش می‌یافت. برای این کار می‌بایستی تجاربی که در سطوح بسیار خرد به دست آمده بود، ابتدا مستندسازی می‌شد و سپس تعمیم پیدا می‌کرد و در سطوح بزرگ‌تری به کار گرفته می‌شد ولی تلفیق آن‌ها به یکدیگر نیز باید صورت می‌گرفت. ثالثاً عناصر جدیدی مثل پیشروی در عمق پس از خط‌شکنی و استقرار در اهداف به دست آمده و حفظ سرزمین‌های آزاد شده نیز باید به آن‌ها اضافه می‌گردید. بنابراین اقدامات زیر می‌بایست انجام می‌گرفت.

۱. تعمیم تجارب از سطوح خرد به سطوح کلان یا از سطوح گردانی به سطوح تیپ و لشکر.
۲. تلفیق تجارب و مفاهیم تجربی و تولید دانش دفاعی و گسترش آن در ابعاد اجتماعی و سیاسی و کسب توانایی اداره و برنامه‌ریزی عملیاتی در صحنه نبرد.
۳. اضافه کردن بخش‌های آفندی و لجستیکی در سطح عملیات منطقه‌ای؛ به تعبیر

دیگر ارتقای دانش دفاعی از سطح تاکتیک به سطح عملیاتی.

۴. اضافه کردن دانش راهبرد نظامی و برقراری روابط منطقی بین سلسله

عملیات‌های متوالی و اهداف دفاعی و سیاسی جنگ.

۵. نوآوری و خلاقیت برای حفظ غافل‌گیری راهبردی و بهبود نتایج.

۶. دکترین بهمن، برای آنکه سطوح عملیاتی ایران به حدی ارتقا پیدا کند که بتواند

سرزمین‌ها را آزاد کند و جنگ را با پیروزی به نفع ایران پایان برد، از روش یک گام

عملیات و یک گام ارتقای توان رزمی استفاده کردیم و نام آن را دکترین بهمن گذاشتیم.

معنای آن این بود که عملیات از یک نقطه از نبرد و در یک سطح محدود شروع

می‌شد، ولی به مرور گسترده‌تر و نیز سریع‌تر می‌گردید. به طوری که نه تنها دور

عملیات را کاملاً حفظ می‌کردیم بلکه دشمن نیز تعادل و کنترل خود را در این روند

جدید از دست می‌داد. فرآیند حلزونی دکترین بهمن عبارت بود از:

الف) طراحی عملیاتی پیوسته و آماده‌سازی توانایی‌ها

ب) یک گام عملیات و یک گام سازماندهی مجدد

ج) سرعت در کسب برتری‌های اطلاعاتی، رزمی، لجستیکی و مهندسی رزمی

د) یکپارچگی فکری و اعتقادی (سیاسی، عملیاتی، ایمانی، اطلاعاتی)

ه) نوآوری و غافل‌گیری راهبردی از طریق مدیریت تحول‌گرای تعاملی

نتیجه دکترین فوق به این صورت شد که از ابتدای سال دوم جنگ اولین عملیات

ایران، ثامن‌الائمه^(ع) با پنج هزار نفر رزمنده به موفقیت رسید.

پس از آنکه عملیات ثامن‌الائمه موفق شد، با آمدن شهید صیاد شیرازی به

فرماندهی نیروی زمینی ارتش با من که قبل از ایشان به فرماندهی سپاه رسیده بودم،

یک فرماندهی مشترک سپاه و ارتش را تشکیل دادیم که کل جنگ را این فرماندهی

مشترک اداره می‌کرد. چهارده طرح عملیاتی توسط این فرماندهی مشترک تهیه و در یک

جلسه شورای عالی دفاع با ذکر کلیات و خیلی خلاصه به تصویب رسید و سپس یکی

پس از دیگری به انجام رسید. نتیجه آن عملیات‌ها، بیشتر با پیروزی‌هایی همراه بود که

نتیجه برخی از آن عملیات‌ها در جدول زیر آمده است:

جدول شماره ۱: پیروزی‌های ایران

تاریخ	توان رزمی	نام عملیات	رزمنده(نفر) ^۱	اسرا(نفر)	غنائم	زمین‌های آزاد شده(کیلومتر مربع)
۱۳۶۰/۷/۵	گردان‌ها	ثامن‌الائمه ^(ع)	۵۰۰۰	۱۸۰۰	---	۵۰۰
۱۳۶۰/۹/۱۰	محورها	طریق‌القدس	۱۲۰۰۰	۸۰۰	۲ برابر	۱۰۰۰
۱۳۶۱/۱/۱	تیپ‌ها	فتح‌المبین	۳۰۰۰۰	۱۷۰۰۰	۴ برابر	۲۷۰۰
۱۳۶۱/۳/۳	تیپ‌های +	بیت‌المقدس	۶۰۰۰۰	۲۰۰۰۰	۶ برابر	۵۴۰۰

دوران ناکامی

اندیشه دفاعی - انقلابی توانست به کمک روش توسعه تجربی به طراحی عملیاتی دسترسی پیدا کند و با به‌کارگیری دکترین «بهمن» طی کمتر از یک سال شکست حتمی را تبدیل به یک پیروزی قطعی کند و سرزمین‌های اشغالی را آزاد کند. ولی پایان جنگ که دومین مسئله دفاع مقدس بود، بنابر دلایلی که در زیر به آن‌ها اشاره شده است با مشکل مواجه و دچار بن‌بست شد.

جدول شماره ۲: ناکامی‌های ایران

نام عملیات	تاریخ	رزمندگان ایرانی(نفر)	اسرای عراقی(نفر)	زمین‌های آزادشده
والفجر مقدماتی	۱۳۶۱	۳۰/۰۰۰	-	ناکام
والفجر یک	۱۳۶۲	۱۰/۰۰۰	-	ناکام
خیبر	۱۳۶۲	۲۰/۰۰۰	حدود ۱۰۰۰	جزایر مجنون
بدر	۱۳۶۳	۱۵/۰۰۰	۵۰۰	پاک‌سازی هورالهویزه
قادر	۱۳۶۳	۵/۰۰۰	۲۰۰	آزادسازی ارتفاعات

ایران در عملیات رمضان، والفجر مقدماتی و والفجر ۱ با ناکامی‌های پی‌درپی روبه‌رو شد و پایایی مدلی که در فرآیند تجربی به دست آمده بود، زیر سؤال رفت و نتایج موفقیت‌آمیز دیگر تکرار نشد. در پاسخ به این مسئله به سه مؤلفه ذیل رسیدیم:

۱. تعداد نفرات رزمنده ایرانی در جداول ۱ و ۲ فقط مربوط به سپاه پاسداران می باشد و تنها شامل رزمندگان تکاور می باشد و سایر نفرات واحدهای پشتیبانی رزم و خدمات رزم در این آمار لحاظ نشده است.

الف) ناهماهنگی

دو تغییر اساسی در جبهه ایران به وجود آمد: تغییر در راهبرد و تغییر در ساختار دفاعی راهبردی که به دلیل اعتقاد مسئولان سیاسی کشور تبدیل به راهبرد سیاسی شد و عمر راهبرد نظامی به پایان رسید. بنابراین دیپلماسی محور شد و جنگ بیشتر به حد یک عملیات برای پشتیبانی از دیپلماسی محدود شد.

تغییر دوم در شیوه هماهنگی بین گروه کلاسیک جنگ با گروه انقلابی پیش آمد. چون گروه کلاسیک معتقد شدند که فرماندهی جنگ باید به ارتش داده شود و دوران فرماندهی مشترک به پایان رسیده است. این شکاف باعث شد گروه سیاسی کم‌کم اختیارات جدیدی بگیرد و در بخش نظامی هم دخالت بیشتری داشته باشد؛ لذا گروه سیاسی علاوه بر اینکه اقتصاد، بودجه جنگ و دیپلماسی را در اختیار داشتند، به عنوان هماهنگ‌کننده ارتش و سپاه و در اواخر جنگ به عنوان جانشینی فرماندهی کل قوا نقش پیدا کردند و سازمان ارتش و سپاه هم از یکدیگر تفکیک شده و در عملیات‌های مستقل از یکدیگر شرکت می‌کردند.

ب) تغییر راهبرد صدام

ارتش عراق با وجود آنکه شکست‌های سنگینی را متحمل شد و عقب‌نشینی و به تعبیر دقیق‌تر فرار کرده و در سرزمین خود قرار گرفت، همچنان از پذیرفتن مرزهای بین‌المللی امتناع می‌کرد و به جای آن سریعاً به یک پدافند آهنین دست زد و توانایی‌های خود را با نشان دادن ایران به عنوان یک تهدید منطقه‌ای و کمک گرفتن از قدرت‌های منطقه و بین‌الملل، افزایش داد؛ لذا روز به روز موازنه قوا را به نفع خود تغییر داد؛ و جنگ تجاوزگری را به جنگ دفاعی تبدیل کرد و از پذیرش یک صلح عادلانه پرهیز می‌کرد.

ج) تغییر آرایش دفاعی ارتش عراق

ارتش عراق آرایش دفاعی خود را در داخل مرزهای به نحوی صورت داد که از هر نوع جناح دادن به ایران پرهیز کرده و بسیاری از معایب تاکتیکی در استقرار نیروهای

خود را بپوشاند. در حالی که در زمان حضور در داخل خاک ایران به نیروهای مسلح ایران جناح داده بود و آرایش آن‌ها از نواقص تاکتیکی زیادی نیز برخوردار بود.

دوران مجدد رونق جبهه ایران

پس از آنکه ناکامی‌های حاصل از جنگ، دوباره نبرد را به بن‌بست کشاند، پیشنهادهای جدیدی برای عبور از این بن‌بست مطرح شد. در حقیقت دکترین بهمن با اصلاحات زیر ترمیم شد:

۱. اصل یکپارچگی با کوچک شدن خود بازسازی شد. یعنی مقرر شد ارتش جداگانه، مستقل و با فرماندهی خود عمل کند و سپاه هم بر اساس آموزه‌ها و اندیشه دفاعی خود عمل نماید؛ و دولت مردان ایران هم مسئولیت بیشتری در اداره جنگ و افزایش توان دفاعی بر عهده گیرند. اگرچه با این عمل، توانایی رزمی ایران کاهش می‌یافت و تبعاتی در درازمدت گریبان گیر جبهه ایران می‌شد، ولی هیچ راهکاری در کوتاه مدت برای راه‌اندازی مجدد ماشین تهاجمی ایران و عبور از بن‌بست پیش آمده، نداشتیم.

۲. زمین‌های نبرد تعویض شده و از یک راهبرد تلفیقی سیاسی و نظامی بهره گرفتیم.

بعد از این تغییرات عملیات‌های موفق والفجر ۸، کربلای ۵ و والفجر ۱۰ طی دو سال صورت گرفت. در حقیقت یکبار دیگر از بطن تجربه و با کمک اندیشه دفاعی انقلابی یک موج دیگر از پیروزی‌های نظامی نصیب ایران شد.

در حالی که عملیات‌های ارتش از زمانی که از سپاه جدا شد و به همان سبک کلاسیک انجام گرفت، غالباً با شکست مواجه شد. عملیات کمیل، شلمچه، کربلای ۶، قادر و... توسط نیروهای فداکار ارتش در سال‌های آخر جنگ انجام پذیرفت.

موفقیت‌های سپاه در سه سال آخر جنگ و ناکامی عملیات‌های ارتش با وجود فداکاری آن عزیزان یکبار دیگر ثابت کرد که دوره تفکر و آموزه‌های کلاسیک در نظام دفاعی ایران به پایان رسیده و اندیشه دفاع انقلابی و نظام جدید دفاعی ایران کارآمدی خود را یکبار دیگر به اثبات رسانید؛ یعنی با همان نظام دفاعی که خرمشهر آزاد شد،

فاو، شلمچه و منطقه شمال عراق به تصرف در آمد. در اثر چنین پیشروی‌هایی بود که راهبرد آمریکا در جنگ یکبار دیگر تغییر کرد و ترس آن‌ها از سقوط عراق به دست ایران موجب شد که در پایان دادن به جنگ سرعت دهند، دست از جنگ فرسایشی و اینکه جنگ نباید برنده‌ای داشته باشد، بردارند و قطعنامه ۵۹۸ را که اکثر بندهای آن به نفع ایران بود صادر کنند و جنگ پایان یابد.

علت اینکه پس از آزادی خرمشهر دکترین بهمن نتوانست دوباره دور عملیاتی خود را به دست گیرد، به دو دلیل است:

۱. راهبرد جنگ ایران پس از آزادی خرمشهر تغییر کرد و به یک راهبرد سیاسی تبدیل شد.

۲. منابع و امکاناتی که دولت و مقامات سیاسی در اختیار نیروهای مسلح قرار می‌دادند، صرفاً برای ترمیم و نگهداری نیروهای مسلح کفایت می‌کرد و برای توسعه توان دفاعی امکاناتی در اختیار قرار نمی‌گرفت. بنابراین توان دفاعی ایران متوقف شد و اصل «یک گام عملیات و یک گام افزایش توان رزمی» کنار گذاشته شده بود، اگرچه دکترین بهمن بنا بر دلایل فوق از دستور خارج شد، ولی موفقیت‌های ایران در شکل خطی و غیر فزاینده ادامه یافت و منجر به صدور قطعنامه ۵۹۸ شد و پایه‌ای برای پایان جنگ شد.

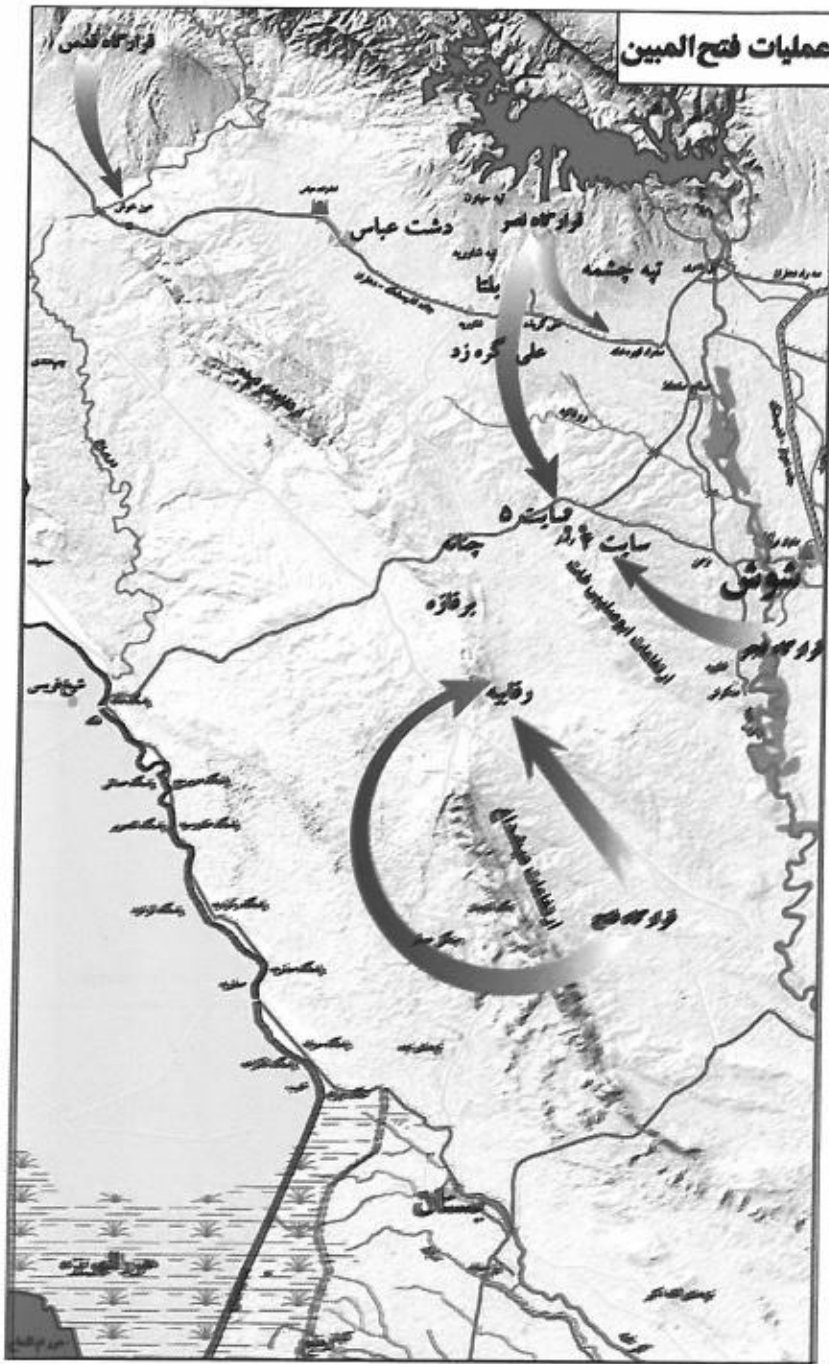
نتیجه‌گیری

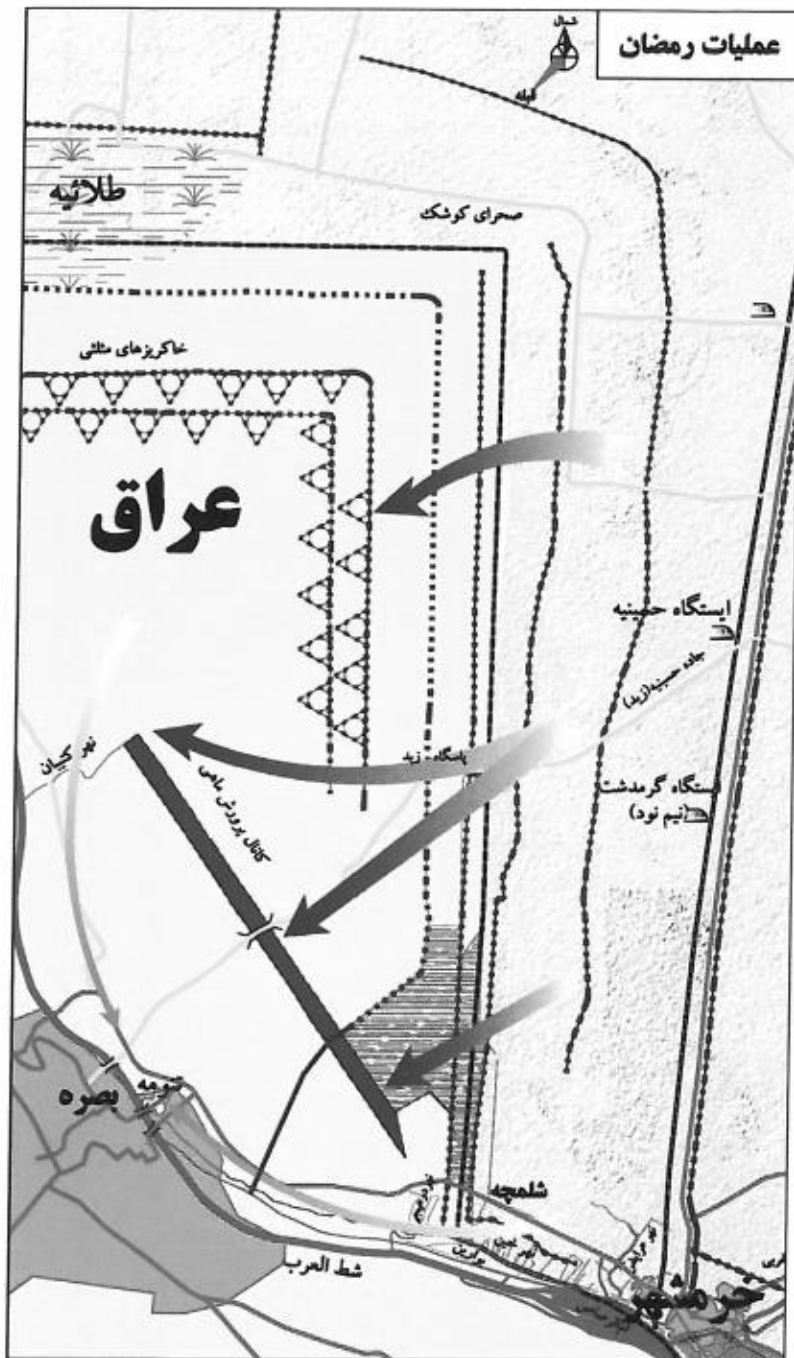
توسعه دانایی به توسعه معرفت علمی، دانش فنی، مهارت‌های انسانی و فن‌آوری بستگی دارد. ولی دستیابی به آن توسط روش تحقیق علمی و روش توسعه تجربی حاصل می‌شود. با این حال توجه محققان و اندیشمندان بیشتر به «روش تحقیق علمی» متمرکز بوده است تا به «روش تحقیق توسعه تجربی».

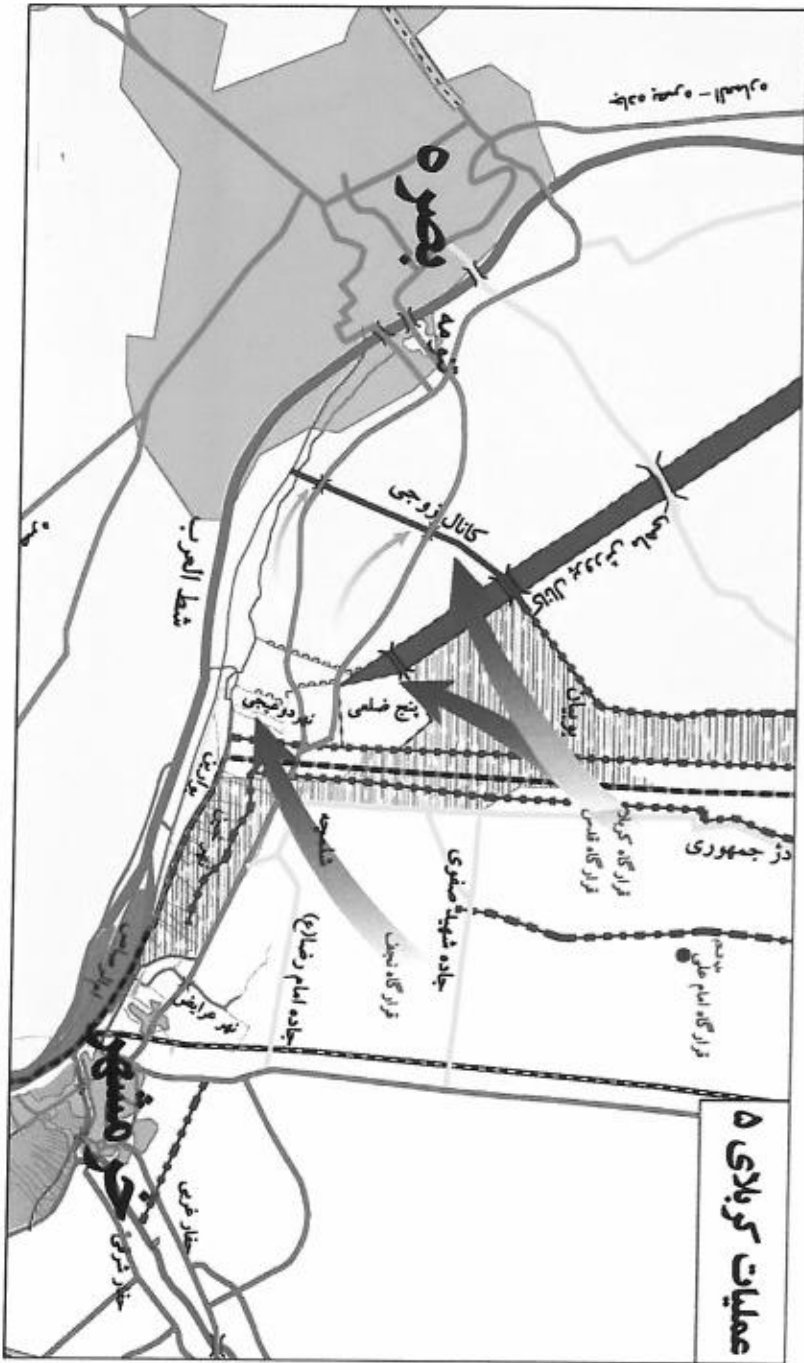
روش توسعه تجربی نیازمند یک چارچوب فکری و اصول منطقی است که با کمک آن مستندسازی، درک و انتخاب مفاهیم تجربی، تعمیم، تلفیق و تولید دانایی و دانش جدید، تکمیل تجارب و نوآوری و نیز خلاقیت، همچنین توسعه دانش تجربی در یک مدل علمی انجام پذیرد. در دفاع مقدس با کمک اندیشه دفاع انقلابی و روش توسعه

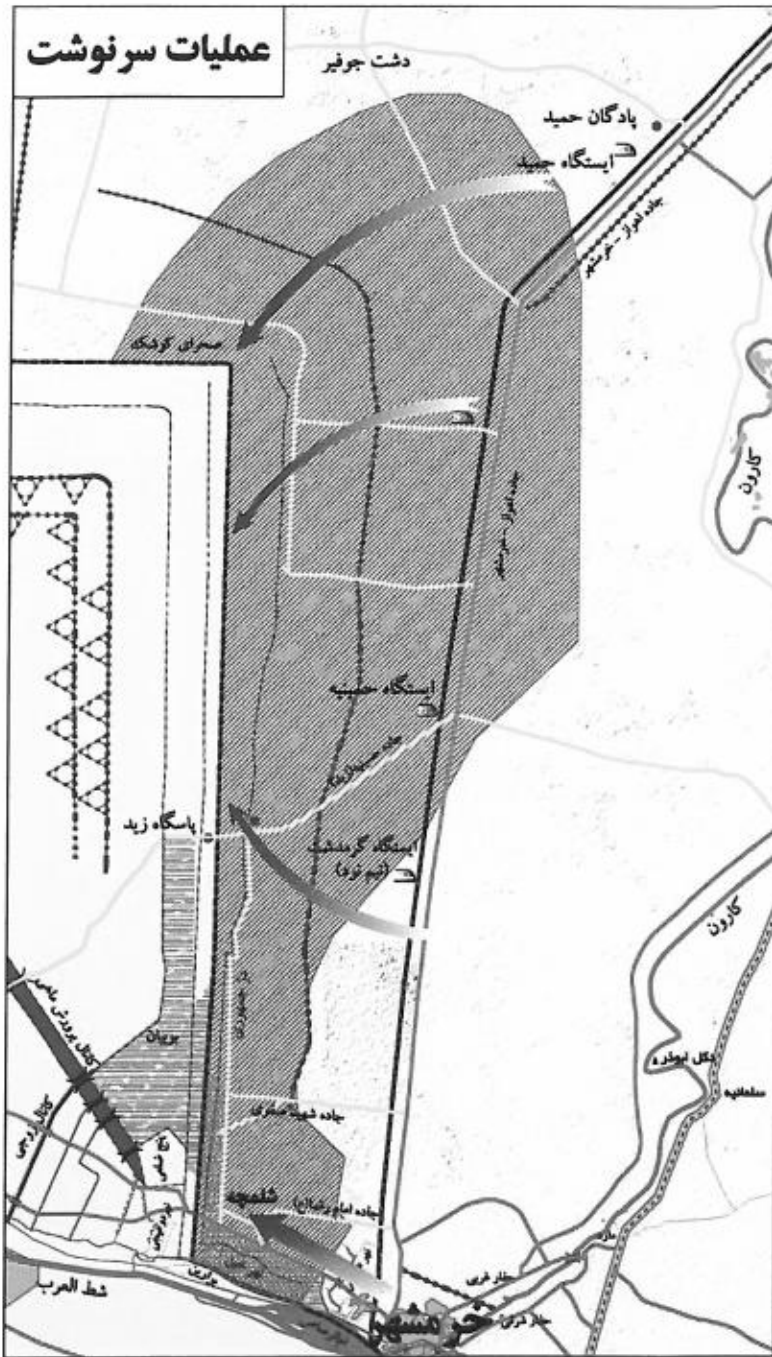
نقشه عملیات ها











جنگ

به روایت فرمانده



... عملیات‌های برادر محسن همه از روی اسلوب و قاعده بود و اقداماتش سنجیده و با اصول و قواعد نظامی تطبیق داشت و سراسر ابتکار و خلاقیت بود و از برخی از اصول جنگ، استفاده فوق‌العاده‌ای می‌کرد و در هر عملیات غافلگیری را پیچیده‌تر و با عمق بیشتری صورت می‌داد. صحیح‌ترین تاکتیک‌ها را در صحنه رزم به فرماندهان گوشزد می‌کرد و در عین حال استراتژیست خبره‌ای بود و تشخیص‌های صحیح و درک فوق‌العاده راهبردی داشت ...



مناهل حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس



ISBN: 978-600-5262-74-2

9 786005 262742